«رَحِمَ اللهُ امْرَءً أحْيى أمْرَنا»

«امام صادق (ع)»

جامع الانساب

جلد اول

«شامل مشجّرات نَسَب، أحوال، آثار، تواريخ و مَزاراتِ»

«فرزندان إمام هُمام حضرت موسى بن جعفر عليهما السّلام»

يا آلَ بيتِ رسولِ اللهِ حبكم
فرضٌ من الله في القرآن أنزله
كفاكُم من عظيمِ القدرِ أنكم
من لم يصلِّ عليكم لاصلوةَ له

«امام شافعى»



بنياد محقق طباطبايى

جامع الأنساب

جلد أول

خاندانهای سادات موسوی

تألیف

سید محمد علی روضاتی

اصفهان



۱۳۷۶ ق ۱۳۳۵ ش

«(چاپخانه جاوید)»

این کتاب :

- اولاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ذراری ائمهٔ اطهار علیهم السلام را در زمانهای گذشته و حال، معرفی میکند.

- شجره نامه ها و انساب سادات عظام را از دستبرد حوادث و تحریفات آیندگان مصون و محفوظ میدارد.

- تاریخچهٔ حالات و زندگانی امامان و امام‌زادگان و بر جستگان سلالهٔ نبوی را از روی موثقترین مدارک وتحقیقات علمی که تاکنون درجائی ضبط نشده بیان و روشن مینماید.

- بطور خلاصه : این کتاب سند بزرك افتخار سادات است و وجود آن در هر خانواده موجب معرفت کامل نسبت بدودمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وقیام بوظائف خصوصی وعمومی است.

أنا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة ابن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. وما افترق الناس فرقتين الا جعلني الله في خيرهما؛ فأخرجت من بين أبوي فلم يصبني شيء من عهد الجاهلية؛ وخرجت من نكاح ولم أخرج من سفاح من لدن آدم حتى انتهيت الى أبي وأمي؛ فأنا خيركم نسبا و خيركم أبا.

«صورت»

نسب شریف پیغمبر أکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که حافظ سیوطی در کتاب «الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر ۱: ۲۶۱» ازلفظ مبارک خود آن حضرت روایت کرده است، برای تیمّن و تبرّک زینت بخش این صفحه گردید و شرح آن در صفحه ۱۳ کتاب مذکور خواهد شد.



بنیاد محقق طباطبایی

مطالب و مقاصد این کتاب

۱ ـ حفظ مجد و عظمت آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم و احیاء مآثر و فضائل ذراری آن وجود مبارك .

۲ ـ نگارش أحوال أئمّهٔ أطهار ، امامزاده های عظام ، نقبا و صدور ، أشراف وسادات کرام ؛ باذکر تواریخ ، بیان وقایع متعلقه ؛ تشریح مقامات علمی ، آثار ، مجاهدات ،تعیین بقاع و مزارات متبرّکهٔ آنان ، نسلا بعد نسل تازمان حاضر .

۳ ـ معرفی از نام ونشان وخصوصیات جمیع ذراری پیغمبرأکرم صلى الله عليه وآله وسلم وخانواده های سادات عظام در تمامی نقاط دنیا .

٤ ـ ایجاد آشنایی و رابطهٔ حسنه میان أفراد طوایف سادات به منظور آگاهی از أحوال یکدیگر وپدید آوردن روح اتّحاد واتّفاق خلل نا پذیر حقیقی مبتنی بر أساس تعالیم « قرآن و عترت » .

٥ ـ بیان فضائل ووظائف سادات، ووظائف دیگران نسبت بسادات.

مؤلف در تحقیق و تتبع و استقراء وتفحص لازم برای نگارش کلیّهٔ مطالب این کتاب اندك مسامحه و قصوری روا نداشته و امیدوار است در سراسر کتاب ، مطلبی بر خلاف حقیقت یافت نشود ؛ أما ازآن جا که خطا از لوازم انسانی است ، چنانچه علی رغم همهٔ رنجها و مشقّاتی که دراین راه تحمّل کرده سهوی دیده شود ، تنها در أثر عدم وقوف نگارنده بوده وتعمّدی در کار نیامده است .

أنساب خانواده های مذکور در این کتاب ، بدون استثنا ازروي مدارك و مصادر موجوده است ، و حتّی کلمه‌یی بدون مأخذ نوشته نشده ؛ بلکه در هر صفحه مدارك آن تعیین گردیده ؛ تضمین صحّت مطالب بعهدهٔ همان مدارك است .

بنا براین ، نویسنده هیچ گونه مسئولیّتی را در مورد منقولات جز مطابقت کامل نوشته ها با مآخذ مربوطه متوجّه بخود نمیداند .

« ترتیب جامع الانساب »

ـ هریك یا چند جلداز این کتاب متعلّق ومختصّ بدودمان پاك یکی از أئمهٔ أطهار است که در آن أسامی و حالات وتواریخ و مزارات أفراد آن دودمان شرح داده شده است .

ـ این جلد و جلد دوم وسوم متعلّق است بـامام هفتم حضرت موسی الکاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد الباقر ابن علی السّجّاد ابن سیّد الشهداء حسین بن أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب ، صـلوات الله علیهم أجمعین .

ـ در این سه مجلّد کلیّهٔ أخبار و أحوال أولاد و أعقاب حضرت کاظم ﷺ تا این زمان بتفصیل ذکر شده است ؛ لکن برای دودمان حضرت امـام علی بن موسی الرضا ﷺ و سادات رضوی جلد دیگری غیر از این سه مجلد اختصاص دارد .

ـ علت مقدّم داشتن طبع این مجلّـدات بر مجلّـدات دیگر که متعلق بامام یکم تا امام ششم است ، أوّلا کثرت نسل امام کاظم ﷺ و سهولت اطلاع بر أسامی و أخبار آنان ، وثانیاً فراهم شدن أسباب تألیف این مجلّـدات برای نویسنده ؛ بیشتر و پیشتر از مجلّـدات دیگـر ، و همچنین مهیا شدن وسائل طبع این جلد ، و علل دیگر میباشد .

ـ نظر بمطالب بالا ، این خدمت کوچك که بنام نامی امام هفتم صلوات‌الله علیه آغاز شده و پایان یافته ، با کمال احترام بعتبهٔ منورهٔ آنحضرت أرواح العالمین له الفدا تقدیم میشود . أمید که مورد قبول آن درگاه باعظمت واقع ، ونویسنده وخوانند. از عنایات سامیهٔ حضرتش بر خوردار ومفتخر گردد ، آمین .

بسم الله الرحمن الرحیم

حَمْداً لَكَ يا مَنْ شَرَّفْتَنا بِنِعْمَةِ الاسْلامِ ، وَ جَعَلْتَنا مِنَ الْمُتَمَسِّكينَ بِالْقُرْآنِ الْعَظيمِ وَ الْعِتْرَةِ الْبَرَرَةِ الْكِرامِ؛ وَشُكْراً لَكَ يا مَنْ خَصَصْتَنا بِقَرابَةِ النَّبِيِّ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ . نَحْمَدُكَ وَ نَشْكُرُكَ وَ نُصَلّي عَلى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرينَ سادات الْأَنامِ وَ شُفَعاءِ يَوْمِ الْقِيامِ .

مقدمه

دامنهٔ دانش بس وسیع و پهناور است. رشته های گوناگون آن هریك دریای بیکرانی است. درهر زمان دانشمندانی در آن دریاها شناوری کرده، دُرّهای گرانبهای دانش را بچنك آورده وبرایگان تحویل آیندگان داده اند .

دین مقدس اسلام دانش را نیکو ستوده وبرای دانشمندان ارزش بسیار قائل شده است.

ارزش دانشها در نظر اسلام، برحسب میزان احتیاج واقعی مردم است ، و أرجدار ترین آنها : « خدا شناسی، علم کلام وأصول دین » ، « علم فقه وأخبار مرویّه از آل محمد صلوات الله علیهم » ، « علم طبّ ، پزشکی » ، « علم أخلاق » و « علم تاریخ » است

اینها علوم أصلی و أساسی است وهرچه در طریق اینها واقع شود « علوم مقدماتی » نامند مانند: صرف ، نحو ، منطق ، معانی، بیان ودیگر مقدّماتی که برای فهم علوم أساسی لازمست .

دربارهٔ علم تاریخ ، قصص قرآنی وأخبار وأحادیث بی‌شماری که درسیرهٔ أنبیاء سَلَف وحکایات أقوام وأمم پیشین وارد شده لزوم اطلاع برتاریخ را از لحاظ فوائد بسیار آن میرساند (**لَقَدْ كانَ في قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ**) .

در بیان تعریف علم أنساب

از شُعَب علم تاریخ یکی « نَسَب شناسی » است که موضوع این کتاب «**جامع الأنساب**» میباشد. این رشته علاوه برأهمیّت خاصّی که ازجنبهٔ تاریخی دارد ، در أحادیث بسیاری هم که شمّه‌یی از آنها آورده خواهد شد، مدح آن وارد شده‌است، پیش ازاسلام نیز این دانش را رواجی کامل بوده ، وبرای شناسایی طوائف و أقوام أصیل

وحفظ أسامي و أحوال و أنساب أفراد دودمانهای نامی ؛ که بالخصوص در نزد أعراب ، دارای عظمت بوده مردم باین علم محتاج و در فراگرفتن آن توجّهی شایان مبذول میداشته اند .

با ظهور دین مقدّس اسلام ، أهمیت أنساب مردم جاهلیّت که عموماً در کفروبت پرستی بسربرده بودند کاسته گردید ؛ أمّا صفحهٔ جدیدی در این دفتر باز شد .

این صفحهٔ نو یا صحیفهٔ بیضا که مطلع آن نسب قُرَیش بود ، برای معرفت أحوال بنی هاشم آغاز شده و دانشمندان قرون أولیهٔ اسلام که علاوه بر ملاحظهٔ أحادیث وارده در مدح این‌علم وگذشته از شرافت آن از نظر تاریخ ، لزوم حفظ‌وحراست أنساب این‌قبیلهٔ جلیله را بخاطر شرافت خاندان نبوّت احساس کرده بودند ؛ دامن همّت بر کمرزده ، ازهمان أوقات شروع درضبط أسامی‌وأحوال فرزندان هاشم وبالأخص ذراری رسول‌أکرم ﷺ نموده و کتب مفصّل و مختصر در این باره تألیف کردند .

در میان صحابه و تابعین ، علمای أنساب بسیار بوده اند که أسامی آنها را در خلال کتب تواریخ و أنساب و رجال میتوان یافت ، أمّا أولین کسی که فتح باب نموده و علم أنساب راضبط و برشتهٔ تألیف کشید ؛ امام النسّابین ، هشام بن محمّد بن سائب کوفی ، معروف به

أولین کسی که در أنساب کتاب نوشت

أبو المنذر کلبی شیعی است که‌ازأصحاب خاصّ حضرت‌امام‌جعفرصادق عليه‌السلام وحافظ قرآن مجید و در علم تاریخ و معرفت أنساب وحید عصر بوده ، ووفاتش بنگارش « کشف الظنون ۱ : ۱۷۸ ط ۱۳۶۰ » در سال ۲۰٤ ، و بنا برمشهوردر ۲۰٦ واقع‌شده‌است. أبو المنذر بیش‌از دویست کتاب در أنساب‌وأخبار تألیف کرده، ومعروف‌تر ازهمه: « کتاب الجمهرة(٭) » و« جمهرة الجمهرة » و« المنزّل یا المذیّل » و« الفرید » و« الملوکی » میباشد.

بعد از او مصعب بن عبدالله زبیری (٭٭) « کتاب النسب الکبیر » و« کتاب نسب قریش »

(٭) گویا نسخه‌یی از این کتاب درکتابخانهٔ ملی پاریس موجود است ، وناشر کتاب « نسب قریش تألیف مصعب زبیری » گوید که پرفسور لیوی دلاویدا G. LEVI DELLA VIDA استاد دانشگاه رم یك کتاب علمی در بارهٔ « جمهره » وابن کلبی تألیف نموده که در دست انتشار است . برای اطلاع از اسامی آثار هشام رجوع شود به « الفهرست ابن ندیم : ١٤٠ » .

(٭٭) أبو عبدالله مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زُبَیر بن عوّام (١٥٦ - ٤شنبه ۲ شوال ۲۳٦) معروف به أبوعبدالله زبیری مدینی بغدادی ، نسابه‌یی معتمد و مشهور است . برادر زاده‌اش زبیربن بکّار نسابه که او را نیز « کتاب‌نسب قریش » دیگری است ؛ در باره وی گوید : وکان مصعب ابن عبدالله وجه قریش مروءة و علماً وشرفاً و بیاناً وجاهاً وقدراً .

را تألیف نمود (*)، وهمچنین أبومحمد عبدالملك بن‌هشام‌بن أیّوب بصری مصری نسّابهٔ نحوی صاحب کتاب «السیرة النبویّه» (متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸) کتاب «أنساب حمیَر و مُلوکها» رانگاشت.

وهکذا نسّابه های بسیار دیگری پس ازأبوالمنذر کلبی در قرن دوم و سوم و چهارم پیدا شده و آثاری نگاشته اند که نوعاً از بین رفته و در دسترس نیست (**).

درقرون بعد نیزدانشمندان تحقیقات پیشینیان را در علم أنساب ادامه داده و کتب زیادی تألیف کرده اند که غالب آنهاهم مفقود و یا بصورت نسخ خطی در گوشه و کنار محبوس است.

(*) از «کتاب نسب قریش» مصعب یکنسخه درکتابخانه مادرید اسپانیا و نسخه‌یی دیگردر کتابخانه کتانیهٔ فاس مراکش موجود است ومستشرق فاضل فرانسوی **ا. لیوی‌پرو ونسال E. LEVI - PROVENCAL** کتابرا از روی این دو نسخهٔ نفیسه، بسال ۱۹۵۳ میلادی، ضمیمه مقدمه و تعلیقات و فهارس گرانبهای خود طیّ بیش از پانصد صفحه با نهایت صحت واتقان در مصر بطبع‌رسانیده است. این مستشرق محقق در سال ۱۹۴۸م نیز کتاب مهم «جمهرة أنساب العرب» تألیف أبو محمد علی بن‌سعیدبن حزم أندلسی، معروف به **ابن حزم ظاهری** (۳۸۴ - ۴۵٦) صاحب کتاب «الفصَل فی الملل والاهواء والنحل» را درکمال نفاست بطابع رسانید.

(**) مسعودی‌در «مُرُوجُ الذّهب ۲ : ٦٦» گوید: وقد استقصی انسابهم‌وأتی علی‌ذکر من لاعقب له منهم و من له العقب وانساب غیرهم من قریش بنی هاشم وغیرهم: الزبیربن بکّار فی کتابه فی أنساب قریش. وأحسن من هذا الکتاب فی أنساب آل أبی‌طالب‌الکتاب الذی‌سمع من طاهربن یحیی العلوی‌الحسینی بمدینة النبی صلی الله علیه وسلم. و قد صنّف فی أنساب آل أبی طالب کتب کثیرة؛ منها: کتاب العباس من ولد العباس‌بن علی، وکتاب أبی‌علی‌الجعفری، وکتاب المهلوی‌العلوی‌من ولد موسی‌بن‌جعفربن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب رضی الله عنه.

عبدالله بن مسلم بن قتیبهٔ باهلی معروف به **ابن قتیبه دینوری** (متوفی ۲۷٦) که از أدبا ومورخین بلکه از فقها و محدثین و مفسرین قرن سوم و در علم أنساب نیز مهارت داشته وکتابی هم در نسب‌نگاشته است، درکتاب نفیس «المعارف: ۲۳۲ ط مصر ۱۳۵۳» ذیل‌عنوان **النسابون وأصحاب الأخبار** نام وشرح حال مجمل جماعتی از نسابه های عصر نبوی (ص) ببعد را ذکر کرده که اسامی آنان چنین‌است: ۱ - دغفل بن حنظلة السدوسی ۲ - عبیدبن شریة الجرهمی ۳ - نسابة بکری ٤ - أبوکلاب ورقاء بن الأشعر (ابن لسان الحمرة الناسب) ٥ - عمیربن ضمضم ٦ - صالح العتقی ۷ - ابن الکیس النمری ۸ - عبدالله ابن‌عمرویشکری (ابن الکواء الناسب) ۹ - شبیل بن عروة الضبعی ۱۰ - محمد بن السائب بن بشرالکلبی ۱۱ - هشام بن محمدبن السائب (ابن الکلبی)، ابن قتیبه دربارهٔ هشام گوید: کان أعلم الناس بالأنساب. ۱۲ - أبو مخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سعید أزدی ۱۳ - عیسی بن یزیدبن بکربن دأب (ابن‌دأب) ۱٤ - محمدبن عبیدالله العتبی ۱٥ أبوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن أبی سیف مدائنی ۱٦ - هیثم بن عدی طائی ۱۷ - عبدالله بن عیاش (المنتوف) ۱۸ - الشرقی بن قطامی.

نگارنده در کتاب « تذکرة النّسّابين » نام و نشان قریب‌یکهزار نفر از این نسّابه ها را جمع آوری نموده ودر بارهٔ آثار موجود و مفقودشان بحث کرده است .

أولين کسی که در أنساب طالبيين کتاب نوشت

وأما أولين‌کسی که خصوص أنساب طالبيّين (یعنی‌أولاد وأعقاب جناب أبوطالب) را برشتهٔ تألیف کشیده (٭) أبوالحسين يحيى النّسّابة ابن حسن بن جعفر الحجّة ابن‌عبيدالله الأعرج ابن حسين الأصغر ابن الامام زين‌العابدين عليه السلام ، نسّابهٔ مشهور به عُبَيْدلى عقيقى (متوفى ۲۷۷ درمکّه) است که او کتاب « نسب آل أبى طالب » را نوشت ؛ چنانکه صفي الدين أحمد بن صالح بن أبى الرجال يمنى (متوفی ۱۰۹۲) در کتاب« مَطلع‌البدور ومجمع البُحور ـ تاریخ یمن» باین‌مطلب تصریح کرده و صاحب « عمدة الطالب : ۳۲٤ ط نجف » گوید : وأما الحسن بن جعفر الحجة فأعقب من أبى الحسين يحيى النّسّابة ، يقال انّه أول من جمع كتاباً فى نسب آل أبى طالب .

نجاشی‌در« کتاب‌الرجال : ۳۰۹ » أبوالحسين‌يحيى‌نسابه را ازأصحاب حضرت امام علی‌بن موسی الرضا عليه السلام دانسته وگوید : (العالم الفاضل الصّدوق ، روى عن‌الرضا عليه السلام) . اما این مطلب بعید بنظر میرسد ؛ زیرا شهادت حضرت رضا علیه السلم در سال ۲۰۳ بوده وسیدعبیدلی ۷٤ سال بعد وفات کرده است . ونیز نوادهٔ وی أبوعلی‌حسن بن محمد بن يحيى معروف با بن‌أخی طاهر که از او کتاب نسب مذکور را روایت میکند در (ع۱ـ۳۵۸) درگذشته است .

کتبی که در أنساب تأليف شده عموماًبطور معمول وباصطلاح مُسَطّر است ، امابعضی ازنسّابه ها برای تسهیل رجوع و تسریع دریافتن مطلب مورد احتیاج ؛ کتب خود را بصورت مُشجّر نگاشته اند ، واین بهترین راهی است که برای منظور فوق تهیّه شده ، أما کیفیت کتب مشجر متفاوت است و نوعاً بصورت کتاب « المشجّرالكشّاف لأصول السادة الأشراف » میباشد که در مصربطبع رسیده ، و آسان ترین طریقه برای بدست آوردن أنساب ، طریقه‌یی است که در مشجّرات « جامع الأنساب» بکار رفته است .

أولين کسیکه أنساب را مشجر نمود

أولين‌کسی که أنساب را بصورت مشجّر در آورد ، عالم نسّابهٔ نقيب ؛ أبوعبدالله حسين بن أحمد المحدّث‌بن عمربن يحيى‌بن حسين ذی‌العبرة ابن زيدالشهيد ابن الامام زين العابدين عليه السلام بود که نام‌کتاب مشجّرخود را « الغصون فى آل‌ياسين » نهاد . « عمدة الطالب : ۲٦۷ » دربارهٔ این شخص گوید : كان أول نقيب ولي‌على‌سائر

(٭) کتب نسب تازمان أبوالحسين يحيى همه راجع بأنساب قريش يا بطورأعم بوده است .

الطالبيّين كافّة ، و كان عالماً نسابة ، ورد العراق من الحجاز سنة احدى وخمسين ومائتين ... ﴿

علم أنساب در قرون أخيره

علم شريف أنساب تا قرن هشتم ونهم روبكمال رفته و در اين دوقرن بمنتهى درجهٔ ترقي وأهميّت رسيده ، وبالنتيجه كتب گرانبهايي بوجود آورده است . يكي از نسابه های قرن هشتم كه در صفحات مد ازاو يادخواهيم كرد ، سيد تاج الدّين ابن معيّه ميباشد . از جملهٔ تأليفات نفيسهٔ او در أنساب كتاب « نهاية الطالب في أنساب آل أبي طالب » است كه در دوازده مجلد زرك بوده ، وهمچنين از نسّابه‌های قرن نهم سيد جمال الدين ابن عنبه شاگرد ابن معيّه است كه مشهور ترين كتابهای أنساب يعني « عمدة الطالب » را نوشت . وهكذا نسّابه های ديگر .

مع الأسف ، نسّابه های قرون بعد (خصوصاً در ايران و عراق) نوعاً دقّت پيشينيان را نداشته و غالب كتابهايي كه در اين باره نگاشته اند كم‌عمق و كم تحقيق است ، والبته اين جريان معلول عللي است كه ذكر آنها موجب تطويل كلام خواهدشد ، وهمين علل است كه شجره نامه های عصر صفوی ببعد را نيز بوجود آورده است .

درعرض صد سال أخير جمعي از دانشمندان عراقين وساير بلاد اسلامي همّت برضبط أنساب و نگارش كتب نسب گمارده تأليفات مفصّل و مختصر نوشته اند ، أما آنها هم نوعاً دارای نقايص فوق الذّكر بوده و بعلاوه چيزی از آثارشان منتشر نشده ، مگرمعدودی كه در مصرو ديگر بلاد افريقا بطبع رسيده است .

چگونگی نگارش كتاب جامع الأنساب

نگارندهٔ اين كتاب كه تأليف وانتشار يك أثر جامع را در أنساب سادات آل پيغمبر ﷺ وجمع شمل آنان از دير زماني احساس كرده بود ، اقدام دراين أمررا فرض ذمّهٔ خود ديد؛ لذا ازپنج سال‌قبل بتأليف « جامع الانساب » مشغول‌شده وبأنحاء وسائل ممكنه ، علاوه برجمع آوری كتب‌انساب ، شروع در اين كار مهم را باطلاع عموم سادات عظام رسانيد . تا اينكه بحمدالله تعالى با حُسن استقبال ايشان مواجه گرديده از هر سو حتى بلاد حجاز و عراق ومصر وممالك ديگر باكمال اشتياق دست يارى داده و آنچه توانستند از أنساب ومشجّرات پراكنده را جمع آوری نموده وبا كسب متعلق بنسب كه تهيّهٔ آن ممكن بود ارسال داشتند .

در هر يك از شهرها وقراء و قصبات ايران جمعي بهمكاري مُداوم برخاسته و آنان نيز هرچه توانستند از كمك وياری كوتاهی ننمودند ، خصوصاً عدّه‌يی درشهرستانهای دور دست

فعّالیتهای شایان تقدیر نموده و مینمایند که توفیق همگی را از درگاه أحدیّت خواستار ، و آرزومند است که این خدمتهای خالصانه درپیشگاه أئمّهٔ أطهار مقبول افتاده و منظور نظر مبارکشان واقع گردد .

در بیان حال أنساب مذکور در این کتاب

نکته یی که باید ناگفته نماند ، اینکه آنچه از أنساب ومشجّرات بدست نگارنده رسیده یا درکتب نسب وغیره بنظر آمده در این کتاب وارد شده است ، امّا هیچ مطلبی را مُبهم و بدون شرح باقی نگذارده ، و هر توضیحی که درکتابها یا شجره نامه ها بوده در فصل دوم (قسمت توضیحات) نقل کرده ، و تا آنجا که مشجّرات با کتب نسب تطابق داشته بیان ، وآن مقدارهم که تطبیق نمیکرده یاد آور نموده است .

بنا براین اگر خدای نا خواسته نسب غیر معتبری در بعضی از مجلدات این کتاب دیده شود ؛ نباید حمل برعدم اطلاع نویسنده نمود ، بلکه چون بنای نگارنده برجمع آوری کلیّهٔ أنساب موجوده بوده وآنچه بدست آمده در قسمت مشجّرات (فصل أول) وارد کرده است ، باید توضیحات مربوط بآنهارا نیز که بوسیله أعداد در جنب أسامی تعیین شده ، مراجعه نمود تا حال أنساب مذکور درفصل أول بخوبی روشن وواضح گردد ، اگرچه :

عَلٰی ضَوْءِ النَّهارِ لَنا دلیلٌ	وَ فَوْقَ دَلیلِنا ضَوْءُ النَّهارِ
ای سنا ناورده استثنا بگفت	جان او با جان استثناست جفت

نکتهٔ دیگر اینکه اگر در موردی گفته شود : چنین نامی در عداد فرزندان امام (ع) یا أولاد فلان شخص بیامده یا دیده نشده ، مقصود نفی نسبت نیست ، بلکه خواستمان از این عبارت آنست که این نام تا کنون بنظرمؤلف نرسیده و پر واضحست که عَدَمُ الوِجْدانِ لایَدُلُّ عَلٰی عَدَمِ الوُجُود . ونیز ، چنانکه گفته شدجماعتی ازسادات عظام ودانشمندان کرام شهرستانها درتهیّه وجمع آوری بعضی از أنساب این کتاب شرکت کرده اند ، باین معنی که شجره نامه وأسامی أقرباء خود یا سادات دیگررا جمع آوری وارسال داشته ، وممکنست دربعضی موارد استقصاء کامل نشده و نامی یانامهایی ازقلمشان افتاده باشد بنابراین کسانیکه نقصی ازاین بابت یانقایص دیگردراین کتاب بیابندنگارنده را مطلع نمایندتا انشاء الله تعالی درجلدهای دیگر تدارك شود .

اکنون شروع بنگارش مطالبی چنددر پیرامون أنساب وسادات که برای مطالعه کنندگان این کتاب مفید ولازم است نموده وسپس مآخذ کتاب را تعیین و شرحی نیز در أحوال امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام وتعداد أسامی فرزندان آنحضرت مینگاریم .

أحادیث در مدح علم نسب وفرا گرفتن آن
منقول از پیغمبر أکرم صلى الله عليه وآله وسلم

۱ ـ تَعَلَّمُوا أَنْسابَكُمْ تَصِلُوا (لِتَصِلُوا) أَرْحامَكُمْ (*)

این حدیث را باین صورت در کتب أنساب وغیره ، مثل « عمدة الطالب : ۲ » و« المشجّر ـ الکشّاف : ۸ » و« صحاح الأخبار : ۳ » نقل کرده اند ؛ و حافظ شهیر جلال الدین سیوطی (۸٤۹ ـ ۹۱۱) دوحدیث ذیل را در کتاب شریف «الجامع الصّغیر من حدیث البشیر النّذیر » (**) آورده و آنها را صحیح دانسته است :

۲ ـ اعْرِفُوا أَنْسابَكُمْ تَصِلُوا أَرْحامَكُمْ ، فَإِنَّهُ لاقُرْبَ بِالرَّحِمِ إِذا قُطِعَتْ ، وَإِنْ كانَتْ قَرِيبَةً ؛ وَلا بُعْدَ بِها إِذا وُصِلَتْ ، وَإِنْ كانَتْ بَعِيدَةً ـ الطیالسی (ك) عن ابن عباس ـ (صح) : « ۱ : ۱٤۹ حدیث ۱۱٥٤ » (***)

۳ ـ تَعَلَّمُوا مِنْ أَنْسابِكُمْ ما تَصِلُونَ بِهِ أَرْحامَكُمْ ، فَإِنَّ صِلَةَ الرَّحِمِ مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ ، مَثْراةٌ فِي الْمالِ ، مَنْسَأَةٌ فِي الْأَثَرِ ـ (حم ت ك) عن أبی هریرة (صح) : « ۱ ـ ٤٤۷ حدیث ۳۳۱۹ » (****)

این حدیث در کتاب شریف « التّاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول صلّى الله علیه وسلم ٥ : ۱۰ » (*****) نیز بهمین لفظ مذکور ، وآنرا از ترمذی و أحمد و حاکم نقل کرده است .

(*) فرا گیرید نسبهای خود را که صلة أرحام کنید .

(**) این کتاب مجموعه یی است مشتمل بر ۱۰۰۳۱ حدیث از أحادیث و کلمات قصار منقول از پیغمبر أکرم صلى الله علیه وآله وسلم وتاریخ اتمام آن (۱۸ ع ۱ ـ ۹۰۷) است وچندین مرتبه با شروح وحواشی و مستقلا در مصر چاپ شده ، از جمله نسخه یی است که سال ۱۳٥۲ بامقدمه و حواشی و تصحیح استاد محمد محیی الدین عبد الحمید در نهایت صحت و دقت در قاهرهٔ مصر بطبع رسیده ، وأحادیث فوق از همین چاپ نقل میشود . (حم) رمز « مسند أحمد بن حنبل » و (ت) رمز « صحیح ترمذی » و (ك) رمز « مستدرك ـ حاکم » است .

(***) بشناسید نسب های خود را که صلة رحم کنید ، پس بدرستیکه نزدیکی نیست برحم ، زمانی که قطع شود اگرچه رحم نزدیك باشد ، ودوری نیست برحم زمانی که صله شود اگرچه خویشاوندی دور باشد .

(****) فرا گیرید از أنساتان آنچه راکه بآن صلة رحم کنید ، بدرستی که صلة رحم موجب محبت و دوستی خویشان ، زیادتی مال و طول عمر است .

(*****) این کتاب شامل ٥۸۸۷ حدیث نبوی است درجمیع أبواب أصول و فروع ، ومؤلف آن شیخ منصور علی ناصف از علمای جامع أزهر و مدرس جامع زینبی است . در ماه رجب ۱۳٤۱ شروع بتألیف جلد أول نموده ودر ۲٥ ذوالحجة ۱۳٤۷ ازتألیف جلد پنجم فارغ ، و کلا پنج جلد در مصر چاپ شده است . تاریخ طبع جلد پنجم : ۱۳٥٤ .

در كتاب «نظام الحكومة النبوية ٢ . ٣٠١» (٠) ازحاكم نيشابوري صاحب «مستدرك ـ الصحيحين» نقل كرده كه حديث خبر صحيحست وعلما اقرار بآن نموده اند : (قال الحاكم : صحيح، وأقروه) . ونيز گويد (وممن أقره الذهبي) .

و نيز گويد : وأخرج ابن زنجويه من حديث أبي هريرة :

تَعَلَّمُوا مِنْ أَنْسابِكُم ما تَصِلُونَ بِهِ أَرْحامَكُم ، ثُمَّ انْتَهُوا ؛ وَتَعَلَّمُوا مِنَ العَرَبِيَّةِ ما تَعْرِفُونَ بِهِ كِتابَ اللهِ تَعالى ، ثُمَّ انْتَهُوا (٠٠) .

گذشته از أحاديث فوق كه شناختن و فرا گرفتن نسب را ترغيب ميكند ، چند حديث نبوي نيز در بارهٔ نسب مبارك پيغمبر صلى الله عليه وآله بنظر رسيده كه ذيلا نقل ميشود :

١ ـ أَنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ عَبْدِالمُطَّلِبِ بْنِ هاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنافِ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلابِ ابْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيِّ بْنِ غالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ ابْنِ إِلْياسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنانَ ، وَما افْتَرَقَ النّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلّا جَعَلَنِيَ اللهُ فِي خَيْرِهِما ؛ فَأُخْرِجْتُ مِنْ بَيْنِ أَبَوَيَّ فَلَمْ يُصِبْنِي شَيْءٌ مِنْ عَهْدِ الجاهِلِيَّةِ ؛ وَخَرَجْتُ مِنْ نِكاحٍ وَلَمْ أَخْرُجْ مِنْ سِفاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتّى انْتَهَيْتُ إِلى أَبِي وَأُمِّي ؛ فَأَنا خَيْرُكُمْ نَسَباً وَ خَيْرُكُمْ أَباً ـ البيهقي في الدلائل عن أنس : «**الجامع الصغير** ١ : ٢٦١ : حديث ٢٦٨٢» (٠٠٠) .

(٠) «**نظام الحكومة النبوية ـ المسمى ـ التراتيب الادارية** ، و العمالات و الصناعات والمتاجر و الحالة العلمية التي كانت على عهد تأسيس المدنية الاسلامية في المدينة المنورة العلمية» تأليف علامهٔ مسند ، أبوالاسعاد و أبوالاقبال ، شيخ المشايخ ، مرحوم سيد محمد عبد الحي بن عبد الكبير كتاني ادريسي حسني فاسي ، أعلم علماء سنت وقاضي القضاة مغرب . اين كتاب شريف در دو مجلد در سال ١٣٤٦ تا ١٣٤٩ طي ٧٤ و ٤٨٠ و ٤٦٨ و ٥٢ صفحه در فاس مراكش بطبع رسيده است .

(٠٠) فرا گيريد از أنسابتان بحديكه صلهٔ رحم كنيد و بهمين اكتفا نماييد ، و فرا گيريد از عربيت (أدبيات) بحديكه كتاب خداي تعالى را بشناسيد و بهمين قناعت نماييد .

(٠٠٠) منم (نسب من چنين است) محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن ... ، تا آخر . وهيچگاه مردم دو فرقه نشدند (منشعب در پدران واسلاف) مگر اينكه خداوند قرار داد مرا در بهترين آنها (هنگام انتقال از صلبي بصلب ديگر) ، پس من از ميان پدر و مادرم خارج شده در حاليكه چيزي از عهد جاهليت بمن نرسيد (دامنم از پليديهاي جاهليت پاك بود) ، وخارج شدم از نكاح ، وخارج نشدم از زنا از زمان آدم تا آنكه رسيدم بپدر و مادرم (ازدواج ميان پدران ومادرانم هميشه بعقد نكاح ومشروع بود) ؛ پس من بهترين شما مردم هستم از حيث نسب و بهترين شما هستم ازحيث پدر .

۲ـ قال: أخبَرَنا مَعَنُ بن عيسى، أخبَرَنا ابن أبي ذئب، عمّن لا يتّهِم، عن عمرو بن العاص أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: **أنا محمّد بن عبد الله**، فانتَسَبَ حتّى بلغ النّضر بن كِنانة، فمَن قال غير ذلك فقد كذب: «**الطبقات الكبرى ۱ : ۵**»(٠).

۳ ـ قال أخبرنا هشام بن محمد عن أبيه، قال: بين مَعَدّ واسماعيل صلى الله عليه و سلم نيّفٌ وثلاثون أبًا، وكان لا يسمّيهم ولا ينفذهم، ولعله ترك ذلك حيث سمع حديث أبي صالح عن ابن عبّاس، عن النبيّ صلى الله عليه وسلم أنه كان اذا بلغ معدّ بن عدنان أمسك. الطبقات الكبرى ۱ : ۳۷ (٠٠).

٤ ـ قال: و أخبرنا هشام بن محمد، قال: و حدثني محمد بن عبد الرحمن العجلاني عن موسى بن يعقوب الزّمعي، عن عمّته، عن أمّها كريمة بنت المقداد بن الأسود البهراني، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **مَعَدّ بن عدنان بن أُدَد بن زيد بن يَرى بن أعراق الثّرى**: «الطبقات الكبرى ۱ : ۳٦» (٠٠٠).

۵ـ قالت: وأخبرنا هشام، قال أخبرني أبي، عن أبي صالح، عن ابن عبّاس أنّ النّبيّ عليه الصّلوة والسّلم كان اذا انتَسَبَ لم يجاوز في نَسَبه مَعَدّ بن عدنان بن أُدَد، ثمّ يمسك ويقول: **كَذَب**

(٠) گفت: خبر داد ما را مَعَن بن عيسى، از ابن أبي ذئب، از كسيكه متّهم نبود از عمرو بن عاص، باينكه: رسول خدا صلّى الله عليه وسلّم فرمود: منم محمّد بن عبد الله، سپس نسب خود را يادكرد تا رسيد به نضر بن كنانه. پس هر كس نسب آنحضرت را بنحو ديگرى گويد دروغ گفته است.

اين حديث را أبوعبدالله محمّد بن سعد بن منيع زُهرى بصرى معروف به **ابن سعد ـ كاتب واقدى** (متوفّى ۲۳٠ سن ٦۲ در بغداد) در كتاب «الطّبقات الكبرى ۱ ط ۲ مصر ۱۳۵۸» كه در سيرهٔ پيغمبر اكرم واحوال صحابه است، در باب (ذكر مَن انتمى اليه رسول الله صلّى الله عليه وسلّم) روايت نموده و در اين باب أحاديث ديگرى نيز راجع بآباء پيغمبر اكرم صلّى الله عليه و آله و نسب آنحضرت و تفسير آيهٔ شريفهٔ: (**قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ**) ذكر كرده است.

(٠٠) گفت: خبر داد ما را هشام بن محمّد از پدرش، گفت: ميان مَعَدّ و اسمعيل صلى الله عليه وسلم سى و چند پشت است؛ امّا نام آنها را نميبرد، و شايد باين علّت بود كه حديث أبو صالح را كه از ابن عبّاس روايت كرده شنيده بود كه پيغمبر صلّى الله عليه وسلّم هرگاه نسب خود را ذكر ميفرمود و بمعدّ بن عدنان ميرسيد تجاوز نمينمود.

(٠٠٠) گفت: وخبر داد ما را هشام بن محمّد، گفت: وحديث گفت مرا محمّد بن عبد الرّحمن عجلانى، از موسى بن يعقوب زمعى، از عمّه اش، از مادرش **كريمه** دختر مقداد بن أسود بهرانى، گفت فرمود رسول خدا صلّى الله عليه وسلّم: **معدّ** فرزند عدنان بن أُدد بن زيد بن يرى بن أعراق الثّرى است.

النّسّابون . قال الله عزّ وجلّ : وَ قُرُونًا بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيرًا « الطبقات الكبرى ١ : ٣٦ » (•).

(•) گفت : خبر داد مرا هشام ، گفت : خبر داد مرا پدرم ، از أبوصالح ، از ابن عباس ؛ باين كه : پيغمبر عليه الصّلوة والسّلام هرگاه نسب خود را ياد مى‌فرمود از مَعَدّ بن عدنان بن أُدَد تجاوز نمينمود و همين جا خاتمه داده ؛ ميفرمود : نسّابه‌ها كذب گفته اند ، خداوند عزّ وجلّ فرموده : وَقُرُونًا بَيْنَ ذٰلِكَ كَثِيرًا » .

دانشمندان ، جملهٔ **كَذَبَ النّسّابون** را چنين تفسير كرده اند : نسّابه ها را سخت گفته اند و واجب است كه رجوع بقول آنان شود ، و اين معنى مبتنى بر آنست كه از جملهٔ معانى **كذب** صدق است و لذا ابن أنبارى آنرا از كلمات أضداد دانسته ، و نيز در بعضى موارد براى تحريض و ترغيب استعمال شده است .

« المشجّر الكشّاف ، ٢٥٧ » ذيل نام **عدنان** نوشته : السّلطان عدنان أوّل من كسى الكعبة بالحرير الأسود ، عليه وقف النّبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم حين عدّ أجداده ، وقال : كَذَبَ النّسّابون . و قد فسّر بمعنى : صَدَقُوا وَوَجَبَ الرُّجُوعُ الى قولهم ؛ واستشهدوا بقوله :

وَ دِيبَاجِيَّةٍ أَوْصَتْ بَنِيهَا ‏ ‏ ‏ بِأَنْ كَذَبَ الْقَوَاطِفُ بِالسُّيُوفِ

أى : وجب الرُّجوعُ الى قولهم فى قطع القواطف بالسّيوف . »

« تاج العروس من شرح القاموس ١ : ٤٥٠ » يكى از جملهٔ موارد استعمال **كذب** را براى **تحريض** دانسته و گويد : قلت : و قرأتُ فى كتاب « استدراك الغلط » لأبى عُبَيْد القاسم بن سلّام قول مُعَقِّر بن حمار البارقى :

وَ ذُبْيَانِيَّةٍ أَوْصَتْ بَنِيهَا ‏ ‏ ‏ بِأَنْ كَذَبَ الْقَرَاطِفُ وَالْقُرُوفُ

أى : عليكم بها . والقراطف أكسية حُمْر ، والقُرُوفُ أوعية من جلد مدبوغ بالقرفة بالكسر ، وهى قُشُورُ الرُّمّان . فهى أمرتهم أن يُكثِرُوا من نهب هذين الشّيئين والاكثار من أخذهما ان ظفروا بنى تميم ، و ذلك لحاجتهم وقلّة مالهم . قلتُ : وعلى هذا فسّروا حديث **كذب النّسّابون** أى : وجب الرجوع الى قولهم وقد أودعنا بيانه فى « القول النّفيس فى نسب مولاى ادريس » ... الخ . »

و نيز در صفحهٔ ٤٥٢ همين جلد گويد : ثمّ نقل عن خطّ العلّامة نور الدين المحشّى ما نصّه : رأيت فى نسخة « شجرة النّسب الشّريف » عند ايراد قوله صلّى الله عليه وسلّم : **كذب النّسّابون** أنّ كَذَبَ يرد بمعنى صَدَق ، ويمكن أخذه من هُنا . فدامنا وجد . قال شيخنا : و وسّع ابنُ الأنبارىّ ، فقال : و عليه فيكون لفظُ **كذب** من الأضداد ، كما أنّ لفظ الصّدق أيضاً جعلوه من الأضداد . قلت : والّذى فسّره غير واحدٍ من أئمّة اللّغة و التّصريف : أى : وجب الرُّجوع الى قولهم ، و قد تقدّمت الاشارة اليه . »

بالجمله ، اين حديث را أغلب محدّثان و مورّخان و نسّابه ها ذكر كرده اند ، چنانكه مسعودى در « مروج الذّهب ١ : ٢٧٣ و ٢٧٤ » در چند موضع بآن اشاره كرده ، و عين حديث نيز در « الجامع الصّغير ٢ : ٢٢٦ شمارهٔ ٦٢٢٧ و ٢٧٣ شمارهٔ ٦٥٩٩ » مذكور است .

۶ـ رُوِيَ عنه عليه السلم، انّه قال: إذا بلغ نسبي عدنان فأمسكوا: «اعلام الورى: ۵»(٭).

۷ـ وَرُوِيَ عن أمّ سلمة زوج النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم، قالت: سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم، يقول: **مَعَدُّ بن عدنان بن أدد بن زيد بن ثرا بن أعراق الثَّرى**. قالت أم سلمة: زيد: هميسع، وثرا: نبت، وأعراق الثرى: اسمعيل بن ابرهيم قالت: ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله: **وَعاداً وثمودَ وأصحابَ الرَّسِّ وقُروناً بينَ ذٰلكَ كثيراً، لايعلمهُم الّا الله**: «اعلام الورى: ۵»(٭٭).

۸ـ كتاب «العمدة في عيون صحاح الأخبار: ۱۲ فصل ۱» پس از ذكر نسب أمير المؤمنين صلوات الله عليه؛ گويد:

ورُوِيَ عن النبي ﷺ، انّه كان يقول إذا وصل النسب الى ابراهيم ﷺ: **كَذَبَ النَّسّابون**. يريد بذاك انّه ما بعد ابرهيم ﷺ. وقيل: انّما قال ذلك ﷺ اذا وصل النسب الى معدّ بن عدنان، (وهو الصحيح خ ل) والله أعلم. وأمّا هذا فهو النسب المتعارف. وقوله ﷺ: **كَذَبَ النَّسّابون** يريد به وَجَبَ، كما يقال: **كَذَبَ لكَ عليَّ مالٌ أي: وَجَبَ لكَ عليَّ مالٌ** (٭٭٭).

(٭) روايت شده از پيغمبر عليه السلام كه فرمود: هنگاميكه نسب من تا عدنان رسيد پس امساك كنيد (بالا تر نرويد).

اين حديث در «إعلامُ الورىٰ» بنظر رسيده وديگران آنرا باين صورت ذكر نكرده اند بلكه چنانكه گذشت؛ گويند هر گاه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم نسب خود را ذكر ميفرمود و بعدنان ميرسيد بعد از او را نام نميبرد.

«إعلامُ الورىٰ بأعلامِ الهُدىٰ» كتابى است در احوال و فضائل ائمّهٔ أطهار عليهم السَّلام، تأليف امام المفسّرين، أمين الاسلام، شيخ ابوعلي، فضل بن حسن بن فضل طبرسى (متوفى ۵۴۸) صاحب «مجمع البيان» اين كتاب سال ۱۳۱۲ طىّ ۲۷۲ صفحه درطهران چاپ شده است.

(٭٭) وروايت شده است از أمّ سلمه همسر پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه گفت: شنيدم از پيغمبر صلى الله عليه وآله، ميفرمود: معدّ، فرزند عدنان بن أدد بن زيد بن ثرا بن أعراق الثَّرى است. أمّ سلمه خود گفت: زيد، هميسع است؛ وثرا، نبت است؛ وأعراق الثَّرى، اسمعيل بن ابرهيم است. نيز گفت: سپس پيغمبر صلى الله عليه وآله اين آيه را قرائت فرمود: وعاداً وثمودَ وأصحابَ الرَّسِّ وقروناً بينَ ذٰلكَ كثيراً، لايعلمهُم الّا الله.

اين حديث در «بحار الأنوار ۶: ۶۷» نيز بنقل از «اعلام الورى» موجود است.

(٭٭٭) وروايت شده از پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم هنگاميكه نسب بابرهيم ميرسيد، ميفرمود:

ونیز این أحادیث در عدم انقطاع نسب و فضائل ذرّیّهٔ طاهره از آنحضرت روایت شده :

۱ ـ و بالاسناد المقدّم ، قال : أخبرنا أبوطالب محمّد بن أحمد بن عثمن ، قال : حدّثنا أبوالحسن علي بن محمد بن لؤلؤ ، اذناً ، قال : حدّثنا الحسن بن محمد بن سعيد السّلمي ، قال : حدّثنا الحسن بن هاشم الحرّاني ، قال : حدّثنا محمّد بن طلحة العجبي ، قال : حدّثنا عبدالله ابن عمر ، عن زيد بن أبي أنيسة ، عن المنهال بن عمرو ، عن سعيد بن جبير ، عن ابن عبّاس و عن عمر الخطّاب كرّم الله وجهه ، قال قال النّبي ﷺ : **كلّ سبب و نسب ينقطع يوم القيمة الّا ما كان من سببي و نسبي**: « العمدة : ۱۵٦ » (٭) .

۲ ـ و بالاسناد المقدّم ، قال : أخبرنا أبو محمّد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني ، قال : أخبرنا أبوأحمد عبدالله بن أبي مسلم الفرضي ، قال : حدّثنا أحمد بن سليمن ، قال : حدّثنا محمّد بن يونس بن موسى القرشي وهوالكريمي ، قال : حدثنا زيد بن سهل الحارثي ، قال : حدثنا عمارة بن ميمون ، قال : حدثنا عمر بن دينار ، عن سالم ، عن ابن عمر ، قال : قال رسول الله ﷺ : **لمّا خلق الله عزّوجلّ الخلق اختار العرب ، فاختار قريشاً من العرب ، و اختار بني هاشم من قريش ، فأنا خيرة من خيرة ؛ ألا فاحبّوا قريشاً و لاتبغضوها فتهلكوا ؛ ألا كلّ سبب و نسب ينقطع يوم القيمة الّا سببي و نسبي** : « العمدة ۱۵٦ »(٭٭)

ـــــ کذب گفته‌اند نسابه‌ها ، ومقصود آنحضرت از آن همه سالا بود ، و گفته شده است که اینرا هنگامی میفرمود که نسب به معدّ بن عدنان میرسید (و همین قول صحیح است ، نسخه بدل) والله أعلم . وأمّا ابن لب (شعریکه در عمده مذکور است) همان نسب متعارف است ، واینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله فرمود : کذب النسابون معنی آن وجب است (یعنی واجب است تصدیق قول آنان) ، چنانکه میگویند (کذب لك منّي مالي) یعنی: واجب است در آن تو بر ذمّة من مالی .

کتاب « العمدة في عيون صحاح الأخبار ، في مناقب امام الأبرار » تألیف شرف الاسلام ، أبوالحسن یحیی بن حسن بن حسین بن علی أسدی حلّی ربعی ، معروف به ابن بطریق (متوفّی شعبان ۶۰۰ سن ۷۷ در حلّه) ، مهمترین کتابی است که درمناقب أمیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه تألیف‌شده وبسال ۱۳۰۹ طیّ ۲۴۶ صفحه در طهران بطبع رسیده است .

(٭) ترجمهٔ متن حدیث که ابن‌عباس وعُمَر روایت‌کرده‌اند : گفت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود : هر خویشاوندی سببی و نسبی درروز قیامت منقطع‌خواهد بود (سود بخش نیست) مگر خویشاوندی که ازجانب سبب و نسب من باشد . ٭ این حدیث در « بحارالانوار ۷ : ۲۴۱ » نیز از « عمده » نقل شده .

(٭٭) ترجمهٔ متن حدیث که ابن عُمَر روایت کرده : گفت : رسول خدا صلّی‌الله‌علیه وآله وسلّم ـــــ

۳ـ و بالإسناد المقدّم، قال: أخبرنا القاضي أبو علي إسماعيل بن محمّد بن أحمد، قال: حدثنا أبو بكر أحمد بن محمّد بن الفضل بن سهل بن سري، قال: وأخبرنا [illegible] محمّد بن أحمد بن سهل النحوي، قال: أخبرنا أبو الحسن علي بن الحسن [illegible]، قال: وأخبرنا أبو بكر أحمد بن محمّد بن عبد الله [illegible]، قال: أخبرنا القاضي أبو الفرج أحمد بن علي بن جعفر بن محمّد الخلوطي، قال: أخبرنا أبو بكر بن عثمان بن [illegible] المعدّل، قال: حدثنا أبو الحسن [illegible] البزاز الواسطي المعروف [illegible]، قال: حدثني محمّد بن عمران، قال: حدثنا [illegible] عن عبد الله بن محمّد بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام، قال: سمعت [illegible]، قال: سمعت عبد الله بن عمر، قال: [illegible] عمر بن الخطّاب [illegible]، فقال: [illegible] وإنّه [illegible] على علي بن أبي طالب في ابنته إلّا أني سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: **كلّ سبب ونسب وصهر منقطع إلّا نسبي وصهري، فإنّهما يأتيان يوم القيمة يشفعان لصاحبهما: «العمدة: ۱۵۶» (٭).**

٤ـ و بالإسناد المقدّم، قال: حدثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثنا [illegible]، قال: حدثنا بشر بن مهران، قال: حدثنا شريك، عن شبيب بن غرقدة، عن المستظل: أنّ عمر رضي الله عنه خطب إلى علي عليه السلام أمّ كلثوم، فاعتلّ عليه بصغرها، فقال له: [illegible] ولكني سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: **كلّ سبب ونسب منقطع يوم القيمة ما خلا سببي ونسبي، كلّ قوم فإنّ عصبتهم لأبيهم ما خلا ولد فاطمة فإنّي أنا أبوهم وعصبتهم: «العمدة: ۱۵» (٭٭).**

——— فرمود: چون خداوند عزّ وجلّ خلائق را آفريد، از ميان آنان عرب را اختيار [illegible] از ميان قريش بني هاشم را [illegible] پس من برگزيده‌ای هستم از برگزيدگان. آگاه باشيد [illegible] آنها را بدل نگيريد كه هلاك خواهيد شد. آگاه باشيد! هر سبب [illegible] بود مگر سبب [illegible] من (يعني سبب و نسب آنانكه باين دو طريق [illegible]).

[illegible] الأنوار ۷ [illegible] جاي [illegible] **ألا و انّ علي بن أبي طالب من حسبي ونسبي، فمن أحبّه فقد أحبّني ومن أبغضه فقد أبغضني.**

(٭) ترجمه متن حديث [illegible] عمر [illegible] علي بن أبي طالب در أمر ازدواج دخترش [illegible] از رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم كه فرمود: هر سبب و نسب و [illegible] منقطع خواهد بود، مگر سبب [illegible] در روز قيامت [illegible] بحار الأنوار ۷: ۲٤۱ [illegible] نقل شده است.

(٭٭) ترجمه متن روايات كه [illegible] نقل كرده است [illegible] أمير المؤمنين ———





٥ ـ حدثني القاضي السلمي أسدُ بن إبرهيم ، قال : أخبرَني العتكي عمر بن علي ، قال : حدَّثني محمّد بن اسحق البغدادي ، قال : حدَّثنا الكديمي ، قال : حدَّثنا بشر بن مهران ، قال : حدَّثنا شريك بن شيبب ، عن عرقده ، عن المستطيل (٠) بن حصين ؛ قال : خطب عمر بن الخطّاب الى عليّ بن أبيطالب عليه السلام ابنته ؛ فاعتلّ عليه بصغرها وقال : إنّي أعددتُها لابن أخي جعفر . فقال عمر : إنّي سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وآله يقول : **كُلُّ حسبٍ و نسبٍ فمنقطعٌ يومَ القيمة ما خلا حسبي و نسبي ، وكُلّ بني انثى عصبتهم لأبيهم ما خلا بني فاطمة فإنّي أنا أبوهم وأنا عصبتهم : «كنزالفوائد : ١٦٦» (٠٠) .**

٦ ـ وبالإسناد ، قال : أخبرنا ابنُ الصّلت ، قال : أخبرنا ابنُ عقدة ، قال : أخبرنا عليّ ابن محمّد بن علي بن محمّد بن علي العلوي ، قال : حدثني جعفر بن محمّد بن عيسى ، قال : حدثنا عبيدالله بن علي ، قال : حدثنا علي بن موسى ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن آبائه ، عن علي عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

◄ علي عليه السلام خواستگاری نمود . آن حضرت بعلت خردسالی اُمّ‌كلثوم امتناع فرمود . عمر گفت ارادهٔ امور زناشویی ندارم ، ولكن شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، میفرمود : هر حسب و نسب روز قیامت منقطع میشود مگر حسب و نسب من . هر قومی خویشاوندی ایشان از جانب پدر است ، مگر فرزندان فاطمه (ع) كه من پدر و عصبهٔ آنها هستم . این حدیث را «بحارالانوار ٧ : ٢٤١» نیز از «عمده» نقل كرده .

(٠) در نسخهٔ چاپی «بحارالانوار ٧ : ٢٤١» كه روایت فوق را از «كنزالفوائد» نقل كرده ، این نام بصورت المستطیلی بن حصین دیده میشود ، اما بهیچ شكل در كتب رجال فریقین یاد نشده وشك نیست كه مقصود همان شخصی است كه علامهٔ مامقانی اورا در «تنقیح المقال ٣ : ٢١١» چنین معرفی نموده :

مستظل بن حصين : عدّه أبوموسى من الصّحابة ، وحاله غير مبيّن .

(٠٠) ترجمهٔ متن روایت : عمر بن خطاب دختر أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه را از وی خواستگاری كرد . أمیر (ع) بعلت خردسالی آن دختر ، درخواست عمر را قبول نكرده و فرمود : من او را برای فرزند برادرم جعفر نهاده‌ام . عمر گفت : من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم كه فرمود : هر حسب و نسبی در روز قیامت گسیخته خواهد شد مگر حسب و نسب من ، و هر دخترزاده‌یی از جانب پدر شناخته و باو منسوب میشود مگر فرزندان فاطمه كه من پدر و عصبهٔ آنها هستم .

این خبر در «بحارالانوار ٧ : ٢٤١» نیز از «كنزالفوائد» نقل شده است .

«كنزالفوائد» كتاب شریفی است در مباحث كلام و امامت و أخلاق و مواعظ و غیرها ، تألیف عالم جلیل شیخ أبوالفتح محمد بن علی بن عثمن كراجكی نزیل رملهٔ بیضاء (متوفی ٤٤٩) ، طبع تبریز ، ١٣٢٢ ، ٣٠٤ صفحه ، منضم به «كتاب التّعجّب» ازخود كراجكی در ٦٩ صفحه .

كلّ نسبٍ وصهرٍ منقطعٌ يوم القيمة الّا نسبي وسببي : «**كتاب الأمالي : ٢١٧**» (٠) .

٧ ـ و روي عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ، أنّ رسول الله ﷺ قام فحمدالله وأثنى عليه ، ثمّ قال : **ما بال أقوامٍ يزعمون أنّ قرابتي لا تنفع ؟! ان كلّ سببٍ و نسبٍ و صهرٍ منقطعٌ يوم القيمة الّا سببي ونسبي وصهري** . قال عمر رضي الله عنه : فلمّا سمعتُ ذلك من رسول الله ﷺ أحببتُ أن يكون بيني وبينه نسبٌ وسببٌ وصهر فخطبتُ إلى عليّ رضي الله عنه ابنته أمّ كلثوم من فاطمة رضي الله عنها بنت محمّد فزوّجنيها « **الفصول المهمّة في معرفة الائمة : ١٢**» (٠٠) .

٨ ـ **كلّ سببٍ و نسبٍ منقطعٌ يوم القيامة ، الّا سببي و نسبي** (طب ك هق) عن عمر (طب) عن ابن عباس و عن المسور ـ (صح) : « **الجامع الصغير ٢ : ٣٣٦** » (٠٠٠) .

---

(٠) ترجمهٔ حديث : اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام فرمود : رسول‌خدا صلى‌الله‌عليه وآله فرمود : هر نسب ودامادي درروز قيامت منقطع ميشود مگر نسب وسبب من .

«كتاب الامالي» املاء شيخ الطائفه ، أبوجعفر محمد بن حسن طوسي قدس سره (رمضان ٣٨٥ ـ شب ٢ شنبه ٢٢ محرم ٤٦٠ درنجف) سال ١٣١٣ در ٣٤٤ صفحه صفحهٔ «كتاب‌الامالي» فرزندش شيخ أبوعلي حسن بن محمد مفيد ثاني (متوفي بعد ٥١٥) كه ٩٦ صفحه است درطهران بطبع رسيده .

حديث فوق را «بحارالانوار ٧ : ٢٤٠» از «كتاب الامالي» بشكرده وجملهٔ **سرّاً من الله عليه** را بعد از **يوم القيمة** زياده دارد كه درنسخهٔ چاپي «أمالي» وجاي ديگر بحار (ج ٣ : ٢٦٠) كه باز اين حديث را از «أمالي» نقل كرده ، نيست .

(٠٠) وروايت شده ازعمر بن الخطاب رضي‌الله عنه كه گفت : رسول خدا صلي‌الله عليه وآله وسلم بپاي خاست وسزاوار حمد وثناي خداوند فرمود : چه گمان ميكنند مردميكه ميگويند خوشاوندي من سودي ندارد ؟ بدرستيكه هرسبب ونسب ودامادي روزقيامت منقطع است مگرسبب ونسب ودامادي من . عمر گفت : پس‌چون شنيدم ازپيغمبر صلي‌الله عليه وآله وسلم اين كلام را ، دوست داشتم كه بوده باشد بين من وآنحضرت خويشاوندي نسبي وسببي ودامادي ، پس أمّ‌كلثوم دخترفاطمه را ازپدرش علي(عليهما‌السلام)خواستگاري كردم ، واو ويرا بمن تزويج نمود .

«الفصول المهمة» في معرفة الائمة وفضلهم و معرفة أولادهم ونسلهم : تأليف شيخ نورالدين علي بن محمد بن أحمد معروف بابن صباغ مالكي مكي (متوفي ٨٥٥) . اين كتاب در ٣٢٣ صفحه سال ١٣٠٣ در طهران چاپ شده‌است . واين روايت را صاحب «اسعاف‌الراغبين : ٣٩» بيرمفصل ومشروح ذكر كرده است .

(٠٠٠) هرسبب ونسبي درروزقيامت منقطع خواهد بود ، مگر سبب ونسب من . اين روايت را (طب) يعني طبراني و (ك) يعني حاكم و (هق) يعني بيهقي ازعمر روايت كرده‌اند ، ونيز (طب) از ابن‌عباس ومسور روايت كرده واين حديثي صحيح است .

٩ ـ كُلُّ نَسَبٍ وَصِهْرٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، إِلاَّ نَسَبي وَصِهْري ـ ابن عساكر عن ابن عمر ـ (صح) « الجامع الصغير ٢ : ٢٤٣» (٠) .

١٠ـ ما بالُ أقوامٍ يُؤذونَني في نَسَبي وَذَوي رَحِمي ؟ ! أَلا وَمَنْ آذى نَسَبي وَذَوي رَحِمي فَقَدْ آذاني وَمَنْ آذاني فَقَدْ آذَى الله ـ أخرجه ابن أبي عاصم والطبراني وابن منده والبيهقي بألفاظٍ متقاربة « إسعاف الراغبين : ٤٣» (٠٠) .

١١ ـ فاطمةُ بَضعَةٌ مِنّي ، يَقْبِضُني ما يَقْبِضُها ، وَيَبْسُطُني ما يَبْسُطُها . وإنَّ الأنْسابَ تَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيمَةِ غَيْرَ نَسَبي وَ سَبَبي وَ صِهْري ـ (حم ك) عنه (يعني عن المسور) « الجامع الصغير ٢ : ١٦٩ » (٠٠٠).

١٢ ـ « معجم الطبراني » عن ابن عباس ، و « أربعين المؤذن » و « تاريخ الخطيب » ، بأسانيدهم إلى جابر ، قال : قال النبي صلى الله عليه وآله : إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ خاصَّةً ، وَجَعَلَ ذُرِّيَّتي مِنْ صُلْبي وَصُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أبي طالِبٍ . إنَّ كُلَّ بَني بِنْتٍ يَنْتَسِبون

---

(٠) هر نسب ودامادی دو روز قیامت منقطع است ، مگر نسب ودامادی من ـ این حدیث صحیح را ابن عساکر از ابن عمر روایت کرده است .

(٠٠) چیست شأن مردمیکه مرا بوسیلهٔ منسوبین و أرحامم آزار میکنند ؟ آگاه باشید و بدانید که هرکس خویشان وأرحام مرا آزار کند ، مرا آزرده ، وهرکه مرا آزارد خدا را آزرده ـ این حدیث را ابن أبی عاصم وطبرانی وابن منده وبیهقی بعبارات متشابه روایت کرده‌اند .

« إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى و أهل بيته الطاهرين » تألیف أبوالعرفان شیخ محمد بن علی صبان شافعی مصری (متوفی ١٢٠٦) است که یکبار درمصر سال ١٢٨١ در ١٧٥ صفحه و بار دیگر سال ١٢٩٠ و نیز درکنار کتابهای « مشارق الانوار » و « نورالابصار » بچاپ رسیده واز کتب مرغوبی است که درفضائل أهل بیت علیهم السلام تألیف شده است

(٠٠٠) فاطمه، پارهٔ تن من است ، اندوهناک میکند مرا هرچه اندوهناک کند اورا ، ومسرور میگرداند مرا هرچه مسرور گرداند اورا ، وبتحقیق ، نسبهای مردم درروز قیامت منقطع است ، مگر نسب وخویشاوندی‌ونسبی من ـ این حدیث را (حم ك) یعنی احمد در « مسند » وحاکم در « مستدرك » از مسور روایت کرده اند .

صاحب « ینابیع المودة ١ : ١٥٩ » نیز آنرا از « ذخائر العقبی » از احمد وحاکم نقل کرده است

إلى أبيهم إلاّ أولاد فاطمة، فإنّي أنا أبوهم: «مناقب آل أبي طالب ٢: ١٤٣» (٠).

١٣- إنّ الله تعالى جعل ذرّية كلّ نبيّ في صلبه، و جعل ذرّيتي في صلب عليّ بن أبي طالب - (طب) عن جابر (خط) عن ابن عباس - (ص): «الجامع الصغير ١: ٢٣٠»(٠٠).

تكمله: ابن‌شهر آشوب در «كتاب المناقب ١: ١٠٦» ذيل عنوان (فصل في نسبه وحليته ص) پس از ذكر نسب پيغمبر ﷺ گويد:

وروي عنه ﷺ: إذا بلغ نسبي إلى عدنان فأمسكوا. وعنه ﷺ: كذب النسابون. قال الله تعالى: وقروناً بين ذلك كثيراً. قال القاضي عبدالجبار بن أحمد: المراد بذلك أن اتصال الأنساب غير معلوم، فلا يخلو إما أن يكون كاذباً أو في حكم الكاذب. وقد روى أنه انتسب إلى إبراهيم ﷺ. أمّ سلمة: سمعت النبي ﷺ يقول: معدّ بن عدنان بن أدد، وسمي أدد لأنه كان مادّ الصوت، كثير العزّ، ابن زيد بن ثرا بن أعراق الثرى. قالت أم‌سلمة: زيد: هميسع، وثرا: نبت، وأعراق الثرى: إسمعيل بن إبراهيم. قالت: ثمّ قرأ ﷺ: وعاداً وثمود وأصحاب الرسّ (الآية). واعتمد النسابة و أصحاب التواريخ أن عدنان هو أدّ بن أدد بن اليسع ابن الهميسع بن سلامان بن نبت بن حمل بن قيدار بن إسمعيل(٠٠٠) ☆

اينها أحاديثي بود كه دربارهٔ علم‌نسب ويا متضمّن‌شرافت وحثّ برفراگرفتن آن ازپيغمبر ﷺ در كتب فريقين وارد شده و بعضي ازاين أحاديث و أحاديث ديگررا صاحب «الصواعق المحرقه» نيز درفصل مربوط بفضائل أهل بيت عليهم السلام ذكر كرده است.

---

(٠) كتاب «معجم طبراني» از ابن عباس و «أربعين مؤذن» و «تاريخ خطيب» بسندهاي خود از جابر روايت كرده‌اند كه گفت: پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: بدرستيكه خداوند عزوجل قرار داد ذريهٔ هر پيغمبري را تنها در صلب همان پيغمبر، و قرار داد ذريهٔ مرا از صلب خودم و صلب علي بن أبي طالب. بدرستيكه همهٔ فرزندان آدم بسوي پدر نشان منسوب ميشوند، مگر فرزندان فاطمه كه من پدر آنها هستم.
اين حديث را عالم بزرگوار، شيخ رشيدالدين أبوجعفر محمد بن علي بن شهرآشوب مازندراني (متوفي ٢٢ شعبان ٥٨٨ در حلب) در كتاب شريف «مناقب آل أبي طالب» كه مكرر طبع رسيده روايت كرده است.

(٠٠) بدرستيكه خداي تعالى قرار داد ذريهٔ هر پيغمبري را درصلب خودش، و قرارداد ذريهٔ مرا در صلب علي بن أبي طالب. اين حديث را طبراني ازجابر وخطيب بغدادي از ابن عباس روايت كرده‌اند.

(٠٠٠) عبارات فوق در «بحارالانوار ٦: ٢٧» نيز از «مناقب» نقل شده است.

درميان أخبار أئمّه أطهار نيز رواياتي كه دلالت برفضل علم نسب ميكند ديده ميشود ، چنانكه «بحارالأنوار ٧: ٣٢٣» حديثي از «علل الشّرايع» شيخ صدوق نقل كرده كه ابتداى آن چنين است :

أبي ، عن عبدالله بن جُندَب ، قال : كتبتُ إلى أبي‌الحسن الرّضا عليه السلام أسألهُ عن تفسير قوله‌تعالى: **اللّهُ نُورُ السَّمٰواتِ وَالأرض** الى آخرالآية ، فكتبَ الىّ الجواب . **أمّا بعدُ ؛ فانّ محمّداً صلّى‌الله عليه وآله كانَ أمينَ الله في خلقه ؛ فلمّا قُبِضَ النّبي صلّى‌الله عليه وآله كُنّا أهلَ البَيت ورثته ، فنحنُ أُمناءُ الله في أرضه ؛ عِندنا عِلمُ المنايا والبَلايا وأنساب العَرب ومَولِد الاسلام** . تا آخرحديث (٠) .

نظيرحديث فوق را نيز درصفحهٔ ٣٢٤ ، از « مناقب آل أبي‌طالب » ابن شهر آشوب نقل كرده ، لكن در آنجا ازحضرت امام محمّد باقر عليه السلام روايت شده‌است

ونيزهمين حديث وأحاديث بسيارديگر ازأئمّهٔ أطهار كه درآن علم‌الانساب ازمعلومات أئمّه عليهم السلام ذكرشده ، درهمين جلد بحار (ص ٦٣ و ٣١٠ تا ٣١٣) وبعضي مجلّدات ديگر بنقل ازكتب كثيره، ديده ميشود (٠٠).

---

(٠) پدرم ازعبدالله بن جندب روايت كرده كه گفت : نامه‌يي نوشتم بحضرت امام أبوالحسن رضا عليه‌السلام وسؤال كردم از تفسير آيهٔ « الله نورالسموات والارض » تا آخر ؛ آنحضرت درجوابم چنين نوشت : أما بعد ، بدرستيكه محمد صلى‌الله عليه‌وآله أمين خدا بود درميان خلق ، پس چون ازاين دنيا رحلت فرمود ما أهل‌بيت وارثان او گشتيم ؛ پس ما هستيم أمناى خدا درزمين ؛ نزد ما است علم معرفت منايا (اطلاع از آجال مردم) و بلايا (پيش‌آمدها وحوادث) **وأنساب عرب** ومولد اسلام . علامهٔ مجلسى درمعنى ومولدالاسلام فرمايد أى يعلمون كل من يولد ؛ هل يموت على‌الاسلام أو على‌الكفر ؛ (بحار ٧ : ٣١٠) .

(٠٠) **از اميرالمؤمنين** : لقد فتحت لى السبل ، وعلمت المنايا والبلايا والانساب وفصل‌الخطاب .. **ازحضرت رضا** : عندنا علم البلايا والمنايا وأنساب العرب ومولدالاسلام . **از حضرت سجاد** : عندنا علم المنايا والبلايا و فصل الخطاب وأنساب العرب و مولد الاسلام . **ازاميرالمؤمنين** : سلوني قبل أن تفقدوني ؛ ألا تسألون من عنده علم المنايا والبلايا والانساب ؟ . **ازاميرالمؤمنين** : انى أعطيت خصالا ما سبقني اليها أحد : علمت المنايا والبلايا والانساب وفصل‌الخطاب . **ازاميرالمؤمنين** : انا أهل بيت علمنا علم المنايا والبلايا والانساب . **ازاميرالمؤمنين** : عندى علم المنايا والبلايا والوصايا والانساب و فصل الخطاب . **ازحضرت صادق** : عندى علم‌البلايا والمنايا والوصايا والانساب‌والاسباب. **ازاميرالمؤمنين** : وفتحت لى الاسباب وعلمت الانساب ومجرى‌الحساب ... .

درمقابل أحاديث كثيری كه درفضل علم نسب وتعلّم آن وارد وبسياری از آنها نقل شد، حديثي نيز درمعضي ازكتب بنظر رسيده كه معرفت بأنساب‌را علمي بی فائده دانسته و عدّه‌يی نيز بآن تمسك جسته مُنكر فضيلت اين‌علم شريف كه چنانكه ديده شد ازجملهٔ علومی‌استكه أئمهٔ أطهار داراي آن بوده ودرأحاديث بسيار اظهار آنرا فرموده؛ گشته‌اند.

اينك حديث را بطرق مختلفش نقل ، و سپس اشكالاتي‌را كـه در تمسُّك بآن موجود است بيان ميكنيم.

بيان حال حديث غيرمعتبری كه درعدم فائده علم أنساب نقل شده

حديثي بيك متن وچند سَند مُشابه دراين باره بنظررسيده كه ذيلاً نقل ميكنيم:

۱ـ محمّد بن الحسن ، وعليّ بن محمّد ، عن سَهل بن زياد ، عن محمّدبن عيسى ، عن‌عبيدالله‌بن عبدالله الدهقان ، عن‌درست‌الواسطي ، عن إبرهيم بن‌عبدالحميد ، عن‌أبي‌الحسن موسى عليه السلام قال :

دَخَلَ رَسُولُ‌اللهِ صلّى‌الله عليه وآله المَسْجِدَ ؛ فَاِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أطافُوا بِرَجُلٍ ؛ فَقالَ : مَا هٰذَا ؟ فَقيلَ : عَلّامَةٌ . فَقالَ : وَمَاالعَلّامَةُ ؟ فَقالُواله: أعلَمُ النّاسِ بِأَنْسابِ العَرَبِ وَ وَقايِعِها وَأيّامِ الْجاهِلِيَّةِ وَالأَشْعارِ وَالعَرَبِيَّةِ . قالَ : فَقالَ‌النَّبيُّ صلّى الله عليه و آله : ذاكَ عِلْمٌ لا يَضُرُّ مَن جَهِلَهُ ولايَنْفَعُ مَن عَلِمَهُ. ثُمَّ قالَ النَّبيُّ صلّى‌الله عليه وآله : إنَّما العِلْمُ ثَلٰثَةٌ : آيَةٌ مُحْكَمَةٌ ، أوْ فَرِيضَةٌ عادِلَةٌ ، أوْ سُنَّةٌ قائِمَةٌ ؛ وَمَا خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ :

« الكافي ـ كتاب فضل العلم ـ بـاب صفة العلم و فضله و فضل العلماء : ۱۵ ط محشى ، طهران ۱۳۱۰ » (۰) .

---

(۰) روايت كرده‌اند محمدبن‌حسن ، وعلى بن محمد ، ازسهل بن زياد ، ازمحمدبن عيسى ، ازعبيدالله‌بن عبدالله دهقان ، از درست واسطى ، از ابرهيم بن عبدالحميد ، از أبوالحسن‌موسى(حضرت امام‌كاظم) عليه‌السلام كه فرمود: داخل شد رسول خدا صلى‌الله عليه وآله بمسجد ومشاهده فرمود كه جماعتي مردى را درميان‌گرفته اند. فرمود: اين شخص‌كيست ؟ گفتند: علامه است. فرمود: چه علامه‌يى ؟ عرضكردند: داناترين مردم بأنساب عرب ووقايع واحوال عرب وروزگار جاهليت واشعار و عربيت (علوم أدبى) پيغمبرفرمود: اين دانشي است كه زيانى نميرساند بكسيكه آنرا نداند ، و سودى نميرساند بكسيكه آنرا بداند. سپس فرمود همانا دانش سه چيزاست: آيهٔ محكمه ، فريضهٔ عادله ، سنت قائمه ؛ وساير معلومات فضل است. ـــ>

۲ـ حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس (ره) قال : حدّثنا أبي عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي ، عن محمّد بن عيسى ، عن عبيدالله بن عبدالله الدهقان ، عن دُرُست بن أبي منصور الواسطي ، عن إبرهيم بن عبد الحميد ، عن أبي الحسن موسى بن جعفر ، عن آبائه عليهم السلام . قال : **دخل رسول الله المسجد ، فاذا جماعة قد أطافوا برجل ؛ فقال : ما هذا ؟ فقيل : علامة . قال : وما العلامة ؟ قالوا : أعلم الناس بأنساب العرب ووقايعها وأيام الجاهلية وبالاشعار والعربية . فقال النبي : ذاك علم لايضر من جهله ولا ينفع من علمه** : «**كتاب الامالي** : ۱۶۱ مجلس ۴۵» (٠) .

۳ ـ حدّثنا أبي (ره) قال : حدّثنا سعدُ بن عبدالله ، قال . حدّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن عبيدالله بن عبدالله الدهقان ، عن دُرُست بن أبي منصور الواسطي ، عن إبرهيم بن عبدالحميد ، عن أبي الحسن عليه السلام ، قال . **دخل رسول الله صلى الله عليه وآله المسجد ، فاذا جماعة قد أطافوا برجل ؛ فقال : ماهذا ؟ فقالوا : علامة يارسول الله . فقال : وما العلامة ؟ فقالوا : أعلم الناس بأنساب العرب ووقايعها وأيام الجاهلية وبالاشعار . فقال عليه السلام : ذاك علم لايضر من جهله ولاينفع من علمه** : «**معاني الاخبار** : ۵۶ باب ۷۷ في معنى العلم الذي لا يضر من

< این حدیث را ثقة الاسلام ، شیخ أبوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی (متوفی ۳۲۹) در کتاب شریف «کافی» که یکی ازچهار کتاب مهم حدیث شیعه است روایت کرده ، ومرحوم ملامحسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) نیز آنرا در کتاب « وافی ۱ ۳۷ » که جامع کتب اربعه است ' از « کافی » نقل و ألفاظ آنرا شرح وتفسیر نموده است . همچنین علامهٔ مجلسی مولانا محمد باقر (متوفی ۱۱۱۰) در کتاب « مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول ۱ ۲۲ ط طهران ۱۳۲۱» که شرح کتاب « کافی » است ، این حدیث را شرح کرده وتصریح بضعف آن هم نموده است عین حدیث درمقدمهٔ کتاب « معالم الاصول » محقق جلیل شیخ حسن نیز از کلینی منقول است .

(٠) حدیث گفت مارا حسین بن أحمد بن ادریس رحمه الله ، گفت حدیث گفت مرا پدرم ، ازأحمد بن أبی عبدالله برقی ، ازمحمد بن عیسی ، ازعبیدالله بن عبدالله دهقان ، از درست بن أبی منصور واسطی ، از ابرهیم بن عبدالحمید ، ازحضرت امام أبوالحسن موسی بن جعفر ، ازپدرانش علیهم السلام ، فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داخل مسجد شد ... تا آخر حدیث که با اندک اختلافی ذکر شد .

این حدیث را شیخ صدوق أبوجعفر محمد بن أبی الحسن علی ، ابن بابویه قمی رازی (متوفی ۳۸۱ در ری) در «کتاب الامالی» معروف به « مجالس ـ عرس المجالس » روایت کرده واین کتاب که مشتمل بر ۹۷ مجلس ومتضمن أحادیث مسندهٔ بسیاریست ، سال ۱۳۰۰ در ۴۰۲ صفحه درطهران چاپ شده است .

جهله ولا ینفع من علمه » (٠).

٤ ـ وممّا استطرفناه من « کتاب جعفر بن محمّد بن سنان الدّهقان » : جعفر بن محمّد ، قال : حدّثني عبدالله (عبیدالله : بحار) عن دُرُست بن أبي منصور ، عن عبدالحمید بن أبي العلاء ، عن أبي إبرهیم عليه‌السلام ، قال : **دخل رسول‌الله صلی الله علیه و آله المسجد ، فاذا جماعة قد أطافوا برجل ؛ فقال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله : ما هٰذا ؟ فقالوا : علّامة یارسول الله ! فقال صلی‌الله علیه وآله . وما العلّامة ؟ قالوا : عالم بانساب العرب و وقایعها وأیام‌الجاهلیة والشعر والعربیة . فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : ذٰلك علم لا یضرُّ من جهله ولا ینفع من تعلمه : « السرائر : ٤٩١ »(٠٠)** .

٥ ـ علّامهٔ مجلسی ، پس از نقل سه حدیث قبل در « بحارالأنوار ١ ٠ ٦٦ » حدیث دیگری را نیز که بهمین متن وسند ابن أبي جمهور أحسائی در « غوالي اللآلی» روایت نموده چنین وصف میکند :

غو : عن الکاظم عليه‌السلام مثله ، وزاد في آخره ثمّ قال صلی‌الله‌علیه‌وآله : **إنّما العلم ثلثة : آیةٌ محکمةٌ أو فریضةٌ عادلةٌ ، أو سنّةٌ قائمة ، وما خلاهنّ فهو فضل (٠٠٠).**

---

(٠) حدیث گفت ما را پدرم (ره) گفت حدیث گفت ما را محمد بن عبدالله ، گفت حدیث گفت ما را محمد بن عیسی بن عبید ... تا آخر سند وحدیث که مطابق روایت «أمالي» است با اندك اختلافی .

« معاني‌الاخبار » کتاب نفیس دیگری است از شیخ صدوق ، مشتمل بردو جزء و حدود ٤٣٠ باب که طی ١٤٤ صفحه ضمیمهٔ « علل الشرایع » سال ١٢٨٩ در طهران چاپ شده و تاریخ اتمام تألیف جزء دوم آن (چهارشنبه ١٨ ج ١ ـ ٣١٦) میباشد .

(٠٠) و از جملهٔ أحادیثی که ما از کتاب جعفر بن محمد بن سنان دهقان انتخاب کرده‌ایم ، اینست . جعفر بن محمد گفت حدیث کرد مرا عبدالله (در بحار عبیدالله است وصحیح همین است ، زیرا مقصود عبیدالله بن عبدالله دهقان استکه در سند دو حدیث فوق یاد شده) از درست بن أبي منصور ، از عبدالحمید بن أبي العلاء ، از أبو ابرهیم علیه‌السلام (حضرت موسی بن جعفر) ، فرمود ... تا آخر حدیث که ترجمهٔ آن با اندك اختلافی گذشت .

این حدیث را أبوعبدالله فخرالدین محمد بن ادریس حلی عجلی (٥٤٣ ـ جمعه ١٨ شوال ٥٩٨) از فقهاء نامدار شیعه در کتاب « السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی » که در سالهای (٥٨٧ ـ ٥٨٨) تألیف کرده و سال ١٢٧٠ طی ٤٩٨ صفحه درطهران بطبع رسیده ، ذکر نموده است .

(٠٠٠) برای اطلاع از معنای عمومیکه دراین حدیث ذکر شده رجوع شود بمآخذ مذکور درذیل حدیث اول و بعضی میتوان گفت که این حدیث « عوالي » همان حدیث اولست واو از «کافي» نقلکرده .

۶ ـ عِلْمُ النَّسبِ عِلْمٌ لاينفع وجهالةٌ لاتضرّ ـ ابن عبدالبرّ ، عن أبي هُرَيرة (ض) « الجامع الصغير ۲: ۱۲۵ حديث ۵٤۷٤ » (٠).

اشكالاتى كه براين أحاديث ازلحاظ متن وسند وتمسك بآنها (بمنظور اثبات عدم فضيلت علم نسب) وارد است:

۱ـ ازجهت سند وأحوال روات :

دُرُسْت بن أبي منصور : واقفى‌مذهب‌بوده‌وشيخ‌بهائي‌وعلاّمهٔ‌مجلسي‌ضعيفش‌دانسته‌اند.

ابرهيم بن عبدالحميد : واقفى‌مذهب‌بوده وابن داود حلّى حكم بعدم وثاقتش نموده.

عبيدالله بن عبدالله دهقان : نجاشى وعلاّمهٔ حلّى ومجلسى حكم بضعفش كرده اند.

عبدالحميد بن أبي العلا : كتب رجال ، دو نفر را باين نام فقط در أصحاب حضرت صادق عليه السلام ذكر كرده اند ؛ نه درأصحاب حضرت كاظم عليه السلام . علاوه براينكه چنين نامى درمشايخ دُرُسْت بن أبي منصور ديده نميشود .

جعفر بن محمد بن سنان دهقان : در كتب رجال ، نامى از او وكتابش ديده نميشود

اين حال راويان حديث است از طُرق شيعه ، و لذا علاّمهٔ مجلسي چنانكه گذشت در « مرآة العقول » حديث «كافى» را ضعيف دانسته است .

وأمّا حديث ششم كه سيوطي نقل كرده ، خودآنرا ضعيف دانسته وعلامت ضعف را (ض) در آخر آن نهاده‌است ، ونيز علاّمهٔ كتاني إدريسي در « نظام‌الحكومةالنبويّة ۲: ۳۰۱» گويد :

وأمّا خبرُ **علم‌النسب علم لاينفع وجهالة لا تضر** فقال الحافظ في « الفتح » : رُوِيَ مَرفوعاً ولا يثبت وروي عن عمر أيضاً ولا يثبت (ه) . وقد أقام البرهانَ علىُ بطلانه‌الحافظ ابن‌حَزْم أوّلَ جمهرته وجعله من العلوم النّافعة التي جهلها يضر ، لأنَّ مِن علم النَّسب ما هو فرضٌ على‌الأعيان ، وأسندَ الى عمرقوله · تعلّموا مِن أنسابكم ما تصلون به أرحامكم قال ابن حُزم. وكان أبوبكر الصّدّيق وأبوالجهمْ بن حُذيفة العدوى وجُبير بن مُطعم بن عَوف(٠٠) ابن نَوْفل بن عَبدِمناف من أعلم‌النّاس بالأنساب، وكان عمروعلي وعثمان فيه علماء، وإنّما ذكرنا أبابكر وأبا الجهم وجُبيراً قبلهم لشدّة رُسوخهم فى‌العلم بأنساب‌العرب، وقد أمر رسولُ الله

(٠) علم نسب دانشى‌است كه دانستن آن سود نبخشد وجهل بآن زيانى نميرساند.

(٠٠) صحيح ، جاى عوف ، عدى است ، چنانكه ازكتب أنساب ورجال مستفاد ميشود.

صلّی‌الله‌علیه‌وسلم حسّانَ بن ثابت، أن یأخذ مایحتاج إلیه من علم أنساب قریش عن أبی‌بکر، وهذا یکذّبُ قولَ مَن نسب إلی رسول‌الله صلّی‌الله علیه وسلّم ان النسب **علم لا ینفع وجهل لا یضر**، لأنّ هذا القول لا یصح، وکلّ ما ذکرنا صحیح مشهور منقول فی الأسانید الثّابتة، یعلمها مَن له أقلُّ علم بالحدیث، وما فَرَضَ عمرُ بن الخطّاب وعثمان بن عفّان وعليّ بن أبي طالب الدّیوان إذ فرض إلاّ علی القبائل، ولولا علمهُ بالنّسب ماأمکنهم ذلك. فبطل قولُ کلّ مخالف. (إنتهی کلام «الجمهرة» من نسخة عندی بخطّ نسّابة المغرب و نقیب الأشراف به أبي الرّبیع الحوّات رحمه‌الله) (٠) تا آخر کلام علاّمهٔ کتانی.

۳. ازجهت متن حدیث: أوّلاً، طوریکه درمتن این أحادیث دیده میشود، علاّمه‌یی که مردم در أطراف او اجتماع کرده بودند، دانش او نسبت بأنساب و وقایع و أشعار عرب در زمان جاهلیّت بوده، و (**ذاك علم لا یضر** .الخ) اشارهٔ بمعلومات مذکوره‌است، ونظری بشناسایی أنساب سادات و آل پیغمبر ﷺ ندارد. زیرا چنانکه واضحست در زمان خود آن حضرت احتیاجی بنگارش وضبط أسامی وأنساب سادات بوده واهتمام دانشمندان بتألیف أنساب این گروه از یکی دو قرن بعد آغاز شده و محرّك آن، علاوه برأحادیث وارده در موضوع أنساب، احتیاجی است که در بسیاری ازموارد فقهیّه بمعرفت أنساب عَلویان پیدا کرده‌اند.

وثانیاً، چنانکه درحدیث أوّل ودوّم وچهارم دیده‌میشود؛ ازجملهٔ علومی که آن علاّمه داشته «علم العربیه» بوده، واین دانش که مربوط بمعرفت زبان و أدبیّات ممدوح عربی‌است تاکنون کسی ذمّی از فراگرفتن آن ننموده، درصورتیکه عبارت (**ذاك علم لا یضر** .. الخ) شامل آن نیز هست.

وثالثاً، چنانچه دانستن وفراگرفتن علم نسب کار بیهوده ودانش بی‌ثمری بود، چگونه

---

(٠) و أما خبر (علم النسب ...) پس حافظ ابن حجر در کتاب «فتح الباری» گوید که این حدیث مرفوعاً روایت شده و ثابت نیست، و از عمر هم روایت شده و آن نیز ثابت نیست.

و حافظ ابن حزم در أوّل کتاب «جمهرة النسب» بر بطلان این خبر اقامهٔ برهان نموده، و علم نسب را از علوم نافعه‌یی شمرده که جهل بآن مضر است (... که گوید) و بتحقیق، رسول خدا صلی الله علیه وسلم حسان بن ثابت را أمر فرمود که آنچه دربارهٔ أنساب قریش بدانستن آن محتاج است از أبوبکر استفاده کند و این خود تکذیب میکند گفتار کسانی را که به پیغمبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده‌اند که فرمود (النسب علم لا ینفع وجهل لا یضر) چون‌که این قول وای نیست صحیح نیست وآنچه ما نقل کرده و بیان نمودیم صحیح ومشهور ودر أسانید ثابته منقول است .. تا آخر کلام ابن حزم وعلامهٔ کتانی.

در أخبار نبوی دیگر مدح آن وارد ودستور بفراگرفتن آن داده شده، وچگونه أمیرالمؤمنین ودیگر أئمّهٔ هُدی (صلوات‌الله علیهم) در خُطب وأحادیث کثیره آنرا ازمعلومات خود برشمرده ودرردیف علم مَنایا و بَلایا و وَصایا وفصل‌الخطاب ومولد اسلام وغیرها در آورده وأمیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: (بمن خصلت‌هایی عطا شده که هیچکس قبل‌ازمن بآنها پیشی نگرفته: فرا گرفتم علم مَنایا وبلایا وأنساب وفصل‌الخطاب را.) آیا شایسته قبول است که در صورت صحّت آن حدیث منقول از پیغمبر أکرم صلّی‌الله علیه وآله، أئمّهٔ أطهار و بالأخصّ أمیرالمؤمنین علیه‌السلام دانستن أنساب را ازخصال حمیدهٔ خود بدانند؟ ویا آنکه گوییم آن أحادیث یا حدیث واحد برباب علم پیغمبر علیهما السّلم مخفی بوده است؟! حاشا وکلاّ.

پس آنچه درخصوص حدیث (ذاكَ علمٌ لایضرُّ من جَهله ولا ینفع مَن عَلمه) بنظر میرسد اینست که أوّلاً، هیچگونه اعتباری باین حدیث ازلحاظ سَند و رُوات آن نیست، ودراین صورت با یك حدیث بسیار ضعیف بهیچوجه نمیتوان عدم فائدهٔ علم أنساب را ثابت نمود؛ و ثانیاً، برفرض تَسامح در سَند وأخذ بحدیث، تجاوز ازمورد مطلقاً جایز نیست و باید آنرا چنانکه هست، درمورد أنساب مردم عهدجاهلیّت دانست که‌عموماً مردمی پلید وفاسد بودند، گذشته ازاینکه نسّابه‌های جاهلیت بقدری راه إفراط پیموده‌اند که حتی نسب أسبان وسگان شکاری‌را نیز محفوظ داشته وضبط میکرده اند.

بالاجمال، این حدیث چنانکه گذشت ازدرجهٔ اعتبارساقط است، ومعرفت بأنساب وأحوال سادات وأشراف برهرمسلمانی لازم؛ و بقول ابن حزم بایدگفت:

(عِلْمُ النَّسَبِ عِلْمٌ یَضُرُّ جَهْلُهُ وَ یَنْفَعُ عِلْمُهُ)



درمعنی کلمهٔ شریف وسید ونقیب وصدر وذکر اهتمام علما وسادات درحفظ أنساب ونقل کلمات بزرگان در اینموضوع

شریف شَریف بروزن فعیل بمعنی فاعل، ازأوزان صفت مشبّهه ودر لغت بمعنی صاحب شرَف (ذُوالشَّرَف) است. مؤلف « قاموس» در معنی شرَف گوید: الشَّرَفُ؛ مُحرَّكةً: العلو، والمكانُ العالي، وَالمجدُ، أو لايَكونُ إلاّ بالآبآء: أو عُلوُّ الحسب. ✡

« ترجمان اللغة» شرح قاموس بفارسی درترجمهٔ این عبارت گوید: شرف؛ بتحریك: بلندی وبلند شدن، و جای بلند، و بزرگیست؛ یا اینکه نمیباشد شرف مگر ببزرگی پدران، یا شرف بلندی حسب است. ✡ صاحب « تاج العروس في شرح القاموس ٦ : ١٥٢ » گوید: والشَّرَفُ. المجدُ، يقال: رجلٌ شريفٌ أي: ماجدٌ. أو لايكون الشرفُ والمجدُ إلاّ بالآبآء، يقال: رجل شريفٌ ورجل ماجدٌ. له آباء متقدّمون في الشرف. وأمّا الحسبُ والكرمُ فيكونان في الرّجل وإن لم يكن له آبآء؛ قاله ابن السّكّيت أو الشرفُ: عُلوُّ الحسب؛ قاله ابن دُرَيد.✡

این معنی لغوی کلمهٔ شریف است که أهل لغت ذکر کرده اند، ودر اصطلاح مردم عموم ممالك عربی إطلاق میشود بر کسانیکه ازجانب پدر از نسل پیغمبر ﷺ باشند، یعنی سادات حسنی و حسینی. أمّا این اصطلاح درهمه جا یکسان نیست، چنانکه دربعضی ازجاها اطلاق میکنند برهرکس که از أولاد أمیرالمؤمنین علیه السلام باشد خواه از بطن حضرت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها وخواه از بطن سایر زوجات آن حضرت، ودربعضی بلاد برمطلق بنی‌هاشم اطلاق میشود ودرایران نوعاً آنرا استعمال میکنند برای کسیکه فقط مادرش سیّده باشد.

علاّمهٔ بزرك مولی محمّد تقي مجلسی أول (متوفى ١٠٧٠) که درقرن یازدهم میزیسته در کتاب « لوامع صاحب قراني ١ : ٥٥ » (٠) گوید: و مراد ازشریف درعرف عرب کسی است که ازأولاد علي وفاطمه صلوات‌الله علیهما باشد، وگاه هست که اطلاق میکنند برأولاد حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام اگرچه از أولاد حضرت فاطمه صلوات‌الله علیها نبوده باشد، وگاه هست بر مطلق بني‌هاشم اطلاق میکنند. أمّا نزد عَجم شریف کسی را میگویند که مادرش سیّد باشد وپدرش سید نبوده باشد. بنابراین این‌است که سادات مکّهٔ معظّمه ومدینهٔ مشرّفه را شُرفا

(٠) برای شناسایی این کتاب، رجوع شود بفصل أول: صفحه ٥٢.

میگویند باصطلاح أوّل. ☆

صاحب «مستدرك الوسائل ۳: ۴۱۰» اطلاق **شریف** را بر کسیکه فقط مادرش سیّد باشد، ازمصطلحات عوام دانسته وگوید: مع أنّ التّعبیر عن المنتسب بالأمّ إلیهم بالشّریف من مصطلحات العوام؛ هؤلاء شرفاء مکّة والمدینة زادهماالله شرفاً من السّادة المعروفة و یعرف صغیرهم وکبیرهم بالشّریف. ☆ أمّا این کلام چندان با حقیقت سازگار نیست، زیرا أوّلاً چنانکه از «لوامع» نیز مستفاد میشود اطلاق شریف برکسیکه مادرش سیّد است از قدیم الأیّام درمیان غیر أعراب رایج بوده، وثانیاً جماعتی از علما که سیادت از جانب مادر داشته‌اند، خودرا درکتب وآثارشان **شریف** خوانده ونویسندگان کتب تراجم نیز بهمین کلمه توصیفشان کرده اند

بالجمله، اطلاق این کلمه بر أولاد پیغمبر ﷺ ازقرون أوّلیّهٔ اسلام معمول شده، ودر قرن سوّم کاملاً رایج بوده ودر کتب آن عصر نیز دیده میشود. جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱) آنرا از اصطلاحات صدر أوّل اسلام نیز دانسته، و عین عبارت او راجع باین کلمه در «رسالهٔ زینبیه» بنقل «اسعاف الراغبین: ۴۷» چنین است.

اسم **الشریف** یطلق فی الصّدر الأوّل علی کلّ من کان من أهل البیت، سواء کان حسنیّاً أم حسینیّاً أم علویّاً، من ذرّیّة محمّد بن الحنفیّه أوغیره، من أولاد علیّ بن أبی طالب؛ أم جعفریّاً أم عقیلیّاً، أم عبّاسیّاً؛ ولهذا تجد تاریخ الحافظ الذّهبی مشحوناً فی التّراجم بذلك، یقول: الشّریف العبّاسیّ، الشّریف العقیلیّ، الشّریف الجعفریّ، الشّریف الزّینبیّ. فلمّا ولی الخلافة الفاطمیون بمصر قصّروا إسم الشّریف علی ذرّیّة الحسن والحسین فقط، واستمرّ ذلك بمصر إلی الآن. وقال الحافظ ابن حجر فی کتاب «الألقاب»: **الشریف** ببغداد: لقب لکلّ عبّاسیّ، و بمصر: لقب لکلّ علویّ (اه). ولا شكّ أنّ المصطلح القدیم أولی، وهو اطلاقه علی کلّ علویّ و جعفریّ و عقیلیّ و عبّاسیّ؛ کما صنعه الذّهبیّ، و کما أشار إلیه الماوردیّ من أصحابنا والقاضی أبو یعلی الفرا من الحنابلة، کلاهما فی «الأحکام السلطانیة». ونحوه قول ابن مالك فی «الألفیّة»: (وآله المستکملین الشّرفا). وقد یقال علی اصطلاح أهل مصر: الشّرف أنواع عامّ لجمیع أهل البیت، وخاصّ بالذّرّیّة، فیدخل فیه الزّینبیون وجمیع أولاد بناته وأخصّ منه وهو شرف النّسبة، وهذا مختصّ بذرّیّة الحسن والحسین (اه) ☆

صاحب کتاب « الشرف المؤبد لآل محمد صلی الله علیه و آله: ٤٠ » پس از آنکه قسمتی از عبارت سیوطی را نقل نموده گوید قلت . و هذا الاصطلاح عم الآن البلاد الاسلامیة شرقاً و غرباً ، فمتی أطلق لفظ الشریف فی اللغة العربیة لاینصرف إلا لمن کان حسنیاً أو حسینیاً ☆

سید سید ، مانند جید ، وزن فیعل (یا فعیل) بمعنی فاعل ، ازأوزان صفت مشبهه ودرلغت بمعنی ماجد و شریف است ومعانی دیگرنیز دارد ، وجمع آن : **أسیاد** و **سادة** ، و **سیائد** ؛ واسم فاعل آن **سائد** است که جمعش **سادة** وجمع الجمعش **سادات** میباشد .

صاحب « المصباح المنیر ۱ ۱۳٤ » گوید : وساد یسود سیادة ، والاسم السودد ، و هو المجد ، والشرف ، فهو : سید ، والانثی سیدة بالهاء ، ثم أطلق ذلک علی الموالی لشرفهم علی الخدم وان لم یکن لهم فی قومهم شرف فقیل . سید العبد وسیدته ، والجمع سادة وسادات و زوج المرأة یسمی سیدها . وسید القوم رئیسهم و أکرمهم . والسید . المالک . ☆

صاحب « تاج العروس ۲ ۳۸٤ » گوید : والسید هوالرئیس . و قال ابن شمیل : السید الذی فاق غیره بالعقل والمال والدفع والنفع ، المعطی ماله فی حقوقه ، المعین بنفسه . وقال عکرمه : السید الذی لا یغلبه غضبه وقال قتادة : هو العابد الورع الحلیم . وقال أبوخیرة : سمی سیداً لأنه یسود سواد الناس . وعن الأصمعی : العرب تقول : السید کل مقهور و مغمور بحلمه و قیل : السید الکریم و فی الحدیث : کل بنی آدم سید ، والرجل سید أهل بیته ، والمرأة سیدة أهل بیتها وعن الفراء : السید : الملک ، والسید السخی و سید العبد : مولاه و سید المرأة زوجها ، و بذلک فسروا قوله تعالی **وألفیا سیدها لدی الباب .** ☆

ازمطالب فوق معلوم میشود که أصل درمعنای **سید** صاحب مجد وشرف است ، و بهمین معنی برأولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله اطلاق میشود معانی دیگری نیز ازاین کلمه اراده میگردد ، مثل **مالك** ، که مالك غلام وکنیز را سید گویند و **شوهر** ، که آیهٔ شریفهٔ : **والفیا سیدها** را بهمین معنی تفسیر کرده اند : و **رئیس** ، که مقصود از سید القوم رئیس و بزرگ آنها است و **عابد پرهیزکار بردبار** ، که آیهٔ شریفهٔ **ان الله یبشرك بیحیی مصدقاً بکلمة من الله و**

سَیِّداً وَحَصُوراً وَ نَبِیّاً مِنَ الصّالِحِینَ را بهمین معنی تفسیر نموده اند (*).

(*) معانی دیگر نیز در تفسیر این آیه گفته‌اند. وشیخ أبوالفتوح رازی قدس‌سره را در تفسیر خود روض الجنان وروح الجنان (۲ : ۳۴۷) درباره لفظ ومعنای **سید** دراین آیهٔ شریفه بیانی است که ذیلا نقل میشود:
«وسید: فَیْعِل باشد، مِن سادَ یَسُودُ، وبیان کردیم که أصل سَیْوِد بوده‌است، واو را یا کردند ویا را در یا ادغام کردند **سیّد** گشت. **وسید**: رئیس قوم باشد. مفضل گفت: یعنی سید بود در دین. ضحاک گفت: سید: خوشخو باشد. سعید جُبَیْر گفت: سید: مطیع باشد خدای را. سعید بن المُسَیِّب گفت: سید: فقیه و عالم باشد. قتاده گفت: سید: عالم و ورع باشد. سعید جبیر گفت: حلیم باشد. ضحاک گفت: پرهیزکار باشد. عکرمه گفت: آن بود که خشم نگیرد. مجاهد گفت: آن بود که بر نزدیك خدای گرامی باشد. سفیان ثوری گفت: آن بود که حسد نبرد، فانّ الحسود لا یَسُود. خلیل گفت: مُطاع باشد. زجاج گفت: آن بود که در خصال خیر برسرآمده بود. أحمد بن عاصم گفت: آن بود که قناعت کند بآنچه او قسمت کرده باشد. أبوبکر وَرّاق گفت: الرّاضي بقضاء الله. محمد بن علي التِّرمذي گفت: المتوکّل علی الله. أبویزید بسطامی گفت: بلند هِمّت بود از آنکه با خود حدیث دنیا کند. وگفته‌اند: آن بود که بخیل نباشد. جابر عبدالله انصاری روایت کند که رسول علیه‌السلم **بنی سلمه** را گفت: مَن سَیِّدُکُم یا بَني سَلَمَة؟ سید شما کیست ای بنی سلمه؟ گفتند: جَدُّ بن قیس علی أنّا نُبَخِّلُه. با آنکه بخیل است. رسول علیه‌السلم گفت: و أيُّ داءٍ أدْوَی مِنَ البُخْل؟ کدام درد است از بخل بی درمان تر؟ بل سَیِّدُکُم الجَعْدُ القَطَطُ عَمْرُو بنُ الجَمُوح.
عبدالله عباس گفت که با رسول علیه‌السلم نشسته بودیم، جماعتی درآمدند، بر ایشان أثر و جامهٔ سفر بود. سلام کردند بر صحابه ورسول را نشناختند. گفتند: مَنِ السَّیِّدُ مِنکُم؟ **سید کیست از شما؟ رسول علیه‌السلم** گفت: ذاك یوسف بن یعقوب بن إسحق بن إبرهیم. بدانستند که او رسول خدا است. گفتند: یا رسول‌الله! در امّت تو سید باشد؟ گفت: بلی، مردی که اورا مالی بود وسخای وی با درویشان نزدیك باشد ومردم از وی کم شکایت کنند. عبدالله عباس مردی را از بنی شیبان گفت: شنیدم که سیادت و مهتری در میان شما ارزان است؟ گفت: آری، ما سید خوانیم کو دخل خود برما فراخ گرداند وعرض خود ما را مبذول دارد ومال بدهد. گفت: پس سودد بنزدیك شما گران است!».
أما گر سیادة برحسب خواهی درخانهٔ رسول یابی. بیانش آن خبر: راوی خبر گوید که أم سلمه رضی‌الله عنها گفت: روزی زنان رسول علیه السلم بحجرهٔ من حاضر بودند و هرکسی از مفاخرت قوم خود چیزی میگفتند، فاطمهٔ زهرا علیها السلم درآمد، حدیث ایشان تنگ شد چون او را بدیدند. عایشه گفت: ما بالُکُم یا بَني هاشِم، فَخَرتُم السِّیادَةَ بأسْرِها؟ أمّا أنتِ: فَسَیِّدَةُ نِساءِ العالَمِینَ، و أمّا أبُوكِ: فَسَیِّدُ وُلْدِ آدَم، و أمّا زَوجُكِ: فَسَیِّدُ العَرَب، و أمّا ابناكِ: فَسَیِّدا شَبابِ أهْلِ الجَنَّة، و أمّا عَمُّكِ: فَسَیِّدُ الشُّهَداء!
گفت: جملهٔ سیادت برخود جمع کرده‌ای، أما تو سید زنان جهانی، وپدرت سید ولد آدم است، و شوهرت سید عرب است، و پسرانت سیدان جوانان أهل بهشتند، وأما عمت سید شهیدان است. فما ترکتم لأحدٍ بعد هذا سیادة. برای هیچکس پس از این سیادتی رها نکرده‌ای. او بر پای خواست و گفت: أم یَحْسُدونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِه».

بالجمله، معانی کثیره‌یی که «تاج العروس» و«روض الجنان» وغیرهما برای سید ذکر نموده‌اند؛ همه مُشعر بامتیاز و أهمیّت شخصی است که باو سید گویند وتمام آن معانی در خصوص صفات کمالیّه وامتیازات أخلاقیه بوده، وحقاً شایسته چنانست که همهٔ سادات و ذراری پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) مستجمع جمیع آن صفات حسنه و کمالات مستحسنه باشند، بلکه تمامی کردار وگفتار آنان سرمشق نیکویی برای دیگرمردم باشد.

صاحب «الأربعین الحسینیة: ۳۶۸ ط طهران ۱۳۳۰» را دراین معنی کلام لطیفی است، گوید: أقول: معنی السّیادة علی الخلق حصول مرتبةٍ من الکمالات النفسانیّة لشخصٍ بحیثُ لم تحصل لغیره، فلابدّ أن یکون حائزاً لجمیع الفضائل التی بها شرف الانسان وکماله، فلو قدّر لأحدٍ فضیلةٌ لم یکن هو حائزاً لها لم یکن سیّداً علی الاطلاق. **فمعنی السیادة علی الخلق حصول جمیع کمالاتهم (*).** ☼

چنانکه گذشت، أظهر وأشهر معانی سید آقا ورئیس و بزرگ وأفضل است، و در این معانی أحادیث بسیار وارد شده، مانند: سید الشهداء حمزة..، سیدالشهداء جعفر..، الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة ..، سید الناس آدم ... سیّد الأیّام عندالله یوم الجمعة ..، سیّدالشهور شهررمضان .. وغیر اینها.

شیخ کشی در «کتاب الرجال: ۱۸۶» ازحضرت صادق سلام‌الله‌علیه روایت کرده هنگامی که سیّد اسمعیل حِمیری شاعرمعروف را ملاقات نمود، إکرامش کرده وفرمود: مادرت ترا سیّد نامید ودراین أمرموفّق شدی، پس توبی سیّد شعراء(**).

چنانکه گفته شد، ذَراری پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را سید گویند، أمّا تحقیقاً معلوم نیست که این کلمه ازچه زمانی برایشان اطلاق شده، جز اینکه ازعبارت ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸)

(*) گوید: معنی سیادت بر خلایق حصول مرتبه‌یی است از کمالات نفسانی برای شخصی بطوریکه برای دیگری چنین مرتبه‌یی نباشد. پس ناچار باید این شخص حائز جمیع فضائلی که موجب شرف وکمال انسانی است بوده باشد. پس اگر دیگری فضیلتی داشته باشد که این شخص فاقد آن باشد او را سید بتمام معنی نتوان گفت. پس معنی سیادت برخلق بدست آوردن جمیع کمالات آنانست.

(**) و رُوی أنّ أبا عبدالله علیه‌السلام لقی السیّد بن محمد الحِمیری، فقال: سمّتک أمّک سیّداً ووُفّقت فی ذلک، و أنت سیّد الشّعراء... الخ.

ناگفته نماند که سید حمیری از بنی هاشم نبوده وچنانکه دراین حدیث است مادرش او را چنین نامیده بود وازکودکی اورا سید بن محمد میگفتند و بنام أصلیش (اسمعیل) شناخته نمیشد.

که بعدا ذیل عنوان (عظمت علم‌أنساب) خواهد آمد، مستفاد میگردد که درقرن ششم (هشتصد سال قبل) رواج کامل داشته است. ودرسراسر کتاب «الفهرست» شیخ منتجب الدّین (متوفی ۵۸۵) نیز این معنی ظهور کامل دارد، وعلمایی که از اولاد پیغمبر ﷺ بوده اند قبل از نام آنها کلمهٔ **سید** راآورده؛ بلکه مطلقاً در هیچ جا کلمهٔ **شریف** را استعمال نکرده ودر همهٔ تراجم بجای آن **سید** را بکار برده است. امّا در کتب قرن پنجم، مثل کتاب «الفهرست» شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) و «کتاب‌الرجال» شیخ نجاشی (متوفی ۴۵۰) همه جا کلمهٔ **شریف** را استعمال کرده اند، واگر دریکی دوموضع از آنها لفظ **سید** دیده شود، تنهایی ذکر نشده بلکه بصورت (السیّد الشریف) میباشد. وازمجموع این تتبّعات مستفاد میگردد که‌ابتدای استعمال این کلمه برای ذراری پیغمبر ﷺ درقرن‌چهارم (۰) وپنجم هجری بوده، امّا دراین دو قرن چون درآن معنی ظهور کامل نداشته همیشه با قرینه استعمال میشده است و انصراف کلّی آن درقرن ششم بعد بوده که بدون قرینه اطلاق میکرده اند.

درزمان حاضر، ایرانیان منحصرا این کلمه را برای عموم **بنی‌هاشم** استعمال میکنند ودرایران جایی یافت نمیشود که بآنان کلمهٔ دیگری غیراز **سید** اطلاق کنند، و با این لفظ را برای غیر بنی هاشم بکار برند. امّا در ممالک دیگر چنین نیست، در **حجاز** برای امتیاز، سادات حسنی را **شریف** گویند، وسادات حسینی را **سید** (۰۰) در قسطنطنیّه مطلق کلمهٔ **سید** دلالت برهاشمی بودن ندارد، بلکه آنها از استعمال این کلمه برای خود امتناع دارند، زیرا عموم مردم ازنعمت آن برخور دارند وصاحب «الشرف‌المؤبّد ۴۲» گوید اگرانسان در

---

(۰) چنانکه شریف رضی محمد بن حسین موسوی (متوفی ۴۰۶) درقصیدهٔ رثاء مقلد بن مسیب (مقتول در ۳۹۱) که آنرا همان تاریخ ساخته ودر دیوانش (ص ۱۵۰ ط ۱۳۰۶) چاپ شده گوید

و أبى التشاغل أن يزال منها بكفه ... برد، عصبا أو **عمامة سيد**.

(۰۰) وحدث في كثير من البلاد الاصطلاح أنف على لفظ السيد على كل منهما (حسني وحسيني) خاصة، حتى أطلق لا ينصرف لسواهم وهذا في غير الحجاز، فانهم اصطلحوا فيه على اطلاق الشريف على من كان حسنياً والسيد على من كان حسينياً لمعرفة نسبهما، قال ابن حجر المكي ولا يدخل غير ذرية الحسن و الحسين في الوقف على الأشراف والوصية لهم، لأن الوقف و الوصية منوطان بعرف البلد، وعرف مصر ونحوها اختصاصهم بذرية الحسن والحسين (اه)؛ «الشرف المؤبد: ۴۱» ۰۰

سراسر بازارهای کان گردش کند یک نفر که لفظ سیدرا نداشته باشد نخواهد یافت. چنانکه عمامهٔ سبز را نیز عموم مردم قسطنطنیه وحجاز بر سرمیگذارند واشراف برای همین عمومیت از استعمال آن نیز جداً خودداری میکنند (٭).

بنابراین کلام صاحب «مستدرک الوسائل ۳ : ۴۱۰» ناشی ازعدم اطلاع است که میگوید

« وفیه أنّه لم یعهد من أصاغر أهل العلم، فضلاً عن العلماء الأعلام التّعبیر عن المنتسب بالأمّ إلی بنی هاشم بالسیّد » زیرا چنانکه گذشت در بعضی از بلاد کلمهٔ **سید** برای عموم مردم استعمال میشود (مثل کلمهٔ **آقا** در ایران) وأصلاً دلالتی بر سیادت اصطلاحی ندارد.

میرزا از جملهٔ کلماتی که گاهی در بعضی از بلاد برای سادات استعمال میشود کلمهٔ میرزا است. رواج این کلمه از عهدی صفوی است، ودرزمان قاجاریه مستوفیان دیوان را میرزا مینامیدند. توان گفت که أصولاً این یک کلمهٔ تشریفاتی است وبرای احترام شخص بنام او إضافه میشده ودرزمان حاضر هیچ دلالتی بر سیادت ندارد، بلکه در بعضی از شهرها دلالت بر عدم سیادت دارد. چنانکه در أهواز و نواحی هیچگاه آنرا برای سادات استعمال نمیکنند. واستعمال آن درمورد شخصی دلیل برعدم سیادت اواست. أمّا برکسانیکه ازجانب مادر بخاندان رسالت منسوبند اطلاق میکنند، چنانکه در اصفهان و بعضی از بلاد دیگر نیز تا حدّی برهمین سیادت مادری دلالت دارد.

نظر بمطالب فوق الذکر، کلام صاحب «مستدرک الوسائل ۳ : ۴۱۰» در بارهٔ کلمهٔ میرزا نیز مخدوش وناتمام است؛گوید:

« مع أنّ التّعبیر عنه (یعنی عن المیرزا محمد الاسترابادی) بالمیرزا کاف في الدّلالة علی السیّدة، فإنّ **میرزا** کما صرّح في « البرهان » مخفف **أمیرزاده**، کما أنّ الأمیر مخفف عنه، بل ومیر أیضاً، ولذا یعبّرون عن السّادات في کتب الأنساب کثیراً بالأمیر فلان، أوفلان

(٭) وقد لفظ السید عندهم لیس خاصاً بالشریف ... اذا ذهب الی سوق الحلاکی والصهف من أن تری حتی لم یکن منه **السید فلان** لا تکاد تراه. لا أن یکون السید شریف صحیح النسب أو لرجل من أهل الدین والعلماء. ولهذا لا یکتب الأشراف لفظ السید فی أختامهم لخوف الاشتباه فی أنسابهم حینئذ بسبب کثرة استعمال الأغیار له ومن هنا تری أکثرهم لا سیما أشراف الحجاز لایلبسون العمائم الخضر لهذه الحکمة، فقد زال التمییز واختلط الصفر بالابریز»

ولان . وكلّها إشارة إلى أنه من أولاد أمير المؤمنين عليه السلام . وإلى الآن بقي هذا الرسم في علماء هند، فلا يطلقون الميرزا على غير السيّد ، حتى إنّهم يعبّرون عن الأجلّ صاحب «القوانين» بملا أبو القاسم. نعم اختلّ هذا المرسوم في ساير البلاد في خصوص هذا اللّفظ وبقي من خصائص ألقابهم السيّد والأمير ومير . ✡

نقيب نقيب درلغت بمعناى سالار و پيشوا و بزرگ قوم است، معانى ديگر نيز دارد . صاحب «قاموس» گويد : والنّقيبُ: المزْمار، ولسان الميزان ، ومن الكلاب ما نُقبت غَلصمتهُ، و شاهدُ القوم ، وضمينهم ، وعَريفهم و قد نَقبَ عليهم نِقابَةً بالكسر : فعلَ ذلك ، و نَقبَ ككَرُمَ و عَلمَ نَقابَةً بالفتح : لم يكن فصار ، أو بالكسر : الاسم ، وبالفتح : المصدر(٠) . ✡

« تاج العروس ١ : ٤٩٢ » گويد : **النقابة** بالكسر : الاسم ، و بالفتح : المصدر ؛ مثل الوِلاية والوَلاية . نقله الجوهرى عن سيبويه وفي «لسان العرب» في حديث عبادة بن الصامت : **وكان من النقباء :** جمع نقيب ، وهو كالعريف على القوم المقدّم عليهم الذى يتعرّف أخبارَهم و يُنقّب عن أحوالهم ، أي يُفتّش . وكان النّبيّ صلى الله عليه و سلم قد جعل ليلة العقبة كل واحد من الجماعة الذين بايَعوه بها نَقيباً على قومه وجماعته ليأخذوا عليهم الإسلام ويعرفوهم شرائطه وكانوا إثنيعشر نقيباً كلّهم من الأنصار وكان عبادةُ بن الصّامت منهم . وقيل : النّقيب الرّئيس الأكبر ، و إنما قيل للنّقيب . نَقيب لأنّه يعلم دخيلة أمر القوم و يعرف مناقبهم وهو الطريق إلى معرفة أمورهم . قال : وهذا الباب كله أصله التّأثير الذى له عُمقٌ ودخول ، ومن ذلك يقال . نَقبتُ الحائط ؛ أي بَلغتُ في النّقب آخرَه . ✡

شيخ أبوالفتوح رازى قدّس سره ذيل تفسير آية شريفة **وَلَقَدْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ**

---

(٠) **و نقيب** زدن أمير **ناى** را ميگويند ، وفعيل بمعنى مفعول است ، يعنى سوراخ گرديده شده . و **نقيب** زبان ترازو را ميگويند و **نقيب** از سگها آنچه سوراخ كرده شده باشد سر حلقوم او بواسطه آنكه فرياد او سست باشد **و نقيب :** بزرگ قوم و شناساى همهٔ ايشان را ميگويند ، و قد نَقبَ عليهم ، از باب نَصَرَ ، يعنى بزرگ شد برايشان ومصدر آن نقابه بكسر أول مى آيد ، و نقب از باب كَرُمَ وار باب علمَ ، يعنى نبود نقيب و نقيب گرديد ، ومصدر آن نقابه بفتح اولست ، يا اينكه بكسر أول اسم است ، و بفتح أول مصدر است : « ترجمان اللغة : ١٠٩ ط طهران ١٣٠٨ » .

وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقیباً (سورهٔ مائده ۱۵) درمعنی کلمهٔ نقیب گوید:

ودرمعنی نقیب چهار وجه گفتند. حسن بصری گفت: ضمین باشد، آنکه پایندگان و عاقلهٔ قوم بود. ربیع گفت: امین واستوار قوم باشد، قتاده گفت: گواه باشد برقوم، و قومی دیگر گفتند: رئیس باشد و عریف که از کارها بر رسد، وأصل نقیب درلغت فعیل باشد از نقب و نقب سوراخ فراخ باشد دردیوار، و آن را که آن سوراخ کند نقّاب خوانند و نقب، و نقر، و نقب متقارب باشند، جز که نقب اندك بود، و نقر از او بیش باشد و کنده‌گر را نقّار گویند، وچنگال مرغ را منقار گویند، و نقب ازهمه بیشتر باشد. وبعضی أهل لغت گفتند: نقیب فعیل باشد بمعنی فاعل، برای آنکه او تعرّف کند و از کارها بر رسد و در غور کارها رود، پس بآن ماند که نقب کند. وبعضی گفتند: فعیل باشد بمعنی مفعول، برای آنکه کار اورا تفحّص کرده باشند ودر غور شده تا بدانسته باشند که اوصلاحیّت نقابت دارد یا نه، ومنقبت آن خصلت باشد که بر او نقب کنند ودر غور او شوند ازفضیلت مرد، وجمعش مناقب باشد. «روض‌الجنان ۳: ۴۰۷».

دربیان‌معنی نقابت و کیفیت پیدایش آن و وظایف‌نقیب

از طبری مورّخ مشهور منقولست که سیّد جلیل حسین بن أحمد بن محمّد بن یحیی بن حسین ذی الدّمعه ابن زید شهید بسال ۲۵۱ از مدینه آمده و بر المستعین بالله خلیفهٔ عباسی وارد شده وازاو خواست شخصی‌را برای سرپرسی طالبیّون و أشراف تعیین نماید. خلیفه پس از مشورت با أشراف، شخص حسین بن أحمد را باین کار برگزید و پس ازاو نیز أولاد و أحفادش دراین سمت باقی بودند.

درکتاب «مدینة الحسین ـ أو ـ مختصر تاریخ کربلاء ۹۲ ط نجف ۱۳۶۷» گوید:

نقیبُ القوم کالکفیل، سُمّي نقیباً لأنّه یعلم دخیلة القوم ویبصر بمعرفة أمرهم، وجاء في الأخبار أنّ النّبيّ محمّداً صلّی الله علیه وآله کان قد جعل کلّ من بایعه في لیلة العقبة نقیباً علی قومه و جماعته لیأخذوا علیهم الاسلام و یعرفوهم شرائطه، و وضع الرّسول أحکاماً في ذوي القربی من أهل البیت (ع) و ترك فیهم نقیباً یتکفّل أمرهم و یجمع شملهم و یحفظ شؤونهم، کیلا یختلط الحابل بالنّابل. وعیّن للنّقیب أحکاماً یسیر بمقتضاها أمر الطالبیّین ویحفظ مکانتهم و

منزلتهم في المجتمع ويدفع عنهم غائلة السوء ويردّ عنهم كيد الدجالين الذين يتقمّصون ثوب السيادة وكان من الشروط الواجب توفرها فيمن يتولى النقابة أن يكون عليماً بأنساب السادات بطناً بعد بطن ونسلاً بعد نسل ويتولى ديوان المظالم ويوزّع الخيرات على المستحقين من الطالبيّين .

وعلى عهد العبّاسيين استوجبت الأمور توسيع شؤون النقابة باتّساع الممالك الاسلاميّة فعيّنوا في كلّ قطر من الأقطار الاسلاميّة نقيباً من العلويّين و آخر من العبّاسيّين وألحقوهم بمركز الخلافة وعيّنوا لهم رئيساً يُدعى « نقيب النقباء »

وقد ذكر الطبريّ في تاريخه و أحمد بن مُهنّا الداودي في « عمدة الطالب » أنّ أوّل مَن سعى إلى تأسيس نقابة للطالبيّين هو السيّد الجليل المحدّث الكوفي حسين بن أحمد بن محمد بن يحيى بن الحسين ذي الدمعة « العبرة » بن زيد الشّهيد بن الامام عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب(ع) الذي وَرَدَ العراق من المدينة في عام ۲۵۱ هـ ودخل على الخليفة العباسي المستعين بالله بن المعتصم بن الرّشيد و طالبه بتعيين رجل من الطالبيّين يتولى إدارة شؤونهم ويدفع غائلة الأتراك عنهم . فعيّنه الخليفة لهذه المهمّة بعد مشاورة الطالبيّين واختيارهم إيّاه، وهو الذى ألف كتاباً في أنساب الطالبيّين سمّاه « الغصون في آل ياسين »

ثمّ تولى أحفاده نقابة الطالبيّين في كثير من الأقطار الاسلاميّة عامّة والبلدان العراقيّة خاصّة . وكانت النقابة هذه تنتقل من بيت علويّ إلى بيت علويّ آخر حسب الكفاءآت العلميّة والنفوذ الشّخصي وكان للنّقيب سجلّ خاصّ يدوّن فيه أسماء العلويّين و أحفادهم و فضلاً عمّا كان يتمتّع به النقيب من نفوذ فكان الآمر النّاهي والقاضي الحاكم بين العلويّين . ☆

بالجمله : نقابت سادات مقام شامخ وأرجمندی بوده که درزمان مستعین خلیفهٔ عباسی بوجود آمده ودرقرون بعد بمنتهی درجهٔ اهمیت رسیده و تالی تلو خلافت گردیده و تا زمانیکه این سمت باقی و أشراف و سادات در تحت سرپرستی نقیب بسر میبردند ؛ احترامات شخصی ونوعی آنان محفوظ وازهرگونه تعرضی مصون بوده واز تمامی حقوق خود برخوردار میشده اند . مع الاسف این رسم نیکو و روش ممدوح اکنون متروک گشته ولذا تمامی امتیازات و حقوق أشراف و سادات پایمال گردیده وخود مورد تعرض هر دسته و مقامی واقع شده ، و از همه أسف انگیزتر موضوع أنساب است که صحیح وسقیم بیکدیگرمخلوط ومدعیان سیادت با جعل نسب ،

خود را ناحق بخاندان رسالت منسوب و موجب تضییع حقوق وشخصیت و احترام سادات صحیح النسب شده‌اند . وچنانکه بعداً گفته خواهد شد تشخیص صحیح وسقیم أنساب هم از وظائف نقیب بوده است .

اکنون نیز بسیار بموقع و سزاوار است که هر دسته وطائفه از سادات کرام و أشراف عظام شخص لایقی را برای سمت نقابت انتخاب نموده وتمامی اختیاراتی را که شخص نقیب داشته وذیلا شرح داده میشود باو تفویض نمایند تا بیاری خدا و توجهات أئمهٔ أطهار مجد وعظمت دیرین باز یافته وازهمهٔ حقوق و مختصات خود بهره مند گردند .

وظائف نقیب ، منقول از تاریخ تمدن اسلامی

جرجی زیدان درکتاب «تاریخ التمدّن الاسلامی ۱ : ۲٤٥» شرحی راجع بمقام نقابت ونقیب نگاشته است که ذیلاً از ترجمه آن کتاب « ۱ : ۲٥۳ ـ ۲٥٤» نقل مینمائیم :

نقابت یا مقام نقیب الاشراف : مسلمانان خاندان پیغمبر را **شریف** میدانند بخصوص در قرون أوّل اسلام که احترام زیادی بآنان میگذاردند . و برای اینکه خاندان جلیل بپارهٔ آلودگی‌ها گرفتار نشود وشرافت أفراد آن مصون بماند ، معمولاً شخصی را باسم **نقیب الاشراف** یا رئیس خاندان نبوی انتخاب میکردند وظایف نقیب الأشراف ازاینقرار بود :

ـ حفظ نسب خاندان ،

ـ ثبت نام نوزادان ومردگان ،

ـ جلوگیری ازأفراد خاندان ازنظر إرتکاب پارهٔ گناهان ویا إشتغال بپارهٔ کسب ها ،

ـ مطالبه و وصول و ایصال حقوق آنان ،

ـ دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر درغنیمت و فَيء وتقسیم آن میان أفراد ،

ـ مراقبت درزناشوئی زنان ودختران خانواده که فقط با هم شأن خودشان همسر شوند ،

ودرواقع ، نقیب الأشراف بمنزلهٔ قیّم ووکیل عمومی أفراد خاندان بشمارمیآمد .

مقام نقیب الأشراف مقام مهمی محسوب میشد وبعداز مقام خلافت أوّل مقام بود ، واز آن رو سید رضی نقیب الأشراف وقت به قادر عباسی خلیفهٔ وقت خود در طیّ قصیده‌یی چنین میگوید :

ترجمهٔ شعر:

• توجه داشته باش ای امیرمؤمنان، چه که ما در اصل و نسب عالی از هم جدا نیستیم •

• وهنگام فخر آزمایی، جدایی و فرقی میان ما نیست •

• فقط، امتیاز شما آنست که خلیفه هستید، و من [illegible] دیگر هیچ مرتبتی [illegible] •

خلفا، پیوسته مقام **فخرالاشراف** را رعایت میکردند و گاه‌گاه منصب دیوان مظالم، آبیاری «**سقایت**» حجاج و امثال آنرا که از مناصب مهم دولتی بود بنام آنان صادر میکردند، و هنوز هم (٠) دولت عثمانی آن مرتبت را رعایت میکند، هنگامی که در مراسم رسمی، نقیب الأشراف جلوتر از همهٔ رجال حتّی شیخ الاسلام و صدر اعظم بحضور خلیفه می‌آید.

شرحی که جرجی زیدان در بارهٔ نقابت و نقیب نوشته مأخوذ و ملخص از کتاب «الأحکام السلطانیة ص ٨٢ ببعد» تألیف ماوردی است (٠٠) و در چند کتاب دیگر نیز، مانند «الشرف المؤبد لآل محمد» و «تاریخ الکوفه» از آن نقل کرده‌اند. ذیلاً قسمت مربوط به نقابت ماوردی را از کتاب شریف «الغدیر في الکتاب والسنّة والأدب ٤ ص ٢٠٥ـ٢٠٧» نقل مینماییم.

« النقابة »

النقابة موضوعةٌ على صيانة ذوي الأنساب الشّريفة عن ولاية من لا يكافئهم في النّسب، ولا يساويهم في الشّرف، ليكون عليهم أحبى و أمره فيهم أمضى. وهي على ضربين خاصّةٍ و عامّة.

وأمّا الخاصّة فهو أن يقتصر بنظره على مجرّد النّقابة من غير تجاوز لها إلى حكم وإقامة حدّ، فلا يكون العلم معتبراً في شروطها، و يلزمه في النّقابة على أهله من حقوق النّظر إثنا عشر حقّاً:

١ـ حفظ أنسابهم من داخلٍ فيها و ليس هو منها، أو خارجٍ عنها و هو منها، فيلزمه

---

(٠) هنگام تألیف کتاب، ١٩٠٢ میلادی ـ مترجم.

(٠٠) ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب مصری بغدادی فقیه شافعی معروف به ماوردی (٣٦٤ـ٤٥٠) از دانشمندان بزرگ و شهیر است. کتابش «الاحکام السلطانیه و [illegible]» [illegible] در بن طی ٦٣٢ و ٦٤٤ و ٦١٦ صفحه سال ١٨٥٣ و بار دیگر در مصر طی ٢٤٦ صفحه سال ١٢٩٨ چاپ شده است. کتاب دیگر ماوردی موسوم به «ادب الدنیا والدین» [illegible] در مصر و جاهای دیگر بطبع رسیده.

حفظ الخارج منها كما يلزمه حفظ الدّاخل فيها ليكون النّسب محفوظاً على صحّته معزوّاً إلى جهته .

٢ـ تمييز بطونهم ومعرفة أنسابهم ، حتّى لا يخفى عليه منهم بنوأب ، ولا يتداخل نسب في نسب ويثبتهم في ديوانه على تمييز أنسابهم .

٣ ـ معرفة مَن وُلد منهم من ذكر أو أنثى فيثبته ، ومعرفة من مات منهم فيذكره ، حتّى لايضيع نسب المولود إن لم يثبته ، ولا يدّعي نسب الميّت غيره إن لم يذكره .

٤ ـ أن يأخذهم من الآداب بما يضاهي شرف أنسابهم وكرم محتدهم ، لتكون حشمتهم في النّفوس موقورة وحرمة رسول‌الله صلّى الله عليه وآله فيهم محفوظة .

٥ـ أن ينزّههم عن المكاسب الدّنيئة ، و يمنعهم من المطالب الخبيثة ؛ حتّى لا يستقلّ منهم مُبتذل ، ولا يستظام منهم مُتذلل .

٦ ـ أن يكفّهم عن إرتكاب المآثم ، و يمنعهم من إنتهاك المحارم ، ليكونوا على الدّين الذي نصره أغير ، وللمنكر الذي أزالوه أنكر ، حتّى لاينطق بذمّهم لسان ، ولايشناهم إنسان .

٧ ـ أن يمنعهم من التّسلّط على العامّة لشرفهم والتّشطط عليهم لنسبهم فيدعوهم ذلك إلى المقت والبغض ، و يبعثهم على المناكرة و البعد ، و يندبهم إلى استعطاف القلوب و تألّف النّفوس ، ليكون الميل إليهم أوفى ، و القلوب لهم أصفى .

٨ ـ أن يكون عوناً لهم في استيفاء الحقوق ، حتّى لا يضعفوا عنها ، وعوناً عليهم في أخذ الحقوق منهم ، حتّى لا يمنعوا منها ؛ ليصيروا بالمعونة لهم منتصفين ، وبالمعونة عليهم منصفين .

٩ ـ أن ينوبَ عنهم في المطالبة بحقوقهم العامّة في سهم ذوالقربى في الفيء والغنيمة الذي لا يختصّ به أحدهم ، حتّى يقسّم بينهم بحسب ما أوجبه الله لهم .

١٠ـ أن يمنع أياماهم أن يتزوّجن إلاّ من الأكفاء لشرفهنّ على سايرالنّساء ، صيانةً لأنسابهنّ وتعظيماً لحرمتهن ، أن يزوّجهنّ غيرالوُلاة ، أو ينكحهنّ غيرالكفاة .

١١ـ أن يقوم ذوي الهفوات منهم فيما سوى الحدود بما لا يبلغ به حدّاً ولا ينهر به دماً ، ويقيل ذا الهيئة منهم عثرته ، ويغفر بعدالوعظ زلّته .

١٢ـ مراعاة وقوفهم بحفظ أصولها و تنمية فروعها ، و إذا لم يرد إليه جبايتها راعى الجباة

لها فيما أخذوه وراعى قسمتها إذا قسّموه ، وميّز المستحقّين لها إذا خصّت ، وراعى أوصافهم فيما إذا شرطت ؛ حتّى لا يخرج منهم مستحقٌ ، ولا يدخل فيها غير محقٍّ .

« النقابة العامّة »

فعمومها أن يردّ إلى النّقيب في النّقابة عليهم مع ماقدّمناه من حقوق النّظر خمسة أشياء :

١ـ الحكم بينهم فيما تنازعوا فيه .

٢ـ الولاية على أيتامهم فيما ملكوه .

٣ـ إقامة الحدود عليهم فيما ارتكبوه .

٤ـ تزويج الأيامى اللاتي لا يتعيّن أولياؤهنّ أو قد تعيّنوا فعضلوهنّ .

٥ـ إيقاع الحجر على من عته منهم أوسفه ، وفكّه إذا أفاق ورشد .

فيصير بهذه الخمسة عامّ النّقابة ، فيعتبر حينئذٍ في صحّة نقابته و عقد ولايته أن يكون عالماً من أهل الاجتهاد ليصحّ حكمه ، وينفذ قضاؤه ... الخ . »

چنانكه گفته شد ؛ ازجملهٔ أموری كه راجع بشخص نقيب بوده أنساب سادات است كه در ضبط آنها كمال مراقبت را داشته وبهمين منظور نقيب سادات هرشهری دفتری برای ثبت أسامی ونسب سادات تهيّه مينموده كه بنام « جريده » خوانده شده‌است . اين جريده‌ها بهترين آثاری بوده كه مشخّصات أشراف هرشهری را نشان ميداده ومعرّفی كامل ميكرده است . مع‌الأسف اينك ازآن همه دفاتر چيزی دردست نيست ، وذيلاً شرحی راكه « الذّريعة إلى تصانيف الشيعة ٥ . ٩٧ » درباره «جريده» نگاشته است نقل مينماييم :

«جريدة الأنساب»

أيضاً عنوانٌ عامٌّ لنوعٍ خاصٍّ من دواوين النّسب وهوالذي كان يعمله نقيب السّادات في كلّ بلد ، أو يأمر نسّابة تلك البلدة بتدوينه ؛ صيانةً عن تداخل أنساب السّادة القاطنين بتلك البلدة بعضها في بعض . و بناءُ تدوينه كما يظهر من بعض الأمارات ، على أن يذكر كلّ واحدٍ من السّادة ، وينهي نسبَه إلى أحد المشاهير من أجداده ، من غيرتعرّض لسائرحواشيه وأقربائه عند ذكره ؛ فيقال لهذا الدّيوان : « الجَريدة » وينسب إلى البلدة التي عمل لها ، فيقال مثلاً : « جريدة إصفهان » و « جريدة الرّي » و هكذا . و قد جمع جملةً من جرائد البُلدان

شیخ الشّرف أبو حرب محمد بن محسن الدّینوَري الذی توفّی بعد (٤٨٠) کما مرّ بعنوان « جرائد البلدان » . ☼

سپس شروحي راجع بچندین جریده از جرائد بلدان ذکر فرموده است .

صدر

از جملهٔ مناصب سادات جلیل که در زمان صفویّه رواج کامل یافته ، منصب صدارت است که تقریباً جانشین نقابت گردید .

وظائف **صدر** رسیدگی بأمور خصوص سادات وعموم علماء بوده ونیز موقوفات در تحت نظر او إداره میشده است **صدر** ازطرف شاه وقت تعیین میشده و او در هر شهري جانشینی برای خود بنام **نایب الصدر** انتخاب میکرده است .

صاحب « تاریخ عالم آرای عبّاسي : ۱۰۷ ط طهران ۱۳۱٤ » ذیل أحوال شاه طهماسب أوّل گوید :

. .وچون دراین دودمان ولایت نشان ، منصب صدارت که عبارت ازتقدیم سادات وأرباب عمایم وتکفّل مهمّات ایشان و ضبط أوقاف و رسانیدن وجوه بر معارف شرعیّه است بجز سادات عظیم القدر فاضل پرهیزکار بدیگری تفویض نمی یابد ، در زمان حضرت شاه جنّت مکان از زُمرهٔ این طبقهٔ جليّ الشّان دو نفر منصب عالي صدارت یافتند در أوایل جلوس ُهمایون ، أمیرقوام‌الدین حسن اصفهانی بشراکت میرجمال‌الدّین استرابادی صدر شد ..الخ . ☼

از جملهٔ کتبی که بطور مفصّل دربارهٔ صدور و وظایف آنان در أواخر زمان صفویّه گفتگو کرده « تذکرة الملوك ـ ورق ۲و۳ و ٤ » است . این کتاب بسیار مفید و نفیس را که ظاهراً بنام أشرف أفغان (۱۱۳۷ـ۱۱٤۲) تألیف شده ، پرفسور مینورسکی V. Minorsky أستاد دانشگاه لندن ، با حواشي وملحقات نافعه بسال ۱۹٤۳ درلندن بطبع رسانیده و أخیراً نیز درطهران تجدید چاپ شده است .

صاحب « تذکرة الملوك » گوید :

فصل دویم : در بیان شغل صدارت خاصّه وعامّه . مجملاً ، لازمهٔ منصب مطلق صدارت تعیین ُحکّام شرع و ُمباشرین أوقاف تفویضي وریش سفیدی جمیع سادات و علماء و مدرّسان وشیخ الإسلامان و پیش نمازان و ُقضاة ومتولیان و ُحفّاظ و سایرخدمهٔ مَزارات ومدارس ومساجد و بقاع الخیر و وزرای أوقاف و ُنظار ومستوفیان وسایرعملهٔ سرکارموقوفات

ومحرّارن وغسّالان وحفّاران با اوست. ودیوان أحداث أربعه را که عبارت از قتل و إزالهٔ بکارت وشکستن دندان وکور کردنست وعالیجاه دیوان بیکی بدون حضور صدورعظام نمیرسد وحکّام دیگر شرع را مدخلیّت در أحداث أربعه نیست؛ وأمورشرعی سرکار فیض آثارمتعلّق ومختصّ عالیجاه **صدر خاصه** است، ومجملی ازشغل مختصّهٔ هریك بدین موجبست.

عالیجاه **صدر خاصه**؛ روز شنبه و یکشنبه با دیوان بیکی در کشیکخانهٔ عالی قاپو بدیوان می‌نشیند ودرمحالّ ایران حکّام شرع : یزد، و أبرقوه، ونائین، وأردستان، وقومشه و نطنز، ومحلاّت، و دلیجان، و خوانسار، و بروروذ، و فریدن، و واروَمزدج، و کیار، وچاپلق، وجرفادقان، وکمره، وفراهان، وکاشان، وقم، وساوه، ومازندران، و استراباد، وکرایلی، وحاجیلر، وکبود جامه را صدرخاصّه تعیین وأمورمتعلّق بصدرخاصّه را درولایات مفصّلهٔ مذکوره **نایب الصداره** وسایر مباشرین صدرخاصّه متوجّه میشده‌اند.

عالیجاه **صدرممالك**؛ صاحب إختیار تعیین حکّام شرع ومباشرین موقوفات ازمزارات ومدارس ومساجد وغیرهم ازکلّ ممالك محروسه از آذربایجان، وفارس، وعراق، وخراسان میباشد، سوی آنچه در تحت اسم **صدر خاصه** تفصیل یافته، با **صدرممالك** است؛ و در بعضی از أزمنهٔ سلاطین صدارت خاصّه و عامّه با یك شخص بوده.

مجملاً؛ عزل و نصب مباشرین موقوفات اگر تفویضی بوده باشد بصدور خاصّه و عامّه متعلّق است، واگرشرعی باشد هیچ یك از حکّام شرع و صدور را مدخلیّتی در آن نیست، بلکه شرعاً هرکس را واقف أوقاف متولی وصاحب إختیار قرارداده باشد مباشر خواهد بود، وتغییر آن مخالف شریعت مقدّسهٔ نبویست. *

مینورسکی در تعلیقات خود (ص ۷۳) براین قسمت «تذکرة الملوك» مینویسد (۰):

فصل دوّم ـ وظایف صدور دردوران سلطنت سلاطین صفویّه دستخوش تغییراتی شگرف گردید. در «عالم آرا ص ۱۰۷» مطالبی راجع به آغاز سلطنت صفوی مندرج است که وظائف صدور را باین شرح خلاصه میکند: «آنها باید سادات و معمّمین را مقدّم دارند و مانند

(۰) تعلیقات مینورسکی ضمیمهٔ أصل کتاب در لندن بطبع رسیده وأخیراً درطهران بنام «سازمان اداری حکومت صفوی» با مقدمه وفهارس در ۳۴۲ صفحه چاپ شده است.

مُعاونین آنها انجام وظیفه کنند ودرایجاد موقوفت وپرداخت وُجوهات درراه اُمور شرعی و عرفی تعلّل روا ندارند ».

درزمان سلطنت شاه طهماسب همواره دو صدر وجود داشت ولی تفکیك و تقسیم آنان بخاصّه وعامّه هنوز معمول نبود. شاردن در « ج ۷ ص ٤٦ » صدر را « روحانی عالیمقام » مُشابه با مُفتی أعظم عثمانی میخواند و میگوید. وی رئیس «دیوان روحانی» است. أساساً صدر در آغاز کار، **صدرموقوفات** خوانده میشد. شاه عبّاس ثانی برای کاستن نفوذ صدر، وی را وزیر أعظم خود کرد ومقام صدارت را بالا تصدّی گذارد. شاه سلیمان وظیفه صدر را تفکیك و بصدر خاصّه وعامّه سپرد. صدر خاصّه بامور خالصهٔ سلطنتی پرداخت وصدرعامّه باملاك عامّهٔ مردم. صدر خاصّه از لحاظ رتبه بر صدر عامّه برتری داشت. در مجامع و بارهای عامّ بردست چپ سُلطان می‌نشست ودردست راست سُلطان وزیرأعظم قرارمیگرفت. صُدور را معمولاً نوّاب میخواندند (سانسون ص ۱۹ و کمپفر ص ۹۸) و با خاندان سلطنت وصلت میکردند ... »

اهتمام علما وسادات درحفظ أنساب ونقل کلمات بزرگان

مقدّمةً شرحی که « تاج‌العروس ۱ : ٤٨٣ » درمعنی «نَسب» نگاشته نقل‌مینمائیم. گوید:

و قال اللّبْلي في « شرح الفصيح » النَّسبُ: معروف، و هو أن تذكرالرّجلَ، فتقول هو فلان بن فلان، أو تنسبه إلى قبيلة أو بلد أوصناعة. ومثله في «التّهذيب» و « الأساس». »

ترجمه اینکه « لبلي در کتاب « شرح الفصيح » گوید: نسب ، کلمهٔ معروفی‌است، و آن چنین است که شخصی را بدینسان یاد کنی که او است فرزند فلان، فرزند فلان یا اینکه شخصی را بقبیله یا شهر یا صنعتی منسوب نمائی و مثل همین شرح در کتاب « تهذیب » و « أساس » آمده‌است. »

چنانکه در أوائل کتاب گفته شد، أشراف وسادات وعموم دانشمندان بعلم نسب أهمیّت فراوان میداده اند، واین موضوع از بررسی کتب أنساب و تواریخ کشف میشود، چنانکه صاحب « الذّریعه ۲ : ۳٦۹ » نیز شرح مبسوطی دراین باره مرقوم داشته است.





عبارت صاحب كشف الظنون در تعريف علم أنساب و أهميت آن

صاحب «كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون ۱۷۸:۱ ط أخير تركيه» ذيل عنوان (علم الأنساب) گويد :
هو علم يتعرّف منه أنساب النّاس وقواعده الكلّيّة والجزئيّة، والغرض منه الإحتراز عن الخطأ في نسب شخص . وهو علم عظيم النّفع ، جليل القدر ، أشار الكتاب العظيم في :
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إلى تفهّمه، وحثّ الرّسول الكريم في . **تعلّموا أنسابكم تصلوا أرحامكم علي تعلّمه** . و العرب قد اعتنى في ضبط نسبه إلى أن كثر أهل الإسلام ، و اختلط أنسابهم بالأعجام ؛ فتعذّر ضبطه بالآباء ، فانتسب كلّ مجهول النّسب إلى بلده أو حرفته أو نحو ذلك ، حتّى غلب هذا النّوع . و هذا العلم من زياداتي على « مفتاح السعادة » والعجب من ذلك الفاضل كيف غفل عنه مع أنّه علم مشهور طويل الذّيل ، وقد صنّفوا فيه كتباً كثيرة . * سپس كتب مصنّفه در أنساب را شرح داده است .

عبارت صاحب الصواعق المحرقة در أهميت و عظمت علم أنساب

ابن حجر مكّي شافعي ، أحمد بن محمّد بن علي هيتمي ، مفتي حجاز (متوفّى ۹۷۳) كه از جملهٔ متعصّبان نام است ، در كتاب « الصّواعق المحرقة في الرّدّ على أهل البدع والزّندقة : ۱۸۲ ط ۲ مصر ۱۳۷۵ » گويد :

الخامس . ينبغي لكلّ أحدٍ أن يكون له غيرة على هذا النّسب الشريف وضبطه ، حتّى لا ينتسب إليه صلّى الله عليه وسلّم أحدٌ إلاّ بحقٍ ، ولم تزل أنساب أهل البيت النّبويّ مضبوطة على تطاول الأيّام ، و أحسابهم التي بها يتميزون محفوظة عن أن يدّعيها الجهّال واللّئام ، قد ألهم الله تعالى من يقوم بتصحيحها في كلّ زمان ، ومن يعتني بحفظ تفاصيلها في كلّ أوان ، خصوصاً أنساب الطالبيين والمطلبيّين . ومن ثمّ وقع الإصطلاح على اختصاص الذّرّيّة الطاهرة بني فاطمة من بين ذوي الشّرف ، كالعبّاسيّين والجعافرة بلبس الأخضر ، إظهاراً لمزيد شرفهم . قيل وسببه أنّ المأمون أراد أن يجعل الخلافة فيهم ، أي و يدلّ عليه ما يأتي في ترجمة علي الجواد من أنّه عهد إليه بالخلافة ، فاتّخذ له شعاراً أخضر، وألبسهم ثياباً خضراً لكون السّواد شعار العبّاسيّين والبياض شعار سائر المسلمين في جُمَعهم ونحوها ، والأحمر

مختلف في تحريمه ، والأصفر شعار اليهود في آخر الأمر ...

تا آنکه گويد ... هذا ، وقد ورد التحذير العظيم عن الإنتساب إلى غير الآباء ، وأنه كافر ملعون ؛ ففي «صحيح البخاري» : عن ابن عبّاس رضي الله عنهما ؛ قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم : **مَنِ انتسب إلى غير أبيه أو تولّى غير مواليه فعليه لعنة الله والملئكة و النّاس أجمعين** والأحاديث في ذلك كثيرة مشهورة ، فلا نطيل بذكرها ، أعاذنا الله من الكذب عليه وعلى أبنائه ، وحشرنا في زمرة أهل هذا البيت النّبويّ المعظم المكرّم ، فانّا من محبّيهم وخدمة جنابهم ... ٭

ابن شهرآشوب در «كتاب المناقب ۱ : ۳۷۴» فرمايد :

والنّاس يسمّون أولاده بأهل البيت ، وآل محمّد ، وعترة النّبيّ ، و أولاد الرسول ، و آل طه و يس ، و يلقّبونهم بالسّيّد و بالشّريف ، والنّاس يتمنّون أن يكونوا منهم حتّى وضع لذلك علم الأنساب و كتب الشجرة ، و يجزّون ذوائب المدّعين ؛ إحتراماً لهم . ولا يحكم عليهم إلّا نقباؤهم مع فقرهم و عجزهم والأعداء يتركون أكابرهم و يتبرّكون بأصاغرهم ، و يقتلون أحياءهم ويعظمون زيارة أمواتهم ، و يخربون دورهم ، و يزورون قبورهم كأنّهم يعادون للدّنيا و يمدّونهم للآخرة ! ٭

بالجمله ، حفظ وحراست أنساب دودمان نبوي در جميع أدوار اسلامى درنهايت درجهٔ أهميّت بوده ، و شايسته است در اين عصر مظلم بر تمامى سادات بخاطر إحياء مجد و عظمت ديرين خود وبدست آوردن حقوق ومناصب متعلّقه كه موجب سعادت و شرافت دارين است باين موضوع توجّهى شايان مبذول دارند ، و در حفظ أنساب خوَد بكوشند و بجملهٔ وظائف عمومى وخصوصى قيام و إقدام نمايند و يكايك أوامر إلهى و سنن إسلامى را فرمان برند ، كه ايشان بمتابعت از شريعت جدّ بزرگوار و أجداد عاليمقدار خود سزاوار تر از ديگرانند ، والله الموفق والمعين .



آیات وارده درفضائل سادات آل پیغمبر (ص)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۞ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۞

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۞ «سورهٔ ۱۰۸»

سورهٔ کوثر بزرگترین سند افتخار سادات است . خداوند عزّوجلّ این ذرّیّهٔ عظیم را به پیغمبر گرامی خود عطا فرموده و این موهبهٔ جلیل را بر وجود مقدسش ارزانی داشته است و سوره‌یی مخصوص از قرآن‌کریم بر حضرتش نازل نموده تا موجب تسکین قلب مبارك او گردیده ، عالمیان هم این عنایت بدانند وهمه قدر این شرافت بخوبی بشناسند

مفسّرین ، کلمهٔ **کوثر** را دراین‌سورهٔ مبارکه بذرّیّهٔ پیغمبراکرم (ص) تفسیرنموده‌اند

امام فخررازی شافعی از بزرگان علمای أهل سُنّت (۵۴۳ یا ۵۴٤ ـ عید فطر ٦۰٦) در جلد هشتم تفسیر کبیر « مفاتیح الغیب » ٤۹۸ ط مصر « گوید

والقول الثالث : الكوثرُ : أولادُه . قالوا : لأنّ هذه السّورة إنّما نزلت ردّاً على مَن عابَهُ (ص) بعدَمِ الأولادِ. فالمعنى أنّه يُعطيه نسلاً يبقونَ على مَرّ الزّمان. فانظرْ ! كمْ قُتِلَ مِنْ أهلِ البيتِ ، ثمّ العالَمُ ممتلىءٌ مِنهم ، ولَم يَبقَ مِن بَني أُمَيّةَ في الدّنيا أحدٌ يُعبأ به ؛ ثمّ انظرْ ، كمْ كانَ فيهم مِنَ الأكابرِ مِنَ العلماءِ ، كالباقرِ والصّادِقِ والكاظِمِ والرّضا عليهم السّلم ، والنّفس الزّكيّةِ وأمثالِهم .« ۞

ترجمه : قول سوم آن که **کوثر** بمعنی **أولاد پیغمبر** است . مفسّرین گفته اند ، این معنی باین‌دلیل گوییم که این سوره برای ردّ سخن عیب‌جویانی که میگفتند پیغمبر علیه‌السلم أولاد ندارد ، نازل شده . پس معنی این باشد که خداوند متعال چنان نسلی به پیغمبر عطا فرماید که تا قیامت باقی و برقرار خواهند ماند . ببین ، چقدر از أهل بیت کشته شد وبا این وصف دنیا ازایشان پر است ، أمّا از بنی‌اُمیّه یك نفر شناسا نیست ، باز ببین ، چقدر در میان أهل بیت مردان بزرك پدید آمدند ، همچون باقر و صادق وکاظم ورضا علیهم‌السلام

و صاحب نفس زکیّه و أمثال ایشان ؛ ٭

مفسّر بزرگوار ، شیخ أبوالفتوح رازی از دانشمندان بزرگ قرن پنجم و ششم در جلد دهم « روض‌الجنان وروح الجنان » (ص ۳۷۲ ط ۲ طهران) درتفسیر این سورهٔ مبارك فرماید :

یعنی : دل تنگ مکن ازآنکه تورا أبتر خوانند ، که ما تو را کثرتی دهیم در عقب و نسل و فرزندان که برزمین هیچ بقعه و خطه نماند الاّ وجماعتی ازفرزندان تو آنجا باشند ، نه بینی که روز طفّ کربلا ، آن جماعت ؛ أهل بیت (ع) را بکشتند ، از فرزندان امام حسین ﷺ حز عليّ أكبر زين العابدين ﷺ نماند . خدای تعالی از نسل او تنها عالم پر کرد ؛ اکنون تو شکر کن خدای را ونماز کن و روز عید شتر بکش که دشمنان و عیّابان تو أبتر و دنبال بریده خواهند بود . تاازآمانکه این گفتند درجهان أثر نماند ایشانرا وأعقاب ایشانرا ٭

مولانا محسن فیض کاشانی درتفسیر شریف « صافي : ٤٤٦ ط ٢ طهران ١٣٣٤ » ذیل آیهٔ مبارکهٔ **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ .... الخ** ، شرحي نگاشته که ذیلاً بنقل آن مبادرت میشود ،

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا يعني العترة الطاهرة خاصّة **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ** لا يعرف إمام زمانه **وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ** يعرف الإمام **وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ** هو الإمام ﷺ . في « البصائر» عن الباقر ﷺ : هي في ولد علي و فاطمة عليهما السّلم . **وفي** « الكافي» عنه ﷺ ، **قال** : السابق بالخيرات : الإمام . والمقتصد : العارف للإمام ﷺ ، والظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام وعن الصّادق ﷺ ، إنه قيل له . إنّها في الفاطميّين . فقال : ليس حيث تذهب ، ليس يدخل في هذا من أشار بسيفه و دعا النّاس إلى ضلال . فقيل : أيّ شيء الظالم لنفسه ؛ قال : الجالس في بيته لايعرف حقّ الإمام ، والمقتصدالعارف بحقّ الإمام والسّابق بالخيرات الإمام . وعن الكاظم ﷺ : انّه تلا هذه الآية ، قال : فنحن الذين اصطفانا الله عزّوجلّ وأورثنا هذا الكتاب ، فيه تبيان كلّ شيء . وعن الرّضا ﷺ ؛ انّه سئل عنها ، قال : ولد فاطمة عليها السّلم ، والسّابق بالخيرات الإمام ، والمقتصد العارف بالإمام ، والظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام . وفي «العيون» عنه ﷺ : أراد بذلك العترة الطاهرة ، ولو أراد

الأُمّة لكانت بأجمعها في الجنّة ، لقول الله : **فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِه** (الآية) ثمّ جمعهم كلّهم في الجنّة ، فقال : **جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها** (الآية) فصارت الوراثة للعترة الطاهرة لا لغيرهم . **وفي** « الخرائج » عن الزّكيّ عليه السلام : كلّهم من آل محمد (ص) الظالم لنفسه : الذي لا يقرّ بالإمام عليه السلام ، والمقتصد : العارف بالإمام ، والسّابق بالخيرات : الإمام عليه السلام . **وعن** الصّادق عليه السلام : انّ فاطمة عليها السّلم لعظمها على الله حرّم ذرّيّتها على النّار ، و فيهم نزلت : **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتاب** (الآية) ثمّ فسّر الفرق الثلاث بما مرّ **وفي** « المجمع » عنه عليه السلام : الظالم لنفسه منّا : من لايعرف حقّ الإمام ، والمقتصد منّا : من يعرف حقّ الإمام ، والسابق بالخيرات : هوالإمام ، وهؤلاء كلّهم مغفور لهم . **وفي** « الإحتجاج » عنه عليه السلام انّه سئل عنها و قيل له إنّها لولد فاطمة عليها السلم خاصّة . فقال : أما من سلّ سيفه و دعا النّاس إلى نفسه إلى الضّلال من ولد فاطمة عليها السلم فليس بداخل في هذه الآية . قيل : من يدخل فيها ؟ قال : الظالم لنفسه الذي لايدعوالنّاس إلى ضلال ولا هدى ، والمقتصد منّا أهل البيت العارف حقّ الإمام ، والسّابق بالخيرات : الإمام . **وفي** « المناقب » عنه عليه السلام : نزلت في حقّنا وحقّ ذرّيّتنا . **وفي** رواية عنه عن أبيه عليهما السّلم : هي لنا خاصّة و إيّانا عنى . **وعن** الباقر عليه السلام : هم : آل محمّد صلوات الله عليهم ، **وفي** « المعاني » عنه عليه السلام : انّه سئل عنها ، فقال : نزلت فينا أهل البيت ، فقيل : فمن الظالم لنفسه ؟ قال : من استوت حسناته سيّئاته منّا أهل البيت فهو الظالم لنفسه . فقيل : من المقتصد منكم ؟ قال : العابد لله في الحالين حتّى يأتيه اليقين فقيل : فمن السّابق منكم بالخيرات ؟ قال : من دعا والله إلى سبيل ربّه وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر ولم يكن للمضلّين عضداً ولا للخائنين خصيماً ولم يرض بحكم الفاسقين إلاّ من خاف على نفسه ودينه ولم يجد أعواناً . **وعن** الصادق عليه السلام : انّه سئل عنها ، فقال : الظالم يحوم حول نفسه ، والمقتصد يحوم حول قلبه ، والسّابق بالخيرات فعليّ والحسن والحسين عليهم السّلم ومن قتل من آل محمّد صلوات الله عليهم شهيدا . **وفي** « سعد السعود » عنه عليه السلام : هي لنا خاصّة ، أمّا السّابق بالخيرات فعليّ بن أبي طالب والحسن والحسين عليهم السّلم والشّهيد منّا ، وأمّا المقتصد فصائم بالنّهار وقائم باللّيل . وأمّا الظالم لنفسه ففيه مافي النّاس

و هو مغفور له ﴿ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ إشارةٌ إلى التّوريث أو الاصطفاء أو السبق . ﴿جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها﴾ في «المعاني» : عن الصادق ﷺ يعني المقتصدَ والسّابقَ . وفي «المجمع» عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله في هذه الآية ، قال : و أمّا السّابقُ فيدخلُ الجنّةَ بغيرحساب ، وأمّا المقتصدُ فيحاسَب حساباً يسيراً ، وأمّا الظالم لنفسه فيحبسُ في المقام ثمّ يدخل الجنة ، فهم الذين قالوا : ﴿الحَمْدُ لِلّهِ الَّذي أذْهَبَ عَنّا الحَزَنَ﴾ ☆

دیگر ازجملهٔ آیات وارده درفضائل آل پیغمبر ﷺ آیهٔ شریفهٔ ۲۲ ازسورهٔ شوری است :

ذٰلِكَ الَّذي يُبَشِّرُ اللهُ عِبادَهُ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ . قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إلّا المَوَدَّةَ فِي القُرْبىٰ ، وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً ؛ إنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ(٠).

شیخ أبوالفتوح رازي قدّس سرّه ، ضمن شرح مفصّل ومبسوطي كه در تفسير اين آيهٔ شريفه آورده و أحاديث بسیاری نیز در فضائل آل محمّد علیهم‌السلام ذکر کرده است ، فرماید .

بعضي ديگر گفتند اين قُربی فرزندان عبدالمطلب اند أنس بن مالك روايت كرد كه رسول ﷺ گفت **نَحْنُ وُلْدُ عَبْدِالمُطَّلِبِ سادَةُ أهْلِ الجَنَّةِ : أنا وَحَمْزَةُ و جَعْفَرُ وَعَلِيٌّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ وَمَهْدِيٌّ** . أحمد بن عامر روايت كرد ، از پدرش ، ازرضا (ع) ، از پدرانش ، ازأمير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليه كه : رسول (ص) فرمود . بهشت حرام است بر آنانكه برأهل بيت من ظالم كنند وعترت مرا برنجانند ، وهر كس كه صنيعتی كند با يكی از فرزندان عبدالمطلب واو مكافات نتواند كرد ، اورا من مكافات كنم روز قيامت

بعضي ديگر گفتند : آنانند كه خمس حلال است ايشان را و زكوة بر ايشان حرام ، و ايشان آنند كه مدنی نشده اند در جاهليّت و اسلام ، وهم الذين ذكرهم الله في قوله :

---

(٠) ترجمه اين است آنكه مژده دهد خدا بندگانش را ، آنان را كه گرويدند و كردند كارهای شايسته بگو ميخواهم از شما بر آن أجری مگر دوستاری در خويشاوندان ، و هر كه كسب كند نيكويی را بيفزاييم مراورا در آن نيكويی . بتحقيق خدا آمرزندهٔ سپاس پذيرنده است «تفسير أبوالفتوح» .

وَ أعْلَمُوا أنَّما غَنِمْتُم مِن شَيْءٍ فَأنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي القُرْبى ، و فی قوله ما أفآءَ اللهُ عَلى رَسُولِهِ مِن أهْلِ القُرى فَلِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي القُربى ، و فی قوله وآتِ ذَا القُرْبى حَقَّهُ وَالمِسكين : «روض‌الجنان ۹ : ۴۰». ☆

أحادیث وارده درفضائل سادات ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله

أحادیثي که در فضائل و مَناقب أولاد پیغمبر أکرم صلی الله علیه و آله وارد شده از شمار أفزونست . آنچه درخصوص أمیرالمؤمنین وفاطمهٔ زهراء و حسنین صلوات الله علیهم ، یا بلفظ أهل البیت رسیده درکتب جداگانهٔ بسیار جمع آوری‌شده ، واین‌مقدّمه‌را بیکی از آن‌أحادیث که‌دستور العمل همهٔ مسلمین است و عمل بآن موجب سعادت دارین خواهد بود زینت میدهیم ، باشد که این‌حدیث وسایرأحادیث این‌فصل‌موجب بیداري عموم وبالخصوص‌سادات عظام واقع گردد .

جلال الدّین سیوطي در کتاب « الجامع الصغیر ۱ : ۴۲ » وابن حجر مکی در « صواعق ۱۷۰ ط ۲ » از پیغمبرأکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده اند .

أدِّبُوا أولادَكُم عَلى ثَلاثِ خِصالٍ : حُبِّ نَبِيِّكُم ، وَ حُبِّ أهْلِ بَيْتِهِ ، وَ قِرآءَةِ القُرآنِ ؛ فَأنَّ حَمَلَةَ القُرْآنِ فِي ظِلِّ اللهِ يَومَ لا ظِلَّ الّا ظِلُّهُ ، مَعَ أنْبِيآءِهِ وَأصْفِيآئِهِ — أبونصر عبدالكریم الشیرازی في فوائده (فر) وابن النجار عن علي (*) .

اینك شمّه‌یی از أحادیث وارده درفضائل أولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله را که إختصاص بأهل بیت علیهم السّلام نداشته وشامل همهٔ سادات وفرزندان آنحضرتست نقل وباقي را موکول بمقدّمهٔ جلد دیگر مینمایم ، زیرا نقل همهٔ أحادیث ازگنجایش این‌جلد خارج است وبسیاری از آنها در « بحارالأنوار ج ۲۰ : ۵۶ ببعد و ج ۱۰ » وهمچنین در مجلّدات دیگر آن کتاب شریف نیز پراکنده میباشد .

(*) أدب کنید فرزندان خود را بر سه خصلت : دوستی پیغمبرتان ، و دوستی أهل بیت او ، وخواندن قرآن ، بدرستیکه حاملان قرآن باپیغمبران و برگزیدگان خدا در سایهٔ لطف خدا هستند روزیکه سایه‌یی نیست مگر سایهٔ خدا .

این حدیث را أبونصر عبدالکریم شیرازی در «فوائد» و ابن شیرویه دیلمی از « مسند الفردوس» و ابن نجار از علی علیه‌السلام روایت کرده‌اند .

۱ـ عن النبي صلی الله علیه و آله : أكرموا أولادي الصالحون لله و الطالحون لي : « كتاب الشهاب : ۱۲ » (•) « جامع السعادات ۲:۲۱۴ ط نجف ۱۳۷۵ » .

۲ـ عن النبي صلی الله علیه و آله : أكرموا ذريتي الصالح لله والطالح لي : «سراج الأنساب».

۳ـ قال رسول الله صلی الله علیه و آله : حقت شفاعتي لمن أعان ذريتي بيده و لسانه و ماله .

و روى عنه صلى الله عليه و آله أنه قال : أربعة أنا لهم شفيع يوم القيمة ولو جاءوا بذنوب أهل الدنيا : المكرم لذريتي ، والقاضي لهم حوائجهم ، والساعي لهم عند اضطرارهم ، والمحب لهم بقلبه ولسانه . وقال صلی الله علیه و آله : أكرموا أولادي و حسنوا آدابي . وقال صلى الله عليه وآله : أكرموا أولادي الصالحون لله والطالحون لي : « جامع الاخبار فصل ۱۰۲ » (••) .

٤ ـ روى ابن شرويه في « الفردوس » عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : أربعة أنا لهم شفيع يوم القيمة : المكرم لذريتي ، والقاضي لهم حوائجهم ، والساعي

(•) روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گرامی دارید أولاد مرا نیکانشان را از برای خدا، و بدانشانرا از برای من.

این حدیث را فقیه جلیل شیخ یحیی عربی در کتاب شریف «الشهاب فی الحکم والآداب» روایت کرده است کتاب مذکور سال ۱۳۲۲ طی ۷۰ صفحه در طهران بطبع رسیده و نیز آنرا علامهٔ فقیه و مجتهد شهیر مولی محمد مهدی نراقی در «جامع السعادات» ذکر کرده است.

(••) فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت من حق کسی است که یاری کند ذریهٔ مرا بدست و زبان و مالش و روایت شده از پیغمبر (ص) که فرمود چهار دسته‌اند که من شفیع آنها هستم در روز قیامت، اگرچه با گناه همهٔ مردم دنیا بیایند گرامی دارنده و اکرام کنندهٔ ذریهٔ من و بر آورندهٔ حاجتهای آنان و کوشش کنندهٔ در رفع گرفتاری و اضطرار آنان، و دوست دارندهٔ آنان بقلب و زبانش و نیز پیغمبر (ص) فرمود گرامی دارید فرزندان صالح مرا برای خدا و فرزندان طالح مرا برای من.

این چند حدیث را «جامع الاخبار» روایت کرده است. « جامع الاخبار » از کتب بسیار مشهور حدیث است که ظاهراً در قرن هفتم تألیف شده و از سال ۱۲۷۰ هجری تا این تاریخ چندین مرتبه بطبع رسیده است سید محمد بن عبدالحسین حسینی جزائری محقق در مجموعهٔ جنگی که سال ۱۰٦۲ نوشته، چند حدیث از «جامع الاخبار» نقل کرده و در مفتتح أحادیث چنین نوشته است من کتاب «معارج الیقین فی أصول الدین» وهو الکتاب الذی اشتهر بین الناس بـ« جامع الاخبار » تسمیة ... برای اطلاع بیشتر راجع باین کتاب و مؤلفش رجوع شود به « الذریعه ٥ : ۳۳ » .

لهم في أمورهم عند ما أضطروا اليه ، والمحب لهم بقلبه ولسانه : « بحار الانوار ۷ : ۳۴۷ » .

این حدیث را ابن صبّاغ مالكي نیز در کتاب «الفصول المهمّة في معرفة الأئمّة : ۱۰ ط طهران » از ابن شیرویه نقل کرده ودر « صواعق : ۱۷۴» نیز مذکور است .

۵ ـ من تفسير الثّعلبي ، باسناده ، عن عمر بن موسى ، عن زيد بن علي بن الحسين ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم . قال : شكوتُ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله حسد النّاس لي ، فقال : **أما ترضى أن تكون رابع أربعة ؟! أوّل من يدخل الجنّة أنا وأنت والحسن والحسين ، وأزواجنا عن أيماننا و شمائلنا ، و ذرّيّاتنا خلف أزواجنا ، وشيعتنا خلف ذرّيّاتنا** : « خصائص الوحي المبين في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام : ۵۴ ط طهران ۱۳۱۱ » (٭) .

۶ ـ عن النّبي صلى الله عليه وآله : **انّ لله عزّوجلّ ثلاث حُرمات فمن حفظهنّ حفظ الله دينه و دنياه . ومن لم يحفظهنّ لم يحفظ الله دنياه ولا آخرته : حرمة الاسلام ، وحرمتي ، و حرمة رحمي** ـ أخرجه الطبراني في الكبير عن أبي سعيد الخدري : «**كلمة حول الرؤية : ۵۵** » (٭٭) .

۷ ـ محمّد بن علي بن الحسين في « عيون الأخبار » عن محمّد بن الحسن ، عن الصفّار ، عن إبرهيم بن هاشم ، عن علي بن معبد ، عن الحسين بن خالد ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام . قال :

(٭) ترجمة متن حدیث : علی بن أبي طالب علیه السلام فرمود : شکایت کردم به پیمبر صلی الله علیه وآله از حسد مردم نسبت بمن . پیمبر فرمود : آیا راضی نیستی که از این چهار گروه باشی : أول کسی که داخل بهشت شود من و تو و حسن و حسین باشیم ، وهمسران ما در راست و چپ ما باشند ، و ذراری ما پشت سر همسران ما ، و پیروان ما پس از ذریهٔ ما . ٭ این حدیث را ابن بطریق در کتاب «خصائص» از « تفسیر ثعلبی » روایت کرده . ونیز همین حدیث را با اندك اختلاف لفظی ابن حجر در «صواعق : ۱۵۹ ط ۲ » از «کتاب المناقب » أحمد بن حنبل و کتاب طبرانی نقل کرده است .

(٭٭) روایت شده از پیمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود : خدای عزوجل را سه حرمت است که هر کس حفظ کرده ورعایت نماید ، خداوند حفظ فرماید دین و دنیایش را ، و هر که رعایت آنها نکند حفظ نکند خداوند نه دنیا ونه آخرتش را ، وآن سه : حرمت اسلام است وحرمت من وحرمت رحم من . ٭ این حدیث را طبرانی در کتاب کبیرش از أبو سعید خدری روایت کرده است . «کلمة حول الرؤية» از آثار نفیسهٔ حجة الاسلام حاج سید عبدالحسین شرف الدين عاملی است و دو بار بطبع رسیده .

النَّظَرُ إلى ذُرِّيَّتِنا عِبادَةٌ . قلت : النّظر إلى الأئمّة منكم أو النّظر إلى ذُرِّيَّة النّبيّ ﷺ ؛ فقال : بَلِ النَّظَرُ إلى جَميعِ ذُرِّيَّةِ النَّبيِّ صلى الله عليه و آله عِبادَةٌ ؛ مالَمْ يُفارِقُوا مِنْهاجَهُ وَلَمْ يَتَلَوَّثُوا بِالمَعاصي . وفي « الأمالي » بهذا السّند مثله إلاّ أنّه ترك قوله ما لم يفارقوا منهاجه (إلى آخره) : « وسائل الشيعة : ٣ كتاب الحج آخر أبواب العشرة » (٠) .

٨ ـ وأخرج أبوالشّيخ من جملة حديث طويل : يا أَيُّها النّاسُ ! اِنَّ الفَضْلَ وَالشَّرَفَ وَالمَنْزِلَةَ وَالوِلايَةَ لِرَسُولِ اللهِ صلى‌الله عليه وسلم وَذُرِّيَّتِهِ فَلا تَذْهَبَنَّ بِكُمُ الأَباطيلُ : « الصّواعق المحرقة : ١٧٣ » (٠٠) .

٩ ـ عن النّبيّ ﷺ : اِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ ذُرِّيَّةً يَنْتَسِبُونَ إلى أَبيهِمْ اِلاّ أَوْلادَ فاطِمَةَ ، فَإِنّي أَنَا أَبُوهُمْ : « كتاب الشهاب : ١٦ » (٠٠٠) .

١٠ ـ عن النّبيّ ﷺ : حَقَّتْ شَفاعَتي لِمَنْ أَعانَ ذُرِّيَّتي بِيَدِهِ وَ لِسانِهِ وَ مالِهِ : « كتاب الشهاب : ٢٣ » (٠٠٠٠) .

١١ ـ أخرج الخطيب عن عثمان رضى الله عنه أن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم قال : مَنْ صَنَعَ صَنيعَةً إلى أَحَدٍ مِنْ خَلَفِ عَبْدِالمُطَّلِبِ في الدُّنْيا فَعَلَيَّ مُكافاتُهُ إذا لَقِيَني :

---

(٠) شيخ صدوق در « عيون الاخبار » از حسين بن خالد روايت كرده كه گفت : حضرت رضا عليه‌السلام فرمود : نظر كردن بذريهٔ ما عبادت است . حسين بن خالد گويد : عرض كردم : نظر كردن بامامان عبادتست يا نظر كردن بجميع ذريهٔ پيغمبر ؟ حضرت فرمود : نظر كردن بجميع ذريهٔ پيغمبر صلى الله عليه وآله عبادتست ماداميكه برمنهاج وطريقه او بوده ودامنشان از گناهان پاك باشد . و در « أمالي » نيز بهمين سند حديث مذكوررا روايت كرده ، اما جملهٔ (مادامیكه برمنهاج) تا آخر را درآنجا ذكر ننموده‌است .
اين‌حديث را شيخ حر عاملي دركتاب «وسائل» از دو كتاب صدوق نقل كرده است .

(٠٠) أبوالشيخ در حديث طويلى از پيغمبر (ص) روايت كرده كه فرمود : اى مردم ! فضل وشرف و منزلت وولايت براى رسول خدا وذريهٔ او است ، سخنان بيهوده شما را فريب ندهد .

(٠٠٠) پيغمبر (ص) فرمود : بدرستيكه هر پيغمبرى را ذريه‌يى است كه منسوب بپدرانشان هستند ، مگر فرزندان فاطمه كه من پدر آنها هستم .

(٠٠٠٠) پيغمبر (ص) فرمود : شفاعت من شامل حال كسى است كه يارى كند ذريهٔ مرا بدست و زبان و مالش .

« الصواعق المحرقة : ۱۸۵ » (*) .

۱۲ ـ وبالإسناد ؛ أخبرنا الحفّار ، قال حدّثنا أبو علي محمّد بن أحمد الصوّاف ، قال : حدثنا إسحق بن عبدالله بن سلمة ، قال حدّثنا زيد بن عبدالغفار الطيالسي ، قال : حدّثنا حسين ابن موسى بن جعفر بن محمّد بن علي بن حسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ، عن عمّه علي بن جعفر بن محمّد بن علي بن حسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن جعفر بن محمّد بن علي بن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن علي بن أبي طالب زوج فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، قال : (قال رسول الله ﷺ) : **أيّما رجل صنع إلى رجل من وُلدي صنيعة فلم يكافه عليها فأنا المكافي له عليها : « أمالي شيخ طوسي : ۲۲۷ ط طهران ۱۳۱۳ »** (**) .

۱۳ـ ومن كتاب « الفردوس » : عن عبدالله بن عمر ، عن النبيّ ﷺ **أنّه قال : أوّل من أشفع له يوم القيمة من امتي أهل بيتي ثمّ الاقرب فالاقرب : « الفصول المهمة في معرفة الائمة : ۱۰ »** (***) .

۱۴ ـ حدّثنا محمّد بن موسى المتوكل (ره) قال : حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن محمّد بن أحمد الأشعري عن سلمة الخطاب عن الحسين بن سعيد الأزدي عن إسحق بن إبرهيم عن عبدالله بن صباح عن أبي بصير عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام . **قال** : إذا كان يوم القيمة جمع الله الأوّلين والآخرين في صعيد واحد فتغشاهم ظلمة شديدة فيضجّون إلى ربّهم ويقولون يا ربّ اكشف عنّا هذه الظلمة ، **قال** : فيُقبل قوم يمشي النور بين أيديهم قد أضاء أرض القيمة ، فيقول أهل الجمع : هؤلاء أنبياء الله ؛ فيجيئهم النداء من عندالله : **ما هؤلاء بأنبياء !** فيقول أهل الجمع : فهؤلاء ملائكة ؛ فيجيئهم النداء من عندالله : **ما هؤلاء بملائكة !** فيقول أهل الجمع : هؤلاء شهداء ؛ فيجيئهم النداء من عندالله **ما هؤلاء بشهداء !** فيقولون

(*) خطیب ازعثمان روایت کرده که پیغمبر(ص) فرمود هر کس خدمتی یکی از أعقاب عبدالمطلب نماید برمن است که اورا پاداش دهم بهنگام ملاقاتش با من .

(**) ترجمهٔ متن حدیث : پیغمبر (ص) فرمود هر کس خدمتی بیکی از فرزندان من نمود واو جبران نکرد ، من پاداش اورا خواهم داد .

(***) کتاب «فردوس» ازعبدالله بن عمر روایت کرده که پیغمبر (ص) فرمود اول کسانی که من در روزقیامت از امت خود شفاعت میکنم أهل بیتم هستند وسپس هر که بایشان نزدیکتر باشد .

من هم ؟ فيجيئهم النداء : **ياأهل الجمع ! سلوهم : من أنتم ؟** فيقولُ أهلُ الجمع - مَن أنتم؟ **فيقولون** . نحنُ العلويّونَ ، نحنُ ذريّةُ محمّدٍ رسولِالله ﷺ ؛ نحنُ أولادُ عليٍّ وليِّ الله ، نحنُ المخصوصونَ بكرامة الله؛ نحنُ الآمنونَ المطمئنّون . فيجيئهم النداء من عندالله عزّ وجلّ : **اشفعوا في محبيكم وأهل مودّتكم وشيعتكم** ، فيشفعون ، فيُشفَّعون : « **أمالي صدوق** مجلس ۴۷ : ۱۷۰ » . ☆

چنانكه درمفتتح اين أحاديث گفته شد ، اخبار وارده ازپيغمبر أكرم وأئمة أطهار صلوات الله عليهم درفضائل ذرارى رسول ﷺ ازحدّ إحصا خارج است ، و آنچه ذكرشد نمونه‌يى بيش نيست . لذا اين قسمت را بحديث ذيل خاتمه داده و باقى را موكول بكتب مربوطه و مقدّمة مجلّدات ديگر مينماييم :

حديث غريب: درمقدّمة صحيفةشريفة سجّاديّه ، ضمن‌حديث طويلى‌چنين مسطوراست:
ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام **ما خرج ولا يخرج منّا أهل البيت إلى قيام قائمنا أحدٌ ليدفع ظلماً او ينعش حقّاً الاّ اصطلمته البليّة وكان قيامه زيادة في مكروهنا وشيعتنا !**

اين كلام شريف حقّ ازمعجزات إمام صادق عليه السلام است كه صفحات تاريخ هزار و سيصد و چند سالة إسلام گواه صدق آن ميباشد .

اعتقاد شيعه و كلمات علماء دربارة سادات

باب الاعتقاد في العلويّه : قال الشيخ أبوجعفر (ره) : إعتقادنا في العلوية أنهم آل رسول الله، وأن مودّتهم واجبة لأنها أجر الرسالة . قال الله تعالى : **قُل لا أسئلكم عليه أجراً الاّ المودّة في القربى** . والصدقة عليهم محرّمة لأنها أوساخ ما في أيدي الناس ، ولا طهارة لهم إلاّ صدقتهم بعبيدهم و إمائهم وصدقة بعضهم على بعض . وأما الزكوة فانها تحلّ لهم عوضاً عن الخمس ، لأنهم قدمنعوا منه . واعتقادنا في المسيء منهم أن عليه ضعف العقاب وفي المحسن منهم أن له ضعف الثواب ، وبعضهم أكفاء بعض ؛ لقول النبيّ ﷺ ، حين نظر إلى بني أبيطالب





عليّ و جعفر الطيّار ؛ قال: بناتنا كبنينا و بنونا كبناتنا وقال الصادق عليه السلام . مَن خالف دين الله وتولى أعدائه أو عادى أولياءَ الله فالبرائة منه واجبة كائناً مَن كان، مِن أيّ قبيلة كان.
و قال أمير المؤمنين لابنه محمّد بن الحنفية : تواضعك في شرفك أشرف لك من شرف آباءك .
و قال الصادق عليه السلام : ولايتى لأميرالمؤمنين أحبّ إليّ من ولادتي منه وسُئل الصادق عليه السلام عن آل محمّد، فقال : آل محمّد من حرم على رسول الله نكاحه ... الخ : « اعتقادات الامامية ـ شيخ صدوق».

ترجمه : باب ٤١ ـ اعتقاد دربارهٔ علويان : شيخ صدوق (مصنّف كتاب اعتقادت) فرمود : عقيدهٔ ما (شيعه) در بارهٔ علويان ايست كه آنان فرزندان پيغمبر ند ، و اينكه دوستى نسبت بآنها واجبست چون مزد پيامبرى رسول خدا است ، خدا فرموده : **بگو پيغمبر بمردم كه پاداشى ازشما نميخواهم مگر دوستى با خويشاوندانم را .**

وصدقه گرفتن براى علويان حرامست ، زيرا صدقه كثافات أموال مردمست و پاك شدن أموال مردم بوسيلهٔ صدقه دادن بغلامان و كنيزان و ساير مستحقين صدقات ميسّرشود . و أما گرفتن زكوة بر غيرسادات حلال باشد درعوض خمس كه مختص بعلويانست .

واعتقاد ما درعلويان گناهكار چنانست كه عقاب آنها دو برابر است و در بارهٔ علويان پرهيزكار اينكه ثواب آنها نيز دو برابر است .

وعلويان كفو يكديگرند ، زيرا پيغمبر صلى الله عليه وآله هنگاميكه بفرزندان أبوطالب (على و جعفرطيّار) نظر ميكرد ، فرمود : دختران ما مانند پسران ما هستند و پسران ما همچون دختران ما !.

وحضرت صادق عليه السلام فرمود : هركس برخلاف دين خدا رود ودوستى كند با دشمنان خدا يا دشمنى كند با دوستان خدا ، بيزارى از او واجبست ؛ هركه وازهر قبيله‌يى كه باشد .

وأميرالمؤمنين بفرزندش محمّدبن حنفيّه فرمود . شرافت فروتنى تو دربزرگى وشرافتت بر شرافت پدرى تو برترى وفزونى دارد .

وحضرت صادق عليه السلام فرمود - ولايتى كه من با أميرالمؤمنين دارم در نزد من محبوب تر است از نسبتى كه با او دارم .

وازحضرت صادق عليه السلام راجع به آل محمد سؤال شد ، فرمود : آل محمد كسى است

كه نكاحش بر رسول خدا حرام باشد. ☆

هنگاميكه شيخ صدوق (ره) كتاب «أمالي» را برشاگردان وأهل مجلسش إملا ميكرد، دريكى از آخرين روزها يعني جمعهٔ دوازدهم شعبان (۳۶۸)، أهل مجلس وجماعتى از مشايخ وبزرگان گرد آمده واز وى خواهش كردندكه دين إماميّه «مذهب شيعه» را بنحو موجز و مختصر برايشان وصف نمايد.

شيخ اين درخواست را پذيرفته وعقائد شيعه را يكان يكان بيان فرمود، تا اينكه پس از وصف إمامت وإمام، إعتقاد إماميه را دربارهٔ سادات چنين تقرير نمود:

.... ومودّة ذرّيّة النّبيّ ﷺ إذا كانوا على منهاج آبائهم الطاهرين فريضة واجبة في أعناق العباد إلى يوم القيمة، وهو أجر النّبوّة؛ لقول الله عزّ وجلّ: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**: «أمالي: ۳۸۰». ☆

ترجمه: . ودوستى ذرّيهٔ پيغمبر ﷺ ماداميكه برمنهاج پدران پاكشان باشند، بر گردن بندگان خدا واجب است تا روز قيامت، وهمين دوستى مزد رسالت پيغمبر است كه خداوند عزّوجل فرموده: اى پيغمبر بگو بمردم كه از شما پاداشى براى رسالتم درخواست نميكنم، مگر دوستى خويشاوندانم را. ☆

دانشمند بزرگ إسلام «علامهٔ حلي» (۲۹ رمضان ۶۶۰ ـ محرّم ۷۲۶) در خاتمهٔ كتاب نفيس «قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام ـ ط طهران ۱۲۷۲ صفحهٔ آخر» وصاياى بفرزند ارجمند خود **فخر المحققين** (شب ۲شنبه ۲۰ج ۱ر۶۸۲ـ شب جمعه ۲۵ج۲ـ ۷۷۱) فرموده كه بسيارقابل توجه است. ازجملهٔ وصايايش شرح مفصّلى است كه باين عبارت در خصوص صلهٔ ذريه علويه وإحترام سادات وأشراف نگاشته:

وعليك بصلة الذّرّيّة العلويّة، فان الله تعالى قد أكّد الوصيّة فيهم، وجعل مودّتهم أجر الرّسالة والإرشاد، فقال الله تعالى: **قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**، وقال رسول الله ﷺ: «إني شافع يوم القيمة لأربعة أصناف ولوجاءوا بذنوب أهل الدّنيا. رجل نصر ذرّيّتي، ورجل بذل ماله لذرّيّتي عند المضيق، ورجل أحبّ ذرّيّتي باللّسان

والقلب، ورجل سعى في حوائج ذرّيّتي إذا طردوا أو شردوا». وقال الصّادق عليه السلام: «إذا كان يوم القيمة نادى منادٍ أيّها الخلائق أنصتوا، فإنّ محمّداً صلى الله عليه وآله يكلّمكم، فينصت الخلائق، فيقوم النّبي صلى الله عليه وآله، فيقول: يا معشر الخلائق، من كانت له عندي يد أو منّة أو معروف فليقم حتّى أكافيه. فيقولون: بآبائنا و أمّهاتنا، وأيّ يدٍ و أيّ منّةٍ وأيّ معروف لنا؟ بل اليد والمنّة والمعروف لله و لرسوله على جميع الخلائق. فيقول: بل من آوى واحداً من أهل بيتي، أو برّهم، أو كساهم من عرى، أو أشبع جائعهم، فليقم حتّى أكافيه. فيقوم أناس قد فعلوا ذلك فيأتي النّداء من عندالله: يا محمّد، يا حبيبي، قد جعلت مكافاتهم إليك، فأسكنهم من الجنّة حيث شئت فيسكنهم في الوسيلة حيث لا يحجبون عن محمّد وأهل بيته، صلوات الله عليهم.»

محقق نراقي در «جامع السّعادات ۲- ۲۱۴» ذيل عنوان (كفّ الأذى عن المسلمين) گويد:

«وكذا تخصيص الذرّيّة العلويّة بزيادة الإكرام والتّعظيم، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «حقّت شفاعتي لمن أعان ذرّيّتي بيده و لسانه و ماله». و قال صلى الله عليه وآله: «أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذرّيّتي، والقاضي لهم حوائجهم، والسّاعي لهم في أمورهم عند ما اضطرّوا إليه، والمحبّ لهم بقلبه ولسانه». وقال صلى الله عليه وآله: «أكرموا أولادي، الصّالحون لله والطّالحون لي». والأخبار في فضل السّادات و ثواب من يكرمهم و يعينهم أكثر من أن تحصى.»

أحاديث ديگرى نيز در (ص۱۳۷) همان جلد، ذيل عنوان (خمس) دربارهٔ فضائل سادات نقل فرموده است.

«خصائص أولاد رسول صلى الله عليه وآله»

نگارش مختصّات سلالهٔ نبوى وذراري أئمّهٔ أطهار كه در أخبار و آثار معين شده در خور يك تأليف بزرگ بوده ومتناسب باوضع اين كتاب نيست، أمّا براى مزيد بصيرت خوانندگان خصائصى چند كه دانشمندان خاصّه وعامه متعرّض شده اند ذيلاً نقل مينمائيم

عالم جليل مرحوم حاج ملا باقر طهرانى مقدّمهٔ كتاب بزرگ خود «جنّة النّعيم فى أحوال مولانا عبدالعظيم عليه السلام ط طهران ۱۲۹۶» را اختصاص بذكر فضائل وخصائص ذرارى پيغمبر صلى الله عليه وآله داده والحق رنج فراوان برده ومطالب مفيدى نگاشته است. مجملى از خصائص أولاد رسول

را که ذکر نموده با اختصار و انتخاب دراینجا نقل میکنیم.

۱ ـ کثرت اولاد این سلسله کـه در شرق و غرب عالم منتشرند، از نقباء معظمین و أشراف مکرّمین.

۲ ـ تمامی أهل عالم مأمورند که أخمس خود را بکتفهای خود بردارند ومنحصراً باین فرقهٔ شریفه برسانند.

۳ ـ صدقات و زکوات که أوساخ وأقذار أموال مردمانست برایشان حرام است تا تمیز باشد علوّ مقام ایشانرا باسایرمردم.

٤ ـ أحدی نیست از زمان نزول آیهٔ خمس تا روز قیامت بمیرد مگر آنکه از حقوق ایشان اشتغال ذمّه دارد، جز کسانیکه ایشان را تکلیف نیست.

٥ـ تمامی مردم از وضیع وشریف تمنّای شرافت وعزّت سیادت را مینمایند و بدان فخر میکنند، أمّا این فرقهٔ جلیله آرزوی مقام أحدی را و انتساب بکسی را نخواسته اند

٦ ـ خداوند متعال صریحاً أمر بدوستی ایشان فرموده کـه باید همـهٔ خلق ایشان را دوست بدارند.

۷ ـ در مفاخر و مناقب ایشان اختلافی نیست مگر در تقدیم و تأخیر از آنچه در صدر اسلام واقعشد

۸ ـ أحدی نظماً یا نثراً نتوانست ازعموم این جماعت هجو کند، که هجاء ایشان راجع بخدا ورسول است در دنیا وموجب عقوبات شدیده است درعقبی

۹ـ دعوی خلافت حقّه از ایشان مطابق وموافق باقرآن است که ذرّیّة بعضها من بعض.

۱۰ـ خداوند محبّت ایشان را عین محبّت پیغمبر ﷺ ومحبّت پیغمبر را عین محبّت خود قرار داد.

۱۱ـ دولت حقّه را در آخر الزّمان مختصّ ایشان قرارداد.

۱۲ـ ایشان را درطهارت ولادت وغیر آن با پیغمبر ﷺ شریك فرمود

۱۳ـ برایشان درچند آیه ازقرآن مجید سلام فرمود، ازجمله: سَلامٌ علی آلِ یاسین.

١٤ـ درأخبار علامت زنا ونفاق وفرزند ناپاکی بودن عداوت وعناد باایشان بیان شده.

١٥ـ دعاء أطفال ذُرّيّهٔ نبويّه را وعدهٔ إجابت داده اند وبتجربه نیز رسیده است .

١٦ـ هر کس مُنکر حقّ ایشان شود نماز وعبادات دیگرش مقبول نیست .

١٧ـ پس ازقرآن مقام ایشان است وکسی نزدیکتر ازایشان بقرآن نیست

١٨ـ برتمامی أوّلین و آخرین برتری دارند بدلیل آیهٔ شریفهٔ **إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرٰهِيمَ** ومراد از آل إبرهیم ، آل یس ّ وآل محمد صلّی الله علیه وآله است .

١٩ـ سادات نیکوکار را در کارهای نیکو دو أجر است ، چنانکه گنه کاران ایشان را نیز دوعقوبت است ؛ وصدوق در کتاب « إعتقادات » باین مطلب تصریح نموده .

٢٠ـ پس از پیغمبر أکرم وأئمّهٔ هُدی ، سادات وارد بهشت شوند و کسی را حقّ تقدّم برایشان نیست ، چنانکه ازاین حدیث که عامّه وخاصّه روایت کرده اند مُستفاد میشود . قال رسول الله صلّی الله علیه وآله لعلی علیه السلام . **أَمَا تَرْضَى أَنَّكَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَذُرِّيَّاتُنَا خَلْفَ ظُهُورِنَا ، وَأَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذُرِّيَّاتِنَا ، وَأَشْيَاعُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشَمَائِلِنَا .**

٢١ـ اختصاص جامهٔ سبز است بایشان .

٢٢ـ اختصاص لقب سیادت که مُشعر بربزرگواری وعلوّ شأن ایشانست نسبت بدیگران .

٢٣ـ قیام از برای ایشان ولزوم تعظیم وتکریم ایشان .

٢٤ـ جواز بوسیدن دست ایشان بعلّت انتساب بخاندان رسالت

٢٥ـ بقاء این سلسله تا قیام قیامت وعدم إنقطاع نسل ایشان .

٢٦ـ لزوم مقدّم داشتن ایشان برسایرین وهکذا برنفس خود درهمهٔ أمور .

٢٧ـ شفاعت پیغمبر صلّی الله علیه وآله درروزقیامت برای کسانیکه بذرّیّهٔ فاطمهٔ زهراء علیها السلام بهرقسم إعانت نموده اند .

٢٨ـ زیارت سادات بمنزلهٔ زیارت أئمّهٔ أطهار است ، چنانکه در حدیث است : **مَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا .**

٢٩ـ شفاعت پیغمبرأکرم صلّی الله علیه وآله درقیامت أوّل برای ذُرّیّهٔ طاهره استألاُقرب فالاُقرب .

٣٠ـ کراهت مُخالطه و آمیزش زیاد باسادات است ازأحادیث مستفاد میشود که خُلطه

ومراوده با سادات بایستی درحدّ اعتدال باشد، مبدا موجبات رنجش آنان فراهم شود

۳۱ ـ ازوظائف مؤمن است که ذُرّیّهٔ پیغمبر ﷺ را از فرزندان خود عزیزتر دارد، چنانکه درأحادیث وارد شده است.

۳۲ ـ بمقتضای أخبار، درقیامت تمامي آدمیان بأسامی مادرانشان خوانده میشوند، مگر خاندان رسالت و ذُرّیّهٔ طیّبین که بنامهای پدران، صحّت ولادت و نسب خوانده میشوند.

۳۳ ـ از ابن عبّاس منقول است که خداوند منّان بأولاد عبدالمطلب هفت چیزرا کرامت فرموده است: صباحت، فصاحت، سماحت، شجاعت، حلم، علم ومحبّت نسوان.

۳٤ ـ بمقتضای أخبار کثیره، هرسبب ونسبی درقیامت منقطع میشود مگر سبب و نسب پیغمبر ﷺ.

۳۵ ـ درهرمجلسی که مناقب آل محمد ﷺ یاد شود ملائکه آسمانها مشرّف شده طلب مغفرت مینمایند.

۳٦ ـ در کتاب «تهذیب الأحکام» شیخ طوسي است که در زمان پیغمبر ﷺ هرگاه یکی ازسادات بني‌هاشم رحلت میکرد، آنحضرت عنایت و توجّهی خاصّ مبذول میفرمود که برای دیگران نمیفرمود، وبعداز نماز گذاردن و دفن کردن و آب برقبر آن هاشمي پاشیدن، دو دست مبارك را داخل خاك قبر نموده وأثری میگذاشت بنحویکه هر کس از راه میرسید و آن قبر را میدید أثر دست مبارك پیغمبررا شناخته ومیفهمید که صاحب قبر سیّد هاشمیاست.

۳۷ ـ درحدیث «عیون‌الأخبار» است که حضرت موسی بن جعفر علیهماالسّلام فرمود: نظر کردن بذُرّیّهٔ ما عبادتست. شخصی عرض کرد: آیا مراد از ذُرّیّه أئمّهٔ طاهرینند؟ فرمود: مراد من تمام ذُرّیّه است، مادامیکه ازطریق شرع پیغمبرمفارقت ننموده ودامنشان بلوث گناهان آلوده نگردیده باشد. پس نظرافکندن بسوی همهٔ ذُرّیّهٔ پیغمبر ﷺ عبادتست ومستوجب ثواب خواهد بود. و در کتب أهل سنت روایت شده کسیکه نظر کند بصورت أمیر مؤمنان ﷺ هزارهزار حسنه برای او نوشته شود، و هزار سیّئه محو شود، و پانصد درجه ترفیع مقام یابد.

۳۸ ـ اختصاص صلوات بر پیغمبرأکرم و ذُرّیّهٔ آن وجود مبارك که بصورتهای مختلف وارد شده است. *

عالم جليل مرحوم شيخ محمد إبرهيم كلباسي نيز شصت خصيصه از خصائص سادات را در كتاب «تذكرة العطيميّة ـ ط طهران ۱۳٤٦» جمع آوری نموده وطیّ ۳۰ صفحه شرح داده‌است.

خصائصی كه صاحب شرف المؤبد ذكر نموده

شيخ يوسف نبهاني ازعلماي أهل سنّت ورئيس قديم محكمهٔ حقوق بيروت در كتاب «الشّرف المؤبّد لآل محمد (ص) ط مصر ۱۳۱۸» كه در فضائل و مناقب آل محمد ﷺ نگاشته يك قسمت از كتابش را (ص ۳۳ تا ٤۹) بخصائص ذراری پيغمبر ﷺ اختصاص داده و شروح مفصّل و مبسوطي در اين باره نگاشته است كه ذيلاً بطور اختصار نقل ميشود، و عين همين مطالب با مختصر اختلافي در كتاب «إسعاف الرّاغبين : ٤۷ ببعد» تأليف شيخ محمد صبّان كه قبل از او نگاشته نيز موجود است :

۱ـ فمن خصائصهم رضي‌الله عنهم : تحريم الزّكاة عليهم ...

۲ـ ومن خصائصهم (رض) : كونهم أشرف النّاس نسباً وأفضل الخلق حسباً

۳ـ ومن خصائصهم (رض) : أنّ كل نسب و سبب ينقطع يوم القيمة إلاّ سببه و نسبه (ص)

٤ـ ومن خصائصهم (رض) : الإصطلاح في الصّدر الأوّل على إطلاق إسم الأشراف عليهم دون غيرهم . .

٥ـ ومن خصائصهم (رض) : إستعمال النّقباء منهم عليهم .

٦ـ ومن خصائصهم (رض) : طلب إكرام فاسقهم وتوقيره وإعتقاد أنّ ذنبه مغفور

۷ـ ومن خصائصهم (رض) إتّصال نسبهم به صلى‌الله عليه وسلّم يوم القيمة وانتفاعهم به، بخلاف سائر الأنساب ...

۸ـ ومن خصائصهم (رض) : أنّ وجودهم في الأرض أمان لأهلها كما وردت به الأحاديث

۹ـ ومن خصائصهم (رض) : أنّهم أوّل من يدخل الجنّة . .

۱۰ـ ومن خصائصهم (رض) : أنّهم مع كونهم أولاد ابنته فاطمة يسمّون أبناءه و ينسبون إليه صلى‌الله عليه وسلّم نسبة صحيحة ...

۱۱ـ وعدّ الصّبّان من خصائصهم (رض) : أنّ من صنع مع أحد منهم معروفاً كافأه النّبيّ صلى‌الله عليه وسلّم يوم القيامة ...

۱۲ـ قال : ومنها : أنّ محبّتهم تطوّل العمر، وتبيّض الوجه يوم القيامة، وبضدّ ذلك بغضهم. ☆

« پايان گفتار در بارهٔ أنساب وسادات »

كيفيت استفاده و نقل جامع الانساب
از كتب و مصادر

مدارك اين كتاب چهار گونه است :

۱) كتب أنساب معتبر ، ازقبيل « مجدي » ، « منتقلة الطالبيّة » ، « سرّ السّلسلة » ، « لُباب الأنساب » ، « عمدة الطالب » ، « المشجّر الكشّاف » كه اين كتب مختصّ بضبط أنساب است ونسخ متعدّد موجود هريك بدقّت مراجعه واختلاف نسخ نيز ذكرشده

۲) كتب تاريخ ورجال وحديث وديگر علوم ، كه احياناً بمناسبتي نام ونسب و يا شرح حال شخصي را ذكرنموده وچه بسيار از أنساب وتراجم كه فقط دراينگونه كتابها بنظر رسيده ودركتب أنساب ياد نشده اند .

۳) كتابها ومجموعه‌هاى متفرّقه و بَياضها ، كه‌گاه بمناسبتى وگاه بدون مناسبت نام و نسبهايى را درخلال صفحات وأوراق آنها يافته‌ايم ، مانند « مجموعهٔ مُلتاني » وأمثال آن .

۴) شجره نامه‌هاى خصوصي ويا رونوشتهاى آنها كه ازشهرستانها و قُرا وقصبات ايران وخارجه رسيده است .

درميان اين‌چهارنوع ، ازهمه معتبرتر كتب نسب نامبردهٔ بالا است كه اُمّهات كتابهايست كه بعدازقرن نهم نگاشته شده ، مانند . كتابهاى سيّد مختارى ، وسيّد أعرجي ، ونسّابه‌هاى بحريني و بسيارى ديگر . اين‌گونه كتب متأخّرين نوعاً از لحاظ صحّت ودقت بدرجهٔ كتب سابق الذّكر نميرسند ، وبهمين علّت صحّت مطالب « مجدي » و « لباب الأنساب » وأمثالهما را برخلاف كتب متأخّرين ، با إطمينان خاطر ميتوان تضمين نمود ، وساير مَراجع دردرجات دوّم وسوّم وچهارم قراردارند ومندرجات آنهارا باكمال إحتياط بايد قبول كرد

اينك شرحي درمعرّفي مصادري كه دراين‌كتاب از آنها بيشتر استفاده شده و جاى نام آنها رُموزى بكار رفته است مينگاريم .





کتابها و مشجراتی که در این جلد مورد استفاده

واقع شده و رموز آنها

۱- بلج | « الصراط الأبلج فی أنساب بنی الأعرج » : تألیف سیّد جعفر بن محمد حسینی أعرجي نجفي بغدادی ، عالم نسّابه ملقّب بمعین الأشراف (۱۲۷٤ - ۱۳۳۲).
شرح حالش مفصّلاً در « نقبا ۱:۲۹۹ » مذکور است . این کتاب بصورت مشجّر و در ۳٦ صفحهٔ بزرگ برای معرّفی سادات أعرجي تألیف شده ، أمّا أنساب سایر سادات را نیز شامل است . نسخهٔ نگارنده از روی نسخهٔ آقای دکتر حسین علي محفوظ کاظمیني که بخط خود از نسخهٔ أصل إستنساخ کرده‌اند ؛ نوشته شده .

۲- تذ | « تذییل بحر الأنساب المشجّر الکشّاف لأصول السادة الأشراف » . تألیف سیّد حسین محمد رفاعي ، از علمای جامع أزهر مصر کتابی است در ۷۸ صفحه مشتمل بر أنساب کثیره که درمیان آنها مجهولات بلکه مجعولات بسیار است ومؤلف بی تحقیق حکم بصحّت آنها نموده . این کتاب بسال ۱۳٥٦ منضمّ به « کشا » در مصر چاپ شده است ، وما مطالب آن را با تحقیق وبررسی دقیق نقل و اشتباهاتش را یاد میکنیم

۳- خك | خاتمهٔ « مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل » : مشتمل بر دوازده فائده در شرح حال کتب ومؤلفین ورجال ومشایخ ومطالب دیگر. تألیف مرحوم حاج میرزا حسین بن محمد تقي نوري طبرسي ، محدّث محقق شهیر (۱۲٥٤-۲۷ج۲ر۱۳۲۰) . در(۱۰ع۲-۱۳۱۹) از تألیف آن فارغ شده وبسال (۱۳۲۱) طیّ ٥۸۹ صفحه درطهران بطبع رسیده‌است.

۴- سج | « سراج الأنساب » : تألیف عالم نسّابه أحمد بن محمد بن عبدالرّحمن کیا مولود جیلان ساکن نجف . این کتاب را که مشتمل بر أنساب بسیاری از سادات است بخواهش شاگردش شریف نقیب سیّد سراج الدّین محمد قاسم نسّابه حسینی عبیدلي مختاري، درنجف أشرف تألیف کرده وبنام ونسب شاه طهماسب صفوي (٤شنبه۲٦ حج ۹۱۹ - ٤شنبه۱٥ صفر ۹۸٤) آنرا مصدّر نموده‌است مؤلف درمقدّمه گوید : (. . . لهذا دروقت وداع ازاین بی بضاعت إلتماس نمود که خلاصهٔ از کتب معتبرهٔ معتمده ازأنساب جمعی که علمای أنساب حکم برصحّت نسب ایشان نموده‌اند ومدّعي صادق را از کاذب امتیاز فرموده‌اند در رسالهٔ جمع

نماید ومسمّی بسراج الأنساب نماید و بنزد آن عالیجناب فرستد . . .)

نسخهٔ این کتاب در ۹۰ ورق (۱۸۰ صفحه) درکتابخانهٔ ملّي ملك (طهران) موجوداست و نسخهٔ نگارنده از روی آن عکس برداری شده .

۵ ـ سد « **الأسديّة** » در أنساب سادات علویّه : تألیف سیّد سراج الدین محمّد قاسم بن حسن نسّابهٔ مختاري (مذکور در فوق) این کتاب را بنام أبوالعُلی میر أسدالله مَرعشي مشهور بشاهمیر ودر زمان صدارت وی تألیف کرده است (میرأسدالله بسال ۹۶۳ در تبریز وفات یافته) نسخه أسدیّه (در ٤٠صفحه) درکتابخانهٔ ملّي ملك است که برای نگارنده ازروی آن عکس برداری شده .

۶ ـ شهد « **شُهداءُ الفَضیلة** » . درأحوال یکصد وسی نفر از عُلمای شیعه که بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل شده اند (از قرن چهارم تا چهاردهم) بانضمام تراجم بسیاری از دانشمندان دیگر تألیف علاّمه محقّق مُجاهد ، حُجّة الإسلام حاج شیخ عبدالحسین أمیني تبریزي نجفي (متولد ۱۳۲۰) صاحب کتاب مستطاب « الغَدیر في الکتاب والسُّنّة والأدب » . طبع نجف ، ۱۳۵۵ ، ٤۱۲ صفحه .

۷ ـ صحا « **صِحاحُ الأخبار في نَسَب السّادة الفاطمیّة الأخیار** » : این کتاب در إثبات صحت نسب سادات رفاعي و تراجم أحوال مشاهیر این طایفه تألیف شده و أنساب سایر سادات را نیز دربر دارد تألیف شریف نسّابه ، سیّد أبوالمعالي محمّد سراجُ الدّین رفاعي مخزومي (۷۹۳ در واسط عراق ـ ۸۸۵ در بغداد) طبع مصر ۱۳۰۶ (۱٤۳ صفحه) چاپ دیگری نیز ازاین کتاب در همین سال در بمبئی شده است .

۸ ـ ضا « **روضاتُ الجنّات في أحوال العُلماء والسّادات** » : تألیف فقیه جلیل و محقّق بزرك ، آیة الله ، آقا میرزا محمّد باقر موسوي خوانساري اصفهاني (ظهر دو شنبه ۲۲ صفر ۱۲۲۶ درخوانسار ـ شب دوشنبه ۸ ج۱ ۱۳۱۳ دراصفهان) . تاریخ ختم تألیف جلد أوّل این کتاب (۲۵ محرّم ۱۲۷۱) وجلد دوّم (۱٤شعبان ۱۲۶۳) وجلد سوم (۲۲ ج ۱ ـ ۱۲۸٤) وجلد چهارم (۲حج ۱۲۸۶) است . أوّلین بار بسال (۱۳۰۶) در طهران در ۷۷۸ صفحه چاپ شده ، و بار دوّم در (۱۳۶۷) با تصحیح و فهرست و اندکی از حواشي نگارنده ، طيّ

۳۶ و ۷۴۸ صفحه درطهران بطبع رسید (شمارهٔ صفحات ازروی چاپ دوّم تعیین شده است)

۹ - عل | «**عُمدَةُ الطّالب فی أنساب آل أبی طالب**» : طبع أوّل کلکتّه ، ۳۸۰ صفحه ، بضمیمهٔ دورساله در إصطلاحات نسّابه .

۱۰ - عم | «**عُمدَةُ الطّالب فی أنساب آل أبی طالب**» . طبع دوّم ، بمبی ، ۱۳۱۸ ، ۳۵۲ صفحه ، ضمیمهٔ دو رسالهٔ مذکوره .

۱۱ - عمد | «**عُمدَةُ الطّالب فی أنساب آل أبی طالب**» : تألیف سیّد جمال الدین أحمد ابن‌علیّ بن‌حسین بن علیّ بن مُهنّا بن عِنَبه داودي از سادات حَسَني نجف و حِلّه (متوفّی هفتم صفر ۸۲۸ درکرمان) . مؤلف، این کتاب را بخواهش سیدجلال الدّین حسن‌بن علیّ بن حسن بن علي حُسیني ، از أشخاص بنام سادات آل أبوالفضل حلّه ونجف ومقیم جزیرهٔ بني مالك تألیف و بنام و نسب و ألقاب و مدائح او مُصَدَّر کرده است (٭) و خود در صفحهٔ ۲۷۵ ط نجف در وصفش گوید : جلال الدّین الحسن الکریم الزّاهد ، کان یلبس الصّوف ، و فضائلهُ أیضاً کثیرة . »

از « عمدةُ الطالب » نسخهٔ مفصّل تری نیز در دست است (٭٭) و مؤلف آنرا بنام أمیر تیمور گورکان (۲۵ یا ۲۸ شعبان ۷۳۶ ـ ۱۲ رجب ۸۰۷) نگاشته و باو إهدا کرده است .

« عُمدةُ الطالب » مشهورترین وتحقیقی‌ترین کتاب نسب است که نسخ خطي وچاپي فراوان دارد وسه بار بطبع رسیده ، مع الأسف هنوز یك نسخهٔ مصحّح و کامل از آن منتشر نشده است . توفیقي که مؤلف درنگارش چنان کتابي محقّقانه یافته ، ازفیض مصاحبت ومطالعهٔ کتب شریف جلیل سیّد تاج الدّین أبوعبدالله محمّدبن قاسم ، معروف بابن مُعَیّة حلّي نسّابهٔ حسني بوده که مدّت دوازده سال از آخرعمراورا درك نموده وهرهفته چندین شب بخدمتش ملازمت داشته و آنچه توانسته از فنون دانش را نزدش تحصیل کرده است و خود در « عمدةُ الطالب

(٭) سید جلال الدین حسن عمری سید عمیدی مؤلف « [illegible] » است و نسبش به شهید فرزند امام زین العابدین علیه‌السلم میرسد . بنا براین وی سید حسینی است ودر « فهرست کتابخانهٔ دانشگاه ۲ : ۶۳۱ و ۶۳۵ » اشتباهاً حسنی چاپ شده .

(٭٭) نسخه یی از « عمدة الطالب کبری » یا « عمدة الطالب تیموری » در کتابخانهٔ دانشگاه طهران شمارهٔ (۱۸۱) موجود است که در مدینهٔ طیبه نوشته شده و تاریخ ختم کتابت آن (یکشنبه ۱۸ شوال ۹۶۹) میباشد . (بفهرست کتابخانهٔ دانشگاه ۲ : ۶۳۰ بعد مراجعه شود) .

۱۵۸ ط نجف» دروصف او گوید : شیخي المولی السیّد العالم الفقیه الحاسب النسّابة المصنّف تاج الدّین محمّد ، إلیه إنتهی علمُ النّسب في زمانه . » سپس کُتب کثیرهٔ او را نامبرده و بَسطي درمناقش داده است . افسوس که از آنهمه کتب بزرك و کوچك ابن مُعَیّه اینك چیزی در دست نیست و تنها از بزرگترین کتاب نَسب او « نهایة الطالب في أنساب آل أبي طالب » که بنوشتهٔ صاحب « عمده » در دوازده مجلّد بسیاربزرك بوده ، نسخه‌یی تاسال ۹۰۱ درکتابخانهٔ شُرَفاء مکّه بوده واز آن پس اطلاعی ازاین کتاب نفیس وسایر آثار ابن مُعَیّه نداریم .

ابن عَنبه خود در « عمده » گوید که من بیشتر أجزاء « نهایة الطالب » را در نزد مؤلّف بزرگوارش خوانده‌ام . صاحب « ریحانة الأدب ٦ : ۱٦۰ » و بعضي دیگر را عقیده آنست که « عمدة الطالب » مأخوذ ازهمین کتاب ابن مُعَیّه میباشد ، والله العالم .

ابن مُعَیّه بتاریخ هشتم ع۱ ـ ۷۷٦ درحلّه وفات یافته واورا بنجف أشرف منتقل کرده‌اند .

یك نسخهٔ خطيّ قدیمي نیز از « عُمدة الطالب » دردست نگارنده‌است ، أمّا مغلوط وغیر قابل استفاده میباشد وکمتر به آن مراجعه شده . شایان توجّه اینکه نام کتاب دراین نسخه و نسخهٔ خطي قرن دهم موجود درکتابخانهٔ دانشگاه طهران (بشمارهٔ ۱۸۲) چنین آمده است : « عُمدة المَطالب في أنساب آل أبي طالب » .

۱۲ ـ عن « **عُمدة الطّالب في أنساب آل أبي طالب** » : طبع سوّم ، نجف ، ۱۳۵۸ در ۳۷۰ صفحه ، با مقدّمه وحواشي وتصحیح علاّمهٔ محقّق آقا سیّد محمّد صادق طباطبائي نجفي آل بحرالعلوم . مأخذ این طبع : دونسخهٔ چاپی سابق الذّکر وسه نسخهٔ خطي موجود درنجف بوده و أصحّ و أتقن از همهٔ آنها نسخه‌یی است بخطّ عالم فاضل سیّد حسین بن مُساعد حُسیني حائري (جمعه ۱۸ ح۱ ر ۸٦۸ ـ بعداز ۹۱۷) صاحب کتاب « تحفة الأبرار في مناقب أبي الأئمّة الأطهار » وأستاد شیخ کفعَمي . تاریخ ختم کتابت این نسخه (۲۹ ع۱ ر ۸۹۳) است وسیّد حسین آنرا بیك واسطه ازروی نسخهٔ خطّ مؤلف که تاریخ ختم کتابت آن (غرّهٔ رمضان ۸۱۲) بوده ، إستنساخ کرده و حواشي مفیدي از خود دراین نسخه نوشته و تاریخ این حواشي تا سال ۹۱۷ که سیّد چهل و نه ساله بوده دیده میشود . حواشي دیگری نیز دراین نسخه بوده که پاره‌یی از آنها درنسخهٔ چاپ نجف آورده شده است .

یکی از دورسالهٔ اصطلاحات نسّابه که درچاپهای کلکتّه و بمبی موجود است ، باین چاپ نیز ضمیمه شده .

۱۳- قل « **المُنتقِلة فی علم النَّسب** » : تألیف شریف نسّابه سیّد أبو إسمعیل إبرهیم ابن ناصر بن إبرهیم بن عبدالله بن حسن بن أبوالحسین علي (شاعر ملقّب بشهاب) ابن أبوالحسن محمّد طباطبائي (شاعراصفهاني صاحب « نقد الشّعر ») . نسخهٔ این کتاب شریف منضمّ به « سرّ السّلسلة » بخاري که درقرن دهم إستنساخ شده در کتابخانهٔ مجلس شوراي ملی است وبراي تألیف « جامع الأنساب » ازهمین نسخه استفاده شده . یك نسخهٔ مغلوط هم درکتابخانهٔ مدرسهٔ عالي سپهسالار ونظیر آن نیز درکتابخانهٔ ملّي ملك موجود است

۱۴- کر « **الکرامُ البررة فی القرن الثّالث بعد العشرة** » : در أحوال علماي قرن ۱۳ هجري . تألیف علاّمهٔ محقّق ، آیة الله حاج شیخ آقا بزرك طهراني ، مقیم نجف أشرف (متولد ۱۱ع۱ر۱۲۹۳) . جلد أوّل ، شرح حال ۹۳۵ نفر از دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم ، طبع نجف ، ۱۳۷٤ ، ٤۹۰ صفحه .

۱۵- کشا « **المشجرالکشّاف لتحقیق أصول السّادةالأشراف** » ملقّب به « **بحرالأنساب** »: تألیف نقیب نسّابه شمس‌الدّین أبو علي محمّد بن أبوالعبّاس أحمد بن عمید الدّین أبو تغلب علي حسیني آل أبوالفضل ، معروف بسیّد عمیدي نجفي .

آل أبوالفضل که درزمان صاحب « عمدة الطالب » بآل عمید الدّین مشهور بوده اند از طوایف بزرك سادات عراق عرب بوده وخاندانشان از قدیم الأیّام در نجف أشرف و سوراء نجف وحلّه دارای منصب نقابت و بسی بشهرت و جلالت و عظمت موصوف و مذکور و تاریخ أحوال هریك ازأفراد آنان تا حدّ أعلایشان حضرت زید شهید فرزند حضرت امام زین‌العابدین عليه السلام روشن و معین میباشد . درمیان أفراد این طایفهٔ عظیمه عالم وفاضل و نسّابه ونویسنده و زاهد ومحدّث وحافظ قرآن بسیارند وازجملهٔ آنان عموي صاحب «المشجرالکشّاف» ، سیّد جلال الدّین حسن بن عمید الدّین أبو تغلب علي مذکور است که چنانکه گذشت ابن عنبه کتاب « عمدة الطالب » مشهور را برای او نگاشته است .

سیّد شمس الدّین محمّد نقیب سُورا بوده وتاریخ تولد ووفاتش دردست نیست ، أمّا ظاهرا تا حدود (۹۰۰) زنده بوده و خود در کتابش ذیل نام شرف الدّین حسین یك تمر از شش برادرش گوید :

شرف الدّین حسین ، ذوالکرم والشّجاعة والثّروة ، سافر إلی خراسان هو وأخوه شمس الدّین محمّد جامع هذا الکتاب وکاتبه خرجا من النّجف الشّریف في ذي القعدة سنة سبع وأربعین وثمانمائة ، وتزوّجا بسبزوار وأولدا . وتوفي رحمه الله شهیداً محروقاً علی ید التّتر کمان في حال نهبهم لخراسان ، سلخ ربیع الأوّل سنة ثلاث و ستّین و ثمانمائة . و نقله أخوه المذکور شمس الدّین محمّد إلی المشهد المقدّس الرّضوي بطوس و دفنه قبل الشّیخ الإمام العالم الفاضل أبوعلي الطبرسي رحمه الله تعالی .. : «کشا : ۵۲ B ـ کشمس : ۹۰» . ☼

خود سیّد شمس الدّین محمّد نیز شش فرزند پسر داشته که از جملهٔ آنها کمال الدّین علي است که تاریخ تولدش عید غدیر ۸۸۶ بوده ، ونیز ازجملهٔ آنها سیّد أبوطالب عبدالله دارای أولاد وأعقاب بسیار در حلّه و سُورا و واسط و طرابلس و جاهای دیگر بوده و جماعتی از آنها نیز تا این أواخر در صیدا إقامت داشته‌اند (کشا ۵۲ A و کشمس ۸۹ دیده شود) .

نام سیّد شمس الدّین در «عمدة الطالب» نیز آمده و وی را چنین ستوده است :

وشمس الدّین محمّد ویکنّی بأبي علي ، العالم الورع النّقیب النّسّابة : «عن : ۲۷٦» . ☼

مجملاً «المشجّر الکشّاف» کتابي مفصّل ومبسوط ونفیس است بصورت مُشجّر که شامل أنساب سادات علوي وبني عبّاس و مروانیان وچند خاندان از سلاطین میباشد و رشتهٔ هریك را بآدم صفي الله پیوند داده وهرنام که محتاج بتوضیح بوده ویا شرح حالي داشته در زیر خطّ مربوط باو نگاشته است . سراج الدّین رفاعي درباره این کتاب گوید .

قال الشّریف أبوالنّظام مؤیّد الدّین عبیدالله نقیب واسط الأشتري الحسیني في کتابه «النّعت المصان» الذي شجّره الشّریف الکبیر محمّد بن أحمد العمیدي الحسیني النّسّابة و سمّاه «المشجّر الکشّاف لأصول السّادة الأشراف» : «صحا : ۱٦» . ☼

أمّا اینکه « المشجر الکشّاف » تشجیر « الثّبت المصان » باشد از خود کتاب (یعني از دو نسخهٔ موجوده) مستفاد نمیشود ، بلکه مؤلف درمقدّمه گوید : فَحَرَّکتني العصبیّة إلی أن أجمعَ کتاباً في أنساب آل عبد مناف ، یجمع بین الفروع والأُصول ویضمّ الأحذام إلی الذُّیول ، فهززتُ صارم الصّریمة ، ووجّهتُ وجه العزیمة إلی جمع هذا النّسب الشّریف ، متحرّیاً للصّدق في کلّ إبطال و تصحیح ، لم أتعمّد جهدي إثباتاً لمنفيٍّ ولا نفیاً لثابت ؛ وسمّیته بالمشجر الکشّاف لتحقیق أُصول السّادة الأشراف . وألحقتُ به نبذةً من نسب الخلفاء العبّاسیّین والمَراونة ویسیراً من أُصول الأُمم المتقدّمین) . ☆

لکن نا گفته نماند که درسراسر کتاب ، بسیاری ازعبارات « عُمدة الطالب » عیناً نقل‌شده ودرهیچ جا مأخذ آن نشان داده نشده است (٭) وحتّی بسیاري از عبارات مقدّمهٔ «مشجّر» نیز عیناً مطابق عبارات مقدّمهٔ « عُمده » است . از این روی توان گفت که این کتاب محتوي عبارات‌ومطالب « الثّبت المصان (٭٭) » (چنانکه رفاعي گفته) و« عمدة الطالب » (چنانکه

(٭) فقط هنگام ذکر نسب صاحب «عمده» در بارهٔ او گوید : أحمدالسابه المورخ الذی کان بولایة کرمان وشیراز؛ «کنا: ۸۹٦ - کشص: ۱۷۲».☆

(٭٭) نام ونسب مؤلف این کتاب (بطوریکه درعمده ومشجر آمده) چنین است : أبوالعنائم مؤیدالدین عبیدالله بن عمر بن محمد بن عبیدالله بن عمر بن سالم بن أبي یعلی محمد بن أبي البرکات محمد أعرجي حسیني واسطی ، و ابن أبوالبرکات همه در شهر واسط ریاست ونقابت داشته‌اند و أبوالبرکات محمدفرزند أبوطاهر عبدالله است که زمان سیدرضی (۳۵۹- ٦ محرم ٤۰٦) درنقابت بغداد (نقابت) داشته ، و أبوطاهر فرزند أمیر أبوالفتح محمد معروف بابن صغرهٔ کوفي است و اوفرزند أمیر الحرمین رئیس طالبیین نقیب کوفه و أمیرالحاج ، أبو الحسن محمد أشتر ، ممدوح أبوالطیب متنبي است و او فرزند عبیدالله الثالث ابن أبي الحسن الاکبر علی بن عبدالله الاصغر الثاني بن علی الصالح بن عبدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن الامام زین‌العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام .

صاحب « عمدةالطالب » در بارهٔ مؤلف « الثبت المصان » گوید : السید العالم النحوی النسابة البغدادی بواسط «عن۳۱۷- کنا ۷۱ ة - کشص ۱۳٦» . ☆

کتاب دیگری ازسیدمؤیدالدین بنام «حظیرةالقدس» بنگارش در ایضاح المکنون في الذیل علی کشف‌الظنون ۱: ٤۰۷» در کتابخانهٔ خدیوی مصر موجوداست ونیز درکتاب مذکوروفات مؤیدالدین‌را بسال ۷۸۷ نوشته است .

مشاهده میشود) بوده ، باضافهٔ پاره‌یی مطالب دیگر که خود مؤلف أفزوده (ازقبیل اطلاعات راجع بخاندان خودش) .

مع الأسف ، نسخهٔ دست نخورده‌یی ازاین کتاب یافت نشد که بتوان حلّ این‌مشکلات را نمود ، وآنچه بدست نگارنده رسیده دو نسخه است که یکی نسخهٔ چاپی است و در عنوان بعد شرح خصوصیّات آن مذکور خواهد شد . و دیگری نسخه‌یی است که رَمز آن در این کتاب ، «کشا» است ، وأصل آن درکتابخانهٔ :

YALE UNIVERSITY LIBRARY
New Haven, Conn.

بشمارهٔ (۱۱۸) موجود است ، وبرای نگارنده نسخه‌یی از روی آن عکسبرداری شده است . لکن باید دانست که این نسخه وهمچنین نسخهٔ « کشص » هردو«المشجّر الکشّاف مُرتّب» است یعنی یکنفر از علمای سنّت ، أصل این کتاب را دیده و چون بی ترتیب بوده آنرا بر پانزده باب مرتب ساخته ومقدّمه‌یی بآن أفزوده است ، أمّا چنانکه خود درمقدّمه گوید هیچ تغییری در کلمات سیّد عمیدی نداده و تنها برای تسهیل مراجعه آنرا مرتّب کرده است مع الأسف ، نام ترتیب دهنده معلوم نشد .

مجموع أوراق این نسخهٔ عکسی ۱٤٦ ورق (۲۹۲ صفحه) با یك ورق ضمیمه است و تاریخ کتابت و نام کاتب ندارد ودر یك موضع (ورق ۱٦ A) خطّ سیّد محمّد مرتضی زَبیدي (شارح قاموس) دیده میشود .

۱٦ - کشص | «المشجر الکشاف لتحقیق أصول السادة الاشراف» ملقب به «بحر الانساب المحیط» : نام مؤلف وخصوصیّات این کتاب در عنوان قبل گذشت اینك بذکر مختصّات نسخهٔ چاپی آن میپردازیم :

أصل نسخه‌یی که از روی آن چاپ شده ، نسخه‌یی است در کتابخانهٔ خدیوي مصر که مشتمل بر۱٤۳ ورق است وعلاّمهٔ شهیرسید محمّد مرتضی زَبیدی حَنفي (۱۱٤٥ـ شعبان ۱۲۰٥) صاحب « تاجُ العروس » آنرا تصحیح نموده ودر بسیاری ازمواضع بخطّ خود حواشي مفیده

نگاشته است وشاید أصل نسخه هم بخطّ خود سیّد زَبیدی باشد.

حسین محمّد رفاعي (*) این نسخه را دیده ودر سال ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵٦ اقدام بطبع کتاب از روی نسخهٔ موصوفه نموده، أما گذشته ازآنکه خواندن سیاری از مواضع نسخه و حواشي زَبیدي برایش میسّر نشده وبصورت مغلوط چاپ کرده، تا حدّیکه توانسته درکتاب تصرّف وتحریف نموده، فضائل أئمّهٔ أطهار را إسقاط، أنساب مجعول و مجهول را داخل و دُنبالهیی نیز در آخر کتاب آورده ودر آن أنساب مضحکهیی را با قید تصحیح وارد کردهاست. بالاجمال اعتمادی بر این نسخه نیست وکلیّهٔ مطالب آنرا بابستي با کمال إحتیاط بررسی نمود.

تعداد صفحات نسخهٔ چاپی: ۲٤ و ۲٦٤ صفحه، «بورالأنوار» از رفاعي ۱۲۰ صفحه. «تذییل بحرالأنساب»: ۷۸ صفحه. فهارس: ۳۲ صفحه.

۱۷ـ لبا «**لُبابُ الأنساب وألقاب الأعقاب**»: تألیف أبو الحسن عليّ بن زید بیهقي معروف بابن فندق (متوفی ٥٦٥) شارح «نهج البلاغة» و مؤلف «تاریخ بیهق»، ط طهران ۱۳۱۷ ش» کتاب مفصّل ومبسوط وپر فایدهیی است در أنساب سادات که بامر سیّد أبوالحسن عليّ بن محمّد بن یحیی بن هبةالله حسیني در دومجلّد تألیف، وتاریخ شروع بنگارش جلد أوّل (أواخر ج۲ـ ٥٥۸) وتاریخ ختم آن جلد ماه رمضان همانسال میباشد. نسخهٔ تصحیح نشدهیی از جلد أوّل این کتاب در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار طهران و نظیر آن نیز در کتابخانهٔ ملّی ملك موجود، وظاهراً نسخهٔ مصحّح آن در کتابخانهٔ آستانهٔ مقدّسهٔ رَضویه میباشد. نسخ دیگری نیز ازهمین جلد دردست است.

۱۸ـ مجد «**المجدی**» **في أنساب الطالبیّین**: ازمعتبرترین و قدیمي ترین کتب نَسب. تألیف شریف نسّابه سیّد أبوالحسن نجمُ الدّین عليّ بن أبي الغَنائم محمّدبن علي عَلوي عمري (منسوب بجدّش عُمر أطرَف فرزند حضرت أمیرالمؤمنین ﷺ) معروف بابن الصُّوفي که درسال ٤۲۳ از بصره بموصل منتقل شدهاست. واین کتاب را برای نقیب النّقبا،

(*) این شخص خودرا در صفحهٔ ۷ کتاب فوق‌الذکر بخط خود چنین معرفی میکند

حسین محمد الرفاعي، المدرس بالازهر، والقاضي بمحکمة مصر الکبری، والمفتش القضائي بوزارة الحقانیة و محامی وزارة الاوقاف سابقاً، والموظف الآن بدارالکتب المصریة، والعالم الازهری الشافعي، الحنفي، والشریف الحسیني، لعشرخلون منجماد آخر، سنة ۱۳۵٥ هجریة.

مَجدُ الدَّوله ، أبوالحسن أحمد بن نقیب النّقبا ، أبو یَعلی حمزة فخرالدَّولة ابن حسن ، قاضي دِمَشق ابن عبّاس بن علي بن حسن بن أبوالجنّ حسین بن أبوالحسن عليّ بن محمد بن عليّ بن إسمعیل بن الإمام جعفرالصّادق عليه السلام تألیف کرده است .

دو نسخهٔ بسیار نفیس ازاین کتاب تا چندی قبل درطهران وإصفهان موجود بوده که اینك مفقود میباشد . اکنون یك نسخه در کتابخانهٔ کاشف الغطا درنجف موجود ، ویك نسخهٔ ناقص هم بخطّ سیّد حسون براقي (مؤلف تاریخ الکوفة) در کتابخانهٔ مرحوم شیخ محمد سماوي درنجف بوده ونسخ ناقص دیگری نیز دردست است . نسخه‌یی که مورد استفادهٔ نگارنده بوده ، قدري ناقص و مغلوط و حدود پنجاه سال قبل نوشته شده و متعلّق است بعلاّمهٔ معظم آقای حاج شیخ محمد باقر اُلفت که مدّتها در إختیار نویسنده گذارده اند

۱۹ ـ مر | « **مُرُوجُ الذَّهب و مَعادنُ الجوهر** » : درجغرافیا وتاریخ پیش وبعداز اسلام تا جمادی الأولی (۳۳٦) که تاریخ ختم کتابست . تألیف مورّخ شهیر أبوالحسن عليّ بن الحسین بن علي مَسعودي شیعی (متوفی ۳٤٥ یا ۳٤٦) . طبع مصر ، ۱۳۰۳ج٤ ، ۳۰۸ و ٤۰۸ صفحه ، درحاشیهٔ آن کتب « روضة المَناظر » تألیف ابن شحنه چاپ شده است

۲۰ ـ مقا | « **مَقاتل الطّالبیّین** » : دربیان أحوال شُهداء آل أبي طالب . تألیف أبوالفرج علي ابن الحسین بن محمد بن أحمد بن الهیثم اُموي ، کاتب اصفهاني ، صاحب « کتاب الأغاني » (۲۸٤ دراصفهان ـ ۱٤ ذوالحجّه ۳٥٦ دربغداد) تاریخ تألیف : جُمادی الأُولی (۳۱۳) ، طبع نجف ، ۱۳٥۳ ، ٤٤۸ صفحه .

۲۱ ـ مکا | « **مکارمُ الآثار در أحوال رجال دورهٔ قاجار** » : تألیف نفیس علاّمهٔ معظم آقای میرزامحمد علي معلّم حبیب آبادی . نسخهٔ أصل آن همیشه در دسترس نگارنده بوده واینك جلد أوّل آن راجع به بیست سال أوّل دورهٔ قاجاریّه تحت طبع است

۲۲ ـ ملتا | « **مجموعهٔ مُلتانی** » جُنگی است در مطالب متفرّقه از أخبار ، تراجم ، تواریخ ، أنساب وغیره که حلال مُلتاني آنرا تألیف کرده و نسخه‌یی که مورد استفادهٔ نگارنده بوده درقرن یازدهم ازروی نسخهٔ أصل إستنساخ شده وخالي از غلط نیست .

۲۳ - من « مُنتهی الآمال فی تواریخ النَّبیّ والآل » . درأحوال چهارده معصوم (ع) . تألیف مرحوم ثقةُ المحدّثین حاج شیخ عبّاس قمي أعلی‌الله مقامه (متوفی شب ۲۳ ذوالحجّة ۱۳۵۹) این کتاب و تتمّهٔ آن « تتمّة المنتهی في وقایع أیّام الخلفاء » مکرر درطهران چاپ شده است .

۲۴ - منا « مَناهِلُ الضَّرَب فی أنساب العَرب » : تألیف سیّدجعفر مُعین‌الأشراف أعرجي بغدادي ، صاحب « نلج » که بشمارهٔ (۱) مذکور شد این کتاب ، چنانکه مؤلف در مقدّمهٔ آن گوید مُلخّص‌ازکتاب دیگرش «الدُّرُّالمنتَظم في أنساب‌العرب والعجم » است ، و برای تألیف « جامع‌الأنساب » از جلد دوّم «مبسوط» که مختصّ‌ِبني هاشم است استفاده شده گویا این کتاب آخرین تألیف سیّد جعفر است که تا نزدیکی فوتش (سال ۱۳۳۲) چنانکه از بعض مواضع آن مُستفاد میشود ، مشغول نگارش بوده و لذا تألیف آن ناقص مانده است نسخهٔ أصل « مناهل» اینک متعلّق بصاحب « الذّریعه » است وفاضل‌جلیل آقای دکترحسین علي محفوظ کاظمیني یك نسخهٔ عکسي از روی جلد دوم آن تهیّه نموده و مدّتها در اختیار نگارنده گذارده اند این جلد ازصفحهٔ ۳۷۰ شروع وبصفحه ۵۸۰ خاتمه یافته است وبنا براین جلد أوّل آن ۳٦۹ صفحه میباشد .

۲۵ - نا « ناسِخُ التَّواریخ » . جلد سوّم از سه جلد أحوال حضرت امام موسی بن جعفر ﷺ . تألیف میرزا عبّاسقلی خان سپهر (متوفی ۱۳٤۰ یا ۱۳٤۱) و زیر تألیفات در زمان محمّد علي شاه قاجار ، فرزند میرزا محمّد تقي سپهر لسان‌الملك کاشاني . شروع در تألیف : ۱۱ ح ۱ ـ ۱۳۲٦ ، ختم تألیف : ۱٦ شعبان ۱۳٤۰ طبع طهران ، ۱۳٦٦ ، ٦۳۸ صفحه .

۲٦ - نش « أعیانُ الشّیعة » تألیف آیة الله حاج سیّد محسن حسیني ، أمین عاملي (۱۲۸٤ـ یکشنبه ۳ یا ٤رجب۱۳۷۱ دربیروت) . این کتاب درأحوال برجستگان عالم تشیّع از طبقات مختلفه است و تا این تاریخ چهل وسه جزء آن که بأواسط حرف عین رسیده ، چاپ شده است .

۲۷ - نقبا «**نُقَبآءُ البَشَر فی القَرن الرّابع عشَر**» : تألیف صاحب «الکرام البَرَرة» که بشمارهٔ ۱۴ گذشت جلد أوّل، شرح حال ۹۰۳ نفر از دانشمندان شیعه درقرن ۱۴، طبع نجف، ۱۳۷۴، ۴۹۰ صفحه.

۲۸ - یعه «**الذّریعة الیٰ تَصانیف الشّیعه**» تألیف صاحب «الکرام البَرَرَة» ده جلد از این کتاب شریف که درمعرفی آثار قلمی دانشمندان شیعه است تا حرف را، تا این تاریخ بطبع رسیده است.

غیراز آنچه ذکر شد، کتب دیگری نیز مورد استفاده بوده که در این جلد رمزی برای آنها تعیین نگردیده وهمه جا بنام أصلی یاد شده است

مطالب خصوص این‌جلد نتیجهٔ مطالعه وبررسی‌قریب هزار جلد از کتب تاریخ، أنساب، أخبار وغیر اینها است که درظرف پنج شش سال بدقّت تمام انجام گرفته است دوره های مفصّل وکتبی که درچند جلد بوده، مثل «الذریعه» و «أعیان الشیعه» و «ریحانة الادب» وأمثالها از أوّل تا آخر سطر بسطر مورد مطالعه واقع و مطالب مربوط بدین جلد از آنها استخراج شده است. وچه بسا دوره‌ها وکتبی‌هم که از ابتدا تا إنتهای آنها دیده شده وروزها وشبهایی صرف این‌کار گردیده، أمّا چیزی که قابل نقل در این جلد یا جلد های دیگر باشد بنظر نرسیده است، معذلك بعید نیست مطالبی هم دراین‌کتابها بوده و از نظر نگارنده پنهان مانده است که دراینصورت إنشاءالله درمجلّدات دیگر نقل خواهیم کرد

دو رمزدیگر نیز برای دوکتاب نسب، دراین جلد آمده است که چون مطالب هردو کتاب نوعاً فاقد ارزش‌بوده وچندان اعتمادی بر آنها نیست، لذا در عداد مدارك این جلد ذکر نشد. این‌دو کتاب، **یکی** «کنزالأنساب» است که برمز «**کنز**» مشخّص‌شده وتألیف سید عطا حسین (عبدالرّزّاق) ابن‌میرسیّد سلطان أحمد قادری‌منعمی حسنی حنفی (متولد پنجشنبه ۲۳ رمضان ۱۲۳۲) میباشد و در بمبی بسال ۱۳۰۰ طیّ ۱۴۴ صفحه بطبع رسیده.

و **دیگر**: «ریاض الأنساب ومجمع‌الأعقاب ـ بحرالأنساب» است که بسال ۱۳۳۵ طیّ دو جلد (۲۳۲ و ۲۵۰ صفحه) در بمبی چاپ شده ونویسندهٔ آن خودرا میرزا محمد ملك‌الکتّاب شیرازی از نژاد (حبیب بن مظاهر) معرّفی کرده است. رمز این کتاب «بحر» میباشد.

درسراسر این جلد، بیش ازچهارپنج مطلب ازاین دوکتاب نقل شده است.

سند روایت مؤلف

از کتب أنساب ومؤلفین آنها

نگارند، سند روایت بسیاری از کتب أنساب را بدست آورده و از مؤلفین آنها روایت میکند. ذیلاً نمونه‌یی ازاین أسناد نگاشته میشود:

سند روایت آثار صاحب کتاب مجدی

نگارنده، روایت میکند آثار صاحب کتاب «مجدي» را بطرق عدیده ازعلاّمهٔ مجلسي قدّس سرّه، وآن مرحوم نیز بطرق بسیار از شیخ أبوالحسن عُمري مؤلف «مجدي» ویکی از آن طرق که بوسیلهٔ چندین نسّابهٔ مشهوراست بشرح زیر میباشد:

روایت میکند مؤلف این کتاب، از نسّابهٔ محقّق ومجتهد بزرگوار، آیة الله حاج شیخ آقا بزرگ طهراني مقیم نجف، صاحب کتاب «الذّریعة» و«الطلیلة في أنساب البیوتات الجلیلة» از علاّمهٔ نسّابه، آیة الله آقا سید حسن صدرالدّین مجتهد کاظمیني، صاحب کتاب «تأسیس الشیعة» ـ از فقیه نسّابهٔ محقّق، آیة الله آقا میرزا محمّد هاشم موسوي مجتهد اصفهاني، عمّ و جدّ مؤلف، صاحب «أصول آل الرّسول» ـ ازپدر بزرگوارش، علاّمهٔ محقّق، حجة‌الإسلام حاج میرزا زین العابدین موسوي خوانساري، مجتهد اصفهاني ـ ازپدر جلیل القدرش، عالم فقیه مجاهد آقا سیّد أبوالقاسم جعفر موسوي خوانساري ـ از آیة الله الباهرة آقا سیّد محمّد مهدی بحرالعلوم ـ ازمحدّث فقیه ومجتهد جلیل شیخ محمّد مهدي فتوني‌عاملي نجفي ـ ازعلاّمهٔ بزرگ ونسّابهٔ محقّق مولی أبوالحسن‌شریف‌عاملي، صاحب کتاب «حدیقة النّسب» ـ ازعلاّمهٔ بزرگ، مروّج المذهب، مولینا محمّد باقرمجلسي، صاحب «بحارالأنوار» ـ از پدرش، فقیه جلیل مولی محمّدتقي مجلسي، مؤلف «لوامع صاحبقراني» ـ از نادرة الآفاق شیخ بهاءالدّین محمّد عاملي، صاحب «کشکول» ـ ازپدرش، فقیه محقق شیخ حسین بن عبدالصمد حارثي ـ از فقیه شهیر شیخ زین الدّین عاملي، صاحب «شرح اللمعة» ازشیخ شمس الدّین ابن المؤذّن الجزّیني ـ ازأبوالبرکات حسن بن أحمدالکرکي، ابن العشرة ـ ازشیخ محمّدبن مکّي

از پدرش، فقیه محقّق بزرگوار، شیخ محمّدبن مکّي، شهید أوّل، صاحب «اللمعة» - ازعالم نسّابه سیّد تاج الدّین محمّد بن مُعَیّة، صاحب کتب کثیره در أنساب، أستاد و شیخ اجازهٔ صاحب «عُمدة الطالب» - ازعالم نسّابه علم الدّین المرتضی، عليّ - ازپدرش، عالم نسّابه سیّد جلال الدّین عبدالحمید - از پدرش، عالم نسّابه، شیخ الشّرف سیّد شمس الدّین فَخاربن معد موسوي - از سیّد نقیب أبوجعفر یحیی بن محمّد بن أبي زید علوي، نقیب بصري - ازپدرش أبوطالب محمّدبن محمّدبن أبي‌زید، نقیب بصري - ازتاج الشّرف محمّدبن‌محمّدبن أبي‌القاسم، ابن سخطهٔ عَلوي حسیني، نقیب بصري - از شیخ امام عالم، أبوالحسن نجم الدّین عليّ بن محمّد صوفي عَلويِ عُمري، نسّابهٔ شجری، صاحب کتاب «المجدي في أنساب الطالبیّین» و کتب کثیرهٔ دیگر. رحمةالله علیهم أجمعین.

سند روایت کتب سید مرتضی زبیدی

سیّد محمّد مرتضی زَبیدي، ازجملهٔ علمای بزرگ أهل سُنّت است و در غالب فُنون تألیفاتي دارد که از جمله چندین کتاب و رساله و تعلیقات درأنساب است. سند روایت نگارنده ازسیدمرتضی‌چنین‌است: روایت میکند مؤلف این کتاب، از علاّمهٔ نسّابهٔ محدّث حافظ سیّد محمّد عبدالحيّ کتاني إدریسي مغربي فاسي، صاحب «فهرس الفهارس والأثبات ومُعجم المَعاجم والمسَلسلات» وغیره - ازعلاّمهٔ معمّرأحمدبن مُنلا صالح سویدي بغدادي شافعي - از نادرةالمتأخّرین، حافظ نسّابه و لُغوي محقّق شهیر سید محمّد مرتضی زَبیدي حسیني، صاحب «تاج العروس في شرح القاموس» و «جَذوة الإقتباس في نسب بني العبّاس» و «القول النّفیس في نسب مولاي إدریس» وغیرها.

«مدیح أئمهٔ أطهار و ذراری کبار، ازسید فضل‌الله راوندی رحمه‌الله»

بَنِی الزَّهْراءِ إِنَّكُمُ الأَئِمَّه	وَ فِي أَيْدِيكُمُ مِنَّا الأَزِمَّه
أَرادَكُمُ الحَسُودُ بِكَيْدِ سوءٍ	فَلا يَكُ ما أَرادَ عَلَيْهِ غُمَّه
يُرِيدُ لِيُطْفِىءَ النُّورَ المُصَفَّى	وَ يَأْبَى اللهُ إِلاّ أَنْ يُتِمَّه

در بیان أحوال امام موسی کاظم عليه السلام

وأسامی و شمارهٔ فرزندان آنحضرت

درشرح حالات حضرت موسی بن جعفر صلوات‌الله علیهما کتب مستقلّ بسیاری نگاشته شده ودراین باره مطلب مُبهَم وتاریکی چندان نمانده‌است . لذا برای اطلاع ازتفصیل‌أحوال آنحضرت بایستی بکتب موصوفه مراجعه نمود ؛ وما ذیلاً خلاصه‌یی ازتاریخچهٔ حیات امام را بقدریکه مناسب « جامع الأنساب » است ازچندکتاب معتبر نقل مینمایم :

دربارهٔ أسامی و شمارهٔ فرزندان موسی بن جعفر عليه السلام اختلاف بسیاری است و نقل همهٔ اختلافات موجب تطویل کلام گشته وشایسته‌است که دراین‌موضوع نیز اکتفاء بتحقیقات صاحب « عمدة الطالب » نموده وتفصیل موکول بمقدّمهٔ جلد دوّم وسوّم این کتاب گردد .

أحوال امام کاظم عليه السلام ازکتاب أحسن الکبار

درکتاب نفیس ونادر الوجود « أحسن الکبار في معرفة الأئمّة الأطهار » (٠) گوید :

---

(٠) مؤلف این کتاب ، نام خود و کتاب وسبب تألیف آنرا درمقدمه چنین ذکر کرده است

أما بعد بدانکه جماعتی دوستان‌که جلیس وأنیس این ضعیف بودند و دم از محبت خاندان اهل‌بیت (وفي بيوتٍ أذن الله أن ترفع و يذكر فيها اسمه) میزدند ، و از مردان (رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله) وجان نثاران (رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر) بودند ازاین کمینه که کمترین درگاه عزّت ، العبد الکاتب المترجم **محمدبن أبی زید عربشاه بن أبی زید الحسنی العلوی الورامینی** علی‌الله عنهم ، درخواستند که البته انتخابی روشن از کتب علماء سلف در امامت أمیر المؤمنین علی در کیفیت و توضیح أحبا و أعـداء ایشان بیان کن ، چنانکه عوام فهم توانندکرد ، این ضعیف (وفي أنفسكم أفلا تبصرون) نظرکردم و خواستم که مختصری ساده نهم ، عروس غوّاص فکرت نگذاشت ودر بحار فکر غوطه خورده چندان دُرَر لآلی بدست آورد کـه ده مجلد تحمل آن نداشت ، و اسم این رساله را **أحسن الکبار فی معرفة الأئمة الأطهار** کردم ، وتوفیق از حق جل وعلا خواستم درجمع‌کردن این‌کتاب انشآء‌الله که حق جل جلاله وعم نواله توفیق کرامت فرماید وزبان این ضعیف را ازسهوونسیان وخطا وزلل نگاه دارد ، بحق‌حقه وسعة فضله ، وسنی‌است‌برهفتاد وهشت‌باب .

نسخه‌یی ازاین‌کتاب شریف (در ٩٨٤ صفحه) بخط « ابن جلال الدین محمد جعفر علی کمره‌یی » که درتاریخ(٢ شنبه‌دوم صفر١٠١٩) از استنساخ آن فارغ شده درنزد نگارنده وبک نسخه نیز که ——➤

ولادت کاظم عليه السلام بأبوا بود وآن منزلی است میان مکه ومدینه (٠) ویوم الأحد بود سابع صفر سنة ثمان ومائة، وبروايتی ديگر: ثامن رجب الأصمّ بود سنة ثمان وعشرين ومائة (٠٠).

مادر اورا مُصَفّاة نام بود، وگويند حميدة الغربيّه نام بود. نام او: موسى، و کُنیَت أبو إبرهيم وأبوالحسن وأبوعلي، ولقب: عبد صالح و كاظم. واورا كاظم از اين سبب خوانند که روزی دست وی ملوّث بود و کنیزك آب بردست امام میریخت، چون فارغ شد کنیزك خواست که آفتابه باز پس گیرد؛ لولهٔ آفتابه برپیشانی امام آمده بشکست وخون روان شد. نگاه به کنیزك کرد، بترسید، گفت: **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** امام خشم‌خود فرو خورد، اسم **کاظم** بر وی افتاد، وجفای روزگار وظلم وجور بني‌عبّاس که بر وی کردند نیز فرو خورد، وهمان لحظه كنيزك را آزادکرد وصد دیناردیگر بوی داد. مدّت عمر او: پنجاه وچهارسال بود، وگويند: پنجاه وپنج سال. مدت امامت او: سی و پنج سال بود. قیام او بامامت بیست وپنج ساله بود، ودر أيّام او بقيّهٔ ملك منصور بود، آنکه مهدی‌بن‌موسی ابن محمد وهرون الرّشيد. وفات او: روزآدينه سابع عشرين رجب سنة ثلاث وثمانين ومائة. کشندهٔ او: هرون الرّشيد عليه اللّعنه. موضع قبر وی: بکرّخ بغداد. بوّاب وی: محمد بن الفضل. ثواب زيارت‌او: پرسیدند ازصادق عليه السلام، گفت: من‌زارَ إبني كمَن‌زارَ رسولَ الله صلى الله عليه وآله. دليل بر إمامت او - جمله که از پیش یاد کردیم ازمعجزات باتّفاق شيعهٔ كلّ بلاد، أمّا درين

» سال (٩٤٨) كتابت شده ونسخهٔ بی تاريخ ديگر، در كتابخانهٔ ملی ملك در طهران موجود است. مولی علی بن حسن زوارهی صاحب تفسير اين كتاب را بأمر شاه طهماسب صفوی (٩١٩-٩٨٤) در دو مجلد تهذيب و تلخيص نموده ومطالبی بر اضافه کرده وآنرا «لوامع الانوار فی معرفة الائمة الاطهار» ناميده است. جلد أول اين كتاب‌هم دردست نگارنده است. «الذريعة ١ ٢٨٨» ميفرمايد «كشف الغمة» فارسی للسيد محمد بن أبی زيد بن عربشاه الحسينی العلوی الورامينی، كتبه بأمر الشاه طهماسب الصفوی، ولخصه المولی المفسر، الخ». أما علاوه براينكه نام ونسب مؤلف را نحو ديگری ياد نموده، اين كه گويد سيد محمد كتاب را بأمر شاه طهماسب نگاشته، ازنسخهٔ موجوده چنين مطلبی مستفاد نميشود، بلكه چنانكه گذشت تلخيص آن مصرّح تلخيص كننده در مقدمهٔ نسخه، بأمر شاه‌طهماسب بوده است، والله‌العالم.

(٠) الأبْوَاءُ بالفتح ثمّ السّكون و فتح الواو و ألف ممدودة قريةٌ من أعمال الفرع من المدينة، بينها وبين الجُحْفَة ممّا يلي المدينة ثلثة وعشرون ميلا «مَرَاصِدُ الاطّلاع على أسماء الامكنة والبقاع ٢٩».

(٠٠) يعني ولادت آنحضرت روز يكشنبه هفتم ماه صفر سال ١٠٨ هجری بود، و بروايت ديگر: هشتم ماه رجب سال ١٢٨ بوده.

موضع بقدر ياد كنيم :

عيسى بن عبدالله العلوى العمرى گفت كه : أبوعبدالله عليه السلام را گفتم كه اگر ترا نه‌بينم كرا پيشواى خودكنم ؟ اشاره به پسر خود موسى عليه السلام كرد . گفتم اگر اورا حالتى اُفتد ؟ گفت : فرزند او را .

أبوبصير روايت كند كه عليّ بن يقطين را هرون الرّشيد خلعتى فاخر و دراعهٔ بخشيد عليّ بن يقطين آنرا با خُمس مال خود پيش كاظم عليه السلام فرستاد . إمام دراعه را بدست غير آرنده بدز پس فرستاد و بوى نوشت كه : دراعه را نگاه دار كه روزى بود كه ترا بكار آيد وإحتياج اُفتد . خادمى از عليّ بن يقطين چون ازو رنجيده شد پيش هرون شده قصد عليّ بن يقطين كرد كه وى رافضي است و خُمس مال خودرا با آن خلعت‌كه خليفه بوى بخشيده بود بموسى بن جعفر فرستاد . هرون بر عليّ بن يقطين خشم گرفته ، فرمود تا اورا حاضر كردند وگفت . آن دراعه كه براى كرامت بتو داده‌ام بگو تا بيارند . او كس فرستاده دراعه را آوردند بى آنكه‌خود برود ودرصندوق نهاده بمُعظم‌الحال ومعطر بأنواع غاليّه چنانكه إمام فرموده‌بود . چون دراعه را از صندوق بيرون‌آوردند و بوى آن بدماغ هرون رسيد بخنديد كه حمهٔ اورا إحترام كرده‌بود، وبفرمودتا آن‌ساعي نمّام‌را هزارتازيانه‌بزنند ،چون‌بنصدبزدندبمرد، الحمدلله

أسامى أولاد حضرت كاظم (ع)

وأولاد آنحضرت سى وهفت بودند ، مذكّر ومؤنّث إسمعيل ، و جعفر ، وهرون ، وحمزه ، ومحمّد ، وأحمد ، وقاسم ، وعبّاس ، وإبرهيم ، وعليّ الرّضا ، وحسن ، وعبدالله ، وزيد ، وحسين ، وفضل ، وسليمان ، وسالم ، وسعيد ، وفاطمهٔ كُبرى ، وفاطمهٔ صُغرى ، ورقيّه ، و كُلثم ، وأمّ جعفر ، ولبابه ، و زينب ، و خديجه ، و عليّه ، و أمينه ، و حسنه ، و بريمه ، وعايشه ، و أمّ سلمه ، و ميمونه ، و أمّ كلثوم ، و حليمه ، و رقيّهٔ صُغرى و زينب صُغرى . —

« پايان كلام أحسن الكبار »

أحوال امام كاظم از «عمدة الطالب»

صاحب « عمدة الطالب : ١٨٥ » درأحوال حضرت امام موسى بن جعفر عليهما السّلم گويد : أمّا الإمام موسى بن جعفر الصّادق عليه السلام ، و يكنّى أبا الحسن وأبا إبرهيم ؛ و اُمّه اُمّ ولد يقال لها . حميدة المغربيّة ، وقيل : نباتة . وُلد عليه السلام بالأبواء سنة ثمان وعشرين ومائة .

و قُبض ببغداد في حبس السّندي بن شاهك سنة ثلاث و ثمانين ومائة ، وله يومئذٍ خمس و خمسون . وكان أسود اللّون ، عظيم الفضل ، رابط الجاش ، واسع العطاء . لقّب بالكاظم لكظمه الغيظ وحلمه . وكان يخرج في اللّيل و في كُمّه صُررٌ من الدراهم فيعطي مَن لقيه ومن أراد برّه ، وكان يُضرب المَثل بصرّة موسى ، و كان أهله يقولون : عجباً لمَن جاءته صرّة موسى فشكا القلّة ، و قبض عليه موسى الهادي وحبّسه فرأى عليّ بن أبي‌طالب عليه السلام في نومه ، يقول له : يا موسى ، **هل عسيتم إن تولّيتم أن تفسدوا في الارض وتقطعوا أرحامكم .** فانتبه من نومه وقد عرف أنّه المراد ، فأمر بإطلاقه ثمّ تنكّر له بعد ذلك فهلك قبل أن يوصل إلى الكاظم (ع) أذىً .

ولمّا ولي هرون الرّشيد الخلافة أكرمه وأعظمه ثمّ قبض عليه وحبّسه عند الفضل بن يحيى ثمّ أخرجه من عنده فسلّمه إلى السّندي بن شاهك و مضى الرشيد إلى الشّام فأمر يحيى بن خالد السّندي بقتله ، فقيل إنه سمّ ، وقيل بل غُمر في بساطٍ ولُفّ حتّى مات ، ثمّ أخرج للنّاس و عمل محضراً أنّه مات حتف أنفه ، و ترك ثلاثة أيّام علي الطريق يأتي من يأتي فينظر إليه ثمّ يكتب في المحضر . ودُفن بمقابر قريش .

فرزندان حضرت موسى بن جعفر

و ولد موسى الكاظم عليه السلام ستين ولداً ، سبعاً و ثلاثين بنتاً وثلاثة و عشرين إبناً ، درج منهم خمسة لم يعقبوا بغيرخلاف ؛ وهم: عبدالرحمن ، وعقيل ، والقاسم ، ويحيى ، وداود . ومنهم ثلاثة لهم إناث وليس لأحدٍ منهم ولد ذكر ، وهم : سليمان ، و الفضل ، و أحمد . ومنهم خمسة في أعقابهم خلاف ، و هم : الحسين ، و إبرهيم الأكبر ، وهارون ، وزيد ، والحسن . ومنهم عشرة أعقبوا بغيرخلاف ، وهم : علي ، و إبرهيم الأصغر ، والعبّاس ، و إسمعيل ، و محمّد ، و إسحق ، و حمزة ، و عبدالله ، و عُبيدالله ، و جعفر .

هكذا قال الشيخ أبونصر البخاري . وقال الشيخ تاج الدّين ، أعقب الكاظم من ثلاثة عشر ولداً رجلاً ، منهم أربعة مُكثرون ، وهم : عليّ الرّضا ، و إبرهيم المرتضى ، و محمّد العابد ، و جعفر . وأربعة متوسّطون ، وهم : زيد النّار ، وعبدالله ، وعبيدالله ، وحمزة . وخمسة مُقلّون ، وهم : العبّاس ، وهارون ، و إسحق ، والحسن ، والحسين . ☆

پايان كلام « عمدة الطالب »

أسامی دختران امام کاظم (ع)

صاحب «مجدي» أسامی دختران حضرت کاظم ؈ را چنین بیان کرده است:

أمّ عبدالله. قسیمة. لبابة. أمّ جعفر. أمامة. کلثم. بریهة. أمّ القاسم. محمودة. أمینة الکبری. علیّة. زینب. رقیّة. حسنه. عائشة. أمّ سلمه. أسماء. أمّ فروة. آمنة (قالو. قبرها بمصر). أمّ أبیها. حلیمة. رملة. میمونة. أمینة الصّغری. أسماء الکبری. أسماء. زینب. زینب الکبری. فاطمة الکبري. فاطمة. أمّ کلثوم الکبری. أمّ کلثوم الوسطی. أمّ کلثوم الصغری. وفي روایة: وزاد الأشناني. عطفة، وعبّاسة، وخدیجة الکبری، وخدیجة.

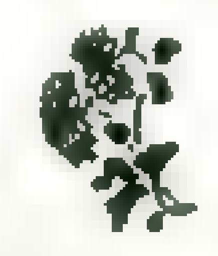
پایان کلام «مجدي»

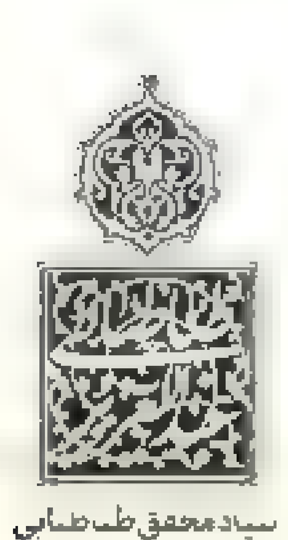
عبارت یعقوبی راجع بدختران حضرت کاظم (ع)

مورّخ رحّاله أحمد بن أبي یعقوب إسحق بن جعفر بن وهب بن واضح، کاتب عبّاسي، معروف به **ابن واضح یعقوبی** (متوفی ۲۸٤) درکتابش «تاریخ الیعقوبي ۳: ۱٤٦ ط ۲ نجف ۱۳۵۸» گوید حضرت موسی بن جعفر ؈ وصیّت فرمود که دخترانش شوهر إختیار نکنند، وهیچ یك شوهر نکردند مگر أمّ سلمه که درمصر بهمسری قسم بن محمّد بن جعفر بن محمّد در آمد وخویشان قاسم ازاین کار نگران شدند تا اینکه اوقسم یاد کرد قصدی جز بردن أمّ کلثوم بحجّ خانهٔ خدا نداشته. عبارت یعقوبی چنین است:

«وأوصی موسی بن جعفر أن لا تتزوّج بناته. فلم تتزوّج واحدة منهن إلاّ أمّ سلمه، فإنّها تزوّجت بمصر، تزوّجها القاسم بن محمّد بن جعفر بن محمّد. فجری في هذا بینه و بین أهله شيئ شدید حتی حلف أنّه ما کشف لها کنفاً و أنّه ما أراد إلاّ أن یحجّ بها».

یعقوبی گوید: دختران حضرت کاظم ؈ بیست وسه نفر بودند، أمّا نام آنها را نبرده است. پسران آنحضرت را نیز هیجده تن دانسته وأسامی آنها را یاد کرده است





علامات و رموز

[ ] ـ علامت دارج ـ شخصي که نامش دراين علامت واقع شده أولاد ندارد .

{ } ـ علامت مِيناث ـ نشان شخصي که فرزندی جز دختر ندارد .

ـــ ـ تاريخي که روی اين علامت نهاده شده تاريخ تولد شخصي است که نامش بالای اين نشانست .

فـــ ـ روی اين علامت تاريخ وفات نوشته شده .

فن ـ مقصود محلّ دفن صاحب نام است .

( ) ـ شماره های ميان دوهلال که پهلوی بعضي نامها واقع شده ، در قسمت مشجّرات إرجاع بتوضيحی است که طيّ همين شماره درفصل دوّم (قسمت توضيحات) آمده‌است .

☆ ـ هرگاه عبارتي ازکتاب يا نامه‌يی نقل شود ، علامت ستاره درآخر آن عبارت نهاده شده تا از جملهٔ بعد مجزّا ومتمايز باشد .

کيفيّت نگارش مشجّرات اين کتاب چنانست که نام جدّ أعلاي خاندان را نوشته واگر يك فرزند داشته باشد خطي عمودي زير نامش کشيده و بنام فرزندش متصل کرده ايم ، و اگر بيشتر داشته‌باشد خطي اُفقي، سپس اگر يك فرزند داشته واو هم يك فرزند ، باز خطي‌عمودي از زير نام آن فرزند بنام فرزند فرزند متّصل ، واگر بيشتر داشته باشد خط عمودي کوتاهی برخطي اُفقي عمود ونام چند فرزند اورا زير خط اُفقي مينگاريم ، وهکذا .

مثلاً ، اگر خواهيم بگوييم حسن بن موسی بن جعفر عليهما السلام دوفرزند داشته (جعفر وعيسی) وجعفر سه فرزند داشته (موسی ومحمد وحسن) و عيسی يك فرزند داشته (علي) ، شجرهٔ اينها را چنين رسم ميکنيم :

أعقاب حسن بن موسی بن جعفر (ع)

٢	١
عيسی	جعفر

عيسی ← علي

جعفر ← ١ موسی ، ٢ محمد ، ٣ حسن

وهکذا تا تمامي فرزندان وفرزند زادگان حسن‌بن موسی (ع) را بنگاريم .

ضمناً ناگفته نماند که أسامي دختران را دراين کتاب ثبت نکرده‌ايم ، ونيز أعداد روی أسامي أشخاص ، معرف بزرگتر وکوچکتر بودن آنها نيست .

فصل أول

از جلد أول کتاب

جامع الانساب

در ذکر أسامی فرزندان و فرزندزادگان امام همام
حضرت موسی بن جعفر علیهما الصلوة والسلم
و شجره نامه های سادات عظام



سید محتو طباطبی

أسامی گرامی امامزاده های محترمی که أولاد و أحفادشان در این جلد مذکورند

با تعیین شمارهٔ صفحهٔ کتاب از مشجرات و توضیحات

چند یاد آوری

۱ــ شماره‌های میان دو ابرو( ) که پهلوی برخی نامها نهاده شده، نشان آنست که توضیح یا شرح حالی از این نام بهمین شماره درفصل دوم کتاب آمده است .

۲ــشمارهٔ صفحه‌یی که زیر بعضی نامها باین شکل ... دیده میشود مقصود آنست که اولاد و احفاد این شخص در صفحهٔ مذکور نامبرده شده اند .

۳ــ مدارك هرصفحه، اعم از کتابهای نسب وغیره یا شجره نامها، تماماً درخانه‌های مربع شکل ذکرشده است .

٤ــ کسانیکه نامشان داخل این علامت [ ] نهاده شده بلاعقبند و آنها که داخل این نشان { } است میناث یعنی فرزند پسر ندارند .

٥ــ تواریخی که داخل این علامت ــــ نهاده‌شده مقصود تاریخ تولد است و آنها که در روی این علامت ــــ است ، تاریخ وفات . «فن» یعنی مدفن و «ش» یعنی تاریخ شمسی هجری .

٦ــ توضیحات مربوط بچند نفرذیل، چون ازغیر کتب مشهورهٔ انساب نقل شده لذا در جنب مشجرات متعلق بخود آنها آورده شد ، نه در فصل دوم :

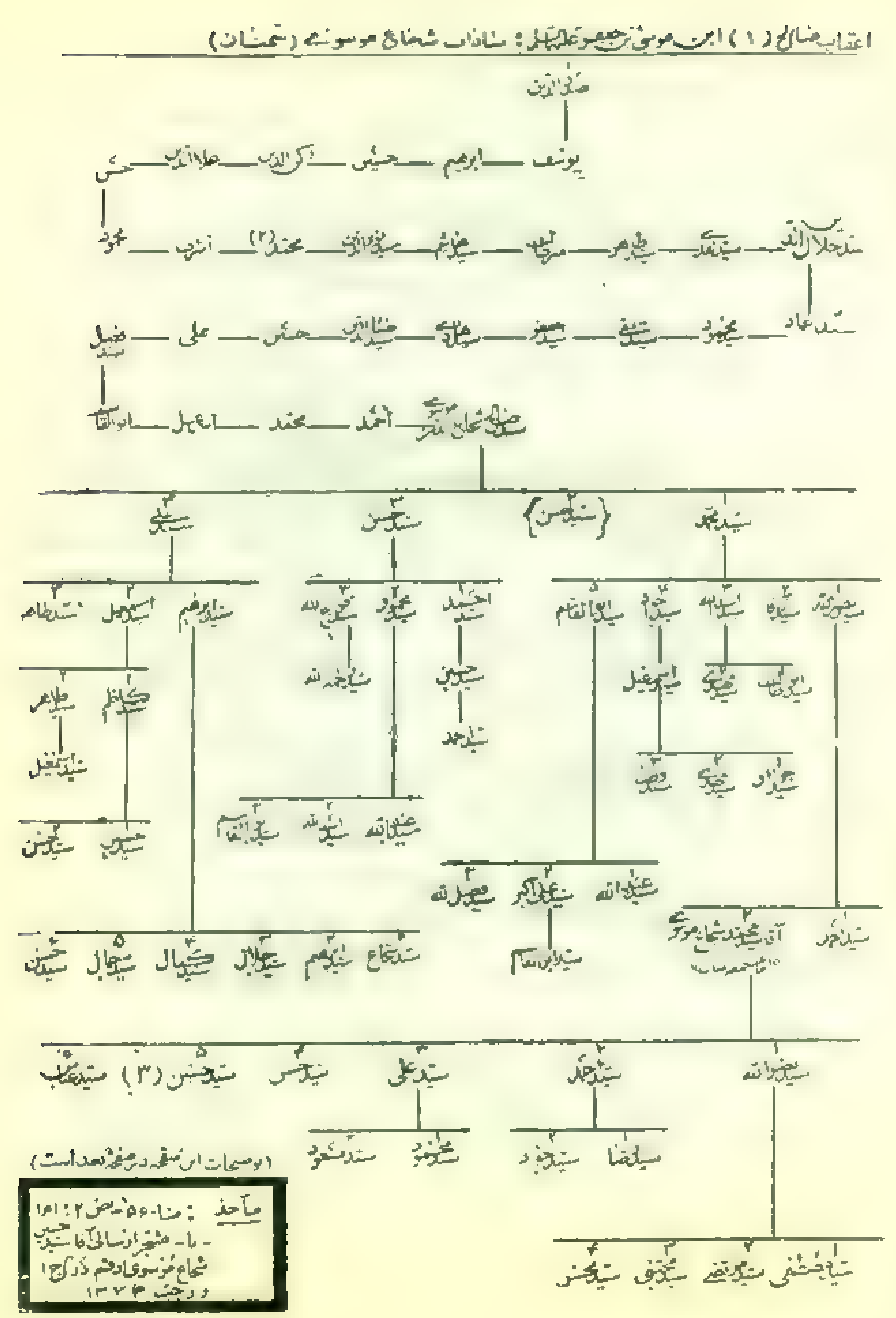
امامزاده صالح، شرف الدین، ادریس، شمس، عون.

بنابراین اعتبار، فصل اول ازصفحه ۱۲ شروع میشود و فصل دوم از صفحه ۳۹ .



(صالح)

اعقاب صالح (۱) ابن موسی بن جعفر علیه السلام: سادات شجاع موسوی (سمنان)



(۱) در کتب موجودهٔ نسب برای حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلم فرزندی بنام **صالح** ذکر نشده ، لکن جناب **محمد بن موسی ع** (توضیح ۲۱۰) **را عابد و صالح** نیز وصف کرده اند . دربعضی از کتب متأخرین **صالح** را ازجملهٔ أولاد آنحضرت دانسته و مدفن او را در **تجریش شمیران** نشان داده اند .

« نا : ۱۳ » بهنگام ذکر أسامی فرزندان موسی بن جعفر (ع) گوید :

. . . و دیگر صالح ، بروایت صاحب « کنزالأنساب » که میگوید : در تجریش شمیران مدفون است ؛ و خدای بحقیقت روایات « کنز » أعلم است .

و در جای دیگر « نا . ٦٥ » نیزاز« کنزالأنساب وبحرالمصاب » چنین نقل میکند: میگوید : صالح بن امام موسی کاظم سلام‌الله علیه بولایت شمیران آمد و چون بموضع تجریش رسید آنحضرت شهید گردید . میگوید. صالح را هشت فرزند بود . و اسمعیل بن زکریابن امام موسی‌کاظم علیه السلم را در کوه مجروح نموده بودند ، چون بتوابع شمیران رسید صبحگاه درپایان ده شیزر(٭) در زیردرخت چنار اورا شهید نمودند . راقم حروف گوید : چنانکه اشارت نمودیم ، در قریه تجریش که قصبهٔ دهات شمیرانست مزاری بلند آثار است که میگویند امامزاده صالح است . اهل طهران و دهات و قراء بزیارت این امامزاده مشرف میشوند . این بنده حقیر نیز مکرر زیارت کرده ام ، بقعهٔ عالی و ضریح و قبهٔ متعالی دارد . در صحن جلو ایوان چناری بس عظیم است که قطر آن را از کف زمین چهل و دو ذرع تحدید کرده اند ، لکن بر گردش سکویی عظیم برآورده اند و در أطرافش بعضی از أصناف جای گرفته أمتعهٔ متنوعه میگشایند و زایرین خریداری میکنند . . . **الخ** .

(۲) أما محمد بن عبدالله بن أشرف بن محمد بن حسن بن علاءالدین بن رکن‌الدین ابن حسین بن ابرهیم بن یوسف بن صدرالدین بن صالح بن امام موسی‌کاظم(ع) از بغداد بنجف

(٭) شیزر : معرب چیزر است که از دهات شمیران و بتواب مستطاب شعاع‌السلطنه پسر ارجمند شاهنشاه فردوس جایگاه مظفرالدین شاه أعلی‌مقامه اختصاص یافته است : « نا ».

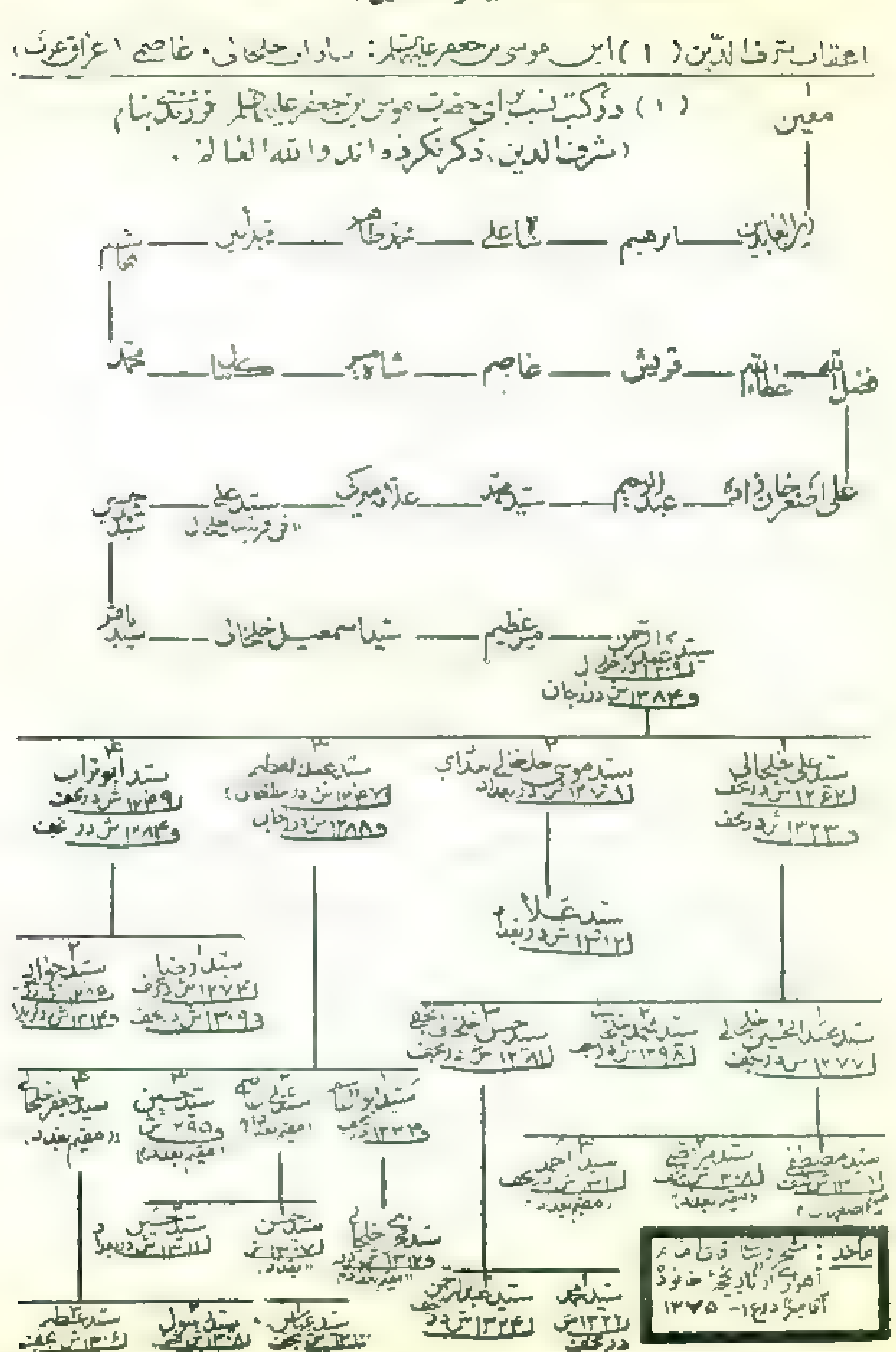
رفت و در آنجا متوطن شد و ذریات او بسیار شد بألقاب موسی : « یض ۳ : ۱۶۱ » . ٭
در مشجر ارسالی آقای سید حسین شجاع ، نام عبدالله درمیان محمد وأشرف دیده نمیشود

(۴) آقای سید حسین (شجاع موسوی) ازجوانان فاضل که اینك درحوزهٔ علمیهٔ قم مشغول بتحصیل دانش و کمال میباشند و تمامی مشجر (ص ٤) بوسیلهٔ ایشان ارسال شده است ، در نامهٔ مورخ (غرهٔ رجب ۱۳۷٤) چنین نوشته اند : از أحوال أجداد خود تا آنجـا که فعلا بنده میدانم خیلی باختصار ، این است که : مرحوم سید صالح ملقب به **شجاع الدین** أصلا أهل **تلاجیم** که از قراء هزارجریب مازندران است ، بوده و ازآنجا برای تحصیل علوم دینیه بدارالعلم نجف أشرف عزیمت میکند ، و پس از خاتمهٔ تحصیلات بقصد مراجعت بوطن أصلی خود از نجف أشرف خارج و در بین راه بشهرستان سمنان که در آنوقت دارای طلاب و مدارس قدیمه وتقریباً دارالعلم بوده است میرسند . أهالی‌سمنان باصرارزیاد ازایشان تقاضا میکنند که درسمنان بمانند ، وازآن پس با اینکه ازمازندران عدهٔ زیادی برای عودت ایشان بوطن أصلی خود میآیند ، لکن أهالی سمنان مانع میشوند و بالأخره ایشان در سمنان متوطن ومتأهل میشوند و چهارفرزند ذکور بنام : سید محمد و سید حسن و سید حسین و سید علی و یك دختر از ایشان بوجود میآید .

از مرحوم سید صالح کرامات و خوارق عادات بسیاری نقل میکنند ، و چنـانکه گفته میشود در زمان خود بسیار مورد توجه وعلاقهٔ عام وخاص بوده و حتی در أثرشادتها و احقاق حق هاییکه در راه دین مقدس اسلام مینموده است ، از طرف نـاصر الدین شاه لقب **شجاع الدین** بایشان داده شد .

و أما شجره نامه یی را که با پست قبل تقدیم نمودم و حضرت عالی أصل آنرا سؤال فرموده بودید ، از یك کتاب خطی که هم کتاب و هم شجره بخط خود مرحوم سید صالح است بدست آمده . . .

آقای والد هم فعلا در شهرستان سمنان تشریف دارند و دارای امامت جمعه وجماعت هستند . ٭


اعقاب شرف الدین (۱) ابن موسی بن جعفر علیه السلام: سادات خلخالی، غاصمی (عراق عرب)
(۱) در کتب نسب برای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرزندی بنام (شرف الدین) ذکر نکرده اند والله العالم.
معین

خواجه سید مصفا

خواجه سید عبدالعزیز مطهر

خواجه نجم الدین طاهر

خواجه غیاث الدین سنجری

خواجه معین الدین چشتی سنجری اجمیری

(۱) در کتب نسب ، برای امام موسی بن جعفر علیهما السلم فرزندی بنام ادریس ذکرنکرده‌اند ، و رشته یی که دربالا دیده میشود منجر نسب خواجه معین الدین چشتی است که « کنز : ۷۴ » آورده و شروحی نیز در بارهٔ أعقاب وی نوشته است .

عبـــــــدالرحمن الشجری (۲)

علی

زید　علی　عیسی دورانداج　رضا　حسن

محمود شاه ـــ روح‌الله　أمیرکا　عزالدین محمد　أبوحر　هیبة الله

هیبة‌الله ـــ نعمة‌الله ـــ مرتضی ـــ روح الله ـــ علی ـــ عبدالحی ـــ عبدالعباد

شاه‌میر ـــ مظفر　جمشید ـــ روح‌الله　سید میرعلی

(۱) کتب نسب وغیره نام **شمس** را در شمار فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) نیاورده اند، واین رشته را تنها « سج : ۴۴ a » ذکر کرده که عیناً نقل‌شد ؛ والله العالم.

(۲) از جملهٔ پسران أمیر جلیل قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه‌السلم شخصی است بنام **عبدالرحمن شجری** که در« عن : ٥٦ و کشص : ۲۱ » وجاهای دیگر یاد شده و دارای فرزندان بسیار است و نام چند نفر ازصدر این نسب مذکور دربالا بایك رشته از أعقاب عبدالرحمن شجری حسنی نامبرده مطابقت دارد، یعنی: نام علی بن زید بن علی بن عبدالرحمن شجری که در فوق دیده میشود: عیناً در« عن : ۷۸ و کشص : ٢٠٦» در زمرهٔ سادات حسنی و متصل بقاسم بن حسن زید بن امام حسن مجتبی (ع) میباشد.

بنابراین‌میتوان گفت این رشته که در « سج » بموسی بن جعفر علیهماالسلم متصل شده از همان سادات حسنی میباشند و اشتباه از کاتب « سج » روی داده است.

۱	۲	۳	۴
صمصام	عقیل	حسین	جمشید
محمد	عابد	مالك	خالد
علوی	زید	جعفر	نعمت
عیسی	محسن	علی	عزیز
عبید	أسد	محسن	اسمعیل
سلیمن	سلیمن	یعقوب	عبدالله
محمد	یعقوب	محمود	باقر
عمر	حسن	عابد	موسی
علی أعدل (۲)	عبدالله (۳)	ابراهیم (۴)	صالح (۵)

(۱) چنین نامی در نامهای فرزندان امام موسی کاظم (ع) دیده نمیشود، لکن «نورالأبصار (٭)» و «یض» چند رشته نسب را باورسانده اند که در توضیحات بعد آورده میشود.

(٭) «نورالأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار: ۱۵۲ ط مصر» تألیف سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی مصری، متولد اندکی بعد از ۱۲۵۰ هـ متوفی بعد از ۱۳۲۲.

(۲) « نورالأبصار » از کتاب « بغية الطالب (٠) » چنين نقل كرده است ·

عون : اليه يرجع نسب سيدنا و مولانا الشيخ الكبير ، الولى المقرب ، جامع الشرفين : شرف النسب وشرف المعرفة بالله والأدب ، ذى الكرامات الظاهرة والغارات المتظاهرة ، أبى الحسن وأبى الأشبال **على الأهدل** ؛ لأنه على بن عمر بن محمد بن سليمان بن عبيد ابن عيسى بن علوى بن محمد بن حمحام بن عون بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن على زين العابدين بن الحسين بن على بن أبى طالب : رضوان الله عليهم أجمعين . و قد نظم ذلك بعض الفضلاء ، فقال :

على بن فـاروق أبو محمد ثم سليمن الرضـا المسدد

عبيد عيسى علوى محمد حمحام عون كاظم المؤيد

جعفر الصادق قل محمد زين الحسين وعلى السيد

والأهدل : لقب شريف ، قال بعضهم: معناه الأدنى الأقرب؛ يقال: هدل الغصن اذا دنا وقرب ولان بثمره . قال بعض أهل المعرفة: سمى على بالأهدل لأنه على الاله دل ، وناهيك به من لقب حسن رائق . وله على كلا القولين دليل على المعنى ، وفيه سر لطيف عجيب يفهمه العاقل المنصف اللبيب (ا هـ) **من بغية الطالب** » .

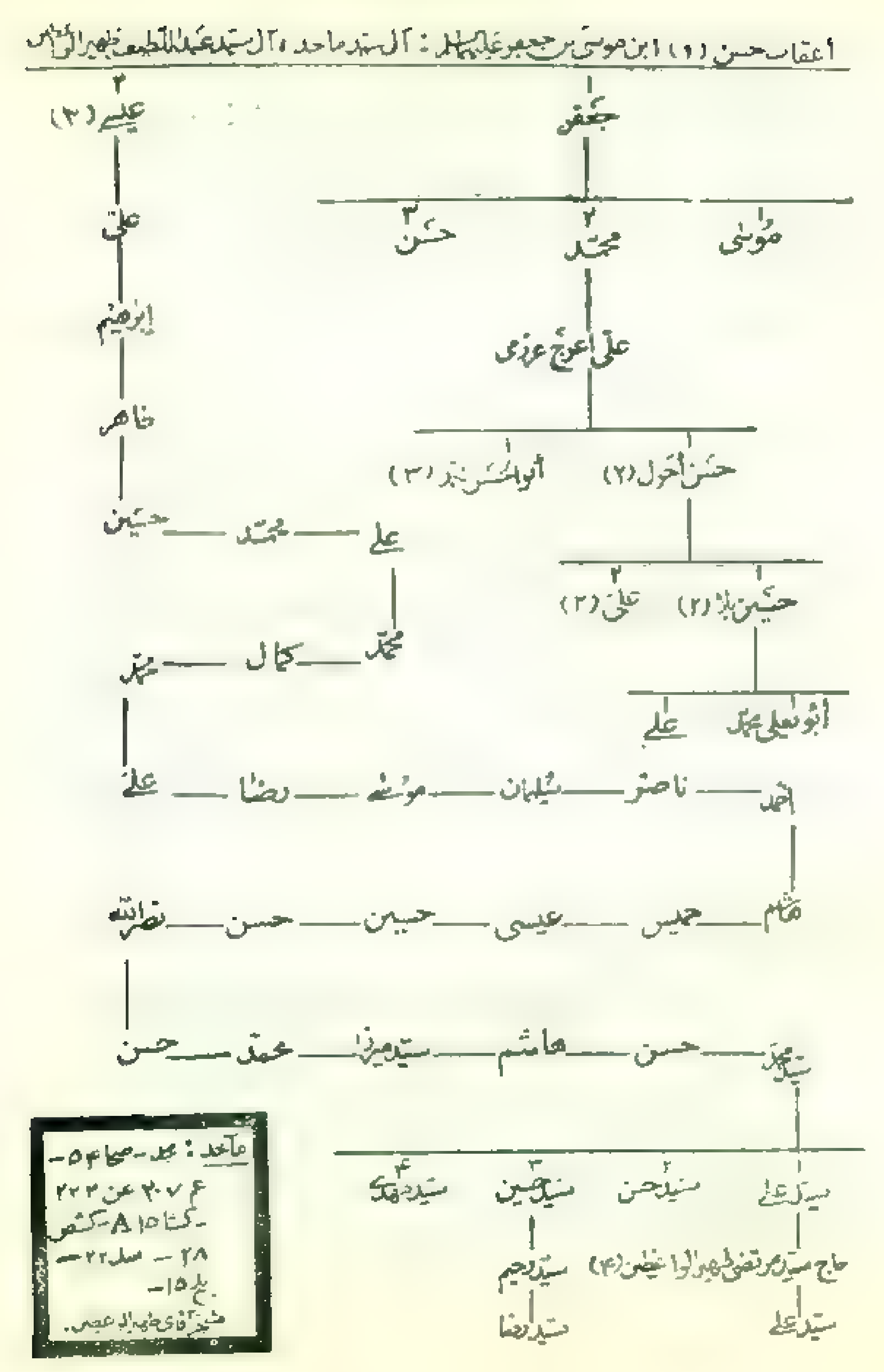
(۳) أما عبدالله بن حسن بن . . . **الخ** بطرف رى رفت ، چون بموضع پس كوهك رسيد وطن ساخت و ذريات وى بسيار شد بألقاب موسوى : « **يض ۲ : ۱۶۱** » .

(۴) أما ابرهيم بن عابد بن ... **الخ** روى بولايت رى نهاد و در آنجا متوطن شد و ذريات وى بألقاب موسوى معروف شدند : «**يض ۲: ۱۶۱**».

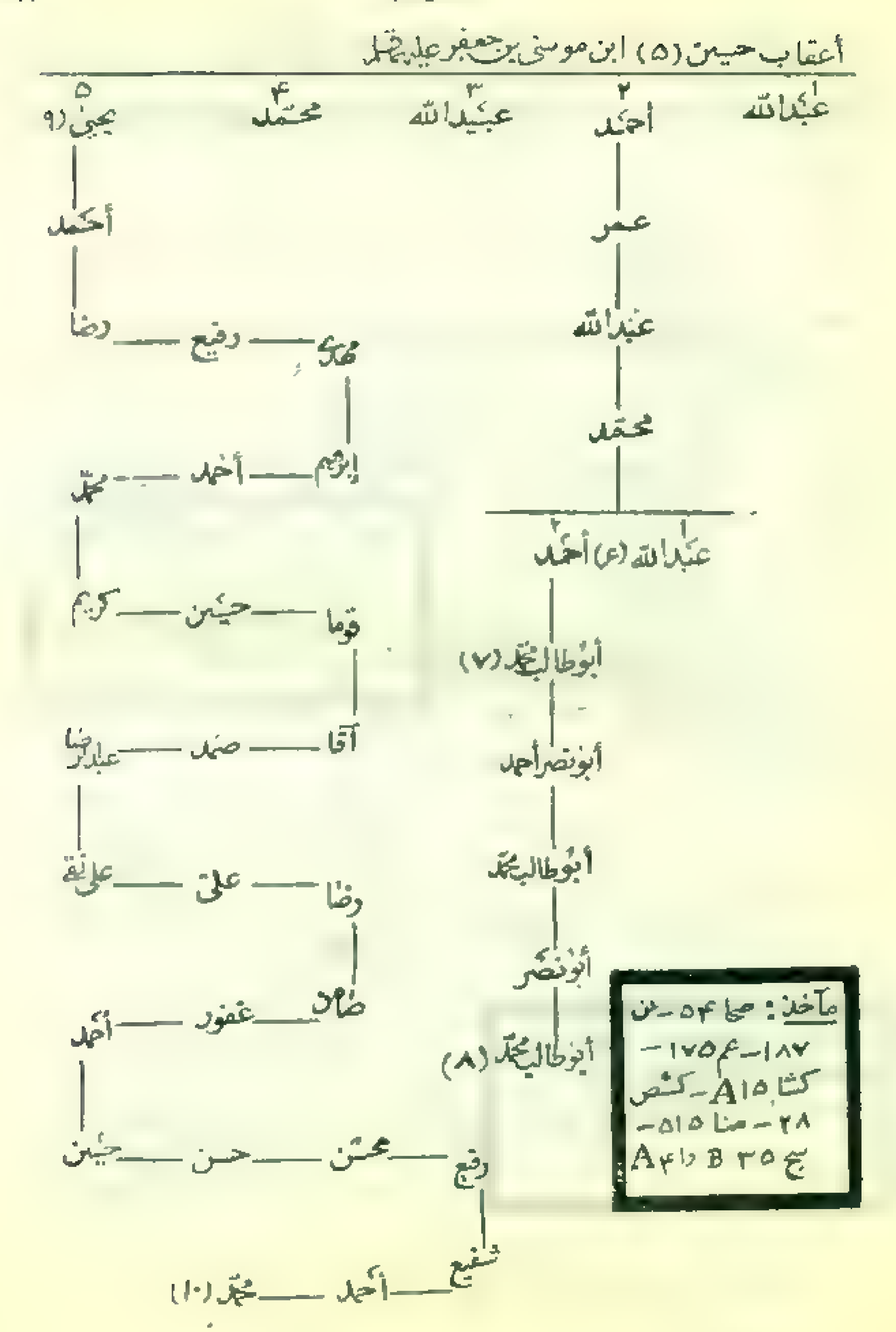
(۵) أماصالح بن موسى بن . . . **الخ** ازبغدادروى بشهريارنهاد، چون بموضع ورامين رسيد متوطن شد ؛ ذريات او بموسوى مشتهر گشتند : « **يض ۲ : ۱۶۲** » .

---

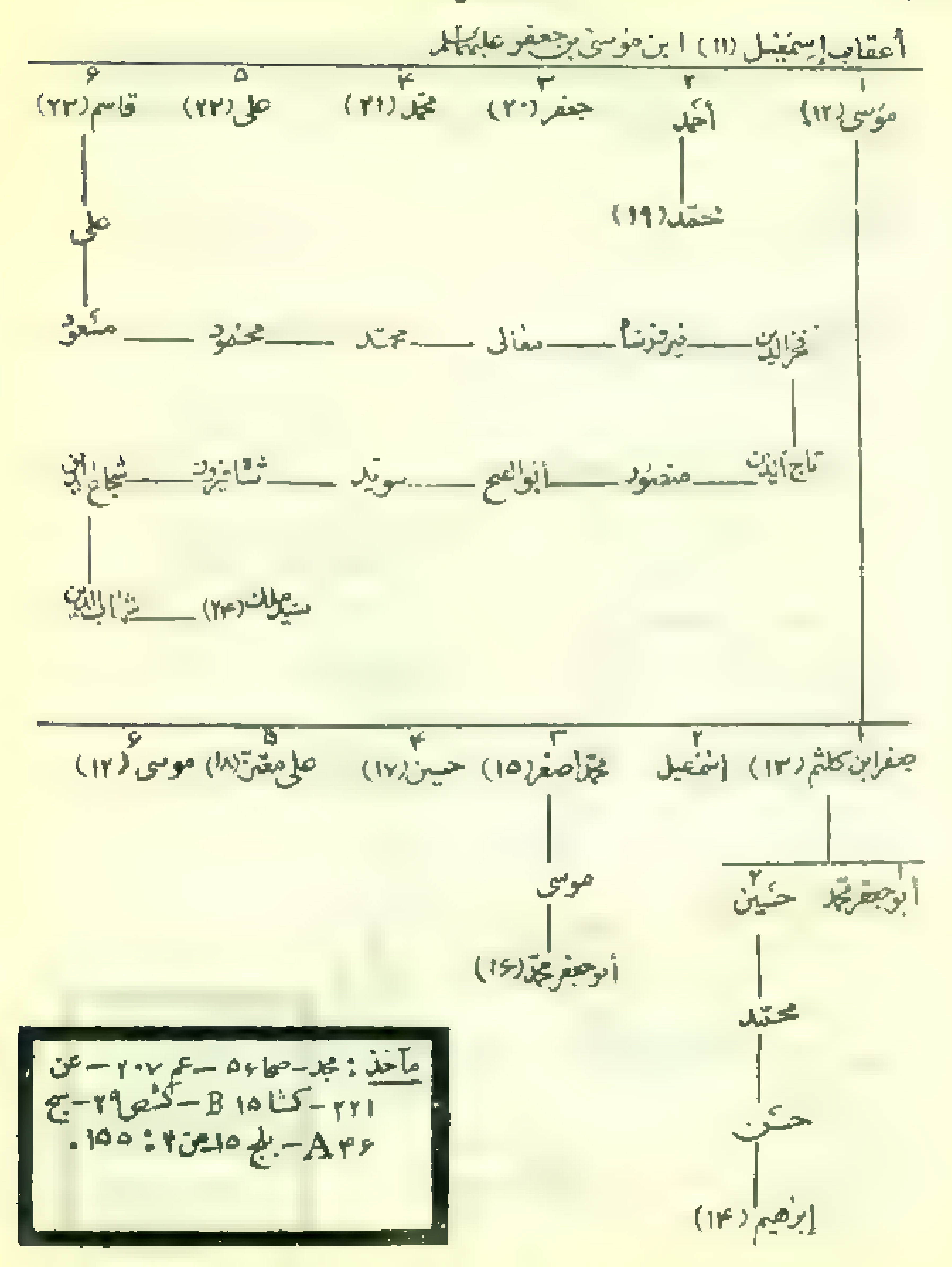
(٠) « بغية الطالب فى ذكرأولاد على بن أبى طالب » للسيد محمد بن طاهر بن حسين ابن أبى الغيث الحسينى المعروف بابن بحر اليمنى المتوفى سنة ۱۰۸۶ : « **ايضاح المكنون فى الذيل على كشف الظنون ۱ : ۱۸۸** » .

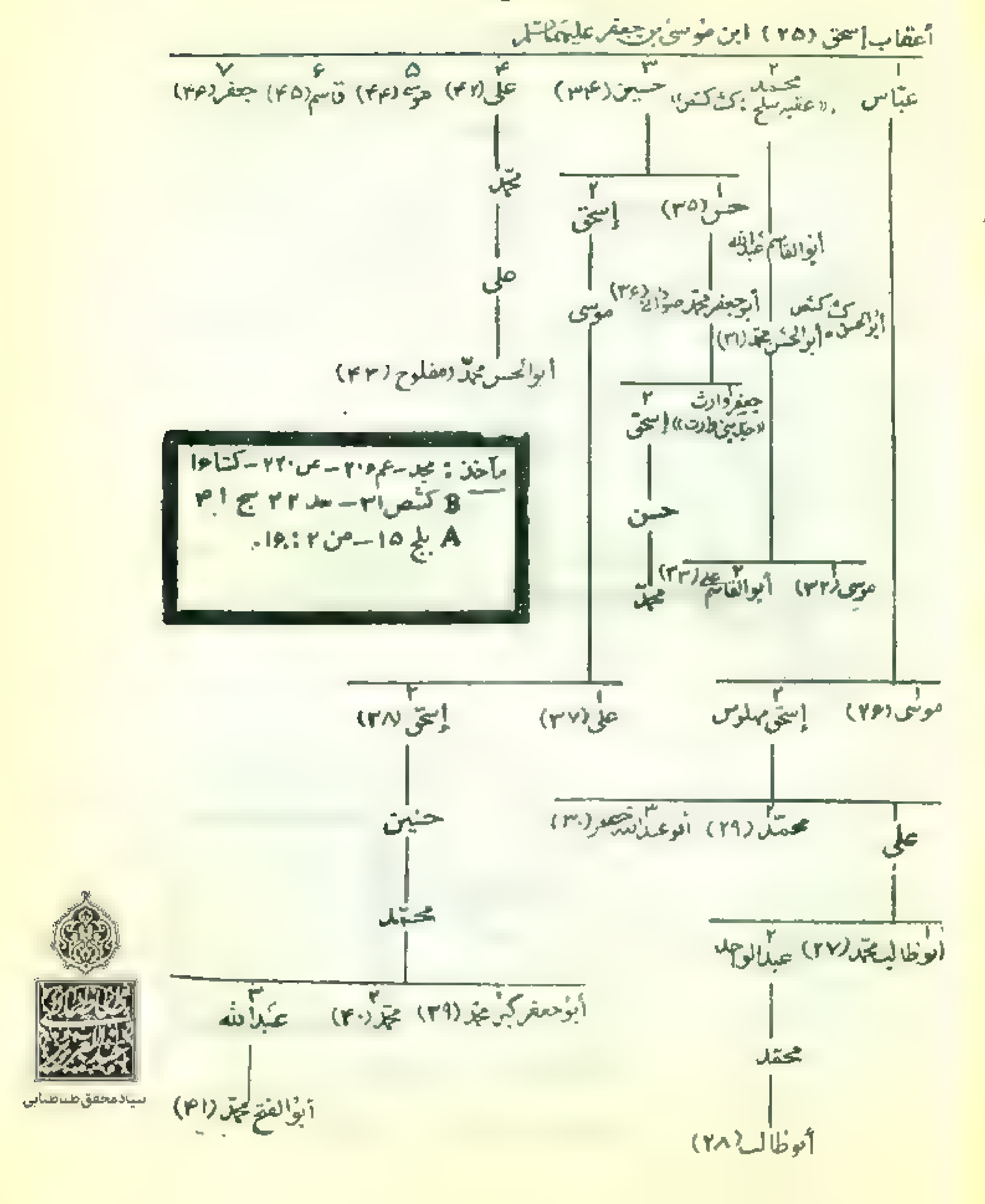


أعقاب حسن (۱) ابن موسیٰ بن جعفر علیہما السلام : آل السید ماجد ، آل السید عبد اللطیف طہرانی
جعفر
علی (۲)
موسیٰ
محمد
حسن
علی
علی اعرج عزیزی
ابراہیم
طاہر
حسن احول (۲)
ابو الحسن محمد (۳)
حسین
محمد
علی
حسین بلا (۲)
علی (۲)
محمد
کمال
مہدی
ابو یعلی محمد
علی
علی
رضا
موسیٰ
سلیمان
ناصر
احمد
ہاشم
حمیس
عیسیٰ
حسین
حسن
نصر اللہ
سید محمد
حسن
ہاشم
سید میرزا
محمد
حسن
سید علی
سید حسن
سید حسین
سید مہدی
حاج سید مرتضیٰ طہرانی الواعظین (۴)
سید رحیم
سید علی
سید رضا
مآخذ : مجد - صحا ۵۴ -
عمدہ ۲۰۷ عن ۲۲۳
- کنتا A ۱۵ - کشف
۲۸ - سل ۲۲ -
بلا ۱۵ -
شجرہ فامی طہرانی عجیب.


أعقاب حسین (۵) ابن موسیٰ بن جعفر علیہم
عبداللہ ۱
احمد ۲
عبیداللہ ۳
محمد ۴
یحییٰ (۹) ۵
عمر
عبداللہ
محمد
عبداللہ (۶) ۱
احمد ۲
ابوطالب محمد (۷)
ابونصر احمد
ابوطالب محمد
ابونصر
ابوطالب محمد (۸)
احمد
رضا
رفیع
مہدی
ابرہیم
احمد
محمد
کریم
حسین
قوما
آقا
صمد
عبدالرضا
رضا
علی
علی نقی
طاہر
غفور
احمد
رفیع
محسن
حسن
حسین
شفیع
احمد
محمد (۱۰)
ماخذ: صحا ۵۴ - ص
۱۸۷ - عم ۱۷۵ -
کتا ۱۵A - کشص
۲۸ - صنا ۵۱۵ -
سج ۳۵ B دا ۴A

أعقاب إسمٰعیل (۱۱) ابن موسیٰ بن جعفر علیہما السلام



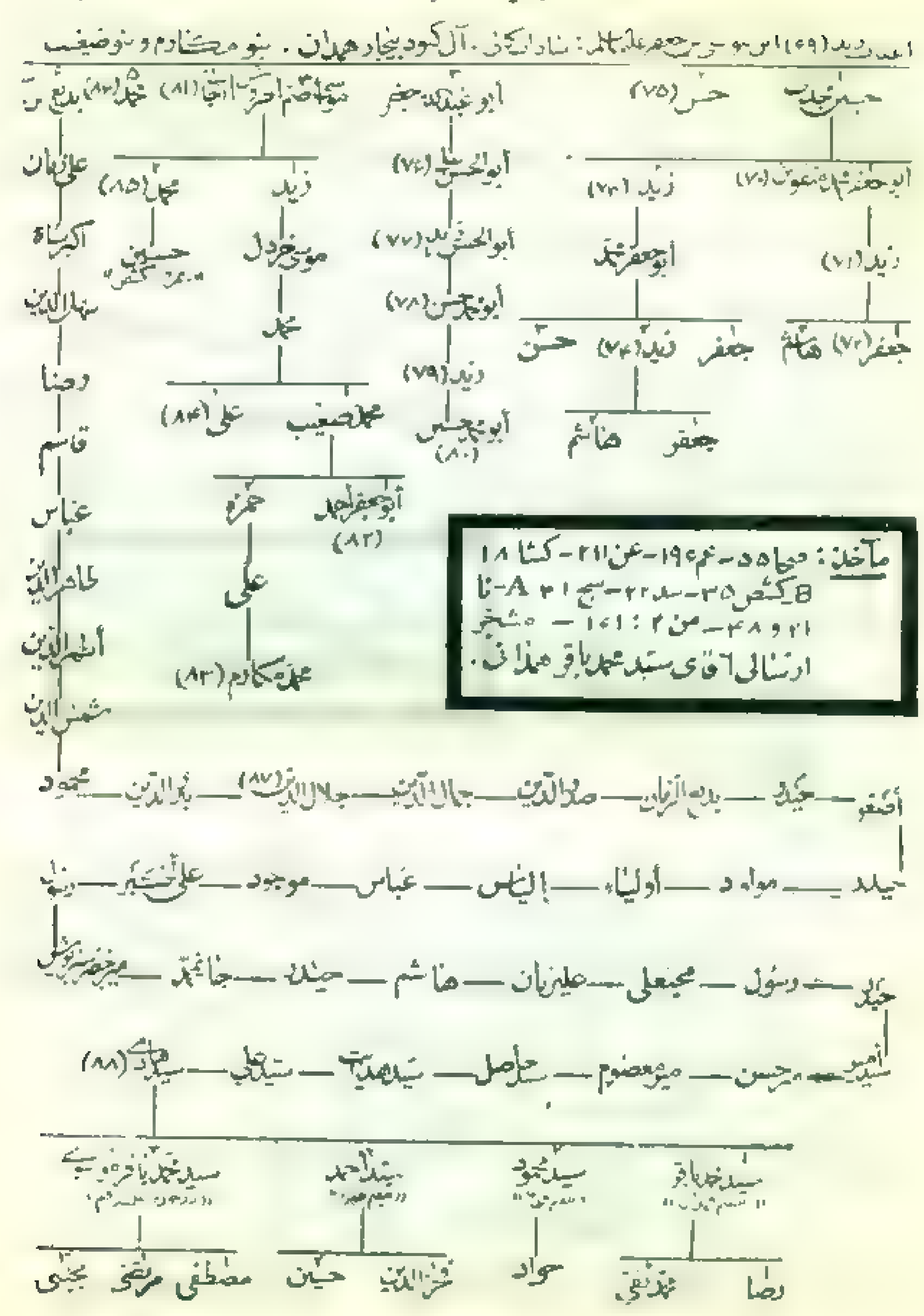

أعقاب إسحق (٢٥) ابن موسى بن جعفر عليهما السلام
عبّاس
محمد «عقبه سلم: کشکش»
حسين (٣٤)
علی (٤٢)
موسی (٤٤)
قاسم (٤٥)
جعفر (٤٦)
حسن (٣٥)
إسحق
أبو القاسم عبدالله
أبو جعفر محمد صوفی (٣٦)
موسی
کشکش أبو الحسن = أبو الحسن محمد (٣١)
جعفر وارث «جد بنی وارث»
إسحق
حسن
محمد
موسی (٣٢)
أبو القاسم علی (٣٣)
محمد
علی
أبو الحسن محمد «مفلوج» (٤٣)
مآخذ: مجد - ٢٠٦ - ص ٢٢٠ - کتا ١٦
B کنص ٣١ - سد ٢٢ ج ١، ٣
A بلح ١٥ - ص ٢: ١٦.
موسی (٢٦)
إسحق مهلوس
علی (٣٧)
إسحق (٣٨)
محمد (٢٩)
أبو عبدالله حصور (٣٠)
علی
حسين
محمد
أبو طالب محمد (٢٧)
عبدالواحد
محمد
أبو طالب (٢٨)
أبو جعفر کبير محمد (٣٩)
محمد (٤٠)
عبدالله
أبو الفتح محمد (٤١)

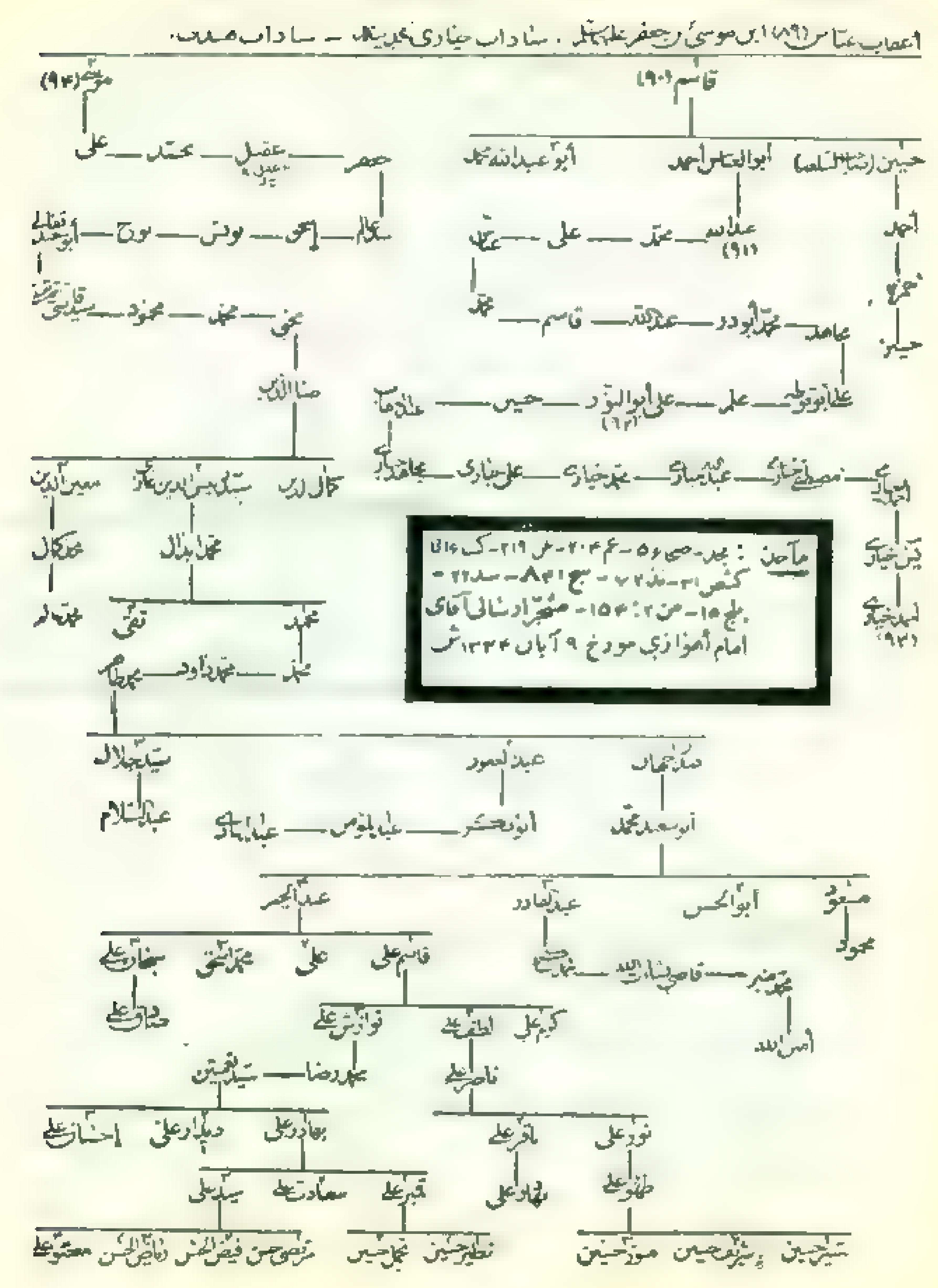
اعقاب هرون (۴۷) ابن موسی بن جعفر علیهما السلام : سادات ب. حسلکی (مشهد).

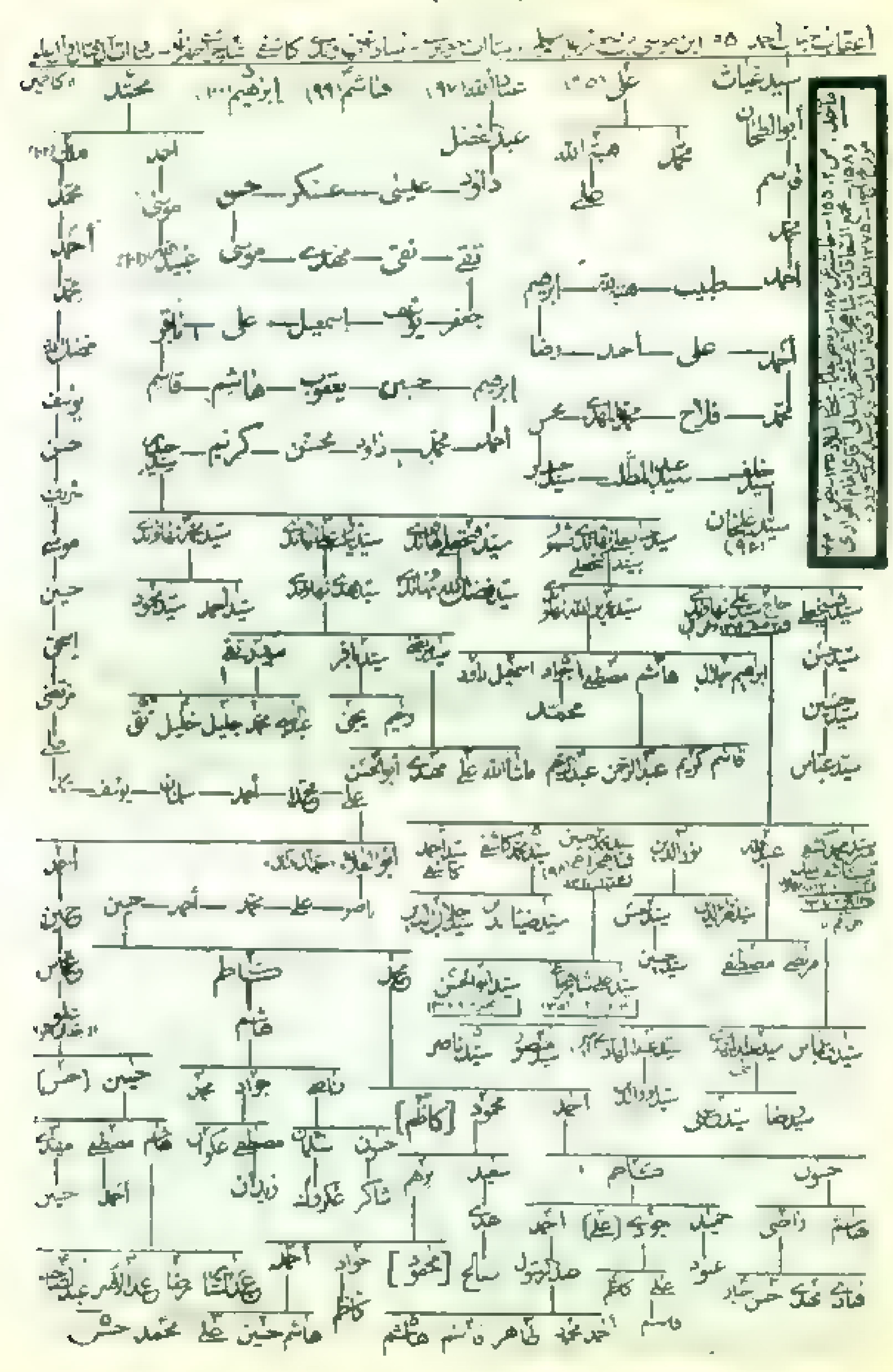
أحمد (۴۸)
- موسی (۴۹) — أحمد — أبوالقاسم علی محسن (۵۰) — أبومحمد
- محمد (۵۱)
  - إسمعیل (۵۲)
  - أحمد (۵۳)
  - علی — صالح — محمد — جعفر — حسین — علاء الدین — قطب الدین — شمس الدین — سید حسین زنجیرپا — عین الدین — سید... — سید بلند — سید یحیی — سید محمد — سید علی — میر مهدی شاه — سید حسن شاه — سید محمد آقا شاه (۵۴) — سید حسین شاه — سید ابوالفیض
  - حسین (۵۵)
  - جعفر (۵۶)
    - محمد ناهکی — أبوعلی هرون (۵۸) — محمد — هرون — علی — أبوجعفر محمد (۵۹)
    - ابواحمد علی (۵۷)
  - حسن (۶۰)
    - جعفر (۶۱)
    - أبوالحسن علی — محمد
  - أبوأصغر (۶۲) — حسن المبارک (۶۳)
    - محسن — امیرکا علی (۶۴)
    - أحمد — إسمعیل گیلکی — أحمد — محمود — أبوالقاسم — هرون — نصیر — سید معین الدین علی قاسم الأنوار (۶۵)
    - محمد — أبوالحسن علی (۶۶)
      - هرون
      - أبوالحسن
      - أبوهاشم
      - أبوعبدالله — أحمد

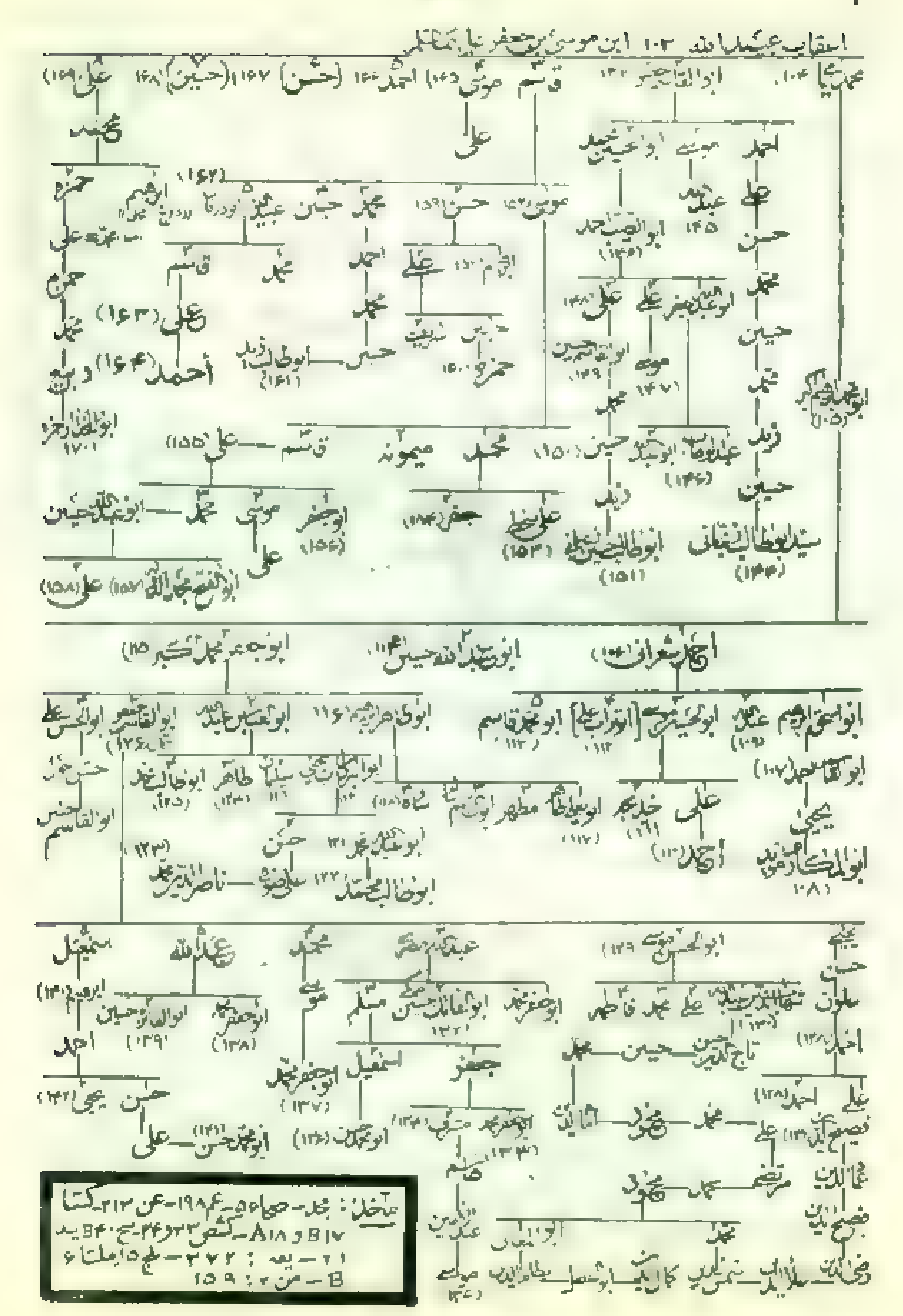
[محمد] (۶۷) — جعفر — محمد — هرون — محمد — حسین — علی — أحمد — محمد — رضا — حسن — حسین — حسین — محمد — علاء الدین — شمس الدین — سید حسین زنجیر — میر شیر قلندر ...... (۶۸) شاه بزرک — میر عماد بزرک — میر سید علی — میر مرتضی ولی — میر سید — میر مرتضی — سید صفائی — میر معصوم — میر بزرک (۶۸)

مآخذ : مجد - صحا ۵۶ - عم ۲۰۵ - ۲۲۰ - کت B۱۵ - کشص ۲۹ - سد ۲۲ - سج A۴۳ و A۴۵ ملتا ۵ B - لبا ۱۴۹

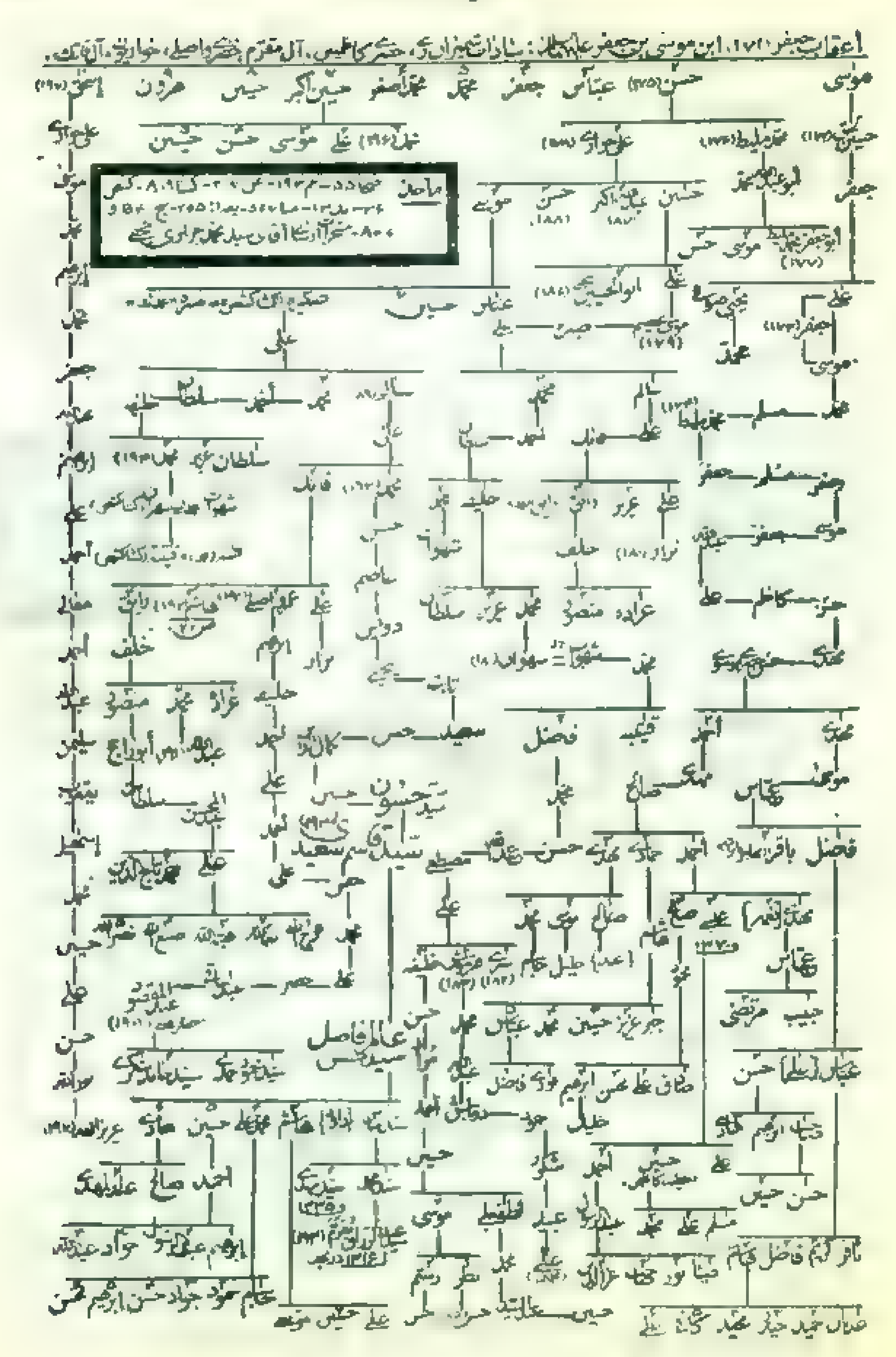

مآخذ: مجاهد-۵-غم۱۹۶-عن۲۱۱-کشا ۱۸
B کشص ۳۵-سد۲۲-سج ۲۱ A-تا
۱۲ و ۴۸-من ۲ : ۱۶۱ - مشجر
ارسالی آقای سید محمد باقر همدانی.
أبو عبد الله جعفر
حسن (۷۵)
زید (۷۹)
جعفر
هاشم
علی
عباس
رضا
قاسم
محمود
عباس
موجود
الیاس
اولیاء
هاشم
سید محمد باقر
سید محمود
سید احمد
جواد
حسین
مصطفی
مرتضی
مجتبی
رضا


اعقاب عباس (۸۹) ابن موسی بن جعفر علیهما السلام . سادات حیاری بحرینی ـ سادات صدر
قاسم (۹۰)
موسی (۹۴)
حسین (شاه السلطان)
ابوالعباس احمد
ابو عبدالله محمد
حمزه
علی ـ محمد ـ عقیل
عبدالله (۹۱)
احمد
حمزه
حسین
علی ابوالنور (۹۲)
محمد ابودر ـ عبدالله ـ قاسم
حسین
عبدالله
عبدالباری
محمد حیاری
علی حیاری
نور الدین
کمال الدین
محمد کمال
محمد جلال
نقی
محمد
محمد داود
سید جلال
عبدالسلام
عبدالجبار
عبدالصمد
عبدالرسول
ابوبکر
ابوسعید محمد
عبدالحمید
عبدالقادر
ابوالحسن
مسعود
محمود
قاسم علی
علی
محمد تقی
نوازش علی
کریم علی
اسدالله
سید تقی
محمد رضا
ناصر علی
بهادر علی
دیدار علی
احسان علی
نور علی
مظهر علی
سید علی
سعادت علی
تهور علی
ظهور علی
مرتضی حسن
فیض الحسن
ریاض الحسن
معشوق علی
نظیر حسین
محمد حسین
مبشر حسین
منور حسین
مآخذ: بحر ـ ج ۵۰ ـ عم ۲۰۴ ـ ص ۲۱۹ ـ ک ۱۷۵
کشف ۳۱ ـ عمده ۷۲ ـ ج ۸۰۱ ـ سعد ۲۲۲ ـ
بلج ۱۰ ـ ص ۲ : ۱۵۴ ـ مشجر ارسالی آقای
امام اهوازی مورخ ۹ آبان ۱۳۳۴ ش

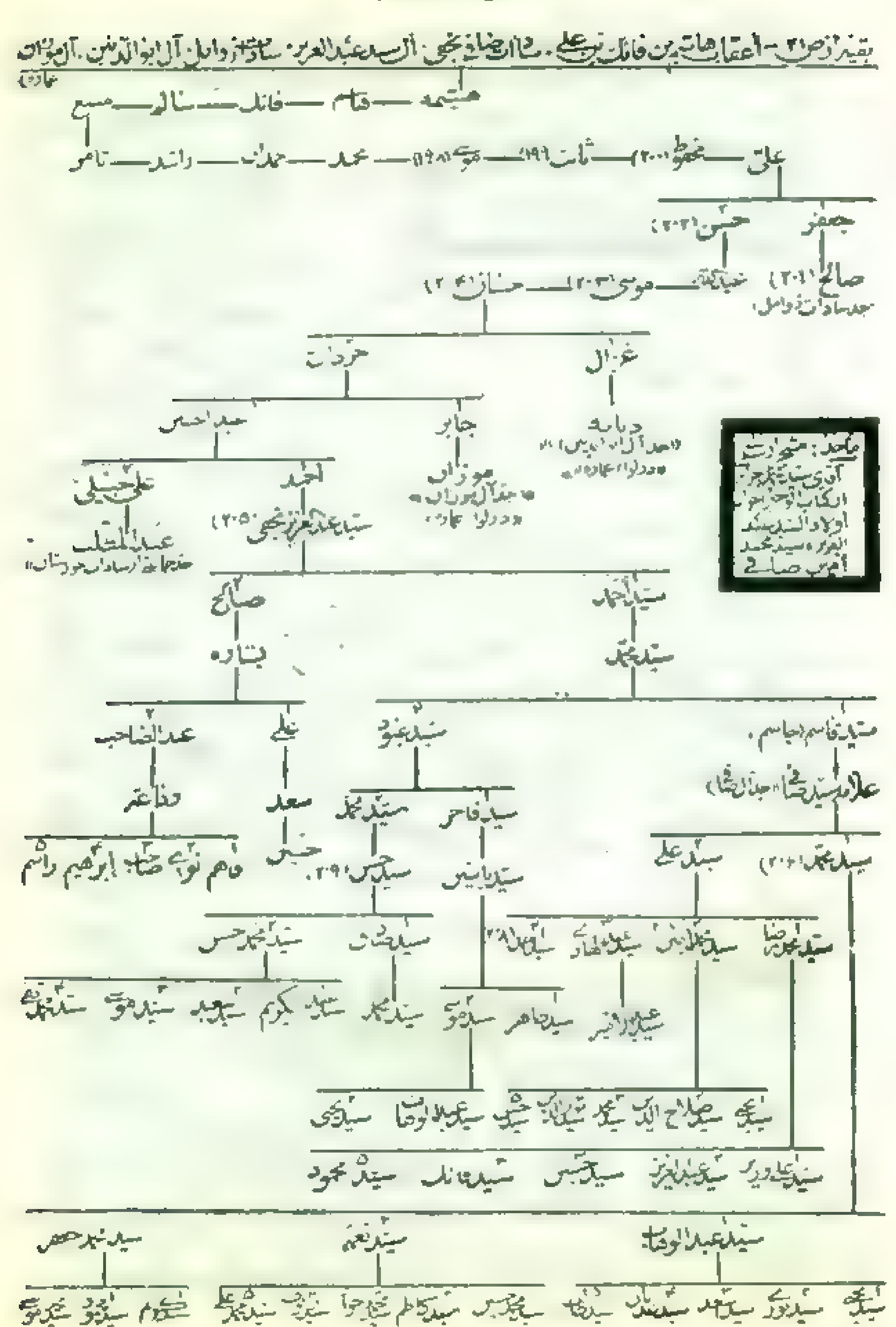

سید غیاث
ابوالطاہر
محمد
سید حسن
سید حسین
سید عباس

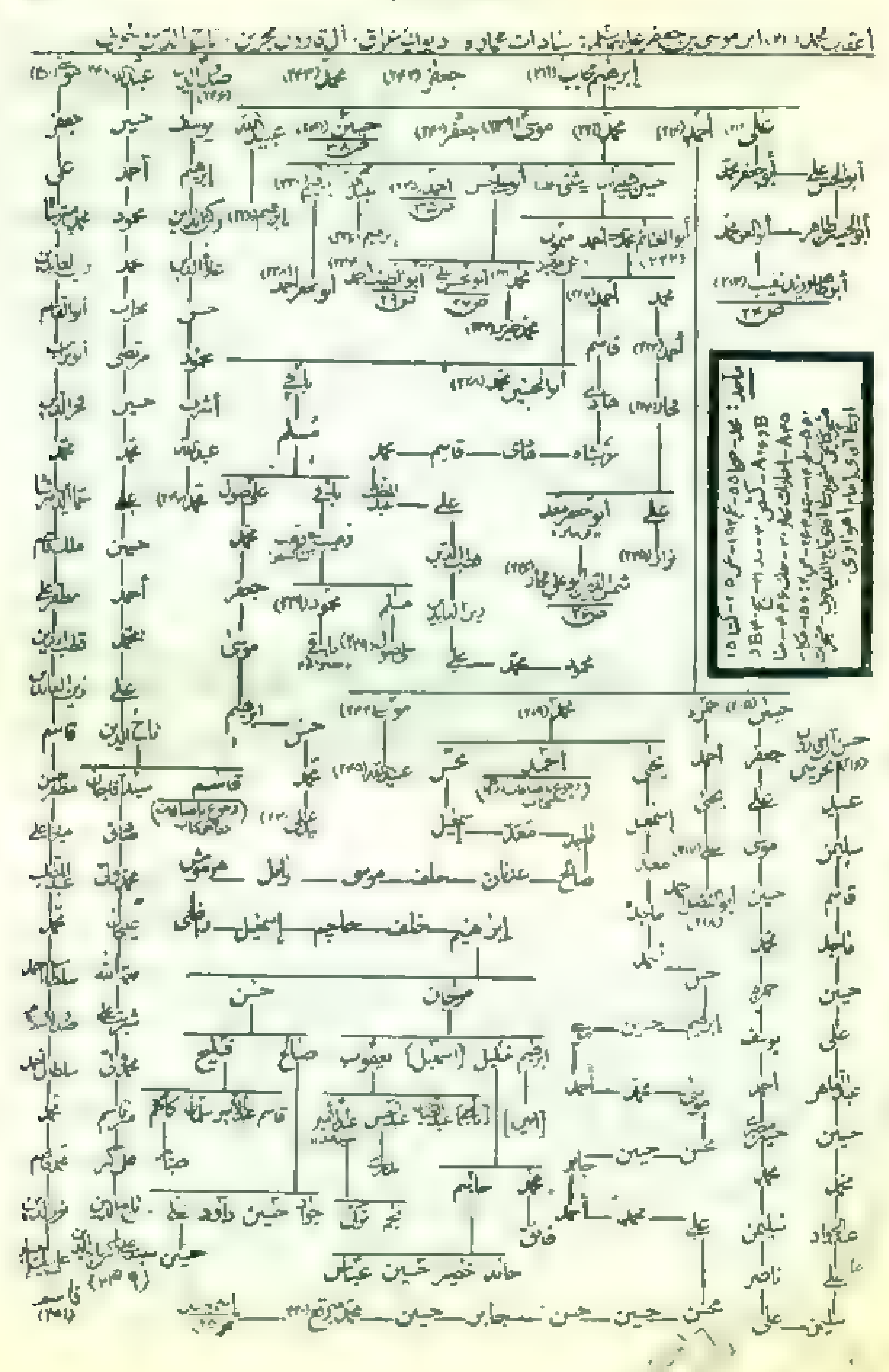


اعقاب عبدالله ۱۰۳ ابن موسیٰ ابو جعفر ثانی
علی
محمد
احمد
حسن
حسین
میمونہ
جعفر

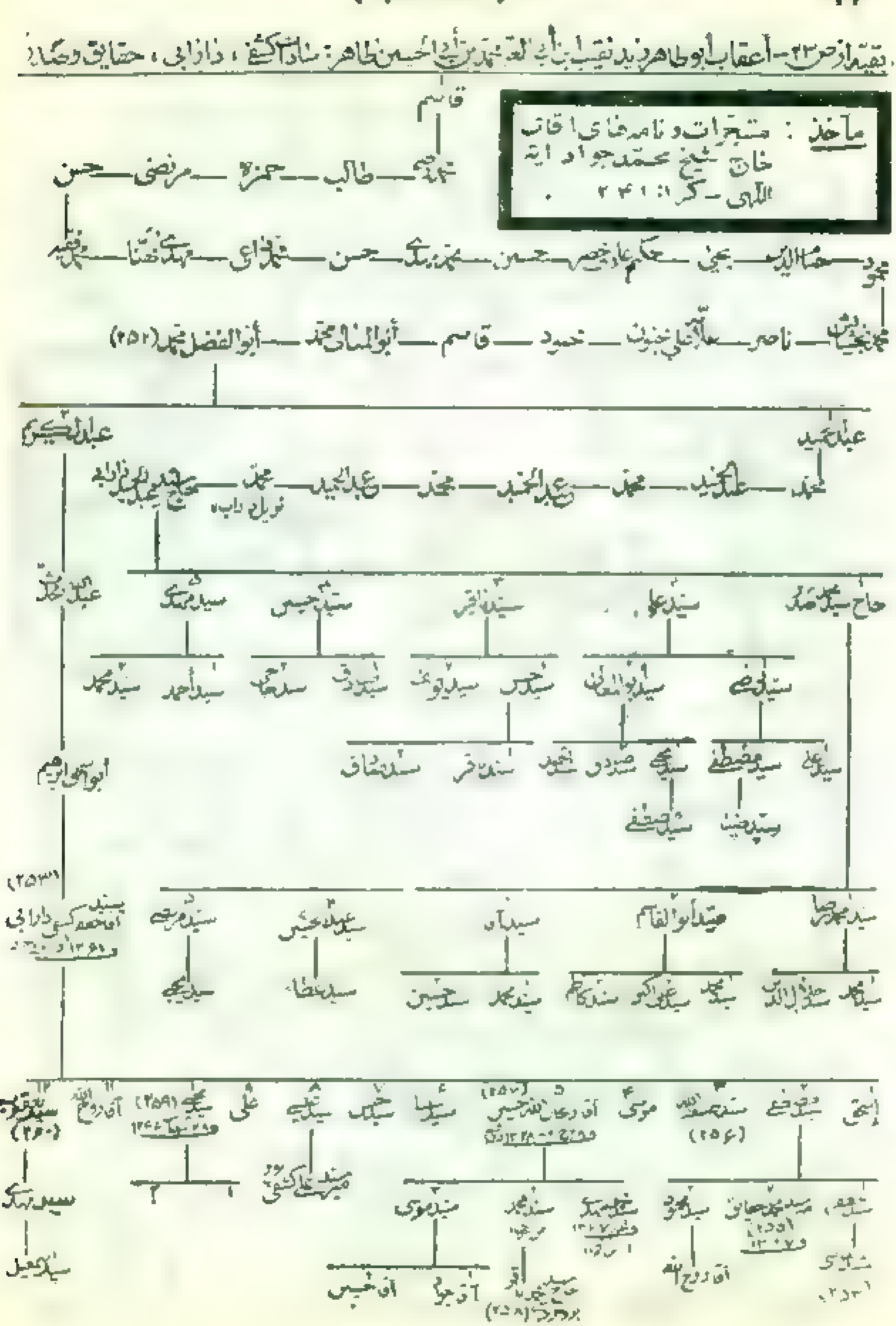

اعقاب جعفر (۱۷۱) ابن موسیٰ بن جعفر علیہ السلام

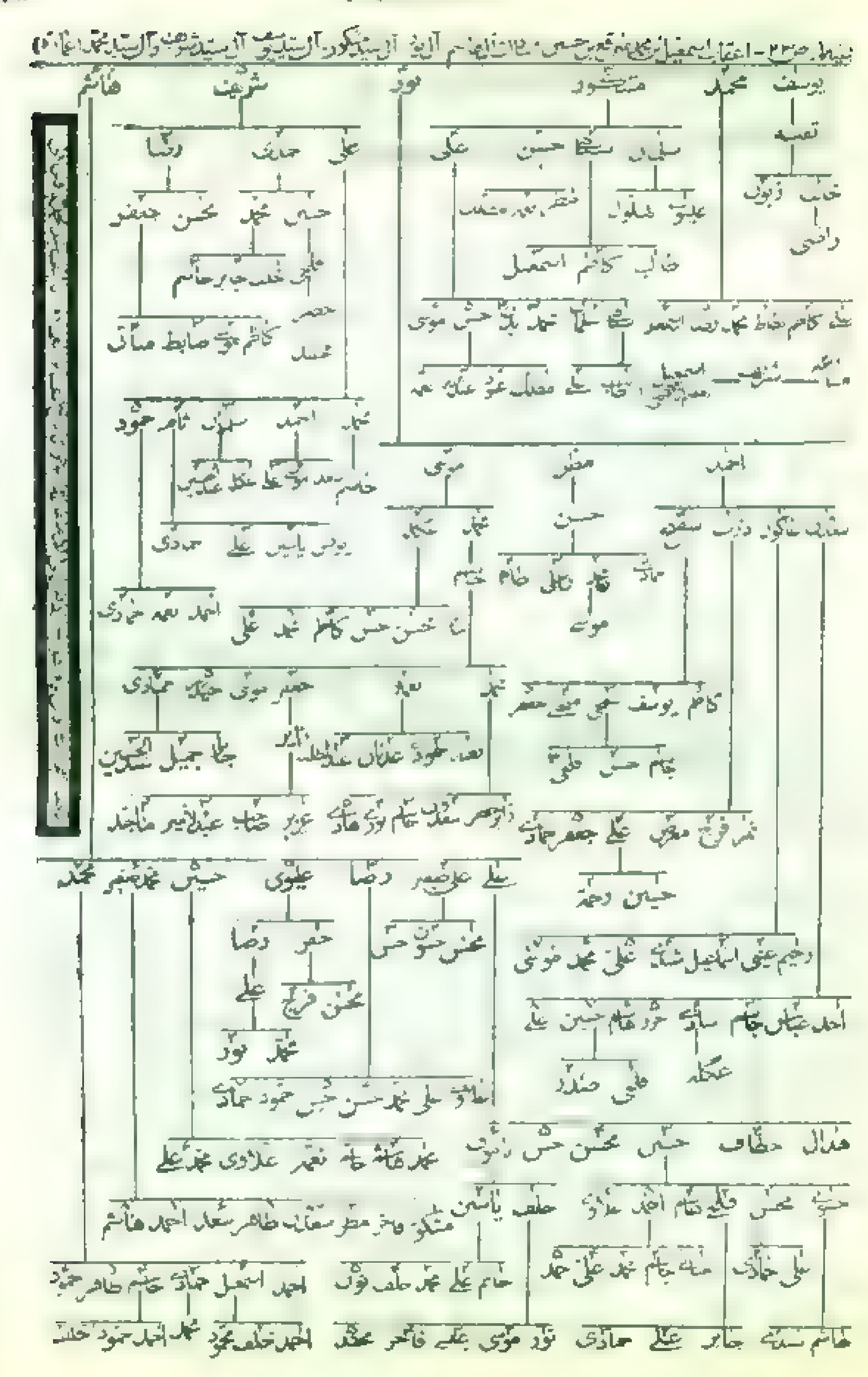
(جعفر خواری)




اعقب محمد (٢١) ابن موسی بن جعفر علیہ السلام: سادات عماد و دیوان عراق. آل قرون بحرین. تاج الدین خوئی
ابراہیم مجاب (٢١١)
جعفر (٢٤٣)
محمد (٢٤٣)

بقیه از ص ۲۳ - اعقاب ابوطاهر زید نقیب ابن ابی الغنائم محمد بن ابی الحسین طاهر: سادات کشفی، دارابی، حقایق و...





(محمد عابد)

بقیه از ص ۳۵ - اعقاب سید شمس الدین ابو علی فخار بن معد بن فخار ... سادات ... بزرگ ...

(وآل ...) سید جلال الدین عبد الحمید نسابه ... — سید علم الدین علی مرتضی نسابه ...

ماخذ: بعض ... سادات ... ۲۷۹ ... ۱۳۷۵

سید عبدالله — حسن — عبدالحمید نزار

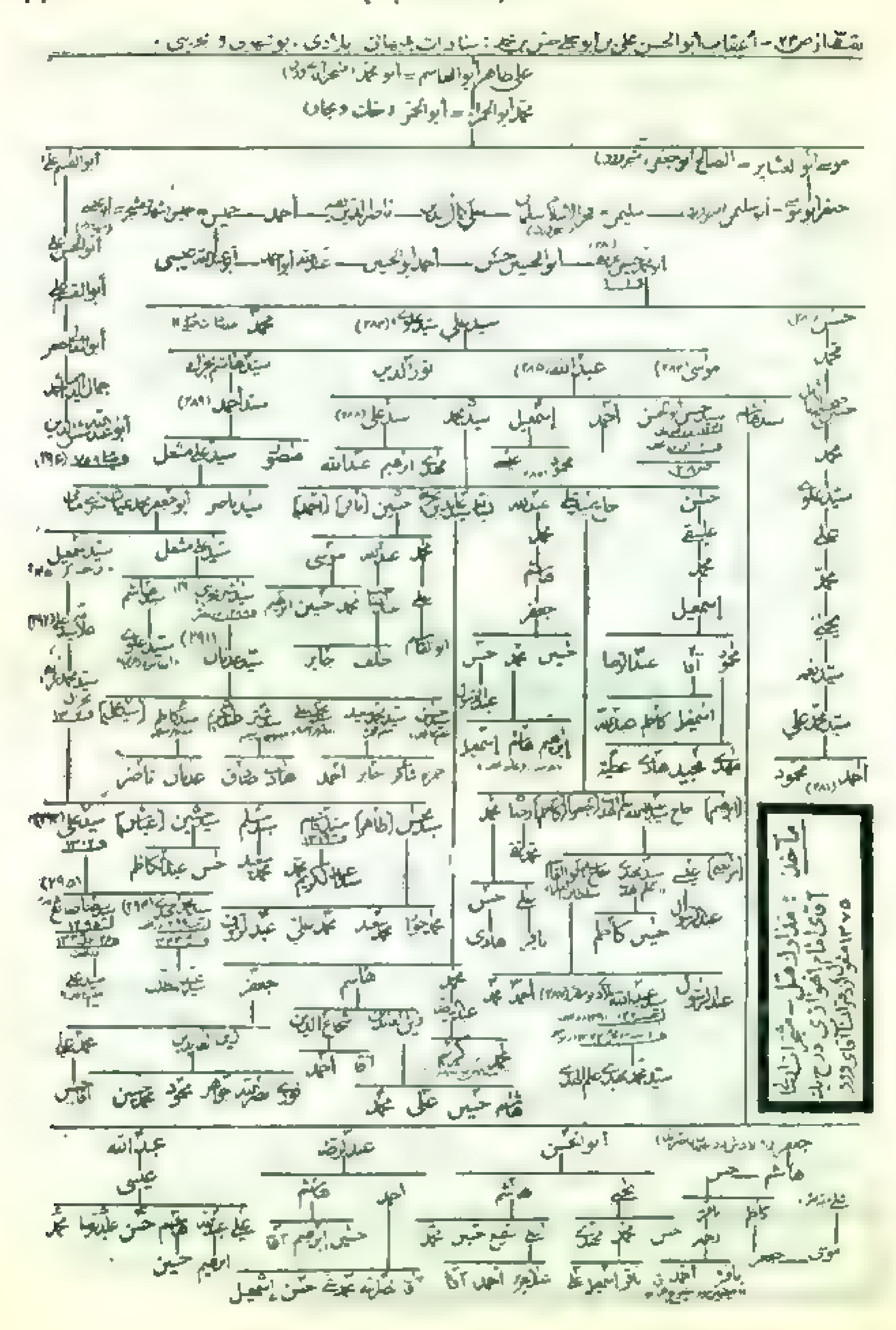
حسن جبلی — هبة الله — علی — ابراهیم — محمد — علی — قسم — علی — قسم

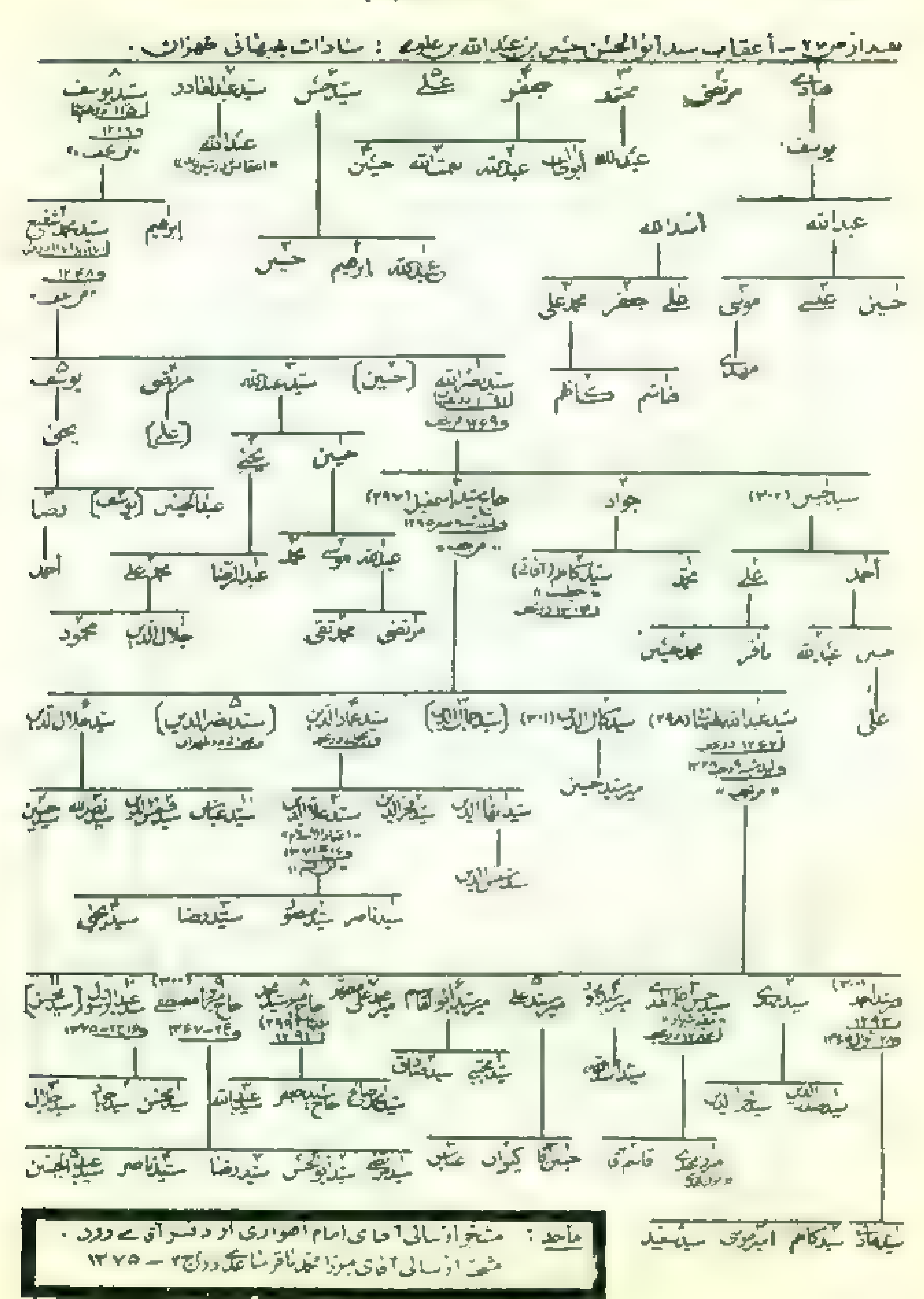
یحیی — فلاح — محمد — علی — محمد

عواد کبیر — محمد متعلی ... (۲۶۷)

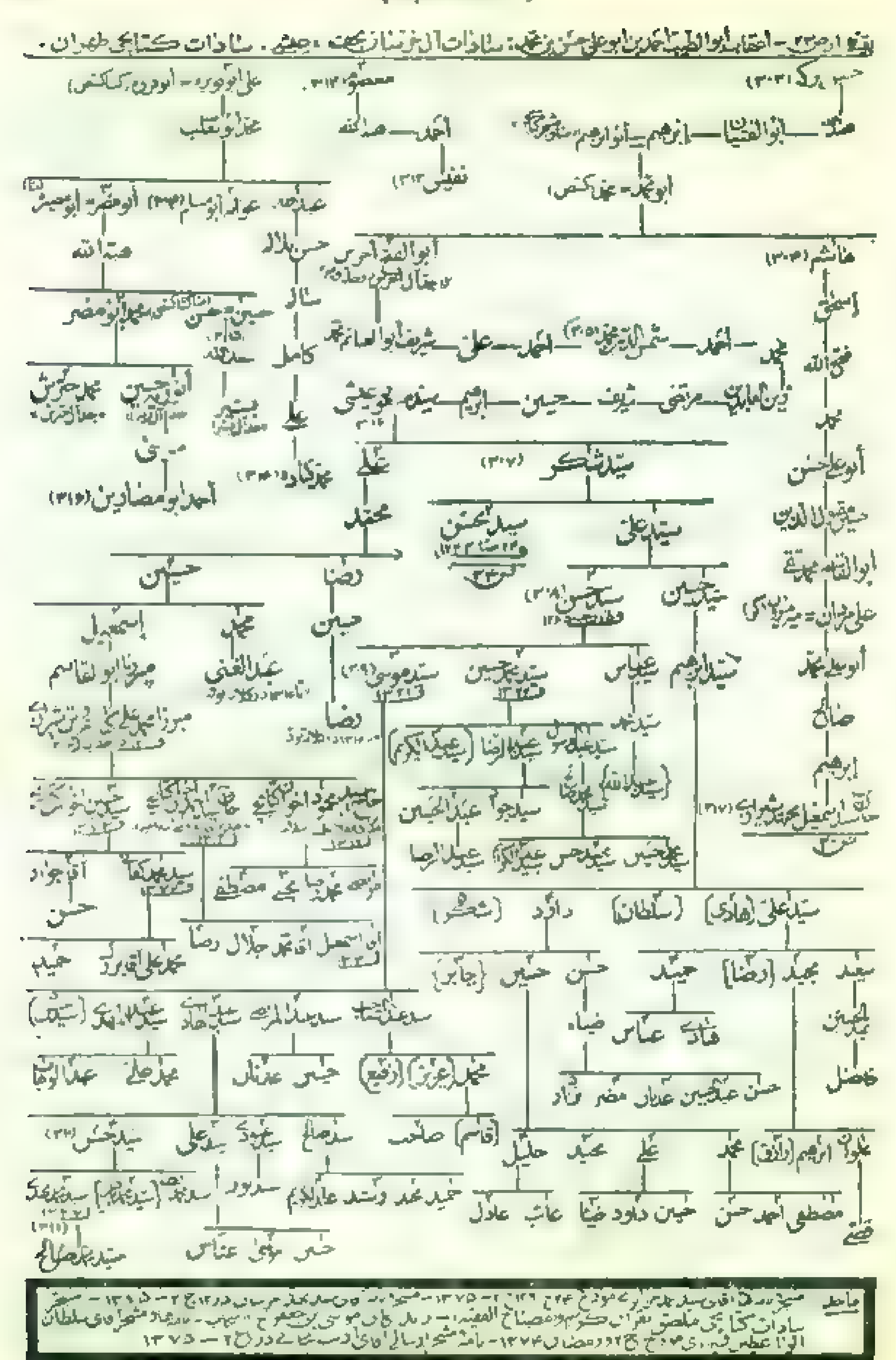
محمد — محسن (۲۶۸) — ایوب — سید علی — جعفر — حمزه — شرف الدین مفلح

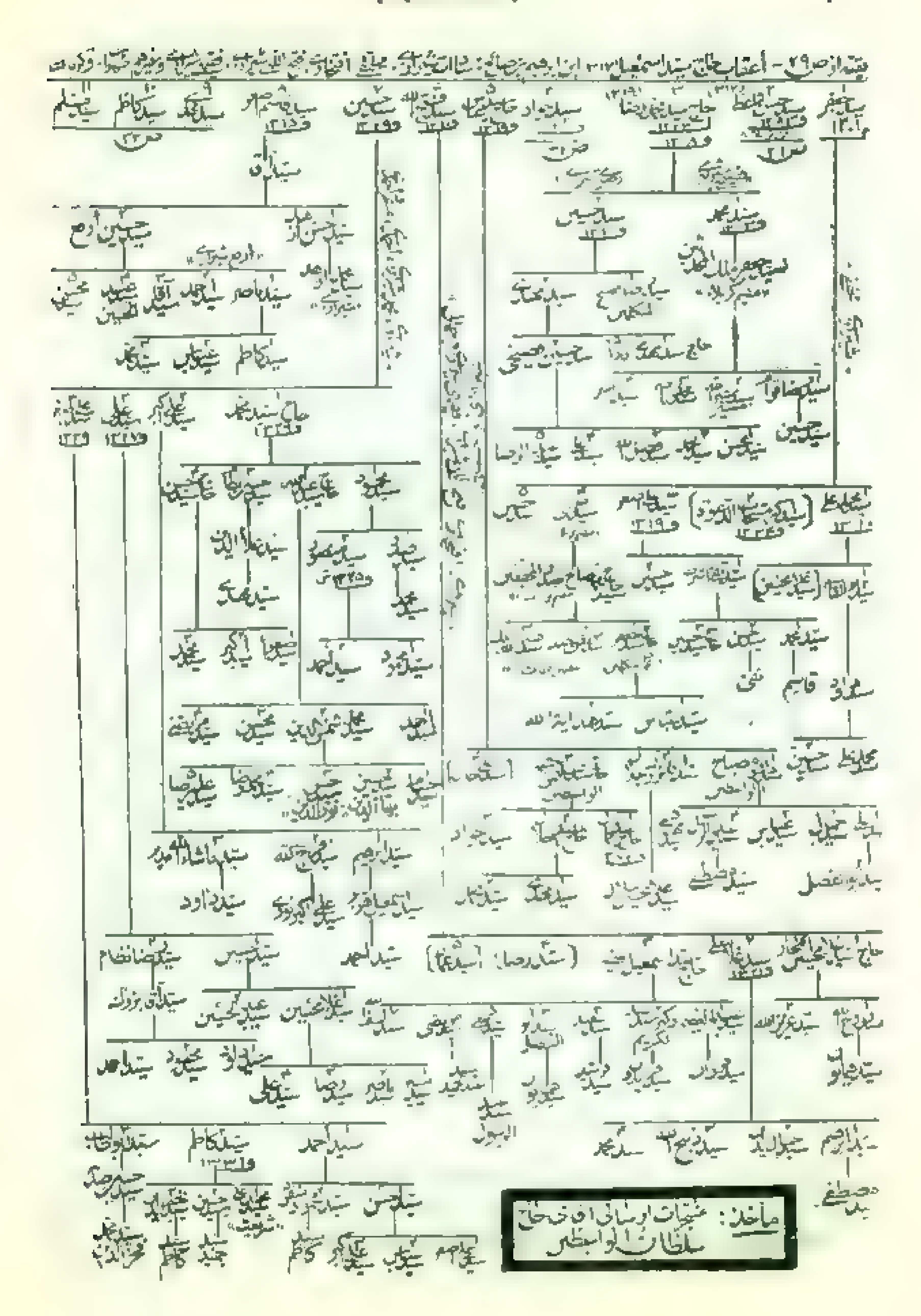


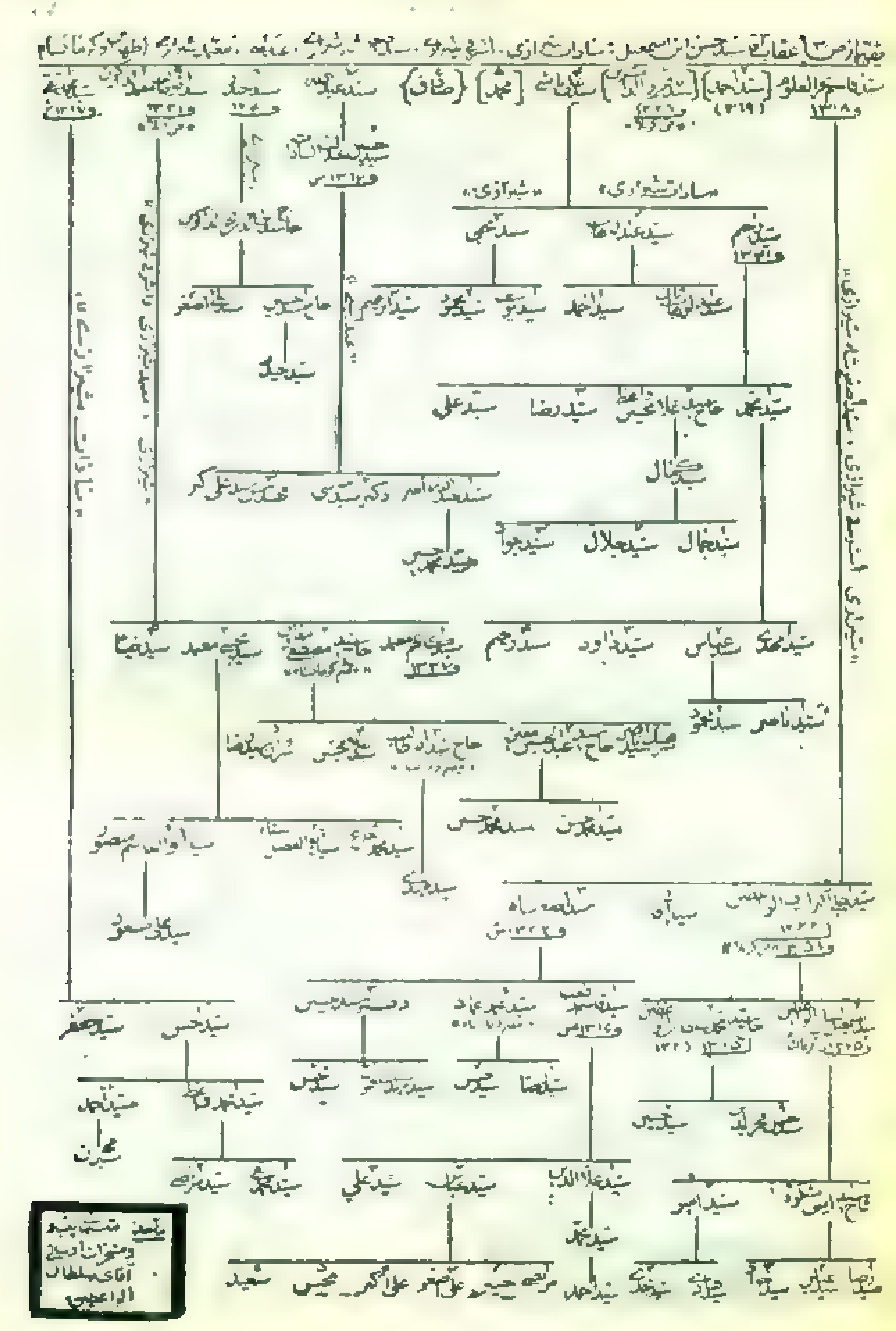


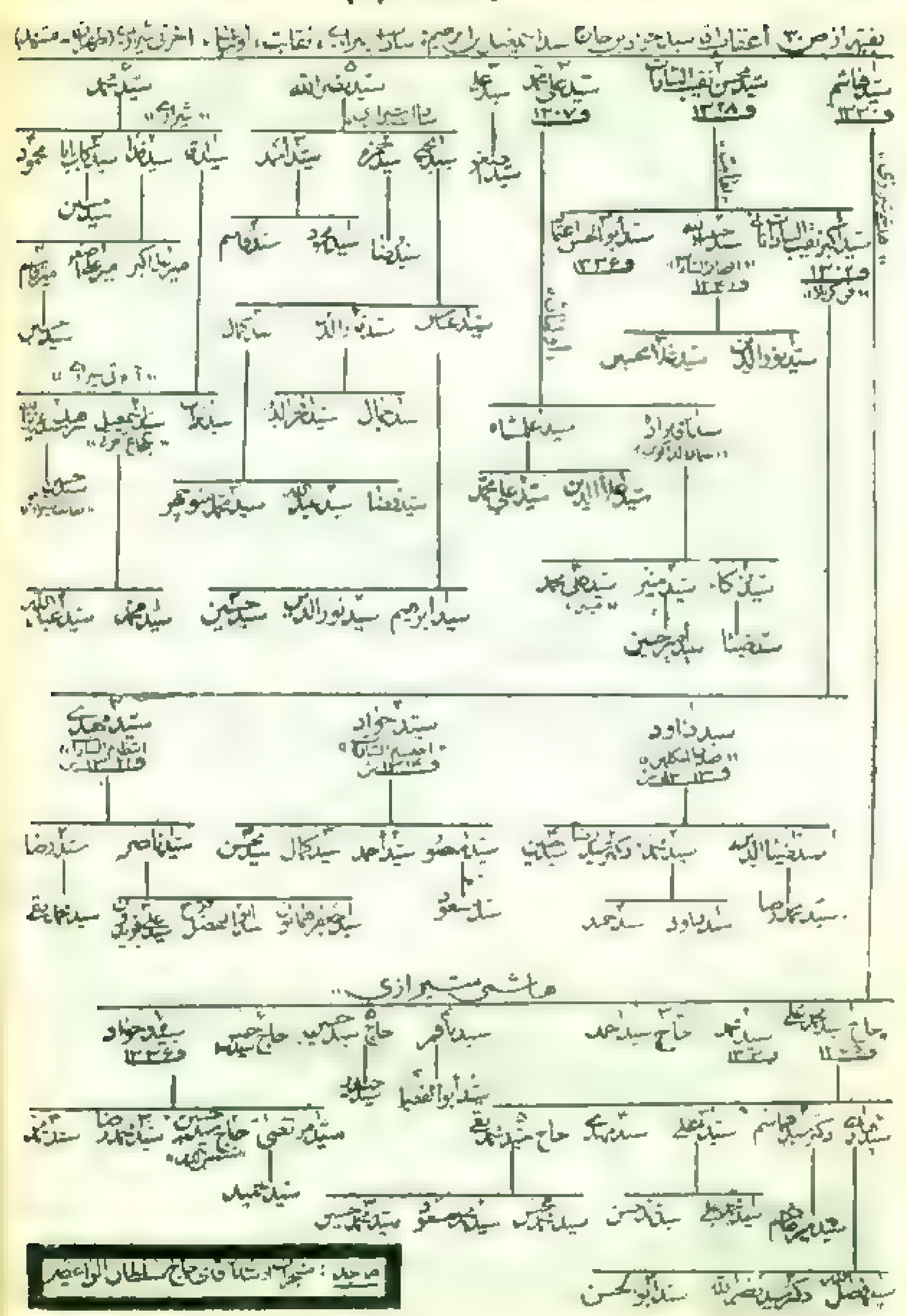


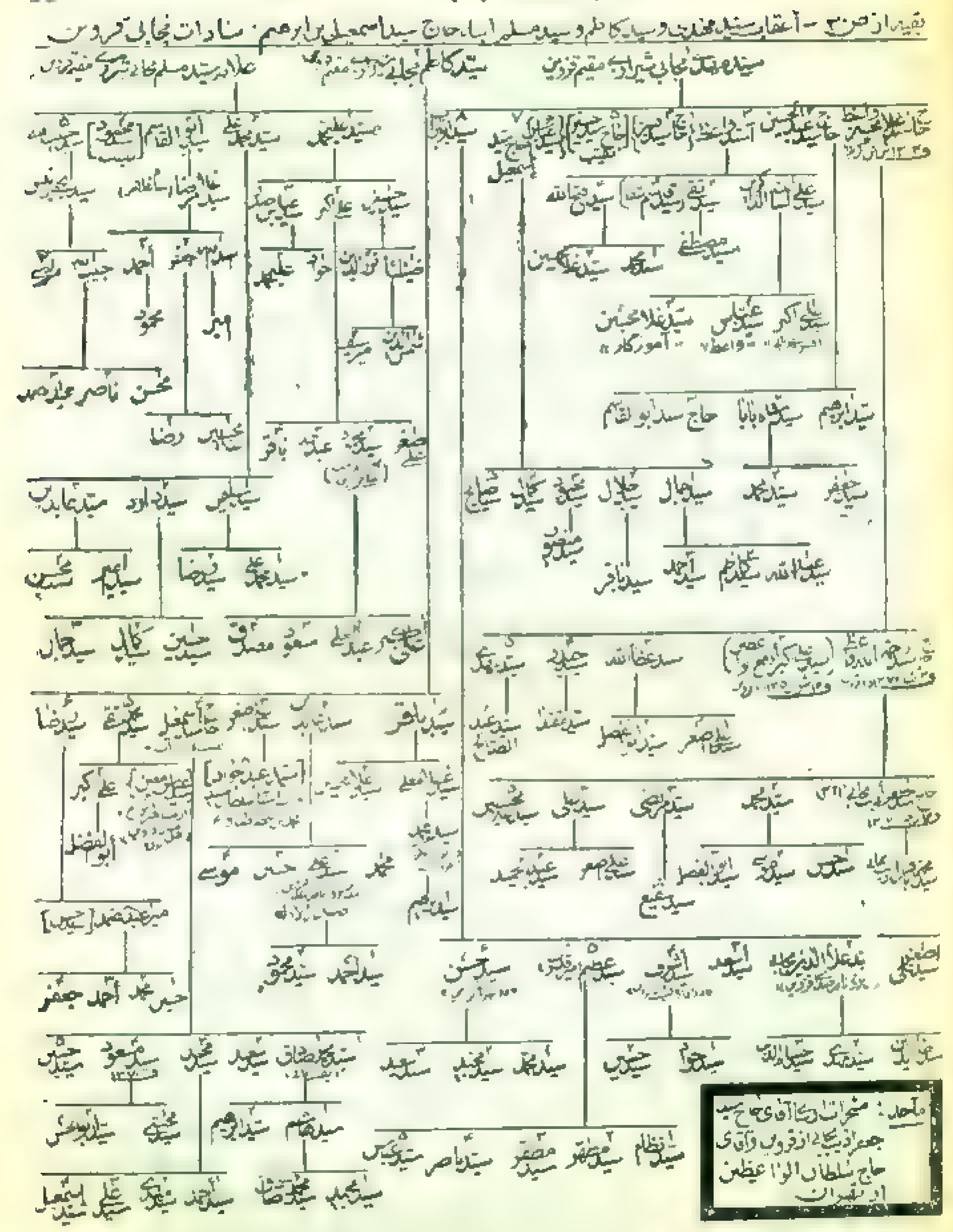
مآخذ : مشجرات سادات آقای امام اهوازی از دفتر آقای حسن روحانی . مشجرات سادات آقای میرزا محمد باقر سادات دراج ۲۰ - ۱۳۷۵




مأخذ:


سادات شیرازی
شیرازی
سید علی
سید رضا
سید جلال
سید جواد
سید عباس
سید داود
سید ناصر
سید علی
سید احمد





بقیه از صفحه — اعقاب سید محمد حسن و سید کاظم و سید مسلم ابناء حاج سید اسمعیل بن ابراهیم - سادات نجابی قزوین
سید محمد حسن نجابی شیرازی مقیم قزوین
سید کاظم نجابی
علامه سید مسلم نجابی
ملحق: مشجرات آقای حاج سید جعفر ذبیحی از قزوین و آقای حاج سلطان الواعظین از تهران

بقیه از ص ۲۹ - اعقاب سید محسن بن سید [illegible] . سادات آل [illegible] نجف.

سید درویش و ۱۲۲۵ [illegible] ۱۲۲۷

سید احمد (۳۲۲) و ۱۲۴۶ [illegible] — سید محمود — سید کاظم — [سید محسن]

سید محمد (سید کاظم) — سلمان (سید محمود)

سید جعفر (۱۳۲) — سید مهدی ۱۲۰۲ — سید عیسی — سید موسی — سید درویش (سید احمد)

[سید محمود] سید داود (سلمان) — [سید حسین] سید عبدعلی (سید محمد)

[داود] (سید مهدی) — رضا علی محسن (سید موسی)

[طاهر] حمید حسن (سید داود) — سید حسین سید حسن سید حسن سید موسی سید محمد (سید عبدعلی)

هاشم قاسم — محمد حسن

جعفر (علی) — احمد جواد رمضان (محسن) — فالح حسن (رضا)

مهدی (احمد) — محسن (رمضان)

عمران طاهر نور [صاحب] عزیز عدنان فتح (حسن)

جعفر فالح خلف یاسین (مهدی) — کاظم عبدالله (محسن)

محمدعلی موسی ۱۲۴۳ — مهدی — [علی] — محمد — حسن — حبیب — محمود ۱۲۵۸ — عبدالله — [علی] — صادق ۱۳۵۰ ۱۲۲۱ — محسن — [هاشم] — احمد

صالح (مهدی) — سکرم تاج (محمد) — محسن (حبیب) — نجم (عبدالله) — [هاشم] (محسن) — علی (احمد)

اسمعیل (محسن)

ایمن هادی (صالح) — محسن هدی (تاج) — عبدالحسین رضا (محمود) — جواد جعفر سلمان (صادق) — حسین مهدی (علی)

عدنان زهیر (هادی) — محمدعلی مهدی (رضا) — جعفر عبدالامیر (حسین)

علی محمد عباس (سکرم) — صالح (مهدی)

عزیز علوان صکرم (موسی) — مناف عدنان نزار (عبدالامیر)

جابر موسی (محمد)

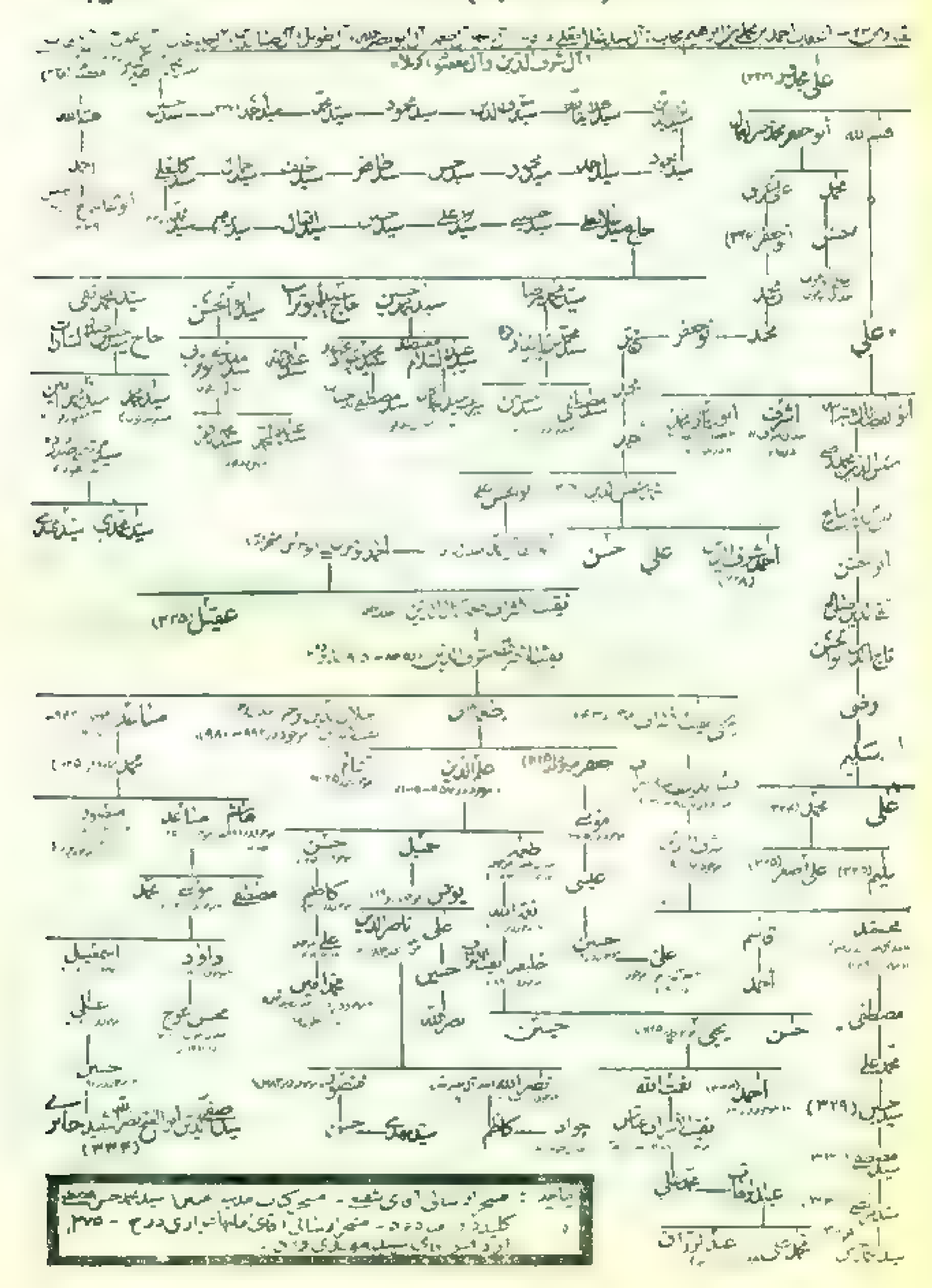
[جواد] (عزیز) — حسین محمدحسن عدنان (علوان) — [رضا] عبدالامیر عبدالجلیل (عبدالحسین) — کاظم هادی حسن عیسی [illegible] (مهدی)

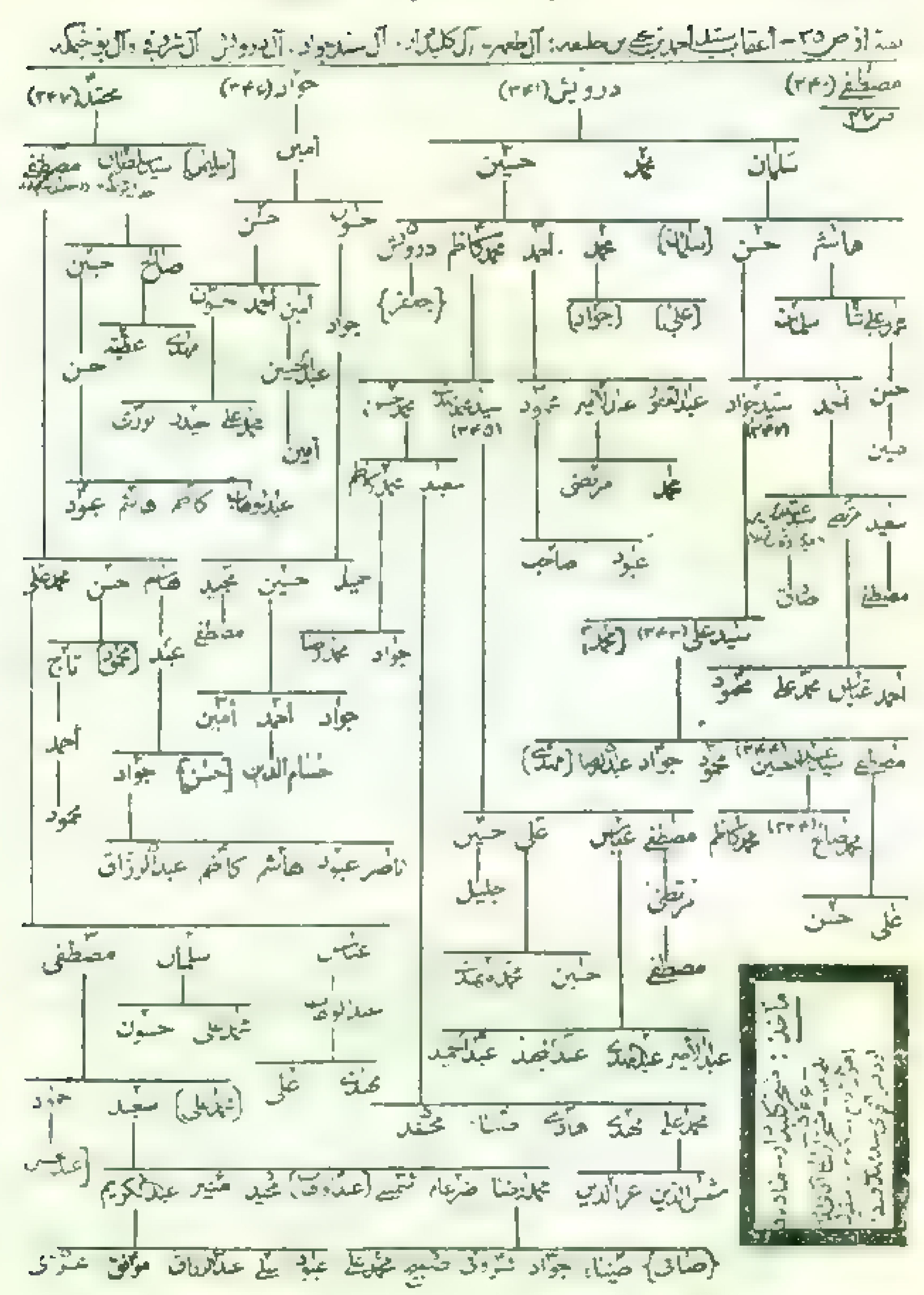
عبدالامیر عبدالاله (حسین) — عباس عبدالرسول رضا صادق محمد (صکرم) — محمود احمد محمد محمد (عبدالامیر) — موسی علی هاشم عبدالامیر (جعفر)

محمد — کاظم — [راضی] — باقر (محمدعلی) — عبدعلی حسن (محمد) — هادی (موسی) — سعید (علی) — محمدحسن محمدجعفر (عبدالامیر)

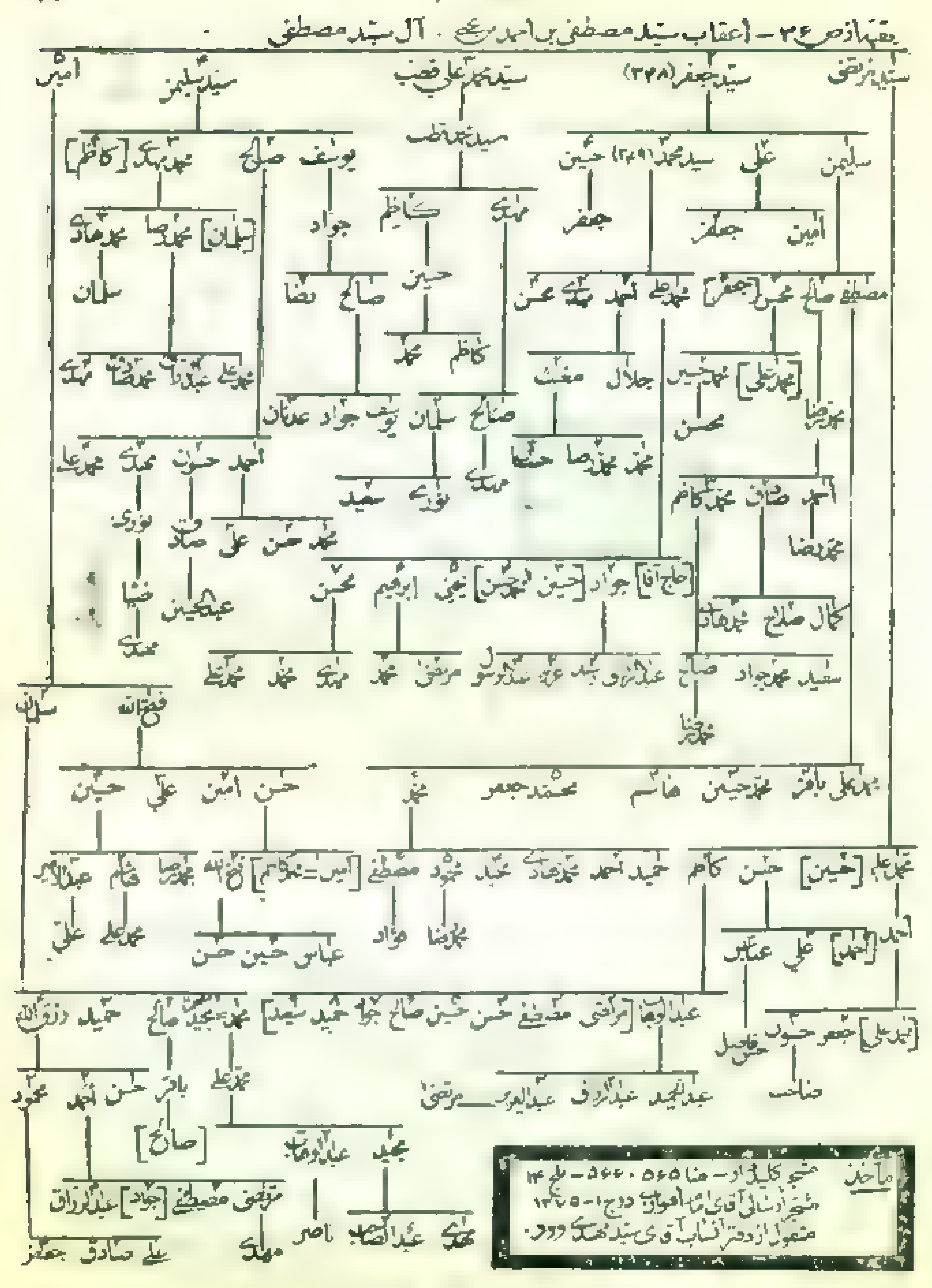
سالم رضا (محمد) — [جواد] (کاظم) — هادی (باقر) — محسن — حسن مهدی ناصر کاظم (جواد)

محمد (رضا) — محمد (سالم) — محمدعلی باقر عبدالمطلب مسلم (هادی) — عبدالرضا عبدالامیر [illegible] (محسن) — نوری صادق هادی حسون حمد [صاحب]

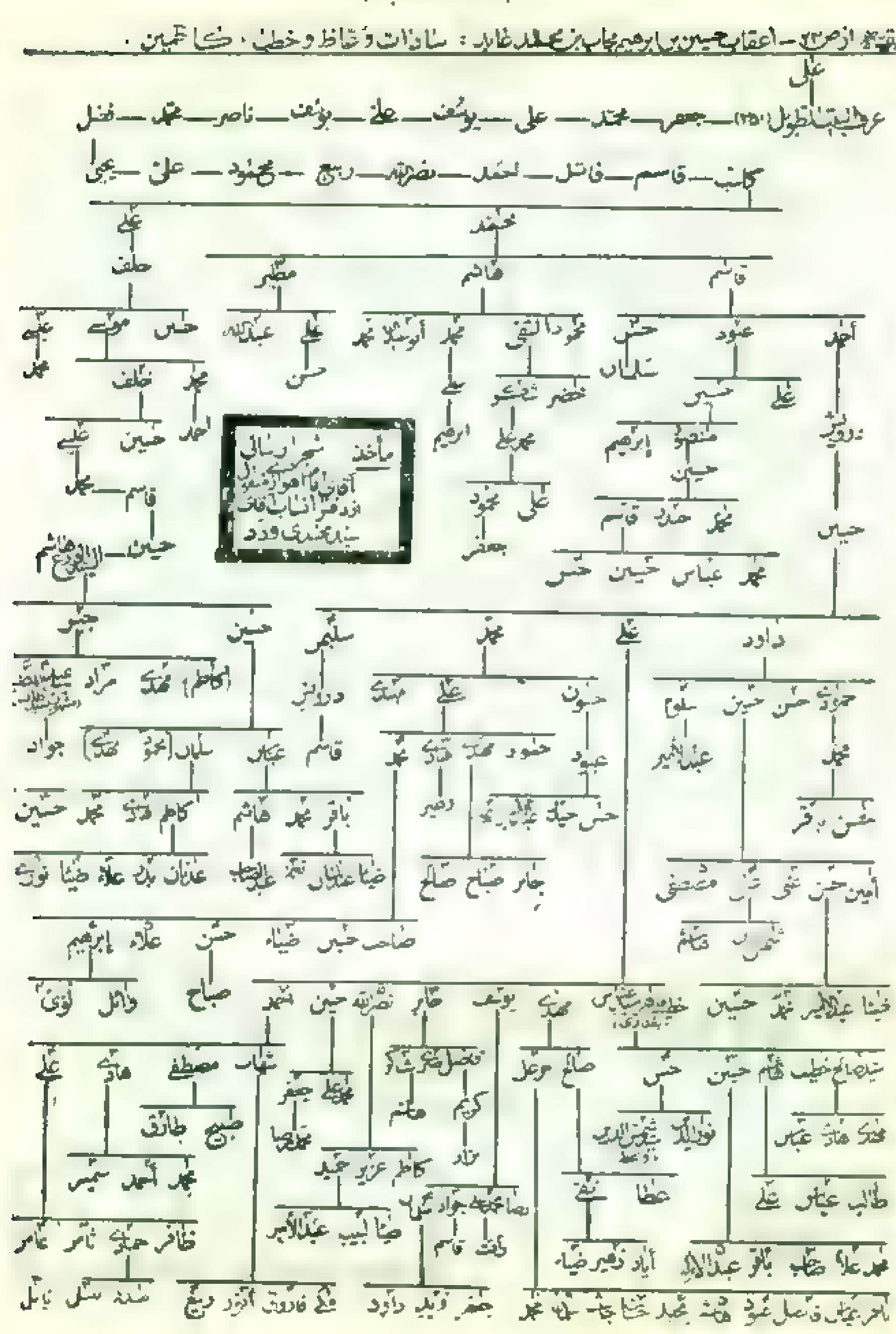




مصطفی (۳۴۰)
درویش (۳۴۱)
جواد (۳۴۲)
سلمان
محمد
حسین
امین
هاشم
حسن
محمد کاظم
درویش
سید علی (۳۴۳)
عبدالامیر عبدالمهدی عبدالصمد عبدالمجید
ناصر عبود هاشم کاظم عبدالرزاق


بقیہ از ص ۳۶ - اعقاب سید مصطفیٰ بن احمد ... آل سید مصطفیٰ
سید مرتضیٰ
سید جعفر (۳۲۸)
سید محمد علی قصب
سید سلیمان
امین
سید محمد (۳۲۹)
سید محمد قطب
ماخذ
مشجر کلیدار - ص ۵۶۵، ۵۶۶ - طرح ۱۴
منقول از دفتر انساب آقای سید محمد ...

بقیه از ص۳۲ - اعقاب حسین بن ابراهیم مجاب بن محمد عابد : سادات وقاظ و خطی ، کاظمین .



فصل دوم
از جلد أول كتاب
(جامع الانساب)
(توضيحات مربوط بفصل أول - مشجرات)



درفصل أول كتاب ، يعنى قسمت مشجرات ؛ پهلوی هر نامى كه محتاج بتوضيح بوده شماره ىى نهاده شده وتوضيحات اين نامها را كه ازشمارۀ (١) شروع و بشماره (٣٥٠) خاتمه‌يافته است ، يكجا درفصل دوم گردآورده ايم . پس براى يافتن توضيح مربوط بهرنامى كه داراى شماره است بايد بهمان شماره در فصل دوم مراجعه شود .

توضیحات راجع بامامزاده (حسن) ابن موسی بن جعفر
علیهما السلام و أولادش (ص ۱۲) از شماره ۱ تا ۴

(۱) عقبه قلیل جداً ؛ لا أعرف منهم أحداً ، و ربماکانوا قد انقرضوا وقد عد أبونصر البخاری الحسن بن موسی فی الحلص من الموسوية الذين لم يجد أحداً يشك فيهم . ثم قال فی موضع آخر : والحسن بن موسی ولد جعفراً من أم ولد ، يقال : انه أعقب ، ويقال غير ذلك . هذا كلامه . و قال ابن طباطبا و أبوالحسن العمری : أعقب الحسن بن موسی من جعفر وحده ؛ و أعقب جعفر من ثلاثة . محمد والحسن وموسی : « **عمد** » « **كنا** » ☆ محمدبن جعفر بن حسن بن موسی (ع) ازجملهٔ ساداتی است که بدرجهٔ شهادت فائز گشته ودره مقا : ۴۳۷ و۴۳۸ » یاد شده است وشاید در أیام مقتدر خلیفهٔ عباسی (۲۸۲ ـ ۳۲۰) بقتل رسیده باشد .

مدفن حسن بن موسی(ع) تا این تاریخ برنگارنده معلوم نشده ودر کتب موجودهٔ نسب وغیره ذکری ازتاریخ فوت ومدفن وی بنظر نرسیده است

(۲) قتل بطريق قصر ابن هبيرة : « **مجد** » « **عمد** » « **تاريخ الكوفة ۵۵** » . ☆ ناگفته نماند ، «**كشص**» حسین را أبویعلی کنیه داده ودو پسر بنام محمد وعلی برایش نامبرده است . لکن در کتب دیگر أبویعلی راکنیهٔ محمد بن حسین نوشته اند وبرادری هم برایش ضبط نکرده‌اند . ☆ عبارت « **عمد** » را دربارهٔ حسین بن حسن أحول که گوید : . الحسين الملقب بالبلا ، قتل بطريق قصر ابن هبيرة . ابن الحسن . ، در أثر مغلوط بودن نسخه ، صاحبان « **بلح** » و « **نا** » چیز دیگری فهمیده و چنین خوانده اند : .. الحسين الملقب بالبلاقيل ، بطريق ، یعنی تصور کرده‌اند لقب حسن بلاقیل است ؛ ☆ وقال البخاری : لست أعرف أحداً من ولد موسی الكاظم غير ولدی العرزمی(٭) وهما علی والحسين وامنا الحسن بن علی العرزمی، و لم يبق لهما ذكر بالعراق . و قال ابن طباطبا : ذكر أن واحداً منهم بالشام ؛ و لا أعرف حقيقة صورته فصورة الحسن بن موسی الكاظم (ع) كصورة المنقرض ، الا أن تقوم بينة عادلة لمن يذكر أنه من ولده : « **عمد** » « **كشا** » .

(۳) وكان لعلی هذا (يعنی علی عرزمی) عدة أولاد ، أحسنهم وأظرفهم : أبوالحسن

(٭) **عرزم** : بفتح أوله وسكون ثانيه وزای مفتوحة : اسم جبانة (أی مقبرة أوصحراء) بالكوفة تعرف بجبانة عرزم . نسب الی رجل كان يضرب فيها اللبن اسمه عرزم . و قيل فی نسبتها غير ذلك : « **مراصد الاطلاع : ۲۷۶** » .

محمد . وكان موصوفاً بالحسن . فبلغ أباه عنه شيء كرهه . فأراد تعزيه ، فضربه بالسيف ضربتين ، قضى فيهما : « مجد » .

(۴) درکتب موجودهٔ نسب برای حسن بن موسی(ع) فرزندی بنام عیسی دیده نشد ، لکن زنجیره نسب آقای حاج سید مرتضی ظهیر الواعظین که از مشاهیر أهل منبر اصفهان میباشند ، چنانکه در (ص۱۲) دیده میشود باین سید عیسی میرسد . شایان توجه اینکه : چند نفر از مذکورین در عمود این نسب (عیسی ، حمیس ، أحمد ، ناصر ، سلیمن ، موسی) عیناً نامشان در عمود نسب سادات بهبهانی و بحرانی که از نسل محمد بن موسی (ع) و صورت نسشان در (ص ۲۷) ثبت است ، دیده میشوند . با در نظر داشتن این نکته که آقای ظهیر الواعظین أجداد خود را از أهل بحرین میدانند توان گفت این دو رشته با هم متحد وشاید با مراجعهٔ بنسب نامهٔ آل سیدماجد که دیلاخاطر نشان میشود و تحقیقات عمیقتری بتوان مطالب مفیدی بدست آورد .

« یادداشت »

آل السيد ماجد : هاجر هذا البيت من البحرين وسكن كربلاء عام ۱۲۵۰ هـ و اشتغل بالمهن الحرة حتى صاهر بعضهم آل المستوفي الذين سموا بادماجهم في سلك الخدمة . و أول من سكن منهم كربلاء هو السيد أحمد بن السيد ماجد و أول من دخل منهم في سلك الخدمة ولده السيد عاشور وهم من سادات آل شانة المعروفين في جنوب العراق و من سلالة الحسن ابن الامام موسى بن جعفر(ع) : « مدينة الحسين : ۷۱ » .

آل لطيف : هاجر هذا البيت من الحويزة وسكن كربلاء عام ۱۲۶۵ واشتغل بالزراعة و صاهر آل نصرالله الفائزي واندمجوا بهم و دخلوا سلك الخدمة . وهم ينتسبون الى السيد عبد ـ اللطيف جدهم الأعلى من سلالة الحسن بن الامام موسى بن جعفر(ع) : «مدينة الحسين:۷۱» .



توضیحات راجع بامامزاده (حسین) ابن موسی بن جعفر
علیهما السلام و أولادش (ص۱۳) از شماره ۵ تا ۱۰

(۵) المفقود ، وقداختلفو فی عقبه : « کشاکشس » . ☆ وقد کان للحسین بن الکاظم (ع) عقب فی قول الشیخ أبی الحسن العمری ثم انقرض . و قال أبونصر البخاری : قال العمری و أبوالیقظان : ان الحسین بن موسی الکاظم (ع) لم یعقب . وقال فی موضع آخر : ولد الحسین بن موسی الکاظم (ع) عبدالله من أم ولد ، یقال : انه أعقب ، ولایصح ذلك . ونص الشیخ تاج الدین علی أن الحسین بن موسی منقرض لادارج . وقال ابن طباطبا : أعقب الحسین بن موسی الکاظم عبدالله و عبیدالله ومحمداً و بالطبسین قوم یقولون انهم موسویون و انهم من ولد الحسین بن موسی ، وکتبوا الی کتباً ، وما أجبت عن شیء منها . وقال أبونصر البخاری : مارأیت من هذا البطن أحداً قط : « عمد » « منا » . ☆ وازحسین بن امام موسی علیه السلام نیز نسل بوده ، منقرض شده . وجمعی درطبس گیلکی وغیر آن دعوی فرزندی اومیکنند ؛ سید النسابه جمال الدین أحمد آورده که : ثابت نمیتوانند کرد : « مج » .

حسین بن موسی (ع) ، چنانکه از « أمالی شیخ طوسی » وغیره مستفاد میشود از پدر بزرگوارش روایت حدیث کرده ، ونواده برادرش محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن موسی (ع) از او روایت میکند .

مدفن حسین بن موسی(ع) را « تاریخ الکوفة : ٥٦ » درعباسیه که از قرای کوفه است نشانداده وچنین گوید : مات بالکوفة و دفن بالعباسیة . قلت : وهو القبر الذی بقرب أم البعرور، المعروف عندهم بقبر الحسن ☆ غیر از کوفه ، در دو جای دیگر نیز مدفن حسین را نشان داده اند : ۱ـ در أراضی خوار « نا : ١٤ » گوید : و نیز در أراضی خوار بالای تپه نزدیك بدیهی موسوم بده سراب ، امامزادهٔ معروف بشاهزاده حسین پسر امام موسی کاظم صلوات الله علیه است . بقعهٔ مختصر قدیمی دارد . ☆ ۲ـ در محلهٔ بال کفت شیراز . درکتاب « تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم ٢ : ٣١ » گوید : و أما الحسین بن موسی ، و یلقب بالسید علاء الدین ، فقبره أیضاً فی شیراز معروف . ذکره شیخ الاسلام شهاب الدین أبوالخیر حمزة بن حسن بن مودود ، حفید الخواجة عزالدین مودود بن محمد بن معین الدین محمد المشهور بزرکوش الشیرازی المنسوب من طرف الأم الی أبی المعالی مظفر الدین محمد بن روزبهان ، وتوفی فی حدود سنة ٨٠٠ . ذکره المورخ الفارسی فی تاریخه المعروف بشیرازنامه ، وملخص ما ذکره الخ . ☆

فرصت در « آثارعجم : ٤٥٣ » گوید . بقعهٔ منورهٔ سید علاء الدین حسین ، مشهد آن حضرت است واو نیز فرزند موسی بن جعفر علیه السلام . بعضی نوشته اند قتلغ خان والی شیراز را بوستانی بود واقع در این مکان‌که الحال بقعهٔ مطهره است ودر محل مرتفعی از آن باغ نوری ساطع میدیدند ، بأمیر مذکوراظهار داشتند ، آنموضع‌را شکافته جسدی یافتند تازه باجمالی بی‌اندازه‌که در یکدست مصحف ودر دست دیگر شمشیری برهنه داشت بعلامات دانستند آنحضرتست . قتلغ حکم‌کرد بر آن قبر بقعه ساختند . دراین قول اشکالی است و آن اینست که شبهه نیست‌دراینکه ظهور قبر آن بزرگوارسالها پس از شهادتش بوده وقتلغ مذکورمعاصر با آنحضرت و برادرش (٭) بوده چنانکه مذکور شدکه محاربه کرد . بلی مگر اینکه بگویند این قتلغ خان غیر از قتلغ خان مذکور است بالجمله ، بنا بر آنچه فقیرازتتبع یافتم این است که آن بزرگوار درباغ قتلغ تشریف برده اورا شناخته شهیدش نمودند . پس از مدتها که‌آن باغ‌خراب‌شد وجز تلی‌از آن باقی‌نمانده درزمان صفویه‌بعلامات و آثاری مضجع آن حضرت را یافتند بهیأتی‌که ذکریافت . پس میرزا علی‌نامی ازأهل مدینه‌که صاحب أموال‌کثیره بوده بشیراز آمده بنائی بر آن قبرگذارده و أملاك و بساتین بسیار بر بقعهٔ آنحضرت وقف نموده ، خود وفات‌کرده درآستانهٔ آن بقعه مدفون میگردد .. **الخ** .

(٦) لهما (يعني عبدالله و أحمد) عقب بالطبسين : « **كشا** » .

(٧) العالم الشاعر ، وذكره مستوفي في « حضيرة القدس » : « **كشا** ».

(٨) كان‌بخوارزم، وله‌خمسةاخوة؛ أحدهم . علي‌أبوالحسن‌المتوفي‌بطس: « **كشا كشص** ».

(٩) درکتب نسب برای حسین بن موسی‌بن جعفر (ع) فرزندی بنام یحیی دیده نشد

(١٠) این رشته نسب ازأول تا آخر منقول‌از « **منا** » است ، ودرکتب نسب برای‌حسین ابن موسی‌بن جعفر (ع) فرزندی بنام یحیی دیده نشده و عبارت « **منا** » اینست : قلت : و قد اجتاز بنا رجل من أهل خوزستان ؛ و نحن وقتئذ مقيمين في جبال ماسبذان ، و عليه علامة الأشراف . فسألته عن نسبه وبلده . فانتسب الى‌الحسين بن الامام الهمام موسى‌الكاظم (ع) ؛ و انهم من أهل قرية تسمى ده لور ، وهي من أعمال دزفول و عندهم مشهد يزعمون أنه مشهد الحسين‌بن موسى بن جعفر ، وهم عشيرة كبيرة . وأوقفني على جريدة فيها نسبه ، وقد شهد فيها جماعة من الفقهآء ، غيرأنهم غيرعارفين بالأنساب ، ولم يكن فيهم أحد من أهل‌الخبرة وصورة

(٭) مقصودحضرت‌أحمد بن‌موسی‌است که گویند بدستورقتلغ خان‌شهیدشدودرشیرازمدفون گردید .

النسب هكذا : محمد بن أحمد شفيع بن ... الخ ، وقد عرفت آنفاً اختلافهم في الحسين ؛ هل أعقب أم لم يعقب ؟ وعلى القول بأنه أعقب أيضاً اختلفوا فيه هل انقرض نسله أم لم ينقرض ؟ وعلى القول بعدم انقراضه فانهم لم يذكروا أنه أولد ابناً اسمه يحيى. فهم أدعياء كذابون لامحالة : «منا» .

توضيحات راجع بامامزاده (اسمعيل) ابن موسى بن جعفر عليهما السلام و أولادش (ص ۱۴) از شماره ۱۱ تا ۲۴

(۱۱) كان أمير فارس من جهة السرايا . وكان يقال لأولاده : وجوه أهل الكاظم وأعيانهم . وعقبه من رجل واحد : موسى : « كشا كشص » . ۞ أعقب من ثلاثة : موسى وأحمد وجعفر : « صحا » . ۞ ولد اسمعيل بن موسى الكاظم (ع) ، و هو لأم ولد ؛ جماعة ذكوراً و أناثاً : « مجد » . ۞ أما اسمعيل بن موسى الكاظم(ع) پس سیدی است جلیل القدر ، واگرچه علماء رجال اشاره بجلالات او نکرده اند ؛ لکن کافی است درمدح او روایتی که شیخ کشی نقل کرده درحال ثقة جليل القدر (صفوان بن يحيى) که : چون صفوان درسنهٔ ۲۱۰ در مدینه از دنیا رحلت کرد ، حضرت امام محمد تقی (ع) کفن وحنوط برای اوفرستادند ، وامر کردند اسمعیل ابن موسی راکه براو نمازگذارد . و أستاد أكبر (آقای بهبهانی ره) در« تعليقه » فرموده که : کثرت تصانیف اسمعیل اشاره میکند بمدح او . وشاید مراد آنمرحوم ازکثرت تصانیف او کتاب « جعفريات » باشدکه مشتمل است بر جملهٔ ازکتب فقهیه و جمیع أحادیث آن الا قلیلی یك سند است ، که تمام را از پدران بزرگواران خود ازرسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرده است . وشیخ مرحوم ؛ محدث نوری طاب ثراه ، در « خاتمه مستدرك » اشاره بآن فرموده . وآن کتاب درنهایت اعتبار است و تمام آن در « مستدرك وسائل » درج شده واین اسمعیل ساکن درمصر بوده وأولادش در آنجا بودند (*) و پسرش أبوالحسن موسی از علماء مؤلفين است . ومحمد بن محمد بن أشعث كوفي درمصر کتاب «جعفريات» را از او از اسمعیل پدرش روایت میکند . وپسر موسی ، علی بن موسی بن اسمعیل همانست که در أيام مهتدی ، عبدالله بن عزیزعامل طاهر اورا با محمد بن حسین بن محمدبن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زيدبن حسن بن علی بن أبیطالب (ع) بسامرا حمل کرد ودر آنجا محبوسشان نمودند ، وبودند تا هردو درحبس بمردند . واسمعیل بن موسی(ع) را پسری دیگر است محمد نام که طول عمر

(*) ابن شهرآشوب در « معالم العلماء : ٦ » گوید : اسمعیل بن موسى بن جعفر الصادق (ع) سكن مصر و ولده بها ... الخ .

داشته بحدیکه در « غیبت » شیخ طوسی در وصف او فرموده : وکان أسن شیخ من ولد رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله .وهم فرموده‌که : اوملاقات‌کرده امام زمان علیه‌السلام را درمابین مسجدین : «من» . * برای اطلاع از کلمات أرباب رجال دربارۀ آثار اسمعیل بکتاب «تنقیح‌المقال» علامۀ ممقانی ج ۱ : ۱۴۵ و بمقدمۀ کتاب « الجعفریات أوالاشعثیات » طبع سنگی طهران ۱۳۷۰ رجوع شود .

مدفن اسمعیل بن موسی(ع): چنانکه‌از«معالم‌العلماء»وغیره مستفادمیشوداسمعیل مقیم مصر بوده ، لکن حمدالله مستوفی(متوفی ۷۵۰) مدفن اورا درمایین (ازنواحی‌شیراز) نشان‌داده ، گوید : **مایین** : شهرکی است درمیان کوهستان ، برراه کوشك زرد ، وهوایش معتدل وبسردی مایل است .آب روان دارد وحاصلش غله ومیوه ، ومردم آنجا بیشتردزد باشند ، وآنجا مزارشیخ‌گل‌اندام‌است . ودرپای‌گریوۀ مایین (۰) مزارامامزاده اسمعیل‌بن موسی‌کاظمست وآن‌شهرك قصبۀعمل رامجرداست: «نزهةالقلوب : مقالۀ ثالثه ، طبع‌لیدن ۱۳۳۱ : ۶۳ ـ ط بمبی ۱۳۱۱ : ۱۷۵ » . * صاحب «تحفة العالم فی شرح خطبة‌المعالم۲: ۳۴» دریکجا مدفن اسمعیل را مصر نشانداده ، گوید : وأما اسمعیل بن موسی الذی هو صاحب‌الجعفریات فقبره فی مصروکان ساکناً به وولده هناك ... **الخ** . « ظاهراً ازکلام‌ابن شهرآشوب چنین فهمیده‌که قبروی نیز درمصربوده‌است ، لکن چنین‌مطلبی ازعبارت‌ابن‌ـ شهرآشوب مستفاد نمیشود ودرکتاب دیگری‌هم بنظر نگارنده نرسیده‌که قبراسمعیل‌رادر مصر ذکرکرده باشد . صاحب «تحفه» درجای دیگر ازهمان صفحه قبر نامبرده‌را درفیروزـ کوه نشان داده ، فرماید : وفی‌القریة المعروفة بفیروزکوه مزاریُنسب‌الی‌اسمعیل بن‌الامام موسی علیه‌السلام أیضاً .

(۱۲)والعقب من‌اسمعیل‌بن موسی‌الکاظم(ع)وهم‌قلیلون: من موسی‌بن‌اسمعیل‌وحده. «عمده» . * دراینکه اسمعیل فرزندی بنام موسی‌داشته شبهتی نیست ، ولی «صحاح»برای این‌موسی‌بن‌اسمعیل‌فرزندی ذکرکرده‌که‌اوهم بنام موسی‌است ودرکتب دیگر بنظر نرسید: وأماموسی‌بن‌اسمعیل‌بن‌الکاظم فان‌العقب فیه‌من ولده موسی.ومنهم نقباء دولة بنی‌حمدان.

---

(۰) گریوه بمعنی‌تل وپشته است . نسخه «نزهةالقلوب» چاپ بمبی ،اشتباهاً **مایین**رایکجا نائین نوشته ودرجای دیگر**مابین** و هردو غلط است . شرحی در وصف حمدالله مستوفی و « نزهة القلوب» سراپااغلاط بمبی درکتاب «زندگانی‌آیةالله چهارسوقی: ۱۲۶» مذکوراست ، مراجعه‌شود.

ولهم أفخاذ بطبرستان ومصر والشام، وقیل ان لهم بقیة ببلخ : «صحا» . ورجوع به ص۱۷۵ شود.

(۱۳) یعرف بابن کلثم . ویقال لولده الکلثمیون، وهم بمصر. منهم : بنو السمسار وبنو أبی المساف وبنو نسیب الدوله وبنو الوراق (در اینجا «عمد» چنین اضافه کرده است : وهم بمصر والشام الی الان . لکن بقیة مطلب در «عمد» مذکور نیست وبهمین جاخاتمه داده است .) منهم : بیت معروف، یقال لهم : بنو کلثم، وهم بنو أبی جعفر محمد المنتسب بکلثم بن جعفر ابن موسی المحدث . واتصال هذا النسب من هذا الوجه محال . فان علی بن موسی المحدث هو المعروف بابن المعتز، وأمه أسترته ، ومات فی الحبس بسر من رأی ، ولم یکن له ولد ذکر ، وان کان فلم یذکر له عقب ، ولم أرفی جمیع الکتب له ولد ذکر ، غیر أن أباعبدالله المعافی (الطاعی:کشص) ذکر فی مشجرة له : عیسی بن علی، بلاتعریف موضع ولاأم ولاکنیة الخ : «کشاکشص» . * و ولد جعفر بالمغرب، وهم فی صح : «صحا» . * و قد ذکر ما فی کتابه «أخبار الزمان» سائر أخبار من ظهر من آل أبی طالب ومن مات منهم فی الحبس وبالسم وغیر ذلك من أنواع القتل، منهم : ... (چند نفر را نام برده تا اینکه گوید) : وجعفر بن اسمعیل بن جعفر. قتله ابن الاغلب بأرض المغرب : «مر۲: ۳۰۶ درذکر خلافت معتز» . * اعتمادالسلطنه در «خیرات حسان ۳: ۴۵» از «خطط مقریزی» نقل کرده که : سیده کلثوم دختر قاسم بن محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام درمقابر قریش مصر مدفونست، وگوید: جعفر بن موسی بن اسمعیل بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علیهما السلام از بطن مشار الیها بوجود آمده . * «تحفة الاحباب وبغیة الطلاب: ۲۲۴ ط مصر» نیز دیده شود . * أولاد جعفر تا زمان مؤلف «عمد» یعنی قرن نهم در مصر وشام بوده اند ، بطوریکه از عبارت منقول در بالا مستفاد میشود .

(۱۴) أبوالفضل الهاشمی ، : نقیب الاشراف بمصر. روی وحدث عنه السلفی . ولد سنة أربعمأة وأربع وثلثین ، وتوفی سنة خمسمأة وتسع وعشرین : «کشص» . * این رشته (از ابراهیم تاحسین) فقط در «کشص» موجوداست وشاید از الحاقات سیدمحمد مرتضی زبیدی باشد.

(۱۵) بالمدینة . أمه وأم أخیه اسمعیل : فاطمة بنت الحسن بن محمد بن عبدالله بن بشر : «کشاکشص» .

(۱۶) وولد اسمعیل بن موسی الکاظم (ع) وهولام ولد : جماعة ذکوراً وأناثاً، فمن ولده : أبوجعفر محمد نقیب الموصل أیام ناصر الدولة بن حمدان الرازی ، الملقب اسفیدباج

ابن موسى بن محمد الأصغر بن اسمعيل بن الكاظم (ع). مات النقيب عن أولاد ذكور: «مجد».

(١٧) حسين بن موسى بن اسمعيل را «كشا» وغيره گويند كه دردمشق بوده است.

(١٨) ومحمد بن الحسين بن محمد بن عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي‌طالب. حمله عبدالله بن عزيز عامل طاهر الى سرمن‌رأى. وحمل معه علي ابن موسى بن اسمعيل بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي‌طالب فحبسا جميعاً حتى ماتا في الحبس: «مقا: ٤٣٦ عند ذكر أيام المهتدي ومن خرج في أيامه». * و حمل في أيام المعتز من الرى علي بن موسى بن اسمعيل بن موسى بن جعفر بن محمد، و مات في حبسه: «مر٣: ٤٠٦». * در «قل» علي بن موسى بن اسمعيل را جزو ساداتيكه بآذربايجان وارد شده اند نامبرده‌است.

(١٩) و ولد أحمد من ولده محمد وفيه العقب الطيب: «صحا».

(٢٠) ولد جعفر بالمغرب وهم في صح: «صحا».

(٢١) نام اين شخص در ضمن حديثى آمده است؛ باينوصف: علي بن محمد عن محمد ابن اسمعيل بن موسى بن جعفر؛ وكان أسن شيخ من ولد رسول الله بالعراق. فقال: رأيته بين المسجدين وهو غلام (ع): «أصول الكافي. باب تسمية من رآه عليه السلام الحديث الثاني» توضيح (١١) نيز ديده شود.

(٢٢) نام اين شخص (علي بن اسمعيل) فقط در «كشا وكشص» ديده ميشود و «كشا» اين توضيح را پهلوى نامش نگاشته است: المحدث العالم بمصر. أمه كلثم بنت علي العريضي، وأمها: فاطمة بنت محمد الأرقط وله أربعة من المعقبين.

(٢٣) دركتب موجوده نسب فرزندى بنام قاسم براى اسمعيل بن موسى الكاظم (ع) بنظر نرسيد. ولكن در «سج» زنجيرهٔ نسب شخصى را بنام سيد ملك باو متصل كرده است.

(٢٤) دربارهٔ اين سيد ملك غير از نام و نسبى كه «سج» برايش آورده اطلاعى نداريم.

توضيحات راجع بامامزاده (اسحق) ابن موسى بن جعفر
عليهما السلام و أولادش (ص ١٥) از شماره ٢٥ تا ٤٦

(٢٥) در «مجد» و «عمد» وغيرهما او را أمير وصف كرده‌اند وليكن در «كشا» گويد: (يلقب الأمين) * و اسحق بن موسى الكاظم (ع) ملقب بأمين است، ودر سنهٔ ٢٤٠ درمدينه وفات كرد، و رقيه دختر اوعمرش طولانى گشت تا درسنهٔ ٣١٦ وفات كرد و دربغداد

بخاك رفت : «من» . ☆ گویا همین اسحق است که شیخ طوسی در «کتاب الرجال» عنوانش نموده و گوید از اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام بود . «تنقیح المقال ۱ :۱۲۲» دیده شود .

مدفن اسحق بن موسی(ع) را حمدالله مستوفی در ساوه نشان داده ، ضمن شرحی که راجع بجغرافیای آنجا نوشته گوید : واز مزار أکابر وأولیا تربت شیخ عثمن ساوجی ، وبر ظاهر آن بجانب شمال مشهد (*) سیدی اسحق بن امام موسی الکاظم (رضهما) است : «نزهة القلوب ط لیدن : ۶۳ ـ ط بمبی : ۱۴۸» .

صاحب «مقا : ۴۳۲» در وقایع أیام مقتدر عباسی (۲۸۲ ـ ۳۲۰) گوید : فممن قتل فیها : اسحق بن العباس بن اسحق ، و هو الذی یقال له المهلوس ، ابن ابراهیم بن موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب . قتله الأرمن بمدینة أرمینیة ، یقال لها دبیل . حدثنی بذلك الحسین بن محمد القطربلی . ☆ ظاهراً (ابراهیم) در (ابن ابرهیم ابن موسى ..) ازسهو نساخ زیاد شده ، زیرا ابراهیم بن موسى(ع) فرزندی بنام اسحق نداشته است . ☆ مطلب دیگر : از عبارت فوق مستفاد میشود که مهلوس لقب اسحق بن موسی (ع) است در صورتیکه از «عمد» وسایر کتب نسب فهمیده میشود که آن لقب اسحق بن عباس بن اسحق بن موسی(ع) است ، یعنی همین شخصیکه أبوالفرج خبر شهادتش را نگاشته .

(۲۶) أمه : فاطمة بنت محمد الدیباج . قیل أعقب . قاله النیمی وأبوالغنائم : «کشص» . ☆ نام این موسی وشرح بالا فقط در «کشص» آمده . ولی در «کنا» همین نام وهمین شرح در ذیل عباس بن موسی بن جعفر علیهما السلام دیده میشود که عیناً در توضیح (۹۴) نقل شده و همان صحیح است . چون علاوه بر اینکه مضمون شرح فوق را «عمد» در بارهٔ موسی ابن عباس بن موسی بن جعفر علیهما السلام آورده ؛ برای عباس بن اسحق بن موسی الکاظم علیه السلام در سایر کتب نسب فرزندی بنام موسی دیده نشد .

(۲۷) فمن ولده الشیخ المعمر الزاهد أبوطالب محمد ، یعمل الحدید زهداً ، و کان معدلاً من ذوی الأقدار ببغداد مات بعد أن عمی . وله بقیة ویقال لهم بنوالمهلوس : «مجد» . ☆ از این عبارت فهمیده میشود که شیخ معمر زاهد معدل حداد نامش محمد وکنیتش أبوطالب است . ولیکن ازکتب دیگر غیر ازاین مستفاد میشود ، چنانکه در «عمد» ازصاحب «مجد» چنین نقل میکند : له عقب کانوا ببغداد . منهم : أبوطالب محمد ابن الزاهد المعدل الحداد ؛

(*) أبواسحق أحمد (خ ل) : از هامش نسخهٔ لیدن .

وکان یعمل الحدید . و هو ابن علی بن اسحق المهلوس مات بعد أن عمی و له ببغداد بقیة یقال لهم بنو المهلوس . ٭ شاید در این عبارت بعد از (أبوطالب محمد) کلمهٔ (ابن) زائد وسهو کاتب باشد عبارت فوق را از «عن» نقل کردیم و لکن در «عن» و «عم» و نسخهٔ خطی چنین است : (أبوطالب بن محمد بن الزاهد .) که یك ابن بعد از أبوطالب ودیگری بعد از محمد دیده میشود ودر « کنشا و کشص » أبوطالب محمد بن علی بن اسحق بن العباس ابن اسحق را ثبت کرده و در ذیل اسم علي بن اسحق ابن توضیح را اضافه نموده است : الزاهد المعدل الجراد . کان یعمل الجرید زهداً . مات بعد أن عمی . وله ببغداد بقیة و بالجزیرة و أردبیل . یقال لهم بنو المهلوس . قاله العمری . ٭ لکن اطمینان بصحت نسخه «کشا و کشص» نیست وشاید این توضیح را مؤلف آن در زیر اسم أبوطالب محمد نوشته بوده وکاتب جا بجا کرده است ، اگرچه این احتمال هم هست که نسخهٔ « مجد» سقطی داشته باشد وزاهد معدل علی بن اسحق باشد . «من» نیز أوصاف مذکوره را برای أبوطالب محمد نوشته است . والعلم عندالله . سید محمد مرتضی زبیدی درهامش «کشص» زیر اسم أبوطالب محمد چنین نوشته است : کان محمد أبوطالب هذا أحد الزهاد . وکان القادر بالله العباسی یعظمه لحسن طریقته . حکی عن الشبلی ومات سنة ۳۹۹ «کذا فی ذیل التاریخ» . کتبه محمد مرتضی الحسینی. ٭ توضیح (۳۰) نیز دیده شود .

(۲۸) در «بلخ» از أعقاب عباس بن اسحق بن موسی الکاظم(ع) فقط همین یکرشته ، یعنی (أبوطالب بن محمد بن عبد الواحد بن علی بن اسحق بن عباس بن اسحق بن موسی بن جعفر «ع») مذکور است .

(۲۹) النقیب ببغداد . عقبه بالجزیرة . وجده المدفون بسوسی . و عقبه قلیل . قال ابن طباطبا : ومن موسی ، له عقب : «کشص» .

(۳۰) سلفه ، النقیب ببغداد ، وانقرض وقیل : محمد أبوطالب أخو جعفر هذا . والله أعلم : «کشا» .

(۳۱) ولده ببلخ : « عمد » «کشا کشص» .

(۳۲) له ثلثة عشر ابناً ، لهم أولبعضهم عقب ببلخ : «کشا کشص» .

(۳۳) له ابنان بمادرکش : «کشا کشص» .

(۳۴) قال العمری : بنوه منتشرون بالبصرة و المدینة و الأهواز و مرو و نیسابور

وشیراز : « عمد » « کشاکشص » . ☆ « کنص » پهلوی‌اسم حسین نوشته است : **صواری** . شاید تصحیف شده **صورانی** باشد .

(۳۵) أبوالصورانی ، وقیل اسمه الحسین ، وله أولاد . قبره بشیراز ، باب اصطخر ، یزار. قاله ابن طباطبا والعمری : « **کشاکشص** » .

(۳۶) ومنهم : محمدالصورانی، المعروف‌بابن‌سبة . قتل بشیراز ، وقبره بها ؛ ابن‌الحسین ابن الحسین أیضاً ابن اسحق بن موسی(ع) و أعقب جماعة ، یقال‌لهم بنوالوارث . منهم : رجل ولی القضاء بشیراز : « مجد » . ☆ نام پدرمحمدصورانی‌را«کشاکشص» **حسن بن حسین** ضبط کرده‌وچنانکه‌در(توضیح۳۵)دیده‌میشوداشاره‌بضبط «مجد»نیزنموده که **حسین بن حسن**میباشد

نسب محمد بن‌حسن بن اسحق بن‌محمد بن‌حسن بن حسین بن اسحق بن موسی (ع) را بنحویکه در (ص۵۱) دیده میشود « باج » ضبط کرده وهیچ توضیحی در ذیل نامها نداده وما عیناً از آنجا نقل نمودیم .

باید دانست که این شخص (محمد بن حسن بن اسحق) همان شریف علوی شاگرد و راوی از شیخ صدوق (متوفی۳۸۱) است که «من‌لایحضره الفقیه » (٭) رابخواهش اونگاشته و باین نام نهاده وسپس ازآول تا آخر کتاب را برایش تدریس‌کرده و اجـازه داده است که شریف آنرا ازمؤلف روایت‌کند . صدوق نامبرده ، در باب ۶۰کتاب دیگرش « اکمال الدین واتمام النعمة : ۳۰۰ » حدیثی راجع به **معمر مغربی** ازأبومحمد علوی (یکی ازمشایخ‌اجازه صدوق) نقل‌کرده وسپس آنرا بوسیله شریف علوی تأیید وتصحیح نموده وعین عبارتش‌اینست :

و أخبرنی - أبومحمد الحسن بن محمد بن‌یحیی‌بن الحسن‌بن‌جعفر بن‌عبدالله بن الحسن‌بن‌علی ابن‌الحسین‌بن علی‌بن‌أبی‌طالب علیهم السلام ، فیما أجازه لی مما صح عندی من حدیثه . و صح عندی هذا الحدیث بروایة الشریف أبی عبدالله محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسن بن الحسین بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام ، عنه ، أنه قال : حججت فی سنة ثلاث عشر وثلثمأة .. الخ (٭٭) .

(٭) این کتاب یکباربسال ۱۳۰۱ درلکهنوباردیگربسال ۱۳۲۴ درطهران چاپ شده است .

(٭٭) عبارت عیناً از « اکمال الدین » چاپ سنگی طهران در ۱۳۰۱ ، نقل شد . این کتاب را بار دیگر **مولر** E . Moller خاور شناس آلمانی در هایدلبرک چاپ کرده و أخیراً نیزقسمتی ازآن درسوریه بطبع رسیده است . مع الأسف ؛ همچنانکه نسخ «من‌لایحضره‌الفقیه» ـ

شریف أبوعبدالله علوی با اینکه در أصول رجالیه یاد نشده ومدح وذمی دربارهٔ او بنظر نرسیده است ، لکن همچنانکه در« تنقیح المقال ۳ : ۱۰۰ » فرموده ؛ همین روایت صدوق و تصحیح حدیثش در توثیق او کافیست . نظر بحدیث مذکور در« اکمال الدین » محدث‌نوری در « مستدرك الوسائل ۳ : ۷۱٦ » شریف‌نامبرده را ازمشایخ روایت صدوق بشمار آورده و اشتباهاً نام ونسبش را چنین یاد کرده است - محمد بن الحسن‌بن اسحق بن الحسین بن‌اسحق ابن‌أبی‌طالب * شك نیست که مرادش همین‌شریف علوی است ، لکن‌علاوه براینکه نسبش‌را بغلط ضبط کرده (٭) بی‌اندیشه اورا جزو مشایخ صدوق آورده ؛ زیرا تا آنجاکه نگارنده در آثار شیخ صدوق تفحص نمود غیر از یك مورد مذکور که قصهٔ معمر مغربی را از قول او و دیگری نقل‌کرده(٭٭) درجای دیگراز کتبش حدیثی ازاوروایت ننموده ، بلکه شریف‌مذکور همان شخصی است که چنانکه گفتیم ، صدوق « من لایحضره الفقیه » را برایش تألیف کرده و خود در مقدمهٔ آن فرماید که تمام آن‌کتاب عین فتاوای او است و برای عمل شریف مذکور برشتهٔ تحریر درآورده ، ونیزتصریح نموده باینکه شریف آثار اورا استنساخ میکرده ونزدش میخوانده وسپس اجازهٔ روایت آنها را میگرفته است چون مقدمهٔ « من لایحضره الفقیه » شرحی در تعریف شریف أبوعبدالله معروف بنعمه وهمچنین ذکر نسب او دارد ، عین عباراتش را نقل میکنیم : أما بعد ، فانه لما ساقنی القضاء الی بلاد القربة وحصلنی القدر بها بأرض بلخ من قصبة ایلاق (٭٭٭) وردها الشریف الدین أبو عبدالله المعروف بنعمه ، و هو : محمد ابن الحسن بن اسحق بن الحسن بن الحسین بن اسحق بن موسی بن جعفربن محمد بن علی ابن الحسین بن علی بن أبی‌طالب علیهم السلام . فدام بمجالسته سروری ، وانشرح بمذاکرته

---

* در نسب شریف علوی مختلف است ، نسخ « اکمال الدین » نیز اختلاف فاحش دارد . دربعضی ازنسخ خطی چنین دیده شد : ... محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسین بن اسحق بن موسی بن جعفر ... علامه مامقانی هم در « تنقیح المقال ۳ : ۱۰۰ » صورت نسب را بهمین طور از« اکمال الدین » نقل کرده است .

(٭) نوری خود در باب هفتم « نجم ثاقب : ۱٤۰ » صورت نسب را از « اکمال الدین » چنین نقل کرده : أبوعبدالله محمدبن حسن‌بن اسحق‌بن‌حسن بن حسین بن اسحق بن موسی‌بن جعفر

(٭٭) قطع نظر ازاینکه بعضی در نسبت « اکمال‌الدین » هم بصدوق تردید کرده‌اند .

(٭٭٭) ظاهراً ایلاق قُصبه ایست از قصبهای بلخ ، و محتملست که مراد این باشد که : بلخ از قصبهای ایلاقست ، وایلاق ترکستان باشد : « **لوامع صاحبقرانی ۱ : ۵۴** » .

صدری ، وعظم بمودته تشرفی ؛ لأخلاق قد جمعها الی شرفه ، من ستر وصلاح وسکینة ووقار و دیانة و عفاف وتقوی واخبات . فذاکرنی بکتاب صنفه محمد بن زکریا المتطبب الرازی و ترجمه بکتاب « من لایحضره الطبیب » و ذکر أنه شاف فی معناه ، و سألنی أن أصنف له کتاباً فی الفقه والحلال والحرام والشرایع و الأحکام ، موفیاً علی جمیع ما صنفت فی معناه ، و أترجمه بکتاب « من لایحضره الفقیه » لیکون الیه مرجعه و علیه معتمده وبه أخذه ، ویشترك فی أجره من ینظر فیه وینسخه ویعمل بمودعه . هذا مع نسخه لأکثر ما صحبنی من مصنفاتی و سماعه لها وروایتها عنی ووقوفه علی جملتها ، وهی : مائتا کتاب وخمسة وأربعون کتاباً . فأجبته أدام الله توفیقه الی ذلك ؛ لأنی وجدته أهلا له ، وصنفت له هذا الکتاب بحذف الأسانید ؛ لئلا یکثر طرقه . ولم أقصد فیه قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه ، بل قصدت الی ایراد ما أفتی به و أحکم بصحته وأعتقد فیه أنه حجة فیما بینی وبین ربی ؛ تقدس ذکره وتعالت قدرته

این عبارات عین متن « لوامع صاحبقرانی ۱ : ۵٤ بعد » است (٭) . چون نسخ « من لایحضره الفقیه » که بنظر علامهٔ مجلسی رسیده نسب شریف علوی را مختلف ضبط کرده بوده اند ، لذا عبارت متعلق بنام ونسب اورا چنین ترجمه فرموده است : یعنی که من داخل بلخ شدم ، و وارد بلخ شد ؛ یا شده بود پیش ازمن سید متدبن أبوعبدالله که مشهوربود بنعمه ، واسم او : محمد پسرحسن بود ؛ ودربعضی ازنسخ : حسین ، پسراسحق ، پسرحسن ، ودربعضی ازنسخ : حسین ، پسرحسین ، پسر اسحق ، پسر امام أبوالحسن موسی بن جعفر ، که پنج پشت بحضرت میرساند : « **لوامع صاحبقرانی ۱ : ۵۵** » .

این اختلاف نسخ « فقیه » و « اکمال » درنسب شریف نامبرده ، که مع الأسف ازمسامحهٔ کاتبان ومستنسخان رویداده در نسخ قبل اززمان مجلسی وهم در نسخ بعد از او دیده میشود . بهترین وصحیحترین نسخهٔ که تاکنون بنظر نگارنده رسیده ودر ۹۸۰ و۹۸۱ نوشته‌شده (٭٭)

(٭) این کتاب شرح فارسی « من لایحضره الفقیه » است که علامهٔ کبیر مولی محمدتقی مجلسی اول (متوفی ۱۰۷۰) أعلی الله مقامه نگاشته و مع الأسف نا تمام مانده است . مقدار موجود آن (تا آخر کتاب حج) در دوجلد بزرك بسال ۱۳۳۱ در طهران چاپ شده . آنمرحوم شرح دیگری هم بزبان عربی مرقوم داشته که بطبع نرسیده أما نسخ آن یافت میشود .

(٭٭) این نسخهٔ نفیسهٔ متبرکه که از بقایای آثار خانوادگی و در دست آیة الله « صاحب روضات الجنات » بوده است ، کتابت جزء أول آن بخط ناصرالدین بن علی بن الشیخ تقی الدین البیاضی –

صورت نسب را چنین آورده است : محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسین بن الحسین بن اسحق بن موسی بن جعفر ... الخ . * فعلاً بیش ازاین تحقیق در مطالب بالا میسر نیست ، لعل الله یحدث بعد ذلك أمراً .

ناگفته نماند : پس از اینکه شیخ صدوق ؛ رضوان الله علیه ، از تألیف « من لا یحضره الفقیه » فارغ شده (یاتدریجاً درحین تألیف) شریف أبوعبدالله نعمه آنرا درحضورمؤلف استماع کرده و صدوق این تصدیق و اجازه را درآخر کتاب برایش نگاشته که عبارت آنرا از آخر مشیخهٔ نسخهٔ موصوفه نقل میکنیم : یقول محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی ؛ مصنف هذا الکتاب : قد سمع السید الشریف الفاضل أبوعبدالله محمد بن الحسن العلوی الموسوی المدنی المعروف بنعمة ؛ أدام الله توفیقه و تأییده وتسدیده ، هذا الکتاب من أوله الی آخره بقرآءتی علیه وروایته‌له عن مشایخی المذکورین ، و ذلك بأرض بلخ من‌ناحیة ایلاق . وکتبت بخطی، حامداً لله وشاکراً ، وعلی محمد و آله مصلیاً ؛ وذلك فی‌ذی القعدة من سنة اثنتین وسبعین وثلثمائة . * از تاریخ این اجازه توان فهمید که تألیف « فقیه » در سنهٔ ۳۷۰ ویا اندکی پیش و پس بوده است .

(**۳۷**) السید الأجل العالم ، نقیب النقبآء ، ذوالمجدین ، أبوالقاسم الموسوی ؛ صاحب الفضل والعلم والنعم الکثیرة . وکان السلطان ملکشاه عزم‌علی‌أن یبایعه بالخلافة . وله‌قصص ، أورد بعضها فی‌کتاب « السادة المراواه » أی ذکر ، ولاعقب له من‌الذکور : « **کشا** » . * شاید « السادة المراواه » غلط ، وصحیح « السادة المراوزه» باشد . * « **لبا** » درطی ذکر نقباء بلاد ، این شرح را مینویسد : **نقیب کورة مرو** : کان فی‌زمن‌الماضی نقیب النقباء بمرو السیدالأجل ذوالمجدین أبوالقاسم علی بن موسی بن اسحق بن الحسین بن اسحق بن موسی الکاظم بن جعفر علیهما السلام . قال الشیخ علی بن الحسن فی « دمیة القصر » : جمال العترة الموسویة

ـ یکشنبه ٦ ج۱ ـ ۹۸۰ در نجف أشرف پایان یافته ، وکتابت جزء دوم بخط محمد بن زین الدین ابن محمد الشامی در۳ شنبه ٤ ج۱ ـ ۹۸۱ . این نسخه چندین مرتبه بدست مبارك مرحوم شیخ حسن صاحب « معالم الدین » (متوفی ۱۰۱۱) مرزند شهید ثانی درسال ۹۸۲ وبعد از آن بدقت تمام باپنج نسخه مقابله وتصحیح شده وحواشی و تعلیقات فراوانی بخط آنمرحوم و حفید فاضلش مرحوم شیخ علی صاحب « الدر المنثور » دارد و چندین اجازه و تصدیق و فوائد بسیار دیگر بخط آنها وصاحب « روضات الجنات » نیز دراین نسخه موجود است .

الممعن منه فی الطریقة السویة قال : وقد سعدت بضیافته فی رمضان سنة سبع و أربعین و أربعمأة . . الخ : « لبا ۱۸۵ » .

(۳۸) هو جد (أحد : **كشص**) نقباء مرو وكان خليفة أخيه على النقابة الموسوية و المراوزة من ولده ، وفيهم عدد : « **كشا** » نظير « **كنص** » .

(۳۹) العبد الصالح النقيب بمرو و أمه عباسية : « **كشا كشص** » .

(۴۰) السيد الأجل علاء الدين أمه بنت أبي القاسم بن محمد الداعی بن علی بن أحمد ابن علی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن العریضی . ولاه الامام الناصر نقابة بلادجرجان كلها ، و كتب له بذلك عهده . وأخوه أبوجعفر محمد . ولكل واحد منهما ابنان : « **كشا** » .

(۴۱) نقیب مرو . كذا فی داعی الطرب و كان نسبه الی محمد بن علی بن اسحق ، فأصلحته : « **كشص** » .

(۴۲) كان له عقب بحلب ، و ربما انقرضوا : « **كشا كشص** » .

(۴۳) بالبصرة . قال ابن طباطبا : كان بمكة ، وله ولد بالبصرة ، يعرف بحيدرة ، و له أولاد : « **كشا** » .

(۴۴) بنا بقول ابن طبا طبا هر دو أولاد داشته اند . ☆ و قال ابن طبا طبا : و فی موسی و القاسم : « **عمد** » .

(۴۵) توضیح (٤٤) دیده شود .

(۴۶) و نجم الناجم بالبصرة ، فخرج اليه علی بن زيد ، و معه جماعة من الطالبيين . منهم : . . و جعفر بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی . قتله سعيد الحاجب بالبصرة : « **مقا : ۴۲۵** » عند ذكر أيام المهتدی و من خرج من الطالبيين فی هذه الایام . ☆ قتله سعد الحاجب ، قتل بالبصرة ودفن بها . كان يوم قتل ابن ثمان و ثلثين سنة : « **لبا : ۱۳۰** » عند ذكر مقاتل آل أبی طالب .

« یا د داشت »

نسب سادات موسوی **كهره و قنوجه و منكرس و جانس و ساول ضلعه اله آباد و سادات ترمذ** منتهی میشوند باسحق بن امام موسی كاظم (ع) : « **ض ۴ : ۴۲۵** » .

توضيحات راجع بامامزاده (هرون) ابن موسى بن جعفر
عليهما السلام و أولادش (ص ١٦) از شماره ٤٧ تا ٦٨

(٤٧) مشجر أولاد وأعقاب هرون بن موسى (ع) بنحو مرقوم (در ص ١٦)مأخوذ از « عمد » « كشا » « صحا » است ، وچون عبارات « مجد » درنسخهٔ موجوده بنحو ديگريست ناچار بنقل آن ميپردازيم : فولد هرون بن موسى الكاظم (ع) ابن‌الصادق (ع) ، وهو لأم‌ولد : ثمانية ؛ لم يعقب منهم‌غيرأحمد وحده . وهم . محمد و أحمد . زينب أم‌عبدالله و فاطمة أم‌جعفر وموسى . وخلف حملاً جآء بعده اثنين في بطن ؛ ذكراً و أنثى . فالذكر سموه هرون باسم أبيه ؛ درج طفلا . والبنت سميت زينب‌الصغرى . فأما محمد فدرج مشتداً وأما موسى‌فخلف علياً . وانقرض على بعد ما أولد : « مجد» . ☆

قال الشيخ أبونصر البخارى : هرون بن موسى (ع) فمن طعن في‌نسب المنتسبين اليه ، و قالوا : ماأعقب هرون ، وهولأم ولد . وأعقب أحمد بن هرون من رجلين : محمد و موسى : «عمد» . ☆ عبارت هرچهار نسخهٔ موجود « عمد » بهمين نحو است كه نقل شد . ☆ أمه أم ولد . قال البخارى : طعن في نسب المنتسبين ؛ و قال : ما أعقب ، أو ما بقي له عقب . و قال العمرى‌وابن‌طباطبا وغيرهما أعقب‌من‌أحمد . قال‌أبونصرالبخارى في كتابه : ان هرون بن‌موسى ممن طعن في‌نسب المنتمين اليه . ثم قال بعد فصل آخر : و لهرون : محمد بن هرون و ولد محمدبن هرون : موسى ؛ لاشك وأما الشك في‌محمد بن‌هرون ،هل أعقب أم لا ؟ . **غيرأني أقول** . أبانصر تفرد بالطعن فيهم ، وبعد ذلك اهماله ذكر أحمد بن هرون أيضاً مما تفرد به ولم يوافقه أحد . **قوله** : اما الشك في محمد بن هرون هل أعقب أم لا ؟ هذا شيء ظاهر مكشوف معلوم عند أهل هذه الصناعة : أن‌محمد بن هرون لم يعقب ، ولم يختلف أحدفي كونه دارجاً . ومطاعنته في‌هؤلاء السادة على هذه القاعدة الداهية من‌أدهى القواعد و أوهن الشك . فان الهرونية لم يزعموا أن جدهم محمد بن هرون . بل جميع أهل النسب من المتأخرين و المتقدمين من النساب المحتاطين ؛ مثل : ابن خداع و ابن طباطبا و أبي‌الغنائم وابن الصدف و صاحب المجدى والتميميين و أبي‌حارث بن الدينورى و ابن أبي‌جعفر و غيرهم قد اجمعوا و اتفقوا على صحة ولادة أحمد بن هرون و بقاء عقبه . الوجه الذى أوردت . و أما اهماله أحمدبن هرون في ذات الكتب : فليس لأنه لم يلزم في ذلك الكتاب ايراد جميع أولاد من يذكره . بل‌ربما يذكربعضاً ويهمل بعضاً . والله تعالى‌المسئول‌عن‌سب أهل بيت نبيه‌المطهرين ،

و نفى نسب أولاده عنه . وعن الحاق الأجانب الكاذبين بالعترة الطاهرة الأكرمين ، وهو ولى العصمة والتوفيق : «كشا » . * این عبارات بصورت ناقصی در «کشص» موجود است .

مدفن امامزاده هرون را درچند موضع نشان داده اند : ۱- در نزدیکی **ساوه** . در کتاب « هدية اسمعيل» گوید : درده کیلو متری شهرستان ساوه ، مزاری موجود است که بنام امامزاده سید هرون بن موسی الکاظم علیه السلم نامیده میشود ، و درألسنه مردم نسلاً بعد نسل از زمان قدیم گفته میشود که این سید جلیل بعد ازتفرقهٔ سادات بوسیلهٔ سپاه عباسیان با جراحات زیادی درداخل‌زراعات قریهٔ ورزنه بزمین افتاده و درحال‌ضعف واغما بوده است(•) دراین حال شخص زارعی در حین سرکشی بزراعات خود آنجناب را دیده و با پرسش حال مجروح بمنزل‌خود رهسپارمیگردد که غذا ودوائی برای پذیرائی ومعالجهٔ جراحاتش‌بیاورد ، ودر بین راه بعمال مأمون ملعون‌که آنحضرت را جستجو میکرده اند برخورده وبرای گرفتن جایزه ، بجای اقدام باطعام و مداوا عدهٔ زیادی دشمن مسلح را برسر آنحضرت میآورد که فوراً بقتلش مبادرت مینمایند ، وحالیه هم زائرین در موقع زیارت برآبیار ورزنه لعنت میفرستند . باز معروف است‌که آبیار أهل قریهٔ ورزنه با انگشت کوچك خود محل اختفاء سید هرون را بعمال‌مأمون نشان داده وامامزاده هم اورا نفرین‌کرده‌که خود وأعقابش تاقیام قیامت نشان دار باشند وعلامتی شبیه بانگشت ازپهلوی انگشتان دستها وپاهای او ظاهرشده وخانوادهٔ آن شخص بشش انگشتی معروف شده‌اند ، والحال هم در آن حدود خانوادهٔ هستندکه در دست ها وپاها ۲٤ انگشت دارند . ازغرائب این است‌که خانواده های دیگرهم وقتی ازآن نژاد دختر میگیرند ویا بآنها دختر میدهند باز این أثر در أولاد آنان ظاهر میشود ، والله أعلم بحقایق الأمور : « **هدية اسمعيل** ـ قیام سادات علوی برای بدست آوردن خلافت : ۱٦۱ » تألیف آقا میرزا علی‌أکبر تشید .

۲- در قریهٔ **تکیهٔ طالقان** . « **نا : ٥٤** » گوید : در تواریخ عرب و بعض کتب جغرافی نوشته اند : یکی ازقرای طالقان وسطی قریهٔ تکیه میباشد . سکنهٔ آن ده خانوار است و در این‌قریه امامزادهٔ را زیارت مینمایند که معروف بهرون بن موسی بن جعفر علیهم السلم است . صحن و گنبد وبقعهٔ اینمکان شریف را باگچ بندوده‌اند وازسنك وگچ برآورده اند ..... و در

(•) درنزدیکی این مرقد شریف حالیه تپهٔ بنام ورزنه موجود است که با حفاری بعضی آثار تاریخی ازآن استخراج میکنند .

دالان چراغخانه یك در یك مصراعی نصب شده ، آن نیز منبت است و در بالای در اینسطور بخط ثلث مسطور است : باب الزیارة المتبركة فی أواسط ذوالقعدة سنة ثلثوخمسین وثمانمائة ، عمل كاتب شاه سبزواری . در حاشیه ومتن در دومصراعی حرم نیز بخط ثلث تمام سورهٔ مباركهٔ انا فتحنا وصلوات برچهارده معصوم صلوات الله علیهم مكتوب ، و در طرف پائین مصراع سمت دست راست ، اینعبارات رقم شده‌است : گلبن باغ .. ، در صدف انما ، و ثمرهٔ شجرهٔ هل أتی ، جلال الدین والدنیا ، امامزاده هرون بن سلطان الأتقیا ، امام الأولیا ، موسی الكاظم علیه السلام و در مصراع طرف دست چپ نیز درپائین در ، این كلمات مسطور است : المفتح أبواب الخیر و الاحسان ، بحر ظل عاطفت ، نور بن كیان شاه بن كیان شاه جهان صید كن ، عمل استادشمس‌الدین‌بن استاد محمد ، فی‌تاریخ شهرصفراحدی وثمانین وتسعمائة ... الخ .

۴ـ در **پنجه شاه** ؛ نسخهٔ از « أنیس المجتهدین » نراقی را در « **یعه ۲ : ۴۶۵** » چنین وصف میكند : و رأیت فی المشهد الرضوی عند المحدث الحاج الشیخ علی أكبر النهاوندی نسخة خط السید حسین بن محمد مهدی الحسنی خادم (پنجه شاه) ـ مزار هرون بن موسی الكاظم علیه السلام ـ كتبها سنة ۱۲۰۵ ☆ **پنجه شاه** ظاهراً نام محلی‌نیست وشاید مرادیكی از دوموضع فوق‌الذكر باشد . والله العالم .

(**۴۸**) الخطیب بالمدینة : « **كشص** » . ☆ فولد أحمد بن هرون بن موسی الكاظم (ع) ابن جعفر الصادق (ع) . وكان لهُ ولد : ثلاثة عشر ولداً منهم ثلاث بنات . وهن : حسنة و رقیة وأم عبدالله ، رزقها من أم ولد كانت له . و الرجال : اسمعیل و هرون و جعفر والحسن وعلی والحسین وعبدالله وموسی ومحمد وخلف حملاً ولد بعده سموه أحمد ولم یعقب من ولده‌غیراثنین ، وهما : موسی ومحمد . والباقون درجوا وانقرضوا : « **مجد** » .

(**۴۹**) فأما موسی بن أحمد بن هرون‌بن الكاظم (ع) ، فولد الحسن القائد الجلیل ، وولد القائد یقال‌لهم : بنوالأقطسیة : « **مجد** » .

(**۵۰**) وأبوهرون (٭) ابن الكاظم (ع) ادعی . أبوالقاسم المخمس صاحب مقالة العلاة المعروف بعلی بن‌أحمد الكوفی . فقال أنا : علی بن أحمدبن‌موسی‌بن‌أحمدبن‌هرون‌بن‌موسی الكاظم‌بن‌جعفربن‌محمدبن علی‌بن‌الحسین‌بن‌علی‌بن‌أبی‌طالب‌علیهم‌السلم . فكتبت من‌الموصل الی

(٭) چنین است در نسخهٔ « **مجد** » وظاهراً باید (والی هرون) باشد . در « **كشا** » بجای (والی‌هرون) چنین است . (والیه الخ) ودر « **عمد** » اینچنین : (والیه الخ) یعنی والی‌الأقطسیة .

شيخي أبي عبدالله الحسين بن محمد بن القاسم بن طباطبا النسابة ببغداد ؛ أسئله عن أشياء في النسب ؛ من جملتها : نسب علي بن أحمد الكوفي . فجاء الجواب بخطه الذى لا شك فيه (لا أشك فيه : عمد . كشا) : ان هذا الرجل كاذب مبطل ، وانه ادعا الى بيوت عدة لم يثبت له نسب في جميعها ، و ان قبره بالرى يزار على غير أصل صحيح : «مجد» «عمد» «كشا» .☆ علامهٔ حلي در « خلاصة الأقوال في أحوال الرجال » در ترجمهٔ أبوالقاسم علي بن أحمد كوفي گويد : أقول : وهو المخمس صاحب « البدع المحدثة » . و ادعى أنه من بني هرون بن الكاظم (ع) . و معنى التخميس أن عند الغلاة لعنهم الله . أن : سلمان الفارسي و المقداد و عمار و أبادر وعمرو بن أمية الضمري هم الموكلون بمصالح العالم . تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً . ☆ شيخ حسين بن عبد الوهاب که از علماى اماميه ومعاصر سيد مرتضى علم الهدى (متوفاى ٤٣٦) بوده ، كتابي تأليف كرده باسم « عيون المعجزات » كه نسخهٔ خطى آن موجود ، وعبارتست از تتميم كتاب « تثبيت المعجزات » تأليف أبوالقاسم كوفي . ودر كتاب عيون مذكور نسب أبو لقاسم كوفي را چنين آورده است : السيد أبوالقاسم علي بن أحمد بن موسى بن الامام محمد التقي الجواد (ع) . عبارت « عيون المعجزات » در اين باره ، در مقدمه كتاب « الاستغاثة في بدع الثلثة » أبوالقاسم كوفي و « ميه ٣ ٣٤٦ » و « ضا : ٣٧٤ » و خاتمه « مستدرك الوسائل: ٣٢٢ » موجود است لكن براى أحمد بن موسى المبرقع درهيچيك ازكتب موجود نسب وغيره پسرى بنام أبوالقاسم علي ديده نشد ، بلكه فقط يك پسر بنام محمد الأعرج براى أحمد مذكور ثبت كرده اند بهر حال ، شايد اين نسب نيز يكي از (بيوتى) باشد كه أبوالقاسم خود را بآنها منتسب كرده و ابن طباطبا در جواب نامه صاحب « مجد » بآن تصريح نموده است . و الله العالم بحقيقة الحال . مع الأسف كتاب « البدر المشعشع في ذرية موسى المبرقع » فعلا در دسترس نگارنده نبود كه مورد استفاده واقع شود ☆ أبوالعباس نجاشي متوفى ٤٥٠ در « كتاب الرجال ١٨٨ » گويد : علي بن أحمد أبوالقاسم . كوفي . رجل من أهل كوفة كان يقول : انه من آل أبي طالب . وغلا في آخر أمره و فسد مذهبه . و صنف كتباً كثيرة ، أكثرها على الفساد .. (سپس ٤٩ كتاب از تأليفات أبوالقاسم را نام برده و گويد) : هذه جملة الكتب التى أخرجها ابنه أبومحمد . توفي أبوالقاسم بموضع يقال لها . كرمي ؛ من ناحية فسا ، و بين هذه الناحية و بين فسا خمسة فراسخ ، و بينها و بين شيراز نيف وعشرون فرسخاً . توفي في جمادى الأولى سنة ٣٥٢ . و قبره بكرمي . بقرب الخان . و الحمام أول ما يدخل كرمي من ناحية



شیراز . و آخر ما صنف : « مناهج الاستدلال » . و هذا الرجل یدعی له الغلاة منازل عظیمة . وذکرالشریف أبومحمد المحمدی رحمه الله أنه رآه . ٭ ابن الغضائری در « کتاب الرجال » گوید : علی بن أحمد . أبوالقاسم الکوفی ، المدعی العلویة ، کذاب غال ، صاحب بدعة ومقالة رأیت له کتباً کثیرة لا یلتفت الیه . ٭ مدفن أبوالقاسم که نجاشی درنزدیکی شیراز نشان داده ؛ چنانکه دیده شد « مجد » ازابن طباطبا نقل کرده که در ری زیارتگاهست و أصلی ندارد . پس صحیح همانست که نجاشی گفته است .

بالجمله ؛ این دانشمند گرانمایهٔ مسکین بفساد مذهب متهم شده وقدما عمداً غلو وتخمیس و بدعت باو نسبت داده و کذاب وضعیفش شمرده اند ، درحالیکه نویسندهٔ مقدمهٔ « الاستغاثة » چاپی اورا تبرئه کرده وبجلالت قدر وعظمت شأن وعلم کثیر وفضل غزیرش ستوده وآنهمه اتهام را ازجانب غاصبین خلافت و أعداء آل محمد صلوات الله علیهم دانسته که مع الأسف بر رجالیون سلف هم أمر مشتبه شده است . کتاب « الاستغاثة فی بدع الثلثة » اخیراً چند مرتبه در نجف أشرف بطبع رسیده و حقاً ازکتب بسیارنفیس وعظیم القدر وکثیر الفوائد میباشد . برای شرح حال أبوالقاسم و تفصیل این اجمال بمقدمهٔ « الاستغاثه » و « تنقیح المقال ۲ : ۲٦٤ » و « مستدرك الوسائل » ۳ : ۳۲۲ » و« ضا : ۳۷٤ » و«الفهرسة : ۹۱ ط ۲ » تألیف شیخ طوسی و« الفهرسة : ۲۷۳ ط ۲ » تألیف ابن الندیم ؛ مراجعه شود .

(**۵۱**) و أما محمد بن أحمدبن هرون بن الکاظم (ع) ، فولده بالمدینة . أکثرهم الیوم انقرض . و کان منهم : محمد بن أحمد بن هرون بن الکاظم (ع) . فحدثنی شیخ الشرف : أن أحمد هذا مضی الی . ؛ و له فیها عقب : « **مجد** » . ٭ عبارت نسخهٔ « **مجد** » مشعر باشتباه و سقطی است . ٭ أبوجعفر النسابة المورخ العابد المالکی المذهب . سمع أبا القاسم النبوی : « **کشص** » .

(**۵۲**) و کان اسمعیل بن محمد بن أحمد بن هرون بن الکاظم (ع) ببلخ . له بها ولد : « **مجد** » .

(**۵۳**) توضیح (۵۱) دیده شود .

(**۵۴**) آقای میرزا محمد باقر (ساعدی خراسانی) در نامه مورخ ۱۲ قع ۱۳۷٤ نوشته اند : نسب نامهٔ خاندان مرحوم شاه حیدری که از خاندانهای معروف مشهدند و رئیس آنها قریب ده سال است وفات یافته وبه (آقای شاه) شهرت داشته وأهمیت خاصی را حائز

بوده ، بشرح زير از سنك قبرش كه صحت آن محرز است عرض ميكنم ... ✿ سپس سلسلهٔ نسب‌را بنحو مرقوم در (ص١٦) نقل كرده اند . توضيحاً ، دركتب موجوده نسب براى محمد ابن أحمد بن هرون بن موسى (ع) فرزندى بنام على ديده نشد .

(٥٥ وقال أيضاً (يعنى شيخ الشرف) : مضى الحسين بن محمد بن أحمد بن هرون الى الرى ، وله فيها عقب : « **مجد** » .

(٥٦) الدقاق : « **كشا** » . ✿ الوراق : « **كشص** » . ✿ ولده‌بنيشابور وشيراز : « **لبا** » .

(**٥٧**) وكان منهم (يعني من عقب الحسين بن محمد بن أحمد) بنيشابور : الشريف الفاضل صاحب مجلس (كذا) أبوالحسين (أبوالحسن : **عمد** . **كشا** . **كشص**) على‌بن‌جعفر ابن محمدبن (أحمد ط) بن هرون بن الكاظم (ع) : « **مجد** » .

(٥٨) وكان منهم ببخارا ؛ فى‌قول شيخ‌الشرف : أبوعبدالله أحد أصحاب الأحوال الحسنة (أحد أصحاب الأموال : **كشص**) ابن‌محمد الناهكى‌ابن جعفر بن محمد بن أحمد بن هرون ابن الكاظم (ع) : « **مجد** » . ✿ قال شيخ الشرف : و مضى هرون بن محمد بن جعفر الى اليمن ، وله ولد هناك : « **عمد** » « **كشا كشص** » . ✿ گويا عبارت شيخ الشرف را هر دو از « **مجد** » نقل كرده اند ، ودر نسخهٔ موجودهٔ « **مجد** » چنين است . قال شيخنا : ومضى‌هرون ابن محمد بن أحمد بن هرون الى اليمن ، وله ولد هناك .

(٥٩) السيد عمادالدين‌النسابة كان بنيسابور ، ويعرف بأبي‌جعفر ، وله أولاد: « **كشا** ».✿ أبوجعفر النسابة البارع ؛ وكان‌من‌غلاة الشيعة ثم تحول شافعياً ، وصحبه محمد بن يحيى الفقيه ، وسمع الكثير . أخذعنه ابن السمعاني ، وقتل بنيسابور في‌شوال سنة تسع و أربعين وخمسمائة ، عن بضع وستين سنة . كذا في التاريخ : « **كشص** » . ✿ عبارت منقول ظاهراً از حواشى سيد مرتضى رسدى است . ✿ آقاى نجفى (نزيل قم) در نامهٔ مورخ ج ١ ـ ١٣٧٤ نسب سيد أبوجعفر مذكور را بأبو عبد الله هرون بن محمد (نزيل قم) ابن أحمد الخطيب بن هرون بن موسى بن جعفر (ع) رسانده اند . گويا **محمد وجعفر** از أجداد او سهواً ساقط شده است . تاريخ قتل أبوجعفر را هم آقاى نجفى درسال ٥٤٨ ذكر كرده اند ، والله العالم .

در « يعه ١ : ٥٣٠ » فرمايد : « أزاهر الرياض الربعية » في‌الأنساب . للسيد النسابة‌أبي‌جعفر محمد بن هرون الموسوى النيسابورى ، كما يظهر من‌كتابه « لباب الأنساب » الذى ألفه سنة ٥٥٨ ، فيكون تأليف الأزاهر قبل التاريخ . ✿ در اين موضع از « يعه » اشتباهى رخ داده

ومؤلف محترم آن در حرف لام وجاهای دیگر کتاب تدارك و تصحیح نموده اند . منشأ این اشتباه عبارتیست که شخصی درظهر نسخهٔ « لباب الأنساب » (*) نگاشته و بخطا آنکتاب را بسید أبوجعفر محمد بن هرون نسبت داده است . در صورتیکه هیچیك از کتابهای نـامبرده تألیف سیدأبوجعفر نبوده وبدون تردید ازآثار علامهٔ مورخ أبوالحسن علی‌بن‌زید بیهقی‌معروف بابن فندق (متوفی ٥٦٥) میباشد ومکرر درمکرر درکتاب دیگرش « تاریخ بیهق ط طهران ۱۳۱۷ ش » حواله بلباب الأنساب نموده ، لکن در فهرس مصنفات بیهقی کتابی بنام « أزاهر الریاض الربعیة» دیده نمیشود ، شایدفهارس‌جامع نباشد ، والله العالم . بهرحال « لباب‌الأنساب» که تاریخ تألیف جلد أول آن ٥٥٨ است است تألیف سید أبوجعفر مذکور که در٤٩٥ وفات کرده نتواند بود .

این نیز ناگفته نماند : از امامزاده های بنام اصفهان امامزاده هرون (معروف بهرون ولایت) است که مزارش در حوالی میدان‌کهنهٔ شهر میباشد و « ض ۴ : ۲۰۵ » نسب او را چنین نوشته : هرون بن محمد بن زید بن حسن بن جعفربن حضرت امام محمد تقی (ع) . ☆ ونیز گوید که آنجناب درزمان معتصم‌خلیفهٔ عباسی(۱۷۸ - ۲۲۷) دراصفهان شهید شد ، لکن باید دانست که برای حضرت جواد (ع) فرزندی بنام جعفر ذکر نکرده اند . سید حسین بن‌سید مرتضی استرآبادی درکتاب « تاریخ سلطانی » که آقای سید مصلح الدین مهدوی در حاشیهٔ « تذکرة القبور» ازنسخهٔ خطی آن نقل کرده اند ؛ نسب امامزاده هرون مذکور (هرون‌ولایت) را چنین یاد کرده است : هرون بن محمد بن أحمد بن جعفر بن هرون بن موسی بن جعفر علیهما السلم . ☆ شاید خواستش أبوعبدالله هرون صاحب الأحوال الحسنه است ، أما درجایی بنظر نرسید که او در اصفهان مدفون باشد . والله العالم .

(۶۰) أبومحمد : « کنص » . ☆ له أعقاب ، وکان بالمدینة : « کشا کنص» .

(۶۱) قاضی المدینة و نقیبها ، له عقب . قال العمری : رأیت بعضهم بمصر : «عمد» «کشا» . ☆ وقیل کان قاضی بالرملة ، وله أولاد : « کشا » .

(*) مقصود از این نسخه همان جلد أول کتاب است که نادرشاه أفشار بر آستانهٔ مقدسه رضویه وقف نموده واینك درکتابخانه مبارکهٔ رضویه موجوداست . نسخه دیگری ازهمان‌جلد در کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است که همان شرح را درپشت جلدش نقل کرده اند وظاهراً از روی نسخهٔ رضویه استنساخ شده است .

(۶۲) هو أكثر اخوانه عقباً : « كشا » . ✲ وله ولد باصفهان وشيراز : «لبا» .

(۶۳) العابد الجندى وحده . له ذيل طويل بطوس و المشهد وبغداد : «كشا». ✲ نام این شخص در « مجد » « كشا » « ملتا » حسن آمده ، ودر « عمد » « سج » حسين .

(۶۴) وكان منهم بطوس : أميركا ، هو . على بن المحسن بن الحسن الجندى بن ... الخ : « مجد » . ✲ قلت : ومن ولد أميركا هذا : على أبى الحسن بن محمد أبوعبدالله بن الرضا بن محمد بن حمزة بن ميركا الطوسى الأصل الحلبى المولد . عرف بأبى دفتر خوان : « كشص » ، ✲ عبارت عيناً نقل شد و مغلوط و ناقصست و گويا از حواشى سيد محمد مرتضى زبيدى باشد .

(۶۵) قاسم الأنوار ، سید معین الدین علی تبریزی ، از مشاهیر عرفا و صوفیه و از ارادتمندان ومصاحبان شیخ صدر الدین موسی اردبیلی(۷۰۴ ـ ۷۹۴) فرزند شیخ صفی‌الدین مشهور (جد صفویه) بوده ، وازجانب اولقب **قاسم الانوار** یافت . بعد از او بصحبت شیخ صدرالدین علی یمنی (از أصحاب شیخ أوحد الدین کرمانی) رسید . شرح حال‌قاسم درکتب بسیاری دیده میشود ، ازجمله : « نفحات الأنس جامی : ۵۳۵ » « ترجمهٔ سلطانمحمد فخری هراتی‌ازمجالس‌النفائس‌أمیرعلیشیر نوایی: ۶ » «ترجمهٔ حکیم‌شاهمحمد قزوینی‌ازمجالس‌النفائس: ۱۸۳ » «مجالس‌المؤمنین ـ مجلس‌ششم» « حبیب‌السیر۳:۱۴۵ـ رجال‌حبیب‌السیر: ۹۸» «مجمع الفصحا۲ : ۲۷» «قاموس‌الأعلام ۲ : ۱۰۵۷و۳۵۳۲ » «تاریخ أدبیات‌ایران‌براون ۳ـ ازسعدی تاجامی : ۵۳۴ » « دانشمندان آذربایجان : ۳۰۴ » « ریحانة الأدب ۱ : ۱۱۹ و۳ : ۲۵۹ » .

ولادتش (چنانکه درترجمهٔ « مجالس النفائس » وغیره است) درسراب تبریز بوده ، و بطوریکه دکتر **ریو Rieu** در « فهرست نسخ فارسی موزهٔ بریتانیا : ۶۳۵ » گوید؛ بسال ۷۵۷ واقع شده است .

وفاتش در **لنگه خرجرد** از قرای جام خراسان بسال ۸۳۷ (چنانکه در « نفحات الأنس : ۵۳۷ » وحاشیه ترجمهٔ « مجالس النفائس» حکیم شاه محمد : ۱۸۴ و « حبیب السیر ۳ : ۱۴۵» و « مجالس المؤمنین » و « فهرست ریو » و « تاریخ أدبیات براون ۳ : ۳۷۱ و ۵۳۴ » است) واقع شده ، یا بسال ۸۳۵ (چنانکه در ترجمهٔ « مجالس النفائس » فخری هراتی : ۶ و « تاریخ أدبیات براون ۳ : ۴۹۳ » است) . ۸۳۸ نیز گفته اند .

مزار وی که بدستور أمیر علیشیربنا شده درقریه لنگهٔ مذکوراست .

ریو مطالب مهم أحوال قاسم الأنوار را باین مضمون خلاصه کرده است : بسال ۷۵۷ هـ ۱۳۵٦ م در سراب تبریز بدنیا آمده ودرعلوم شرعی شاگردی شیخ صدرالدین أردبیلی نمود . بعد از او خدمت شیخ صدرالدین بمنی طلب علم و معرفت کرد . پس از مدتی که در گیلان اقامت داشت ، در عهد سلطنت تیمور وپسرش‌شاهرخ بخراسان رفت ودرهرات‌ساکن شد . در هرات‌ترقیات شایانی‌نصیب او گردیده مریدان وشاگردان بیشماری‌ازأطراف بخدمتش‌شتافتند و چنان نفوذ وعظمتی‌یافت که شاه وقت را تحت الشعاع قرارداد عبدالرزاق در « مطلع‌السعدین » آورده که چون بسال ۸۳۰ هـ شاهرخ درمسجد جامع هرات بدست أحمد لر مجروح شد ، بایسنغر بسید قاسم سوء ظن برده و حادثه را از جانب او دانست . باینجهت سید از هرات خارج وبسمرقند رفته درحمایت‌وعنایت ألغ بیک‌قرار گرفت ، پس‌ازمدتی باز بخراسان‌مراجعت کرد ودرخرجرد که ازمحال جام است منزل کرد وهمانجا بسال ۸۳۷ هـ - ۱۴۳۳ م در گذشت. ٭

آثار موجود قاسم الأنوار : ۱ـ مثنوی « أنیس العاشقین » یا « رسالة الأمانة » ۲ـ « تذکرة الأولیا » یا « مقامات العارفین » ۳ـ « دیوان أشعار » ٤ ـ مثنوی « أنیس‌العارفین » که شاید یکی‌از همان سه أثرمذکورباشد . بنا بنقل‌براون ، سیدنام ونسب‌خودرا درمقدمهٔ‌منثور« أنیس‌العارفین » چنین‌مینویسد : علی بن نصیر بن هرون بن أبوالقاسم الحسینی‌التبریزی المعروف بقاسمی . ٭

زنجیرهٔ نسب قاسمی را بطوریکه در (ص۱٦) دیده میشود « ملتا » ثبت‌کرده ، ونسخهٔ « سج » باینصورت نگاشته که نا درستیهایی دارد : **نسب شریف شاه قاسم أنوار** : أبوالقاسم علی بن هرون بن أبوالقاسم بن محمود بن أحمد الکسکنی بن أحمد بن حسین بن موسی بن أحمد بن هرون بن امام موسی الکاظم علیه السلم . ٭ « سد » گوید : و نسب حضرت سید قاسم أنوار وسادات سراب تبریز بمحمد بن أحمدبن هرون بن امام‌موسی(ع) منتهی میشود. ٭ « مجالس المؤمنین » گوید : نام أصلی او معین الدین علی بن نصیر بن هرون بن أبوالقاسم التبریزی است وبچند واسطه بامامزاده هرون بن امام موسی الکاظم علیه السلم میرسد .

تخلص ونمونهٔ ازنظم او : مقطع غزلی در مدح حضرت أمیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه :

قاسم مسکین تو ، بر ره و بر دین تو — بندهٔ تمکین تو ، شاه سلام علیك

مقطع قطعهٔ که بزبان ولایتی سروده :

قاسمی از فراق دغم گم‌شد وبیخبر زخود — کم شدهٔ فراق را از کرم تو و او جو

بنفشه گر بلطافت شه ریاحین است — به پیش سنبل زلف تو خوشه چین باشد

قصا شخصی است پنج انگشت دارد — چو خواهد از کسی کامی بر آرد ،
دو بر چشمش نهد وانکه دو بر گوش — یکی بر لب نهد یعنی که خاموش !

(٦٦) وكان بطوس أولاد أبي الحسن الأحول علي بن محمد بن الحسن بن موسى بن محمد بن أحمد بن هرون بن موسى . وأولاد أبي الحسن الأحول الملقب بأميرة : أبوعبدالله محمد بن علي وأحمد بن محمد بن علي و أبوهاشم الرضا بن علي و أبو الحسن بن علي و هرون بن علي : «لبا ٢٢٨» .

(٦٧) درج ولا عقب له : «كنا كنص» . * قلت : والذى صرح به نسابة المغرب : بقاء نسل محمد بن هرون هذا في عدوة الأندلس بالسفلية ، حين فر اليها مع ابن عمه محمد المنتصر بن جعفر بن المصدق . ولما بعدت عنهم أخباره عدوه من المنقرضين . والحق بقاء سلسلة نسبه كما أشرنا . فافهم ذلك . **كتبه محمد مرتضى** : «هامش كنص» . * رشتهٔ نسبی را «سح» منتهی کرده است بابن محمد بن هرون . توضیح (٦٨) دیده شود .

(٦٨) این رشته را از «سح» نقل کردیم ، ودر ابتدای نسبشان گوید : **نسب شريف ميربزرك ازطرف پدر .** * پیش از این اطلاعی از أفراد این رشته نداریم . و در زنجیرهٔ نسب سید محمد مشهور بآقای شاه که بعلی بن محمد بن أحمد بن هرون میرسد شخصی بنام سید حسین زنجیربا دکرشده ودراین رشته هم نامی ازسید حسین زنجیر دیده میشود . عبارت «سح» پس از آنکه عمود نسب را تا میر عماد میرساند چنین است : میرعماد میر بزرك بن شاه بزرك ازطرف والده میرسید شتر قلندربن سید حسین زنجیربن .... **الخ** .

توضيحات راجع بامامزاده (زيد) ابن موسى بن جعفر
عليهما السلام و أعقابش (ص ١٧) از شماره ٦٩ تا ٨٨

(٦٩) هولمولد ؛ وعقدله محمدبن‌محمدبن‌زيدبن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع) أيام أبي السرايا على الأهواز، ولمادخل البصرةوغلب عليها أحرق دوربني العباس وأضرم النار في نخيلهم وجميع أسبابهم ؛ فقيل له : **زيد النار** . وحاربه الحسن بن سهل فظفر به و أرسله الى المأمون ، فأدخل عليه بمرو مقيداً ، فأرسله المأمون الى أخيه علي الرضا (ع) و وهب له جرمه فحلف علي الرضا (ع) أن لايكلمه أبداً ، وأمر باطلاقه . ثم ان المأمون سقاه السم فمات : «عمد» «كنا كنص» . *

ويظهر من بعض أهل السير ماينافي ذلك ، حيث قال : لما ظهر أبي السرايا (كذا) بالكوفة

قدم عليه فولاه عليها ، فلما كان من أمر أبي‌السرايا ماكان و تفرق أصحابه استتر زيد هـذا ، فطلبه الحسن بن سهل فدل عليه فحبسه ، فلم يزل في‌الحبس ببغداد حتى ظهر ابراهيم‌المهدی المعروف بابن شكلة . فجسر أهل بغداد بالحسن فأخرجوا زيداً من حبسه ، فمضى الى‌المدينة فأحرق وقتل‌ودعى‌لبيعة محمدبن‌جعفربن محمد ، فبعث اليه المأمون فأسر وحمل‌اليه . فقال‌له : يازيد ؛ خرجت‌بالبصرة وتركت‌أن‌تبدء بدورأعدائنا من أمية وثقيف وغني (٠) وباهلة و آل‌زياد ، وقصدت دوربني‌عمك ؟ ؛ فقال؛ وكان‌مزاحاً : أخطأت يا أميرالمؤمنين من كل‌جهة ؛ وان عدت للخروج بدئت بأعدائنا ؛ فضحك المأمون وبعثه الى‌أخيه الرضا (ع) و قال : قد وهبت‌لك‌جرمه فأحسن أدبه . فلما جآء وابه عنفه وخلى سبيله و حلف أن لايكلمه أبداً ما عاش . و قد أورد الصدوق (ره) في « العيون » أخباراً كثيرة تدل على ذمه وسوء حاله ، لكن المفيد (ره) لم يستثنه من قوله فيه : لكل‌واحد من ولد أبي‌الحسن(ع) فضل ومنقبة مشهورة ، وكان الرضا(ع) المقدم عليهم في الفضل . وعاش زيد هذا الى آخر خلافة المتوكل ، وكان ينادم المنتصر . و كان في‌لسانه فضل . قال الصدوق (ره) في « العيون » : وكان زيدبن موسى زيدياً وكان ينزل بغداد على‌نهر كرخايا ، وهوالذي‌خرج‌بالكوفة أيام أبي‌السرايا فولوه عليها . قلت : أشاربقوله : في‌لسانه فضل ، الى‌كونه مزاحاً بلسانه ، ومراده من‌كونه زيدياً أنه يذهب مذهب الزيدية في الخروج لأنه يعتقد امامة الخارج كما هو مذهبهم ، ولكن‌كفى بخروجه وقتله و حرقه مسقطاً له ، فضلاً عن‌منادمته للخلفاء وحضوره معهم في‌مجالسهم المشهورة ، فلااعتماد على خبره . نعم ، قد أمرنا بعدم التعرض لذريتهم وعدم الانتقاص‌لأحد منهم . وورد عنهم (ع) أنهم قالوا . اماأهل‌بيت لا يخرج أحدنا من الدنيا حتى يقر لكل ذي فضل بفضله : « **تنقيح‌المقال في أحوال** الرجال ۱ : ۴۷۱ » . ☆

وأما على الخارصي ابن محمد الديباج (ابن الامام جعفر الصادق «ع») فكان بالبصرة أيام أبي‌السرايا . فلما جاء زيدالنارابن موسى‌الكاظم(ع) الى‌البصرة خرج اليه على‌الخارصي: «عن» .☆ « عن » از أبونصر بخاری‌نقل کرده‌که خروج خارصی وبدرش در سال ۲۰۰ بوده ، لکن «عیون أخبار الرضا » تصريح نموده .که خروج زید در ۱۹۹ بوده است ،

راجع بقصة زيد شروح مختصری در « مقا : ۳۵۱ » و « تذكرة خواص الأمة في معرفة

---

(٠) غني نام یکی از قبایل عربست . صاحب « قاموس » گوید : و غني : حي من غطفان ، وسموا : غنية وغنياً كسمية وسمي . ☆ بقیه نیز نامهای قبایل مشهور میباشد .

الأئمة - ١٩٧ » و « مجالس المؤمنين - مجلس پنجم » موجود ، و عبارت « مجد » در بارهٔ زيد قريب بعبارت «عمده» است «ما» نيز شروح نسبة مفصلي با أحاديثمربوط بزيد نگاشته است .

شيخ صدوق (ره) دركتاب « عيون أخبار الرضا - باب ٥٨ » ضمن چند حديث شروحي متعلق بزيد النار آورده كه دوحديث آن چنين است : **حدثنا** الحاكم أبوعلى الحسين بن أحمد البيهقي ، قال : حدثنا محمد بن يحيى الصولي ، قال : حدثني محمد بن يزيد النحوي ، قال : حدثنا ابن أبي‌عبدون عن أبيه ، قال : لما جيء بزيدبن موسى أخي الرضا عليه السلم الى المأمون ، وقد خرج بالبصرة وأحرق دورالعباسيين ، وذلك في سنة تسع وتسعين ومائة ، فسمي **زيدالنار** ، قال له المأمون : يا زيد ! خرجت بالبصرة وتركت أن تبدأ بدور أعدائنا من أمية وثقيف وغني وباهلة و آل‌زياد ، وقصدت دور بني عمك ؟ ! فقال ، و كان مزاحاً : أخطأت يا أميرالمؤمنين من كل جهة ، وان عدت بدأت بأعدائنا ! فضحك المأمون و بعث به الى أخيه الرضا عليه السلم ، وقال له : قد وهبت جرمه لك . فلما جاءوا به عنفه وخلى سبيله وحلف أن لا يكلمه أبداً ما عاش . **حدثنا** أبوالخير علي بن أحمد النسابة عن مشايخه أن زيد بن موسى (ع) كان ينادم المنتصر ، وكان في لسانه فضل ، و كان زيدياً ، وكان زيد هذا ينزل بغداد على نهر كرخايا . وهوالذي خرج بالكوفة أيام أبي السرايا فولاه ، فلما قتل أبوالسرايا تفرق الطالبيون فتوارى بعضهم ببغداد و بعضهم بالكوفة و صار بعضهم الى المدينة و كان ممن توارى زيد بن موسى هذا فطلبه الحسن بن سهل حتى دل عليه ، فأتى به فحبسه ، ثم أحضره على أن يضرب عنقه ، و جرد السياف السيف ، فلما دنى منه ليضرب عنقه ، وكان حضر هناك الحجاج بن خيثمة ؛ فقال : أيها الأمير ان رأيت أن لا تعجل و تدعوني اليك فان عندي نصيحة . ففعل و أمسك السياف . فلما دنى منه قال : أيها الأمير ! أتاك بما تريد أن تفعله أمر من أميرالمؤمنين ؟ قال : لا . قال : فعلام تقتل ابن عم أميرالمؤمنين من غير اذنه و أمره و استطلاع رأيه فيه ؟ ثم حدثه بحديث أبي‌عبدالله بن الأفطس و أن الرشيد حبسه عند جعفر بن يحيى فأقدم عليه جعفر فقتله من غير أمره وبعث برأسه اليه في طبق مع هدايا النيروز ؛ وأن الرشيد لما أمر مسرور الكبير بقتل جعفر بن يحيى قال له : اذا سألك جعفر عن ذنبه الذي تقتله به ، فقل له : انما أقتلك بابن عمي ابن الأفطس الذي قتلته من غير أمري . ثم قال الحجاج بن خيثمة للحسن بن سهل : أفتأمن أيها الأمير حادثة تحدث بينك و بين أميرالمؤمنين و قد قتلت هذا الرجل فيحتج عليك بمثل ما احتج به الرشيد على جعفربن يحيى ؟ فقال الحسن للحجاج : جزاك الله خيراً ، ثم أمر برفع زيد

وأن يرد الى محبسه ، فلم يزل محبوساً الى أن ظهر أمر ابرهيم بن المهدى ، فجسر أهل بغداد بالحسن بن سهل ، فأخرجوه عنها ، فلم يزل محبوساً حتى حمل الى المأمون ، فبعث به الى أخيه الرضا عليه السلم ، فأطلقه . وعاش زيد بن موسى أخو أبي الحسن عليه السلم الى آخر خلافة المتوكل . ومات بسر من رأى : **«عيون أخبار الرضا : ۳۴۶» «بحار الأنوار ۱۲ : ۶۴»** . ☆

قال الشيخ أبو نصر البخاري : زيد بن موسى لم يعقب . و جماعة من المنتسبين اليه بأرجان اليوم ، وهم على ما يزعمون من ولد زيد بن علي بن جعفر بن زيد بن موسى ؛ وهو غير صحيح . و قال غير البخارى ، وعليه الشيخ العمري و شيخ الشرف العبيدلي و أبو عبد الله بن طبا طبا و غيرهم : أعقب زيد النار بن موسى الكاظم (ع) من أربعة رجال : الحسن ، ولده بالمغرب و القيروان ، والحسين المحدث ، و جعفر ، وموسى الأصم : **«عمد» «كشا»** . ☆

مدفن زيد بن موسى (ع) : در كتب موجوده مدفن زيد النار نشان داده نشده ، لكن چنانكه گذشت ، شيخ صدوق وفات او را در آخر زمان خلافت متوكل پليد (۲۰۶ - ۲۴۷) درسرمن رأى تعيين نموده ، ولذا توان گفت كه همانجا نيز بخاك رفته است . درروايت أول صدوق همنشينى زيد با منتصر فرزند صالح متوكل خليفهٔ عباسى (۲۲۲ - ۲۴۸) ياد شده است .

(**۷۰**) ذكر النسابون أنه لابقية له : **«عمد» «كشا»** .

(**۷۱**) ومنهم : زيد بن محمد بن الحسين بن زيد بن موسى بن جعفر بن .. (**الخ**) . ادعا اليه رجل اسمه : جعفر . ورد بغداد بين عشر وعشرين و أربعمأة ، وهو شيخ صحفي ، وله أخ يسمى هاشماً . و لكل واحد منهما ولد وهو على قول شيخنا أبي الحسن : مبطل دعى كذاب ؛ غير أنه ثبت في جريدة بغداد وأخذ مع شرافها : **« مجد »** نظير **« عمد » « كشا كنص »** .

(**۷۲**) قال ابن طباطبا : ورد انسان في نقابة أبي أحمد الموسوى الى بغداد ، وذكر أنه جعفر بن زيد بن أبي جعفر محمد منقوش . فأثبته أبو أحمد . وله أولاد وأخ بالري وقزوين و انيل والبدجين : **« عمد» «كشا كنص»** نظير **«قل»** .

(**۷۳**) وعقب الحسين المحدث من زيد وحده . ومنه في محمد ، ولمحمد أولاد في أرجان وغيرها منهم الحسن وأخواه جعفر وزيد : **«عمد» «كشا»** .

(**۷۴**) وادعي الى زيد هذا دعي اسمه جعفر ؛ مبطل كذاب ؛ له عقب بقزوين ؛ وله أخ اسمه هاشم ، أولد أيضا . قال العمري : وهو على قول شيخ الشرف النسابة : مبطل دعي كذاب ؛ غير أنه ثبت في« جريدة بغداد » وأخذ مع أشرافها ، ولعله هو الذى تقدم ذكره . قلت : الطاهر

أنه هو الذی ذکره ابن طباطبا فی ولـد جعفر بن زید الثالث ؛ و ذکر أن ابا أحمد الموسوی أنتبه واللّه أعلم : « کشا » . ☼ عین همین عبارات در« عمد » هم موجود است بدون کم وزیاد ، الا اینکه (زید الثالث) در « عمد » مبدل به (زید النار) شده و مسلماً غلط است بـا اینکه « کشا » مطالب مرقومه را از « عمد » أخذکرده بدون اشاره بمأخذ ، کما هو دیدنه . و أمـا اینکه عبارت « مجد » را در این موضع نقل کرده‌اند ظاهراً نا صواب است . چون ما آنرا از خود « مجد » درذیل‌اسم زید بن أبی‌جعفر محمد منقوش (یعنی‌درتوضیح۷۱)نقل کردیم علاوه بر اینکه عبارت . (ولعله هوالذی تقدم ذکره) در « مجد » نیست

توضیحاً درنسخهٔ «کشا » اشتباهاً (أبا أحمد الموسوی) را (أبا محمد الموسوی) نوشته چون قطع بسهو کاتب داشتیم ، آنـرا مطابق « عمد » ضبط کردیم .

(**۷۵**) ولده بالمغرب والقیروان : « **عمد** » . ☼ نام این شخص در «کشا » و « صحا » نیست ، لکن در «کشص » مذکور و چنین موصوفست ولده بالمغرب . زاد ابن حزم ☼ «سح» نیز تصریح کرده که عقب حسن بن زید درمغربند .

(**۷۶**) له عقب بأرجان : « **کشا** » نظیر« **کشص** » .

(**۷۷**) ومن بنی جعفر بن زید النار : زید بن علی‌بن‌جعفر المذکور ، له عقب‌بأرجان ، و ابنه أبومحمد الحسین نقیب أرجان : « **عمد** » .

(**۷۸**) ومنهم : النقیب علی‌الطالبیین بالبصرة : أبومحمد الحسن بن زیدبن علی‌بن جعفر ابن زید بن موسی الکاظم (ع) . مات عن ولد : « **مجد** » .



(**۷۹**) نقیب أرجان : « **کشا** » . ☼ شاید این‌توضیح‌مربوط بپسر این شخص بوده وکاتب «کشا » سهواً در زیر اسم پدر نوشته باشد .



(**۸۰**) نقیب أرحان : « **کشص** » . این شخص و پدرش زید را بنحو مرقوم از « کشا » و «کشص » نقل کردیم ، وبنظر میرسد عبارت « عمد » که در توضیح (۷۷) نقل نمودیم مربوط بهمین دو نفر بوده ، و دو نفر واسطه در« عمد» یعنی **أبومحمدحسن** وپدرش **أبوالحسن زید** از سهو نساخ افتاده باشد .

(**۸۱**) الأصم الأطروش بأرجان . قبره بمرو و قراهـا ذا علی قول التمیمی ، و له عقب : « **کشص** » . ☼ این توضیح در« کشا » زیر نام محمد فرزند موسی نوشته شده‌است باینصورت : قبره بمرو وقراها ذا علی قول‌التیمی ، وله عقب .

(٨٢) ومنهم : أبوجعفر أحمد . و أمه بنت كرش الحسيني . وأبوه أبوالحسن محمد الملقب كشكشة ابن محمد بن موسى خردل الأسم الكوفي ابن زيد بن موسى بن جعفر بن ... (الخ) . له بنت أنكرها ، و الناس يطعنونه في ذلك : « مجد » . * مخفي نيست كه : درنسخهٔ حاضر « مجد » كه اين عبارت از آن نقل شده ، موسى خردل را أسم كوفي ناميده ، وهمورا پسرزيد ابن موسى (ع) دانسته ، واين مخالف سايركتب نسب است كه موسى خردل را پسر زيد بن موسى أسم ابن زيد بن موسى (ع) نوشته اند .

(٨٣) يقال لولده : بنومكارم ، وكانوا بالمشهدالغروي : «عمد» «كشاكش» .

(٨٤) و ببغداد قوم ينسبون الى علي بن محمد بن موسى خردل . ولم يذكر علياً هذا أحد من النسابين ، ونسبهم مفتعل . والله أعلم : « عمد » « كشاكش » .

(٨٥) الشيخ الكوفي. له عقب وله اخوة ، منهم الحسن وأخوه : « كشص » نظير « كشا» . * توضيح قبل نيز ديده شود .

(٨٦) أبوجعفر الأكبر : « كشاكش » . * اين شخص را « كشا كشص » « صحا » ذكر كرده اند .

(٨٧) جلال الدين ملقب بدست غيب شيرازي ، كه گويا كسي مطالعهٔ نسب نامه ازوي نموده . ايشان هم دردست نداشته اند وحافظ النسب هم نبوده اند . نسب نامهٔ او ازغيب باز داده ميشود . لذا باين اسم مسمى شدكه در « كتابچه سلاطين ايران » ذكرشده ، ازقرارنامهٔ كه در دست (محمد يار) نامي ازاين سلسلهٔ جليله بوده كه بمهر سلاطين مزين بوده موافق تفصيل ذيل كه : جلال الدين بن بدر الدين بن ... الخ مخفي نماند كه بنده عين عبارت شجره نامه را نوشتم . اميد است اگر اجمالي در آن هست با تطبيق با ساير مشجرات روشن شده پس از آن درج در كتاب نمايند : « نامهٔ آقا سيد محمد باقر موسوي همداني مورخ ١١ ج١ ـ ١٣٧٤ » .

(٨٨) مرحوم حجة الاسلام وثمال المسلمين آقاى آسيد هادي كروسي همداني ، همين امسال (٣ شهر ذي الحجه ١٣٧٣) بدرود زندگي گفته . مسقط الرأس ايشان قريه ايست در گروس بيجار درسي فرسخي همدان بنام آلكود ، كه تمامي يا أغلب سكنهٔ اين محل همه ساداتند ، وشايد وجه تسميهٔ اين ده بآل كود اين باشدكه همه شال كود سر مي پيچند و أهل اين آبادي بچهار تيره ، يعني : ١ـ كالي ٢ـ زماسي ٣ـ سبحاني ٤ـ كرجي ، منشعب

میشوند ، لکن بچند پشت بیکدیگر متصل میگردند وهمهٔ این سادات شجره نامشان محفوظ است مرحوم آقای وائد ، جت آقای آسید هـدی ملقب بودند بآقای آسید بختیار ، بطوریکه درهمدان جز باین اسم کسی ایشان نمیشناخته : « نامـهٔ آقا سید محمد باقر موسوی همدانی مورخ ۱۱ ج۱ ـ ۱۳۷۴ » . ☆

توضیحاً ، زنجیرهٔ این نسب که آقای سید محمد باقر موسوی همدانی از قم (مدرسه فیضیه) فرستاده اند به بدیع الزمان بن زید بن موسی (ع) می پیوندند ، لکن در کتب موجودهٔ نسب برای زید فرزندی باین نام دیده نشد .

توضیحات راجع بامامزاده (عباس) ابن موسی بن جعفر علیهما السلام و أولادش (ص ۱۸) از شماره ۸۹ تا ۹۴

(**۸۹**) وأما عباس بن موسی بن جعفر علیه السلام ؛ پس از ملاحظهٔ نسخهٔ وصیت نامهٔ پدرش موسی بن جعفر علیه السلام که در «عیون أخبار الرضا» است قدح دراو وقلت معرفتش بامام زمانش حضرت امام رضا علیه السلام معلوم میشود ... **الخ : « من »** . ☆

عباس بن موسی بن جعفر . عده الشیخ (ره) فی نسخة من رجاله من أصحاب الکاظم علیه السلم ، وقال انه ثقة ، ولم أقف علی من نقله عنه ولا علی من تعرض للرجل ، فیشبه أن یکون النسخة غلطاً ، وقد عثرت بعد حین علی نسختین معتمدتین جداً خالیتین عنه بالمرة . و علی فرض صحة النسخة فتوثیقه محل نظر لأنه نازع أخاه أبا الحسن الرضا (ع) و أغلظ معه الکلام وذلك یسلب الوثوق به ویسقطه عن درجة العدالة ، الا أن تثبت توبته بعد ذلك وقبول الامام(ع) توبته وحصول الملکة له بعد ذلك ولا بأس بنقل محل الحاجة من الخبر المتضمن لنزاعه و اغلاظه الکلام مع الرضا (ع) ، فقد روی فی باب النص علی أبی الحسن الرضا (ع) من أصول الکافی ... **الخ : « تنقیح المقال ۲ : ۱۳۰ »** . ☆ ظاهر أچنانکه ازوصیت نامهٔ حضرت موسی ابن جعفر(ع) مفهوم میشود ، عباس کوچکتر ازحضرت علی الرضا (ع) و ابرهیم بوده وبزرگتر از اسمعیل وأحمد ، والله العالم .

مدفن عباس بن موسی (ع) : جناب سیدالعلماء و الفقها آقای سید مهدی قزوینی در مزار « فلك النجاة » فرموده که : از أولاد أئمه دو قبری است مشهور در مشهد امام موسی علیه السلام ازأولاد آنحضرت ، لکن معروف نیستند . وبعضی گفته اند که یکی از آن دو قبر عباس پسر امام موسی علیه السلام است که در حق او قدح شده ، **انتهی : « من »** . ☆

وأما المرقدان فى صحن الكاظمين(ع) فيقال انهما من أولاد الكاظم (ع) ولا يعلم حالهما من المدح والقدح ، ولم أر من تعرض لهذين المرقدين . نعم ، ذكر العلامة السيد مهدى القزوينى فى مزار كتابه « فلك النجاة » أن لأولاد الائمة قبرين مشهورين فى مشهد الامام موسى (ع) من أولاده ، لكن لم يكونا من المعروفين ، وقال : ان أحدهم اسمه العباس بن الامام موسى (ع) الذى ورد فى حقه القدح (انتهى) قلت : والمكتوب فى لوح زيارة المرقدين أن أحدهما ابرهيم ، وقد تقدم أنه أحد المدفونين فى الصحن الكاظمى ؛ والآخر اسمعيل ، و لعل الذى يعرف باسمعيل هو العباس بن موسى ، و قدعرفت ذمه من أخيه الرضا (ع) بما لامزيد عليه . ويؤيده ما هوشايع على الألسنة من أن جدى بحر العلوم طاب ثراه لما خرج من الحرم الكاظمى أعرض عن زيارة المشهدالمزبور ، فقيل له فى ذلك ، فلم يلتفت : « **تحفة العالم** فى شرح خطبة المعالم ٢ : ٣٣٣».

(**٩٠**) والعقب من العباس بن موسى الكاظم (ع) من القاسم المدفون بشوشى وحده ، و هم قليل . قال ابن طباطبا . ومن موسى بن العباس . فأعقب القاسم بن العباس بن الكاظم (ع) من أبى عبدالله محمد له عقب قال ابن طباطبا : ومن أحمد بن القاسم ، ولده بالكوفة . وفى الحسين صاحب السلعة ابن القاسم . قال الشيخ رضى الدين حسن بن قتادة للحسين (الحسنى : **كنا**) الرسى النسابة : سألت الشيخ جلال عبدالحميد بن فخار بن معد الموسوى النسابة عن المشهد الذى بشوشى المعروف بالقاسم . فقال: سألت والدى فخاراً عنه ، فقال: سألت السيد جلال الدين عبد الحميد التقى عنه ، فقال : لاأعرفه ، ولكنه مشهد شريف وقد زرته فقال والدى : وأنا أيضاً زرته ولاأعرفه الا أنى بعد موت السيد عبد الحميد وقفت على مشجرة فى النسب قدحملها بعض بنى كيلة الى السيد مجد الدين محمد بن معية ، وهى جمع المحسن الرضوى النسابة (٠) وخطه ، يذكر فيها : القاسم بن عباس بن موسى الكاظم (ع) ، قبره بشوشى فى سواد الكوفة ، والقبر مشهور وبالفضل مذكور : «**عمد**»، «**كنا**» . ✡ **مدفن قاسم بن عباس بن موسى**(ع) : قبره بشوشى فى سواد الكوفة ، وهو بقرب مقام زيدبن على بن الحسين (ع) قريب من قرية ذى الكفل . وهو الذى تغرب و زرع وأرسل ابنته الى المدينة . و هو صاحب القصة التى ينسبونها الخطباء على المنابر اشتباهاً الى القاسم بن الكاظم (ع) ويزيدون عليها عبارات من عند أنفسهم . « **تاريخ الكوفة : ٥٨** » . ✡ **شوشة** : قرية بأرض بابل أسفل من حلة بنى مزيد . بها قبر القاسم بن موسى

---

(٠) ومن ولد يحيى الصوفى ابن جعفر الكذاب : أبو الفتح أحمد بن محمد بن المحسن بن يحيى الصوفى المذكور وهو النسابة المعروف بابن المحسن الرضوى ، **الخ** : « **عن ١٨٩** » .

ابن جعفر . و بالقرب منها قبر ذی‌الکفل و هو حزقیل فی برملاحة : « مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنة والبقاع : ۲٤٦ » « معجم البلدان ه . ۳۰۷ » . ٭ در « تاج العروس فی‌شرح القاموس » هم قریب بهمین عبارت‌را نوشته ، وچنانکه دیده میشود قبر قاسم‌بن امام موسی(ع) را در شوشه نشان داده اند ، نه قبر قاسم بن عباس بن موسی ٭ در « مزار بحار » گوید : و القاسم‌بن‌الکاظم‌الذی ذکره‌السیدقبره قریب من‌الفری و معروف : « بحارالأنوار۲۲ : ۳۹۸ » .

(۹۱) چنانکه در توضیح (۸۹) دیده میشود ابن طباطبا گفته است که أولاد أحمدبن‌قاسم درکوفه بوده اند لکن‌از آنها نامی نبرده ودر کتب دیگر هم نام و نشانی از أولاد أحمد بنظر نرسید . رشته‌که از أعقاب أحمد بن قاسم دیده میشود تماماً از « تذ » أخذ شده و چنین توضیح میدهد : أرسل الینا من المدینة المنورة حضرة الشیخ أحمد بن أحمد الخیاری مدیر مدرسة القرآءات والتجوید بالمدینة المنورة ، فأثبتناه کماهو . ٭ سپس‌سلسلهٔ نسب راچنانکه نقل کرده‌ایم ثبت نموده است .

(۹۲) علی أبوالنور المشهور بالأسمر الکائن ضریحه بأولاد علم بن علی أبوقوطه بن مجاهد الخ : « تذ » .

(۹۳) حضرة الأستاذ الشیخ أحمدبن الخیاری ، مدیر مدرسة القرآءات و التجوید بالمدینة المنورة : « تذ » .

(۹۴) أعقاب موسی بن عباس تماماً از مشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقولست و ایشان آنرا از دفتر یاد داشت أستاد آقای سید مهدی ورد استنساخ کرده و گویند : این شجره را (آقای ورد) درکتابی‌هندی یافته اند وضامن درستی آن نیستند ممکنست‌سرکار تحقیق بفرمائید . وباید گفت‌که وروع آن کامل نیست . ٭ در کتب موجودهٔ نسب فرزندی برای موسی نشان نداده اند و « کشاه » در زیر نام موسی چنین نوشته : أمه فاطمة بنت محمد الدیباج . قیل أعقب . قاله التمیمی وأبوالغنائم .

توضیحات راجع بامامزاده (أحمد) ابن‌موسی بن جعفر علیهما السلام و أولادش (ص ۱۹) از شماره ۹۵ تا ۱۰۲

(۹۵) شاه چراغ ، أحمد بن‌کاظم أعتق ألفا ، سیدالأعاظم (٭)

(٭) ازمنظومهٔ « تحفة المقال‌فی‌البحث عن معرفة الرجال . ۱٤ » أثر طبع عالم جلیل سیدحسین ابن سید محمد رضا حسینی بروجردی (۱۲۳۸ ـ ۱۲۸٤) .

كان أحمد بن موسى كريماً جليلاً ورعاً، وكان أبوالحسن (ع) يحبه ويقدمه، و وهب له ضيعته المعروفة باليسيرة (باليسرة : خ ل ـ باليسيرية : خ ل) ويقال : ان أحمدبن‌موسى(رض) أعتق ألف مملوك أخبرني الشريف أبومحمد الحسن‌بن محمد بن يحيى، قال : حدثنا جدی، قال : سمعت اسمعيل‌بن‌موسى ؛ يقول : خرج أبي‌بولده الى بعض أمواله بالمدينة، وسمى ذلك المال الا أن أباالحسن يحيى نسي الاسم ؛ قال : فكنا في ذلك المكان، وكان‌مع أحمدبن‌موسى عشرون من خدم أبي وحشمه، ان قام أحمد قاموا معه، وان جلس أحمد جلسوا معه ؛ وأبی بعد ذلك يرعاه ببصره ما يغفل عنه، فما انقلبنا حتى تشيخ (٠) أحمد بن موسى من بيننا « الارشاد في‌معرفةحجج‌الله على‌العباد» تأليف‌شيخ مفيد (۳۳۸ ـ ٤١٣) . ٭ ازكتاب«الارشاد» مستفاد ميشودكه أحمد بن موسى (ع) ومحمد وحمزه ازيك مادر بوده اند، چنانكه گويد : وأحمد ومحمد وحمزة لأم‌ولد . ٭ شيخ أبوعمرو كشي (ازرجال قرن سوم وچهارم) ذيل‌ترجمهٔ ابرهيم و اسمعيل پسران أبوسمال، گويد و بهذا الاسناد، قال حدثني محمد بن أحمد بن أسيد، قال : لماكان من‌أمر أبي‌الحسن (ع) ماكان ؛ قال ابنا أبي‌سمال : فنأتي أحمد ابنه، قال : فاختلفا اليه زماناً، فلما خرج أبوالسرايا (٠٠) خرج أحمد بن أبي الحسن (ع) معه ؛ فأتينا ابرهيم واسمعيل وقلنا لهما : ان هذا الرجل قد خرج مع أبي‌السرايا فما تقولان ؟ قال : فأنكرا ذلك من فعله و رجعا عنه وقالا : أبوالحسن حي، نثبت على الوقف ؛ قال أبوالحسن : و أحسب هذا يعني اسمعيل مات على شكه : « مختار معرفة الناقلين ـ معرفة أخبارالرجال : ٢٩٤». ٭ نظر باين‌روايت علامهٔ مجلسی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۰) وديگران‌اورا دردرجهٔ ثقات وعدول نياورده وحتى بعضي گويند : لكن خروجه مع أبي السرايا قادحا في عدالته فلا يكون حسناً و لا عدلاً : « أعيان الشيعة ١٠ : ٢٨٨ » ديده شود . ٭ لكن ازكلام شيخ مفيد در« الارشاد » و روايتی كه ذيلاً نقل ميكنيم كمال وثاقت أحمد بن موسى(ع) استفاده ميشود : وكانت أمه من‌الخواتين المحترمات تدعى بأم أحمد، وكان الامام موسى شديد التلطف بها، و لما توجه من المدينة

---

(٠) اين كلمه در كتب رجال وغيره بهمين‌صورت از « الارشاد » نقل شده، لكن‌در «أعيان ـ الشيعه ١٠ . ٢٨٥ » آنرا (تشيخ) نقل كرده واين توضيح را داده است : أي أصابه التشيخ في أعصابه وفي نسخة (حتى اشيخ) والظاهر أنه تصحيف، والله أعلم .

(٠٠) بايددانست كه شهادت حضرت موسى بن جعفر(ع) ببغداد درماه‌رجب ۱۸۳ بوده وخروج أبوالسرايا بسال ۲۰۰ ـ ۱۹۹ وشهادت حضرت رضا (ع) درمشهد خراسان درماه صفر ۲۰۳ .

الى بغداد أودعها ودايع الامامة و قال لها :كلمن جآئك وطالب منك هذه الأمانة في أي وقت من الأوقات فاعلمى بأني قد استشهدت وأنه هو الخليفة من بعدى والامام المفترض الطاعة عليك وعلي سائر الناس ، وأمر ابنه الرضا (ع) بحفظ الدار ، ولما سمه الرشيد في بغداد جآء اليها الرضا (ع) وطالبها بالأمانة ؛ فقالت له أم أحمد : لقد استشهدوالدك ؟ فقال : بلى ! والآن فرغت من دفنه ؛ فاعطيني الأمانة التي سلمها اليك أبي حين خروجه الى بغداد ، وأنا خليفته والامام بالحق على تمام الجن والانس . فشقت أم أحمد جيبها وردت عليه الأمانة و بايعته بالامامة فلما شاع خبر وفات الامام موسى بن جعفر(ع) فى المدينة اجتمع أهلها على باب أم أحمد وسار معهم الى المسجد ، ولما كان عليه من الجلالة و وفور العبادة و نشر الشرايع وظهور الكرامات ظنوا به أنه الخليفة والامام بعد أبيه (ع) فبايعوه بالامامة ، فأخذ منهم البيعة ، ثم صعد المنبر و أنشأ خطبة فى نهاية البلاغة وكمال الفصاحة . ثم قال : أيها الناس ! كما أنكم جميعاً فى بيعتى فانى فى بيعة أخى على بن موسى الرضا ، و اعلموا أنه الامام و الخليفة من بعد أبى ، وهوولى الله و الفرض على و عليكم من الله والرسول طاعته بكل ما يأمرنا فكل من كان حاضراً خضع لكلامه و خرجوا من المسجد يقدمهم أحمد بن موسى (ع) و حضروا باب دار الرضا (ع) ، فجددوا معه البيعة ، فدعى له الرضا (ع) . وكان فى خدمة أخيه مدة من الزمان الى أن أرسل المأمون الى الرضا (ع) و أشخصه الى خراسان ، وعقد له خلافة العهد : « **تحفة العالم فى شرح خطبة المعالم ۲ : ۳۷** » . ☆

اين حكايت بتفصيل فوق درجاى ديگر ديده شد ومأخذ « تحفة العالم » را نيافتيم ، لكن روايتى در « بحارالأنوار ۱۱ : ۳۰۷ » و « من ۲ . ۱۴۸ » از « أصول كافى » شيخ كلينى منقولست كه صحت بعضى مطالب فوق را تأييد ميكند ، أما ذكرى از أحمد بن موسى و كارهايش نشده است . أبوالفتح شهرستانى (۴۶۷ ـ ۵۴۸) دركتاب « الملل والنحل: ۱۴۵» ذيل شرحى كه راجع بفرقهٔ اثنى عشريه نوشته وشيعه را بچند گروه تقسيم كرده ، دستهٔ را نيز قائل بامامت أحمد بن موسى(ع) معرفى نموده وگويد ـ فاعلم أن من الشيعة من قال بامامة أحمد بن موسى بن جعفر دون أخيه على الرضا .

كتاب درأحوال أحمدبن موسى(ع) : « ترجمة أحمدبن موسى » دفين شيراز المعروف بشاه چراغ ، وهو الشريف أحمد بن الامام موسى بن جعفر عليهما السلام ، لخادمه الخازن لروضته المولى غياث الدين هبة الله فارسى ، ألفه سنة ۱۱۰۵ وجعله باسم شاه سلطان حسين

الصفوى ، و سماه « آثار أحمدى » وقد فاتنا ذكره في محله . و رأيت النقل عن هذا الكتاب بالخصوصيات التي ذكرناها في مجموعة هي من موقوفات السيد رضا بن أبي القاسم الاسترآبادى ، موجودة في مكتبة الحسينية في النجف الأشرف : « يعه ۴ : ۱۵۳ » .

أعقاب أحمد بن موسى (ع) : و منهم (يعنى من ولد موسى بن جعفر «ع») ثلاثة لهم أناث ، وليس لأحد منهم ولد ذكر ؛ وهم : سليمن و الفضل وأحمد : « **عمد** » . ☆ و قد ذكر صاحب المشجرة القديمة التي هي الآن عند بعض سادات آل طعمة في مشهد كربلا الى سنة ۱۱٦٤ التي انتخب منها شيخنا أبوالحسن مدرس الغرى ، نورالله رمسه ؛ لأحمد بن موسى الكاظم (ع) عمارتين من ولده علي . (الأولى) : محمد بن علي ، يشتمل نسله على خمسةعشر رجلاً . (والعمارة الثانية) : هبة الله بن علي ، وله نسلان : (النسل الأول) : يشتمل على اثنين و عشرين رجلاً ، ولد وولد ولد . (النسل الثاني) : يشتمل على سبعة و عشرين رجلاً و ولد ولد ، و تفصيلهم في تلك المشجرة والمنتخبة له عليه الرحمة . وابن عنبة مصنف هذا الكتاب (يعنى عمدة الطالب) متأخر وصاحب المشجرة المذكورة قديم ولا شك أنه أطلع من ابن عنبة وأقرب عهداً بمتقدمي هذا العلم : « **هامش عن** » .

مدفن أحمد بن موسى(ع): درازمنهٔ أخير مشهور چنانست كه مدفن آنجناب باعنوان شاه چراغ درشهر شيراز ميباشد ، وعقيدهٔ عام وخاص دراين باره بحد يقين است و كسي انكاري ندارد . اين شهرت از حدود هفتصد سال قبل (٭) رو بازدياد گذاشته وقبل از آن اين مدفن چندان شناخته نبوده است . مورخ شهير حمدالله مستوفي (متوفى ۷۵۰) ضمن شرحيكه راجع بتاريخ وجغرافياى شيراز نوشته، گويد : ودر آنجا مزارات متبركه ، مثل امامزادگان محمد و أحمد ابني موسى الكاظم ، رضى الله عنهم ، وشيخ أبوعبدالله حفيف كه آنرا أتابك زنگي سلغري عمارت كرد و وقف معين فرموده ، و ... و أمثالهم فراوانست : « **نزهة القلوب** ـ مقالهٔ ثالثه : ۱۱٦ ط ليدن ـ ۱۷۱ ط بمبى» . ☆ معين الدين أبوالقاسم جنيد شيرازى دركتاب بسيار ممتع و پر فائدهٔ « شد الأزار عن حط الأوزار في زوار المزار (٭٭) كه در باب مزارات و أحوال مدفونين در شيراز

(٭) يعني اززمان شاه دانش پرور ، مروج دين وحافظ نواميس ؛ أتابك قتلغ خان أبو بكر بن سعد بن زنگي (ولادت حدود ۵۹۰ ـ ابتداى سلطنت ٦۲۳ ـ وفات ٦۵۹) كه ممدوح سعدي بوده است .

(٭٭) اين كتاب بسال ۷۹۱ تأليف شده وباهتمام دوعلامهٔ مورخ محقق فقيد : ميرزا محمدخان قزويني (۱۲۹٤ ـ ۱۳٦۸) وميرزا عباس خان اقبال آشتياني (۱۳۱٤ـ ۱۳۷۵) تحشيه وتصحيح وبسال ۱۳٦۸ درطهران چاپ شده است .

نگاشته، گوید: **۳۰۸ - السيد الأمير أحمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي المرتضى، رضوان الله تعالى عليهم أجمعين**: قدم شيراز فتوفي بها في أيام المأمون بعد وفاة أخيه علي الرضا بطوس (٭) وكان أجودهم و أرأفهم نفساً. قد أعتق ألف رقبة من العبيد والاماء في سبيل الله تعالى. وقيل استشهد ولم يوقف على قبره حتى ظهر في عهد الأمير مقرب الدين مسعود بن بدر (٭٭) فبنى عليه بناء. وقيل وجد في قبره كما هو صحيحاً طري اللون لم يتغير وعليه فاضة سابغة و في يده خاتم نقش عليه «**العزة لله، أحمد ابن موسى**» فعرفوه به. ثم بنى عليه الأتابك أبوبكر بناء أرفع منه. ثم ان الخاتون تاشي (٭٭٭) و كانت خيرة ذات تسبيح وصلاة بنت عليه قبة رفيعة وبنت بجنبها مدرسة عالية وجعلت مرقدها

(٭) در یکی از نسخ بجای این جمله چنین بوده است: بعد وفات والده عليه السلام ببغداد.

(٭٭) یعنی أمیر مقرب الدین أبوالمفاخر مسعود بن بدر، یکی از دو وزیر أتابك أبوبكر بن سعد ابن زنگی ویکی از دو رکن دولت او: «**از حواشی علامهٔ قزوینی**».

(٭٭٭) مقصود تاشی خاتون مادر شاه شیخ أبواسحق معروف است. صاحب «شیراز نامه» که معاصر این خاتون و پسرش شیخ أبواسحق مزبور بوده، راجع باین قبة که تاشی خاتون بر سر روضهٔ منسوب بأحمد بن موسی الکاظم (مشهور درعصر ما بشاه چراغ) بنا نهاده بوده، قدری مفصل تر از کتاب حاضر سخن رانده، گرچه نام صریح این خاتون را چون درحجاب بوده تأدباً نبرده است، و عین عبارت او از قرار ذیل است، پس ازشرح چگونگی پیدا شدن قبر أحمد بن موسی بهمان کیفیتی که مؤلف کتاب حاضر بیان کرده گوید (ص ۱۵۰ - ۱۵۱). وبدین منوال مشهد مبارك اشتهار یافته تا درابنوقت بتاریخ سنة أربع وأربعين وسبعمأة حضرت عليه مقدس عهد وزمان، ناشرة المعدلة والاحسان، مؤسسة مباني الخيرات، ممهد قواعد الحسنات، از فواضل صدقات مقبوله برسر روضهٔ مقدسهٔ او قبهٔ عالی برآورده که در رفعت باچرخ چنبری برابری میکند وچهره‌ی آنست که اگر بدقهٔ عرش وسطح کرسی همسری کند روا باشد، ومدرسهٔ رفیع بآن ملاصق کرده وجماعتی از صلحا و عباد ومتصوفه وگروهی ازائمه وعلماء عظام هریکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعهٔ شریفه مقرر فرموده واکنون درمجموع مواضع ومشاهد بدین رونق مزاری معتبر ومعمور کسی نشان نداده امیدوارم که أثرقبول خیر بموقع أیام دولت فرزند نامدار اوشهنشاه اسلام فرمان فرمای هفت اقلیم، اسکندر ثانی، بانی مبانی جهانبانی، ظل الله علی الاطلاق، جمال الدنیا والدین، شیخ أبواسحق؛ خلدالله ملکه برسد، ان شاء الله وحده العزیز. **انتهی: «از حواشی علامهٔ قزوینی»**.

بجواره فی سنة خمسین وسبعمأة (٠) رحمة الله علیهم : « **شدالأزار : ۲۹۳** » .

رحالهٔ شهیر أبوعبدالله طنجیمعروفبابنبطوطة (۷۰۳ ـ ۷۷۷) صاحب کتابمشهور رحله دو بار بشیراز رفته در سالهای ۷۲۷ و۷۴۸ در حیات تاشی خاتون وسلطنت أبواسحق (مقتول در ۷۵۸) و تحت عنوان (ذکر بعض المشاهد بشیراز) چنین نویسد : فمنها مشهد أحمد بن موسی أخی الرضا علی بن موسیبن جعفربن محمد بن علی بن الحسین بن علی بنأبیطالب، رضی الله عنهم ، و هو مشهد معظم عند أهلشیراز ، یتبرکون به ویتوسلون الیالله بفضله و بنت علیه طاش خاتون أم السلطان أبی اسحق مدرسة کبیرة وزاویةفیها الطعام للوارد والصادر، والقرآء یقرءون القرآن علی التربة دائماً . و من عادة الخاتون أنها تأتی الی هذا المشهد فی کل‌لیلة اثنینویجتمعفیتلكاللیلةالقضاة والفقهآء والشرفآء . وشیراز من أکثر بلاد الله شرفآء . سمعت منالثقاة : انالذین لهم بها المرتبات منالشرفآء ألف و أربعمأة ونیف بینصغیروکبیر ؛ ونقیبهم عضد الدین الحسینی . فاذا حضرالقوم بالمشهد المبارك المذکور ختموا القرآن قراءة فی المصاحف و قرأ القرآء بالأصوات الحسنة و أوتی بالطعام والفواکه والحلوآء . فاذا أکل القوم وعظ الواعظ ، ویکون ذلك کله من بعد صلوة الظهر الی العشی والخاتون فی غرفة مطلة علی المسجد لها شباك ، ثم تضرب الطبول والأنفار والبوقات علیباب التربة ؛ کمایفعل عندأبواب الملوك ؛« **تحفة النظار** فیغرائبالأمصاروعجائبالأسفار ـ ۱ : ۱۲۷ ط مصر۱۲۸۸».

شیخ أبو علی حائری (۱۱۵۹ ـ ۱۲۱۵) درکتاب رجالش ذیل ترجمهٔ أحمد بنموسی(ع) کوید : وفی « تعق (٠٠) » : فی «البلغة (٠٠٠) » : هوالمدفون بشیراز المسمیبسید السادات .

(٠) این تاریخ سنه ۷۵۰ ظاهراً تاریخ بنای مرقدی است که تاشیخاتون برای خود در جنب مشهد منسوب بأحمدبن موسی ساخته بوده ، ولیتاریخ بناء أصل قبهٔ مشهدمزبور بتوسط تاشیخاتون ظاهراً بطبق شیرازنامه که درحاشیه قبل عین عبارت آنرا نقل نموده ایم در سنهٔ ۷۴۴ بوده است : « **ازحواشی علامهٔ قزوینی** » .

(٠٠) «تعق » رمز «التعلیقة البهبهانیة » است ، یعنی حواشی أستاد وحید ، آقا محمد باقر بهبهانی (متوفی ۱۲۰٦) بر « منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال » معروف برجال کبیر ، تألیف سید سند محقق ، میرزا محمد استرآبادی (متوفی ۱۰۲۸) . متنوحاشیه سال ۱۳۰٦ در طهران چاپ شده وشیخ أبوعلی حواشی مذکوره را بصورت صحیحتری در « منتهی المقال » خود درج کرده است .

(٠٠٠) «البلغة ـ بلغة المحدثین» کتابیست دررجال ازشیخ سلیمن بحرانی(۱۰۷۵ ـ ۱۱۲۱) .

قلت: وکأنه المعروف الآن بشاه چراغ. أقول: جزم ولده الفاضل (٠) دام فضلهما بأنه هو، و نقله عن المستوفی فی «نـزهة القلوب» وصرح بذلك أیضاً شیخنا **سف** (٠٠) فی مواضع من اجازاته ٠٠ «**منتهی المقال** فی أحوال الرجال: ٤٦ ط طهران ١٣٠٢».

چنانکه از منقولات فوق معلوم میشودشهرت‌شهادت أحمدبن موسی(ع) ودفن‌اودرشیراز از أواخر زمان أتابکان فارس (٥٤٣ ـ ٦٨٦) یعنی عصر أتابك أبوبکربن سعد (٦٢٣ـ٦٥٩) بوده، لکن مورخ محقق نسابه أبوالحسن علی بن زید بیهقی (متوفی ٥٦٥) در «لبا :١٦٩» شرحی راجع بأحمد بن موسی نگاشته و موضع شهادت و قبر آنجناب را در اسفراین (از نواحی خراسان) تعیین نموده و ضمناً تصریح کرده که بعضی از نسابه ها قبر او را در شیراز نشان داده اند و این شهرت نادرست از أغلاط عامیانه است. معلوم میشود این شهرت ازأوائل دورهٔ أتابکان فارس بوده، زیرا تألیف‌جلد أول «لبا» بسال ٥٥٨ خاتمه یافته است چون مطالبی که بیهقی آورده شایان أهمیت است عیناً نقل میکنیم (٠٠٠): کـان أحمد بن موسی کریماً، شجاعاً، ورعاً، صاحب ثروة، جلیل القدر والمنزلة؛ وکان أبوالحسن علیه السلم یحبه و یقدمه، ووهب‌له ضیعته المعروفة بالیسیریة وقریومزارع کثیرة. ویقال: کان‌لأحمد بن موسی ثلاثة آلاف مملوك، و أعتق ألف مملوك، وکتب ألف مصحف بیده المبارکة. و کان عزیزاً، جلیلاً، عظیم المنزلة؛ و روی عن أبیه و آبائه علیهم السلم أحادیث کثیرة. و کان ساکنا فی دار-السلام بغداد، ولما سمع قضیة الامام علی بن موسی الرضـا علیهمـا السلم، الهائـلة؛ حزن کثیراً و بکی بکاء شدیداً، و خرج من بغداد لطلب ثـاره، و معه ثلاثـة آلاف من أحفـاد

---

(٠) یعنی آقا محمد علی بن محمد باقر بهبهانی کرمانشاهی (١١٤٤ ـ ١٢١٦) صاحب «مقامع الفضل» وغیره.

(٠٠) **سف** رمز نام‌شیخ یوسف‌محقق بحرانی(١١٠٧-١١٨٦) صاحب «الحدائق الناضرة» است.

(٠٠٠) چون نسخهٔ «لبا» که در کتابخانهٔ سپهسالار طهرانست بسیار مغلوط میباشد وازحسن اتفاق شرح راجع بأحمد بن موسی (ع) را علامهٔ بزرك، آقا سید محسن آیة الله عاملی قدس سره (١٢٨٤ ـ ١٣٧١) در کتاب جلیل «أعیان الشیعة ١٠ : ٢٨٦» بالواسطه از نسخهٔ نسبة مصحح «لبا» نقل فرموده، لذاعبارت «لبا» را از روی این کتاب اصلاح نمودیم. توضیحاً: «أعیان الشیعة» مؤلف «لبا» را سید أبوجعفر محمد بن هرون موسوی نیشابوری معرفی کرده، لکن‌در (ص ٦١) گفتیم که این قول اشتباهست ومؤلف «لبا» بیهقی نامبرده میباشد.

الأئمة الطاهرين (٠) قاصداً حرب المأمون ، ولما وصلوا الى قم حاربهم عاملها من قبل المأمون ، و استشهد منهم جماعة و دفنوا هناك . ولما دخلوا الرى حاربهم عسكره و قتلوا منهم جماعة و دفنوا هناك ولهم مشهد مزور . ولما وصلوا اسفراين ، من ناحية خراسان ؛ نزلوا في أرض سبخة بين جبلين . فهجم عليهم عسكر المأمون وحاربهم وقتلهم ، واستشهد أحمد ودفن هناك ، وقبره هناك مزور و بعض النسابين يرون قبره و مزاره بشيراز ، و هذا مشهور من أغلاط العامة : « لبا : ١٦٩ » « **أعيان الشيعة ١٠ : ٢٨٦** » . ☆ صاحب « أعيان الشيعه » بعد از نقل عبارات فوق ، خود نيز بر آمدن أحمد بن موسى (ع) شيراز و وفاتش در آنجا دليلى نيافته و چنين فرمايد : وهذا غريب مخالف للمشهور من أن مشهده بشيراز . ونظير ذلك ، الاختلاف الواقع في قبر على بن جعفر الصادق عليهما السلم ، كما ذكر في ترجمته . أما سبب مجيئه الى شيراز و وفاته فيها فلم أطلع فيه على شيء تطمئن به النفس . وهذا الخبر الذى تقدم نقله عن « لب الأنساب » للنيسابورى يشبه أن يكون من الأقاصيص و الحكايات الموضوعة ، ولايكاد يقبله عقل ، وكذلك ما ذكره صاحب « آثار العجم » مماشبه هذا ، فلذلك أعرضنا عن نقله : « **أعيان الشيعه ١٠ : ٢٨٧** » (٠٠) .

صاحب « لبا » چنانكه در عبارت منقول ديده شد ، گويدكه بعضى از نسابهها بغلط مدفن أحمد بن موسى (ع) را در شيراز نشان داده اند . لكن مقصود اورا ندانيم كيست ، جزاينكه صاحب « بدايع الأنوار في أحوال سابع الأطهار : ٢٧٢ » پس از آنكه عبارت « لبا » را نقل نموده ورد كرده است گويد : صاحب كتاب « مجدى » گويدكه قبر أحمد در شيراز است ومعروف

---

(٠) اين تعداد ، يعنى وجود سه هزار هر از امامزادگان ، درزمان شهادت حضرت رضا عليه السلام (در سنة ٢٠٣ يا چندى بعد از آن) پس از آنهمه كشتارهاى سفاكانه كه از ايشان شده بود ، كاملا شايان توجه است .

(٠٠) صاحب « أعيان الشيعه » را در ترجمة أحمد بن موسى (ع) اشتباهى دست داده ، تفصيل آنكه : « ضا . ١٣ » چنانكه در (توضيح ١٠١) ديده ميشود نسب سيد عبيدالله مبرقعى را در اثر اشتباه متقدمين ؛ بأحمد بن موسى (ع) رسانيده وترجمة أحوال او را درضمن حالات أحمد بيان كرده وتأليفاتى براى او بنقل از « الفهرسه » منتجب الدين شمرده است . « أعيان الشيعه » تصور كرده كه اين تأليفات از آن أحمد بن موسى (ع) است ؛ لذا بدون تأمل وتحقيق آنها را درذيل ترجمهٔ وى آورده وشطرى از أحوال عبيدالله را هم اشتباهاً بأحمد منسوب كرده است ؛ فلا تغفل .

لست درنزد عوام بشاهچراغ(٥) . ☆ أما قطع نظر از اینکه چنین مطلبی در نسخهٔ موجودهٔ « مجد » دیده نشد ، بدون تردید کلمهٔ شاه چراغ از مستحدثاتست ودر هزار سال پیش بچنین نامی مشهور نبوده . همین مؤلف باز در کتاب دیگرش « بدایع الأنساب : ١٦ » کلام « لبا » را قبول نکرده وگوید : و صحیح آنست که دیگران نوشته اند درشیراز است .

کوتاه سخن : درکتب معتبرهٔ نسب . مانند : « مجد » « عمد » « کشاکشص » «صحاح» مدفن أحمدبن موسی را در جایی نشان نداده اند ، و این شهادت أحمد ودفن او درشیراز را که در زمان أتابکان شهرت داشته صاحب « لبا » که خود درآن عصر میزیسته معتبر ندانسته و ازأغلاط عامیانه شمرده است . وحتی منشأ اینکه بعضی ازنسابه ها مدفن‌اورا درشیراز نشان داده همان اشتباه عوام دانسته وظاهراً نسابهٔ مشار الیه هم از معاصرین خود بیهقی بوده است وأما عقیدهٔ خود بیهقی که جناب أحمد بن موسی (ع) در اسفراین وکوبری که بین‌دو کوهست شهید شده وبخاك رفته است ؛گویا از جانب سایر مؤلفین‌تواریخ و أنساب تأیید نشده وبااینکه گوید در آنجا مزارش سر با است ، تا این تاریخ بر نگارنده نامعلوم مانده و اطلاعی در این باب نیافته است .

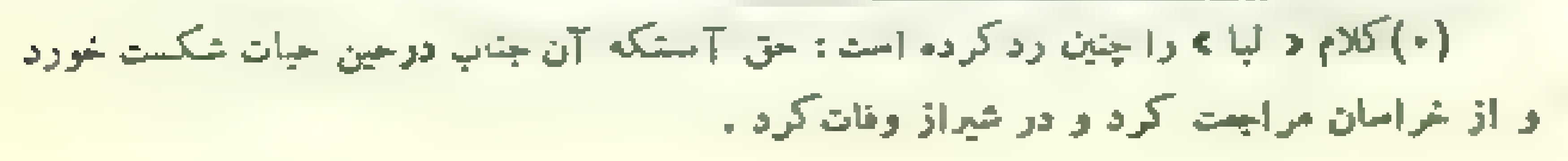
قول سوم درمدفن أحمدبن موسی (ع) : که آنرا در « تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم ٢ : ٢٩ » چنین نقل‌کرده : و ربما ینقل عن بعض أن مشهد السید أحمد المذکور فی بلخ ؛ و الله العالم .

قول چهارم : علامهٔ مامقانی (١٢٩٠-١٣٥١) گوید : والعامة من‌الناس تری أنه‌المدفون بجوار أبیه فی الصحن الشریف . و هو وهم لا منشأ له : هامش « **تنقیح‌المقال ١ : ٩٧** ».

(**٩٦**) سید علی خان حاکم حویزه که صاحب « ریاض » سلسلهٔ نسش‌رابنحو مرقوم آورده واشتباهست . آقای معلم در«مکا- حوادث١٢٢٣» فرماید : ودرجلد سیم «مستدرك» نژاد سادات مشعشعی حویزه را بغیاث نام فرزند أحمد بن موسی الکاظم (ع) رسانیده که آن اشتباه واز قرار مرقومات «مجالس المؤمنین» وجلد دویم « ذریعه » آنها از نژاد حضرت محمد العابد بن الامام موسی اند . ☆ این رشته در أعقاب محمد عابد (ص ٢٦) با شروح مفصل ذکر شده است وبرای شرح حال سید علیخان بتوضیح (٢٧١) مراجعه شود



سید محقق طباطبایی



(٥) کلام « لبا » را چنین رد کرده است : حق آنستکه آن جناب درحین حیات شکست خورد و از خراسان مراجعت کرد و در شیراز وفات کرد .

(**۹۷**) سادات محترم شاهچراغی طهران که اصلاً نهاوندیبند نسب خود را باین شخص میرسانند . عباداللّٰه در « بص۲ : ۱۵۸ » چنین مذکور است : أما أحمد بن امام موسی کاظم را شش فرزند بود : فتح اللّٰه ونوراللّٰه وعین اللّٰه وعباداللّٰه وغیب‌اللّٰه .

(**۹۸**) آیة اللّٰه شاهچراغی ، ازأئمه جماعت ومروجین شریعت درطهران ، مؤلف « اثبات الشفاعة وثمرة الطاعه » و « ضیاء اللمعة فی‌حکم صلوة الجمعه » و«تحفة الرضویه » و«مجمع السعادات درفضائل سادات » که همه در طهران بطبع رسیده است سلسلهٔ نسب ایشان با فروع آن تماماً ازکتاب أخیر که در همین سال (۱۳۷۵) چاپشده منقولست .

(**۹۹**) نسب سادات محترم شیرازی را که در أعقاب محمد عابد (ص۲۹) ثبت‌کرده‌ایم، درکتاب « شرح الرضوی ـ فقه‌مرحوم سیدمحمدرضا شیرازی» وغیره‌باین‌شخص‌رسانیده‌است؛ لکن درنزد دانشمندان این سلسلهٔ جلیله که ازمعاصرینند این‌نسب بروجه مذکوردرآنکتاب خالی ازاعتبار ومشتمل بر أغلاط کتابتی واشتباهاتست ، والحق فی ذلك معهم .

(**۱۰۰**) درکتاب « مختار البلاد ـ تاریخ قم » گوید : و نیـز بقعهٔ مبارکهٔ علی بن جعفر (درقم) بقعه ایست‌که درکتیبهٔ او نوشته شده است : **مضجع ابرهیم بن أحمدبن موسی بن جعفر** . * سپس عبارت‌کتیبهٔ مورخ ۸۰۵ راکه درآن بقعه میباشد نقل نموده است .

(**۱۰۱**) نسب این شخص را در « ریاض‌العلما » و « أمل‌الآمل » بنحو مرقوم در(ص۱۹) ذکر کرده‌اند ، واین همان‌شخصی است‌که در « ضا » بنقل از« ریاض العلما » مذکور ونسبش در آنجا بأحمد بن محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلم متصل میباشد . لکن این نسب بهر دو شکل غلط و منشأ اشتباه نا درستی نسخهٔ « الفهرسه » منتخب الدین بوده ، و صحیح چنین است : عبیداللّٰه بن موسی بن أحمد بن محمد بن موسی بن الامام محمد التقی (ع) : « **الفهرسة : ۸** » . * « یمه ۱ : ٤٠٤ و ۲ : ۳۱۹ » نیز دیده شود .

(**۱۰۲**) نام و أعقاب این‌شخص (ملك بن محمد بن أحمد) بنحومسطور تماماً ازمشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقولست و در جای دیگر بنظر نرسید . آقای امام نیز از دفتر یاد داشت أنساب آقای سید مهدی ورد نقل‌کرده اند ، با این توضیح که ، أولا : درمشجرمذکور أحمد بن موسی بن جعفر علیهم السلم را با لقب فخرالدین نگاشته . و ثانیاً : فروع این مشجر درکاظمین مقیمند وچون عدهٔ زیادی ازآنها فتیله میساخته اند آنها را **آل‌فتال** گویند ، و **آل علو** نیز درکاظمین هستند .

توضیحات راجع بامامزاده (عبیدالله) ابن موسی بن جعفر علیهما السلام و أعقابش (ص ۳۰) از شماره ۱۰۳ تا ۱۷۰

(**۱۰۳**) از زندگی وحوادث ومولد ومسکن ووفات ومدفن عبیدالله تاکنون چیزی بنظر مؤلف نرسیده، أما شروحی مختصر راجع بنامی پسران وی در دست است صحّه عیناً نقل میشود. و ولد عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) ابن جعفر الصادق (ع)، و هو لم ولد: ولد ثلاث بنات، هن. أسما و زینب وفاطمه و من الرجال ثمانیة؛ هم. محمد الیمانی و جعفر و القاسم وعلی وموسی و الحسن و الحسین وأحمد. «مجد». ☆ والعقب من عبیدالله بن موسی الکاظم، وهو لم ولد: فی ثلاثة رجال: محمدالیمانی والقاسم وجعفر: «**عمد**».

(**۱۰۴**) و أما محمد الیمانی، وکان أبی أبوالغنائم ابن الصوفی، وشیخنا أبوالحسن ابن أبی جعفر، یقولان: الیمانی. و ربما قالاه أو أحدهما. ولا أری فی المیم والنون حرجاً. و کان محمدبن عبیدالله الیمانی ابن الکاظم(ع) هذا لم ولد. أولدوانتشر عقبه. فمنهم بالبصرة: بنوالدواس الذی عرق تحت العروب بعکبرا. وقال شیخنا: ادعی الی الدواس أبی القاسم صبی شیرازی ملیح الوجه دوشفرتین غلیظتین، فأنکره الدواس وقال لی أبوالحسن النسابة: انما غرق الدواس بنزوعی: «**مجد**». ☆ فالعقب (یعنی محمد الیمانی): من ابراهیم وحده: «**عمد**».

(**۱۰۵**) والعقب ابراهیم من رجلین، هما: أبوجعفر محمد، و أحمد الشعرانی قال ابن طباطبا: ولده بهمدان: «**عمد**».

(**۱۰۶**) قال ابن طباطبا ولده بهمدان: «**عمد**». ☆ الأمیر بهمدان، الشعرانی، قتیل القرامطة. له أربعة معقبون، دیلموا بمصر و همذان و الری و جرجان و أرجان: «**کشا**» نظیر «**کشص**».

(**۱۰۷**) السخاع، صاحب کافور سلطان مصر: «**کشا کشص**».

(**۱۰۸**) و من ولد محمد بن عبیدالله بن الکاظم (ع) بقیة بمصر الی یومنا رأیتهم: الشریف الخیر أبا المکارم مؤید بن یحیی بن أحمد بن ابرهیم بن الیمانی. وله أولاد و اخوة: «**مجد**» نظیر عبارت «**عمد**» و «**کشا کشص**».

(**۱۰۹**) ومنهم: نهمان بن عبیدالله بن أحمد بن.. الخ: «**مجد**». ☆ این عبارت نسخهٔ «مجد» مغلوط، وصحیح آن بطوریکه از «**عمد**» و «**کشا**» مستفاد میشود، چنین است: و منهم بهمذان: عبیدالله بن أحمد بن. الخ. ☆ عبدالله بهمذان وعقبه بها: «**کشا**». ☆

ولعبدالله بن أحمد الشعرانی عقب بهمدان : «عمد» .

(۱۱۰) این أحمد وپدرش علی فقط در «کشص» مذکورند .

(۱۱۱) و ببغداد فی باب الشعیر من الجانب الغربی خان یعرف بخان خدیجة . فهی : خدیجة بنت أبی‌الحسن (٠) موسی بن أحمد بن ابرهیم بن محمد الیمامی : « مجد» .

(۱۱۲) و وقع الی غره (٠٠) أبوتراب علی بن أحمد بن ابرهیم بن محمد الیمامی . قال شیخنا : یقال له : ابن لؤلؤ . مات بغره دارجاً :« مجد» .

(۱۱۳) توفی فی رمضان سنة ۳٦٤ عن ۸٤ . کذا فی « تاریخ الذهبی » . کتبه محمد مرتضی : « حاشیه زبیدی در کشص » .

(۱۱۴) ومنهم : الحسین بن ابرهیم بن محمد الیمامی ، و یکنی أبا عبدالله . وجدت له فی‌المشجر بنتاً ، وقال شیخنا أبوالحسن فی کتاب المبسوط ، وقال له شفاهاً ، الأنی کتبته عنه ، والغالب علی ظنی أنه فی‌المبسوط ؛ قتل الحسین فی الری وأعقب بها . ومنهم : قوم بخراسان من بنی البوفکی : « مجد » . * قتل بالری . وله بنت : « کشص » .

(۱۱۵) أبوجعفر محمد الأکبر الملقب **حمار الدار** . أعقب من أربعة رجال بحضرموت الیمن : « کشا » .

(۱۱٦) وقیل : انقرض : «عمد» . * وقد قیل : ان ابرهیم انقرض . والله أعلم : «عمد» .

(۱۱۷) له بمصر ولد : « عمد » .

(۱۱۸) ومنهم : امرئة وقعت الی عدن وأحسب أن قبرها بعدن ، یقال لها : سارة بنت أبی‌طاهر ابرهیم بن محمد الملقب حماء الدار (٠٠٠) ابن ابرهیم بن محمد الیمامی : « مجد » .

(۱۱۹) توضیح (۱۲۵) دیده شود .

(۱۲۰) و منهم : آل یحیی بواسط و هو : أبوالبرکات یحیی بن عبدالله بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبیدالله بن الکاظم . و ربما تکلم بعض النساب فی یحیی وما عرفت فیه الا الخیر : « مجد » * و من ولد عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن محمد الیمانی ، و یکنی أباالعباس : أبوالبرکات یحیی بواسط و سلیمن و طاهر و أبوطالب محمد . و لهم أولاد و أعقاب

---

(٠) چنین است در نسخه .

(٠٠) غره : چنانکه از « مراصدالاطلاع : ۲۹۲ » مستفاد میشود ؛ قلعهٔ بوده درمدینهٔ طیبه .

(٠٠٠) درتوضیح (۱۱۵) بنقل از « کشا » **حمار الدار** است .

بواسط . قال ابن طباطبا : و فيهم غمز و طعن . وقال الشيخ العمرى : و ربما تكلم بعض النساب في يحيى وما علمت فيه الا الخير . و ابنه : أبوعبدالله محمد بن يحيى منقرض . قاله أبوعمرو بن المنتاب : «عمد» . * گويا از جملهٔ : وابنه أبوعبدالله ... الخ ؛ ازشیخ‌عمری نباشد ، چنانکه در نسخهٔ «مجد» هم نیست ، و كلام منقول او در « عمد » به · الا الخير ، خاتمه يافته و صاحب «عمد» جملهٔ‌أخيررا خوداز‌أبوعمرو‌بن‌المنتاب نقل كرده‌است لكن در «مجد» پس ازكلمهٔ الا الخير ؛ چنين‌گويد : ومن جملتهم مضى الى المغرب بعد ما أجاب قطعة‌من‌الأرض : غلام أسمر شعراني صبيح الوجه جيد العارضة ، يتأدب . رأيته بالبصرة غلاماً لا نبات بعارضيه ، دوين العشرين و أربعمائة . وكان يتعرض للنقش على السكك ، يؤخذ بذلك في‌البلاد ، على‌ما بلغنى . يكنى أباطالب ، محمد بن محمد بن يحيى . وفي أبي‌طالب هذا طلق نفس وعلو همة وسماحةكف ورجوع الى فضل : « مجد » .

(۱۲۱) و (۱۲۲) توضيح (۱۲۰) ديده شود .

(۱۲۳ ، له عقب بالحيرة : «كشا» .

(۱۲۴) توضيح ۱۲۵ ديده شود .

(۱۲۵) ولهم (يعني سليمن ، طاهر ، محمد) أولاد وأعقاب بواسط . قال ابن طباطبا : و فيهم غمز وطعن : «عمد» .

(۱۲۶) أبوالقاسم جعفرالجمال (٠) له عدد وبقية في‌مواضع شتى : «عمد» . * الحمال النقيب بمكة ، و يعرف باحمر عينه (عينيه : كشص) . له عقب و بقية في مواضع شتى : «كشا كشص » . * نقيب مكة ، وأمه : فاطمة بنت على‌من‌ذرية أنس‌بن مالك : «كشص» .

از جملهٔ مشایخ فقیه محدث جليل شيخ أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه قمى (متوفى ۳۶۷ يا ۳۶۸ يا ۳۶۹) صاحب «كامل الزيارة ط نجف ۱۳۵۶ » ؛ شريف صالح **أبوالقاسم جعفر بن محمد علوى موسوى** است كه علامهٔ مامقانى نام ونسب و ترجمهٔ اورا چنين ذكر نموده : جعفربن محمد بن ابرهيم بن محمد بن عبيدالله بن موسى بن جعفر بن محمد بن على ابن الحسين بن على بن أبيطالب ، العلوى الموسوى المصرى . عده الشيخ (ره) بهذا العنوان‌مع زيادة قوله : أبوالقاسم ، قبل قوله · جعفر ، فى باب من لم يرو عنهم (ع) من رجاله ؛ وقال بعد ذلك : روى عنه التلعكبرى ، و كان سماعه منه سنة أربعين و ثلثمأة بمصر ، و له منه اجازة

(٠) توضيحاً : در«مجد»و«عمد» **الجمال** باجيم‌است ، ودر« كشا كشص» **الحمال** باحاء مهمله .

(انتهى) و قدكناه الشيخ (ره) بأبي‌القاسم فى ترجمة ابن أبي‌عمير أيضاً . و قال السيد نعمة الله : انه روى عنه ابن بابويه و وصفه شيخ الطائفة فى مواضع كثيرة بالشريف الصالح . قلت : من جملة المواضع ترجمة ابن أبي‌عمير . وفى قول الشيخ (ره) فى عبارته المزبورة : وله منه اجازة ؛ دلالة على أنه من مشايخ الاجازة ، و قد وقع التصريح بكونه من مشايخ الاجازة فى ترجمة غير واحد من الرواة ، وفى ذلك دلالة على وثاقته ، فينبغى عد حديثه من الحسن كالصحيح . التميز : يعرف الرجل برواية التلعكبرى وجعفر بن محمد بن قولويه و حريز بن عبد الله بن قولويه (٠) عنه . تذييل : قدعنون فى « رجال ابن داود » الرجل بجعفر بن ابرهيم بن عبد الله ابن موسى الكاظم عليه السلم ؛ وأظن أنه سهو من الناسخ (٠٠) وأنه أسقط الناسخ اسمين كما يشهد بذلك أنه ليس من دأبه ذكر جعفر بن ابرهيم فى هذا الموضع ، لأجل الترتيب . وأيضاً : ابداله عبيدالله بعبدالله اشتباه ؛ لأن العلويين الذين قطنوا مصر وملكوها (٠٠٠) هم : بنو عبيدالله ابن موسى بن جعفر ، دون عبدالله : « **تنقيح المقال ١ : ٢٢١** » .

چنانكه ديده ميشود اين نام ونسب شريف صالح أبوالقاسم جعفر كه « تنقيح المقال » و چند كتاب ديگر (٠٠٠٠) از « كتاب الرجال » شيخ طوسى (٣٨٥ - ٤٦٠) نقل كرده‌اند عيناً نام ونسب أبوالقاسم جعفر جمال است كه توضيحاتى در بارهٔ او فوقاً از « عمد » و « كشا كشص »

---

(٠) اين سهويست بزرگ زيرا علاوه براينكه چنين نامى (حريز بن عبدالله بن قولويه) در كتب رجال ديده‌نميشود ، شريف موسوى ، خود چنانكه بعداً اشاره خواهدشد بچندواسطه ازحريز بن عبدالله سجستانى روايت ميكند .

(٠٠) مع الأسف اين اشتباه درتمام نسخ «رجال ابن داود » كه بنظر نگارنده رسيده واقعشده وعبارت نسخهٔ مورخ (٩٧٧) كه سيد جليل على ابن الصائغ با كمال دقت ازروى نسخهٔ أستادش شهيد ثانى (قدهما) تصحيح وتحشيه نموده ، نيز بهمين كيفيت مغلوط است .

(٠٠٠) چنين كلامى ازمثل علامهٔ مامقانى درنهايت غرابت است ، زيرا علويانى كه درمصر خلافت وسلطنت كردند و بنامهاى : عبيديان - فاطميان - اسمعيليان ؛ شناخته ميشوند خودرا ازأعقاب اسمعيل فرزند حضرت امام جعفر صادق عليه السلم ميدانند ، و أولين خليفه آنان بنام عبيدالله است . شرح حال اين گروه وچگونگى روى كار آمدن و حراز مقام خلافت وسلطنتشان در « عن : ٢٢٤ ببعد » وجاهاى ديگر ياد شده است .

(٠٠٠٠) مثل « منهج المقال : ٨٤ » و « نش ١٧ : ١٠٨ » .

نقل کردیم ، لکن در این توضیحات او را نقیب مکه معرفی نموده اند و شیخ طوسی او را مصری دانسته است (٭) .

مع الأسف در اثر سهو کاتبان رجال شیخ طوسی و سایر کتب رجال ، نسب این شریف بصورتهای دیگری در آمده ودرچند کتاب (٭٭) چنین دیده میشود : جعفربن محمد بن ابرهیم ابن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر (ع) . لکن علاوه بر آنکه این اشتباه از قلم ناسخان سر زده ؛ درکتب أنساب فرزندی بنام جعفر برای محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر ذکر نکرده‌اند (٭٭٭) .

تنها کتابی که از آثار راویان از شریف مذکور در دست میباشد « کامل الزیاره » تألیف ابن قولویه قمی است که دربیش ازده موضع این کتاب ، بدون واسطه ازاوروایت میکند مع۔ الأسف نسخ آنهم مغلوط ونام ونسب شریف‌را درمواضع مختلفه باین صورتها ضبط کرده‌است :

۱ـ حدثنی جعفربن محمدبن ابرهیم بن عبیدالله بن موسی بن جعفر ، عن عبدالله بن أحمد

(٭) اینکه شیخ طوسی أبوالقاسم جعفررا مصری نوشته شاید مستند باینست که هرون بن موسی تلعکبری (متوفی ۳۸۵) در مصر بسال (۳٤۰) ازشریف مذکور سماع حدیث نموده ومدتی‌هم در مصر زیسته است . أما نجاشی (۳۷۲ ـ ٤۵۰) در « کتاب الرجال : ۱۱۵ » ذیل أحوال داود بن سرحان ، گوید : أخبرنا القاضی أبوالحسین محمدبن عثمن قال : حدثنا أبوالقاسم جعفر بن محمد ، الشریف الصالح . قال : حدثنا عبیدالله بن أحمد بن نهیك ؛ معلمی بمکة ... » ازاین عبارت خوبی مستفاد میشود که شریف مدتها درمکه میزیسته وابن نهیك مؤدب ومعلم وسپس شیخ روایت وحدیث او بوده است . نجاشی باز درترجمة عبیدالله بن أحمد بن نهیك ازقول شیخ سابق‌الذکرش چنین آورده که أبوالقاسم جعفر بن محمدبن ابرهیم موسوی گفت : عبیدالله بن أحمد بن نهیك در کوفه میزیست وسپس بمکه آمد : « کتاب الرجال : ۱٦۰ » .

(٭٭) مثل : « تلخیص الأقوال فی معرفة الرجال » معروف برجال وسیط میرزا محمد ، و « منتهی المقال فی أحوال الرجال : ۷۸ » معروف برجال أبوعلی ، و « ملخص المقال فی تحقیق أحوال الرجال : ۱٤۲ ط تبریز » تألیف میرزا ابراهیم خوبی (۱۲٤۷ ـ ۱۳۲۵) ، و « اتقان۔ المقال فی‌أحوال الرجال : ۱۷۲ ط نجف » تألیف شیخ محمد طه نجف (۱۲٤۱ ـ ۱۳۲۳) .

(٭٭٭) تنها در« بلج» نام جعفر را بمحمدبن ابرهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی(ع) متصل کرده ، أما بقیه مآخذش همین‌گونه کتب رجال است که‌صورت نسب‌را باین شکل نادرست‌ضبط کرده‌اند .

ابن نهیك : (ص ۱۵۸) .

۲ـ حدثنی أبوالقاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله الموسوی العلوی ، عن عبدالله ابن نهیك : (ص ۱٦۷) .

۳ـ حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبیدالله بن نهیك : (ص ۱۷٤) .

٤ ـ حدثنی جعفر بن محمد بن عبدالله بن موسی ، عن عبید الله بن نهیك : (ص ۱۸۲) .

٥ ـ حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبیدالله الموسوی ، عن عبدالله بن نهیك : (ص ۱۸۷) .

٦ ـ حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبید الله بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علیهما السلم ، عن عبدالله بن نهیك : (ص ۱۸۸) .

۷ـ حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم ، عن عبدالله بن نهیك : (ص ۱۹۰) .

۸ ـ حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبیدالله بن نهیك : (ص ۲٤۷) .

۹ـ حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبیدالله بن نهیك : (ص ۲٥۱) .

۱۰ـ حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبدالله بن نهیك : (ص ۲۸۲)

۱۱ـ حدثنی جعفر بن محمد ابرهیم بن عبدالله الموسوی ، عن عبیدالله بن نهیك : (ص ۲۹۳) .

۱۲ـ حدثنی جعفر بن محمد بن عبدالله الموسوی ، عن عبدالله بن نهیك : (ص ۲۹٤) .

اینها مواضعی است که در نسخهٔ «کامل الزیاره ـ ط نجف» ازشریف موسوی یاد شده و باید دانست که در کتب متأخره مثل «بحارالأنوار ـ کتاب المزار» و «مستدرك الوسائل ـ کتاب المزار» که أحادیث «کامل الزیاره» را نقل کرده اند صورتهای مختلف فوق را گاه بهمین صورتها و گاه بصورتهای مغلوط دیگر ضبط کرده اند ، چنانکه در خاتمهٔ «مستدرك الوسائل ۳ : ٥۲۳» نیز بهنگام تعداد مشایخ ابن قولویه ؛ شریف مذکور را دوازدهمین آنها نوشته و عبارتش اینست : أبوالقاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله بن موسی بن جعفر الموسوی العلوی ، والظاهر أنه المصری الذی أجاز عنه التلعکبری وسمع منه بمصر سنة ۳٤۰ .

مواضعی که در کتب رجال ازشریف أبوالقاسم جعفر یاد شده است :

۱ـ درترجمهٔ حذیفة بن منصور خزاعی : أخبرنا القاضی أبوالحسین محمدبن عثمن . قال : حدثنا أبوالقاسم جعفر بن محمد ، الشریف الصالح ؛ قال : حدثنا عبید الله بن أحمد بن نهیك : «رجال نجاشی : ۱۰۷» .

۲ـ در ترجمهٔ حریز بن عبدالله سجستانی : له کتاب الصلوة ، کبیر ؛ و آخر ألطف منه ،

وله کتاب النوادر . فأما الکبیر فقرأناه علی القاضی أبوالحسین محمدبن عثمن . قال - قرأته علی أبی‌القاسم جعفر بن محمدبن عبیدالله الموسوی . قال : قرأت علی مؤدبی أبی‌العباس عبیدالله بن أحمد بن نهیك : « **رجال نجاشی : ۱۰۵** » . * أخبرنا بجمیع کتبه ورواياته الشیخ أبوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفید ، رحمه الله تعالی ؛ عن جعفر بن محمد بن قولویه ، عن أبی‌القسم جعفربن محمد العلوی الموسوی ، عن ابن نهیك « **فهرسهٔ شیخ طوسی : ۹۳** » .

۳ـ در ترجمهٔ داودبن سرحان : أخبرنا القاضی أبوالحسین محمد بن عثمن . قال : حدثنا أبوالقسم جعفر بن محمد ، الشریف الصالح ؛ قال حدثنا عبیدالله بن أحمد بن نهیك ، معلمی بمکة : « **رجال نجاشی : ۱۱۵** » .

٤ ـ در ترجمهٔ عبیدالله بن أحمد بن نهیك نخعی : أخبرنا القاضی أبوالحسین محمد بن عثمن ابن الحسن . قال : اشتملت اجازة أبی‌القاسم جعفربن محمد بن ابرهیم الموسوی و أرانا‌ها علی سایر مارواه عبیدالله بن أحمد بن نهیك . وقال کان بالکوفة وخرج الی مکة « **رجال نجاشی : ۱۹۱** » .

٥ ـ در ترجمهٔ محمد بن أبی‌عمیر بغدادی : فأما نوادره فهی کثیرة ، لأن الرواة لها کثیرة ؛ فهی تختلف باختلافهم . فأما التی رواه عنه عبید الله بن أحمد بن نهیك فانی سمعتها من القاضی أبی‌الحسین محمد بن عثمن بن الحسن ، یقرأ علیه : حدثکم الشریف الصالح أبوالقاسم جعفر بن محمدبن ابرهیم ، قراءة علیه قال : حدثنا معلمنا عبیدالله بن أحمد بن نهیك « **رجال نجاشی : ۲۳۰** » . * و أخبرنا بها أیضاً جماعة عن أبی‌القاسم جعفربن محمد بن قولویه ، عن أبی‌القاسم جعفربن محمد الموسوی ، عن ابن نهیك ، عنه : « **فهرسهٔ شیخ طوسی : ۱۴۳** » .

٦ ـ در ترجمهٔ محمد بن یوسف صنعانی : أخبرنا محمد بن عثمن المعدل . قال : حدثنا الشریف الصالح أبوالقاسم جعفر بن محمد . قال : حدثنا عبید الله بن أحمد بن نهیك : « **رجال نجاشی : ۳۵۴** » .

چنانکه در ابتدای این توضیح گذشت ؛ هرون بن موسی تلعکبری نیز ازشریف أبوالقاسم جعفر موسوی روایت میکند ، أماکتب رجال در ترجمهٔ تلعکبری متعرض این مطلب نشده و تنها در ترجمهٔ خود شریف ذکر کرده اند .

این نیز ناگفته نماند : درکتب رجال بعد ازترجمهٔ ابن شریف ، بنقل از «کتاب الرجال» شیخ طوسی ؛ شریف موسوی دیگری را عنوان وترجمه کرده اند که در اسم و اسم پدر و جد و نسبت هر دو شراکت دارند واو : جعفربن محمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی بن جعفر(ع)

است که شیخ طوسی گوید تلعکبری بسال (۳٦۰) از او سماع حدیث نموده است برای اطلاع بیشتر بتوضیح (۲۲۱) رجوع شود .

(۱۲۷) نام وعقب ابن یحیی فقط در «کنش» مذکور است .

(۱۲۸) أحمد الصوفی بالمخلة بایض و مقامه بها :«کنش» . ☆ «کنش» ذیل نام فرزندش أحمد بن أحمد نوشته است : مصر بشاطیء النیل

(۱۲۹) ومنهم : أبوالحسن موسی بن جعفرالجمال ، ویعرف بابن الأعرابی ، ویقال له : صاحب الطوق . غلب علی نواحی آذربیجان . وله عقب کانوا بشماخی من بلاد شیروان : « عمد کذا کنش » . ☆ قال لی شیخی أبوالحسن محمد بن محمد العلوی الحسینی النسابة شیخ الشرف : کان أبوالحسن الأعرج بآذربیجان الفاضل المعروف بصاحب الطوق ؛ و اسمه : موسی بن جعفر بن ... الخ . أولد ثلاثة أولاده ذکوراً وبنتاً ؛ أمهم حسنیة فأما البنت فاسمها : فاطمة . و الذکور : محمد و علی و عبدالله . هم بناحیة السدة ، ببلدة یقال لها : شروان ؛ یعرف بالشماخیة : « مجد » .

(۱۳۰) عبدالله بن أبی الحسن موسی ، چنانکه درتوضیح (۱۲۹) دیده شد نامش در « مجد » آمده است . لکن ملقب بودن او بشهاب الدین و این رشته ازأعقابش تا آخرفقط در « ملتا » بنظر رسیدکه عیناً نقل کردیم .

(۱۳۱) توضیح (۱۳۰) دیده شود .

(۱۳۲) و لعبیدالله بن الجمال عدد من الأولاد . و کذا لأبی الفاتك المکی ·«عمد» .

(۱۳۳) ومنهم : صدیقنا الشریف أبوجعفر محمد و أخوه مشرف ؛ قاضی بیت المقدس و غیرها ؛ ابنا جعفر بن مسلم بن عبیدالله المصری ابن جعفر الجمال ابن محمد بن ابرهیم الیمامی : « مجد » . ☆ عقب مشرف از « کنش » نقل شده است .

(۱۳۴) توضیح (۱۳۳) دیده شود .

(۱۳۵) الشریف أبوالطیب الوراق و یعرف بابن أخی الطیب : کان بمصر . و هو الذی ... (٭) مابین الرملة بعراق توفی سنة ۵۳۲ : «کنش» .

(۱۳٦) وقد وقع رجل منهم الی الأندلس و أولد بالمغرب ؛ هو أبومحمد الحسن ابن اسمعیل بن محمد ، یدعا مسلماً ؛ ابن عبید الله بن جعفر بن محمد بن ابرهیم بن

(٭) عبارات لایقرء ، وظاهراً ازحواشی سید مرتضی زبیدی است .

محمد بن موسى الكاظم (ع) (٠) كذلك بلغني . و رأيت أناس (٠٠) من ولد القاضي بمصر : « مجد » . ٭ أبومحمد الحسن ، وقع بالأندلس و ولد بها : « كشص » .

(۱۳۷) ومنهم : صديقي الشريف الفاضل أبوجعفر محمد بن موسى بن محمد بن جعفر الجمال له عقب . وجماعة هؤلاء بمصر ، وهم جماعة كثيرة : «مجد» . ٭ يلقب بجيمات وبذى سلم . و يقال له : صاحب الكنية الورقا وله ابنان وعشرة اخوة . لهم عقب أكثرهم بالحجاز . كذا قاله العمرى : « كشا كشص » .

(۱۳۸) يلقب بحميمات له عقب ؛ أكثرهم بالحجاز . كذا قال الشيخ العمرى : «عمد» .

(۱۳۹) لحق بعضد الدولة بشيراز وأعقب بها : « عمد » « كشا» .

(۱٤٠) ومن ولده (يعنى ولد جعفر الجمال) : أبوعلى اسمعيل . وله : أبوجعفر ابرهيم . وقيل ، محمد ، الخطيب والقاضي بمكة . كان جليلاً كريماً . وله ولد بخراسان و عقب بمصر : «عمد» . ٭ قال شيخنا : و منهم : قاضي مكة المعروف بابن بنت الجلاب . و هو . أبوجعفر ابن (٠٠٠) ابرهيم بن اسمعيل بن جعفر بن (٠٠٠٠) المعروف بحماء الدار . أولد عدة أولاد ، وقد مضى منهم الى ماوراء النهر : ولده أحمد . و لأحمد ولدان ، هما : الحسن و الحسين : « مجد » . ٭ حدث بمصر عن أبي سعيد بن الأعرابي وسالم بن الفضل ولاجرى (٠٠٠٠٠) عنه أبوعلى الأهوازى و رشا بن لطيف و على بن ابرهيم ابنا الحنائى ، وكان قاضي الحرمين . توفي في رمضان سنة ٣٥٩ هـ . وقيل : اسمه محمد الخطيب القاضي بمكة . كان جليلاً كريماً ، وله ولد بخراسان ، و له عقب بمصر : «كشص» . ٭ ظاهراً ازحواشي سيد مرتضى زبيدى است و أولادش را هم چنانكه ديده ميشود نامبرده است .

(۱٤۱) بمصر : « كشص» .

(۱٤۲) بماورآء النهر : « كشص » .

(۱٤۳) كان يكنى أباالقاسم ، ويلقب بأبي أسيدة ؛ و يعرف بابن أم كلثوم ؛ وهى عمته

(٠) چنين است در نسخه ، وصحيح اينست : .... محمدبن عبيدالله بن موسى الكاظم (ع) .

(٠٠) چنين است در نسخه .

(٠٠٠) در نسخه چنين بود و ظاهراً كلمهٔ **ابن** زائد است .

(٠٠٠٠) چنين است در نسخه .

(٠٠٠٠٠) چنين است در نسخه .

بنت الكاظم (ع). تثبت به(*) وربته وأولد وانتشر عقبه: « مجد ». ☆ أبوالقاسم الغرة. يلقب أبا أسيدة، بالمراعة، يعرف بابن أم كلثوم؛ وهي عمته بنت الكاظم. اشتهربها لأنها ربته. و عقبه منتشر. وعقبه لاحق من رجل واحد: «كشا» نظير «كشص» و نظير « عمد ». ☆ اضافه «عمد»: فأعقب من رجل واحد، وهو: أبوالحسين (**) محمد: «عمد».

(**۱۴۴**) نسب سيد أبوطالب زنجانى را « **كشا كشص** » بنحويكه در توضيح (۱٤٦) ديده ميشود ثبت كرده و توضيحات مسطور در ذيل نامش را نيز نگاشته است. لكن رشتهٔ نسب او و وصف كتاب أنسابش در «**ذيعه ۲ : ۳۷۲**» چنين آمده است: (**الأنساب** · للسيد النسابة نقيب الحضرة أبي طالب الزنجاني ابن الحسين بن زيد بن محمد بن الحسين بن محمد بن الحسن بن علي بن أحمد بن جعفر بن عبيدالله بن موسى الكاظم (ع) ينقل عنه السيد أحمد بن محمد بن المهنى العبيدلي معاصر العلامة الحلي في كتابه في النسب، الآتي بعنوان « الأنساب المشجرة » و « مشجرة النسب » و« تذكرة النسب »، وقد عين في أوله رموزاً لمصادر الكتاب اختصاراً؛ ومنها: (حاك) جعله رمزاً لهذا الكتاب. ☆ ظاهراً زنجيرهٔ نسب در « ذيعه » بغلط چاپ شده است.

(**۱۴۵**) اين رشته فقط در «**كشص**» آمده است.

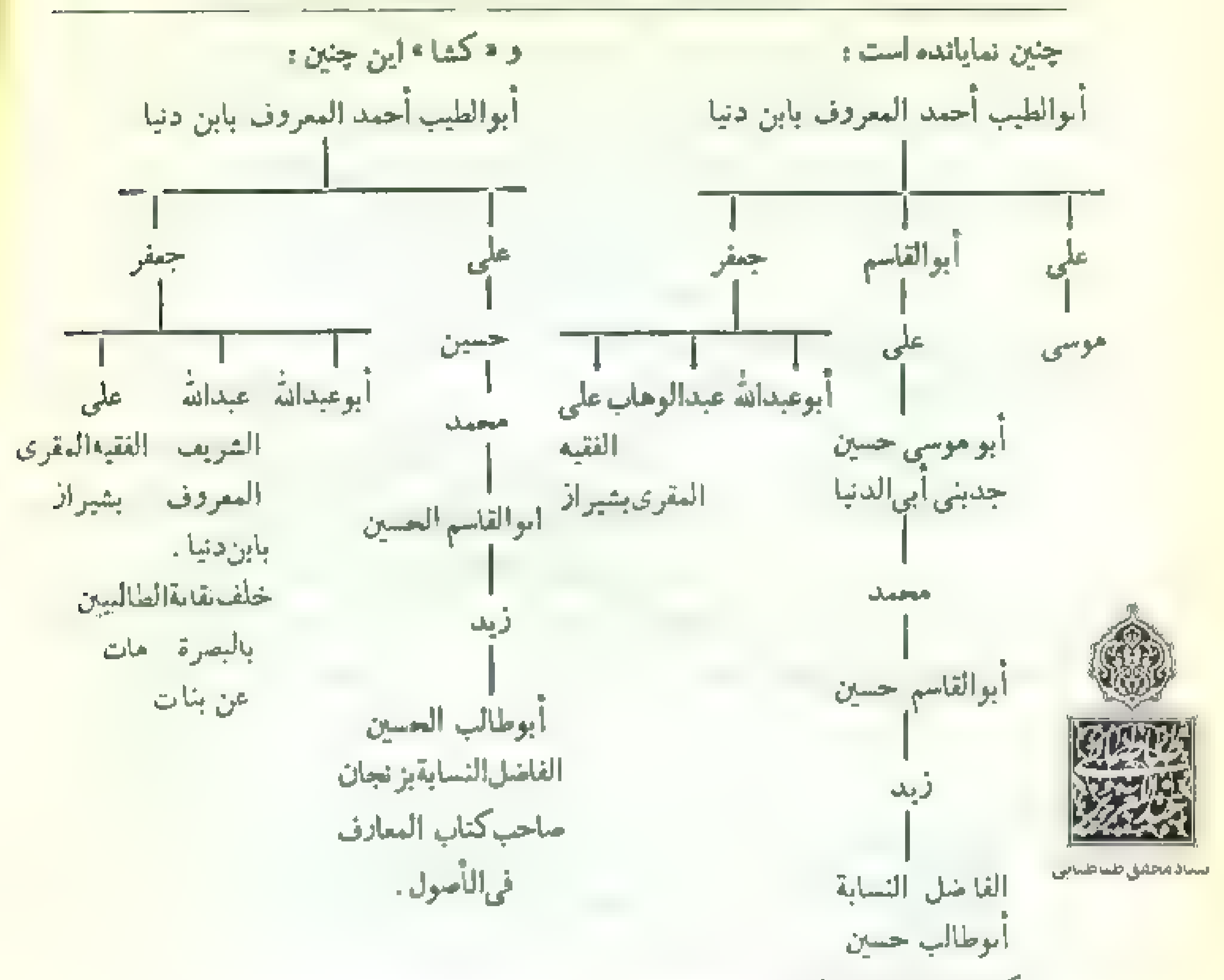
(**۱۴۶**) فمن ولده (يعني أبا عبدالله جعفر بن أبي الطيب أحمد): الشريف أبوالحسن عبد الوهاب (: **مجد. كشص** عبدالله: **عمد. كشا**) المعروف بابن دنيا. خلف نقابة الطالبيين بالبصرة؛ ابن جعفر بن أحمد بن محمد بن جعفر بن عبيدالله بن الكاظم. مات عن بنات؛ لاغير: « **مجد** ». ☆

در « **مجد** » فقط همين يك رشته از أولاد جعفر بن عبيد الله بن موسى بن جعفر عليهما السلام را ذكر كرده، و براى اين أبوالحسن عبد الوهاب برادرى نام نبرده است. لكن **أولاً**؛ «**عمد**» و «**كشا كشص**» أحمد بن محمد بن جعفر بن عبيدالله را **أبو الطيب أحمد المعروف بابن دنيا** معرفى كرده اند. و **ثانياً**؛ «**كشص**» فروع أبوالطيب أحمد مذكور را

(*) چنين است در نسخه. شايد چون « **عمد** » و « **كشا** » اين كلمه را بصورت صحيحى نيافته اند، لذا هنگام نقل عبارت « **مجد** » آنرا اسقاط كرده اند.

(**) در « عل. عم. كشا. كشص » **أبوالحسن** است.

چنین نمایانده است : و « کشا » این چنین :



له كتاب مختصر فى النسب .
ذكر فيه أن لجعفر بن عبيدالله عقباً بزنجان .
وهو صاحب الكتاب المعروف بالمعارف فى الأصول .

و « عمد » باین تفصیل فأعقب (يعنى جعفر بن عبيدالله بن موسى بن جعفر (ع) من رجل واحد ، وهو : أبوالحسين (أبوالحسن : **عل . عم**) محمد . ومنه فى أبى الطيب أحمد . ومنه فى على وأبى عبيدالله بن جعفر (وأبى عبدالله جعفر : **عل . عم**) أولاد أبى الحسين أحمد المعروف بابن دنيا بن محمد بن جعفر بن عبيد الله بن الكاظم . منهم الشريف أبوالحسن عبدالله المعروف بابن دنيا خلف نقابة الطالبيين .. **الخ** ومنهم : أبوالدنيا ، وهو : أبوالقاسم الحسين بن على بن أبى الطيب أحمد بن محمد بن جعفر بن عبيد الله بن الكاظم (ع) له عقب

یعرفون ببنی أبی‌الدنیا ، وأكثر بالحجاز : «عمد» .

و ثالثاً علامهٔ جلیل سید محمد صادق طباطبائی آل بحر العلوم ، حفظه الله ،که مباشر و مصحح طبع «عن» بوده ؛ درذیل این عبارت : **و منه فی علی و أبی‌عبیدالله بن جعفر** ، بعداز کلمهٔ علی، چنین تعلیق کرده است : **وفی العبارة اضطراب ولعل فیها سقطاً فلیراجع** .

اکرچه ممکن است با نظر بمشجر «**کشص**» رفع اشکال ازعبارت « **عمد** » نمود لکن بهتر آنست که « عمدة الطالب تیموری » وأصول صحیحهٔ نسب مراجعه شود ، والله العالم .

(**۱۴۷**) این رشته فقط در «**کشص**» آمده است .

(**۱۴۸**) علی بن أبی الطیب أحمد را در «**کشص**» أبوالقاسم مکنی کرده ، و فرزندش حسین را : أبوموسی ، وحسین بن محمد بن حسین بن علی را : أبوالقاسم .

(**۱۴۹**) توضیح (۱۴۶) دیده شود .

(**۱۵۰**) توضیح (۱۴۸) دیده شود .

(**۱۵۱**) توضیح (۱٤٤) دیده شود .

(**۱۵۲**) ویقال : هو: موسی‌بن‌القاسم‌بن‌موسی‌بن عبیدالله بن طباطبا له‌عقب :«**کشص**».

(**۱۵۳**) یلقب (یعنی علی بن محمد) بالسخط بواسط . و أخوه : جعفر بن محمد کان بسوراء : « **عمد** » .

(**۱۵۴**) توضیح (۱۵۳) دیده شود .

(**۱۵۵**) صاحب « جنة النعیم فی أحوال سیدنا عبد العظیم (ع) » چند ورقی از«منتقلة ـ الطالبیة » درکتاب خود نقل کرده ودرآنها أغلاطی نیزدیده میشودکه شاید دراصل‌نسخه‌بوده یا هنکام نقل رخ داده است . از منقولاتش این عبارتست : عن أبی جعفر الحسینی النسابة بالری علی بن القاسم بن موسی بن القاسم بن عبدالله بن موسی بن جعفر الصادق (ع) . عقبه : أبوجعفرمحمد . أعقب : موسی . أعقب‌ویدعی رجل أنه . أحمد بن علی،کذاب : «ص۵۰۰» ☆ نظر بمطالب مذکور در توضیح (۱۵۷) این **عبد الله** بن موسی بن جعفرالصادق (ع) نیز باید **عبیدالله** باشد ، اکرچه احتمال صحت هم داده میشود ، والله العالم . ☆

استدراك

لله الحمد ، پس‌ازکذشتن مدتی ازنکارش‌شرح فوق ، درتاریخ ۲۱ ع۱ ـ ۱۳۷۵ ، نسخهٔ از « قل ـ المنتقلة » مورخ نهصد وچهل‌واندی ، درکتابخانهٔ مجلس شورایملی طهران‌زیارت

شد ودرعبارت بالا همچنانکه حدس زده ایم عبیدالله صحیح است نه عبد الله ، و عین شرح مرقوم در فوق را مجدداً مکملاً از نسخهٔ موصوفه نقل میکنیم : ذکر من ورد الری من ولد الحسین بن علی . ثم من أولاد محمد الباقر . منهم من ولد موسی الکاظم بالری ..... عن أبی جعفر الحسینی النسابة بالری . عن علی أبوالقاسم بن موسی بن القاسم بن عبیدالله بن موسی بن جعفر الصادق عقبه : أبوجعفر محمد ؛ أعقب . وموسی ؛ أعقب : «قل» .

(۱۵۶) أحمد بالری : «کنص» .

(۱۵۷) أبوالفتح مجد الدولة ، النقیب من جهة السلطان مسعودبن محمود . درج . وهذا هو خال المرتضی النقیب بالری وأحمد بن علی له أعقاب بالری بوهردجرده : «کشا» .

چون در نسب این شخص (أبوالفتح مجدالدوله) اختلافاتی درکتب مشاهده میشود که آیا بعبدالله بن موسی بن جعفر(ع) می پیوندد یا بعبیدالله ؛ ومنشأ اختلاف هم دسترسی نداشتن بکتب نسب ونسخ مصحح بوده ؛ لذا لازمست (با وجود فقدان مآخذ مورد اعتماد) تحقیقی دراین باره بنمایم :

و أما موسی بن القاسم بن عبیدالله بن الکاظم (ع) ؛ فمن ولده . . . و منهم : القاسم بن موسی المذکور . ولد علیاً . وله ولدان معقبان ، و هما . أبوجعفروموسی : «عمد» . ✡ برای علی بن قاسم «کشا» نام سه پسر رسم کرده : أبوجعفر ومحمد وموسی ؛ لکن بگمانم أبوجعفر کنیهٔ محمد باشد ، چنانکه از عبارت « قل » هم مستفاد میشود (بنا بر آنچه استظهار شد که عبدالله در « قل » بایستی عبیدالله باشد) . « عمد » متعرض أولاد أبوجعفر و موسی شده است . ✡ « من ۳ : ۱۵۹ » نسب سید أبوالفتح مجد الدولهٔ مذکور را بعبدالله بن موسی ابن جعفر (ع) رسانیده ، باینطریق که گوید : وچنانکه ازبعضی کتب أنساب نقل شده جماعتی از أولادهای او (یعنی عبدالله بن موسی بن جعفر «ع») در ری بودند ، که از جمله : مجد ـ الدولة والدین ، ذوالطرفین ، أبوالفتح ، محمد بن حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم (ع) ، که خواهرش ستی سکینه بنت حسین بن محمد مادرسید أجل مرتضی ، ذوالفخرین ، أبوالحسن ، المطهربن أبی القاسم علی بن أبی الفضل محمد است : «من» . ✡ در « مختار البلاد : ۱۵۸ » راجع بسکینهٔ نامبرده گوید : در قاسم آباد ، چهار فرسخی قم ، امامزاده ایست که در لوح زیارت نامه او نوشته شده : **سکینه بنت موسی بن جعفر** . وبنا براحتمالی که بعضی داده اند محتمل است سکینه بنت حسین بن محمد بن علی

ابن قاسم بن عبدالله بن موسی الکاظم (ع) باشد ؛ که مادر سید مطهر بن علی بن سلطان محمد شریف است ☆ لکن ظاهراً درهردو کتاب اسم موسی (بین قاسم وعبدالله) ساقط شده است در « الفهرسه » شیخ منتجب‌الدین شخصی باین نام ونشان مذکور است که عبارت آن عیناً نقل میشود - السید نجیب الدین أبومحمد الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن قاسم بن موسی بن عبدالله بن موسی بن الکاظم بن .... الخ ، علیهم سلام الله . صالح ، فقیه ، دین ، مقرء ، قرء علی السید الأجل المرتضی ذی الفخرین المطهر ، رفع الله درجتهما : « الفهرسه : ۵ » نسب این شخص را بهمین کیفیت - منا » هم نقل کرده وبعبدالله رسانیده است ، جز آنکه بین محمد وقاسم بن موسی ؛ اسم علی ازقلمش ساقط شده . لکن در « مجد » و « عمد » و « کشا » و سایر کتب موجوده برای موسی بن عبدالله پسری بنام قاسم ذکر نکرده‌اند ، وبنظر چنین میرسد که : عبد الله اشتباه وصحیح عبیدالله باشد ؛ والله العالم .

چون درکتب موجوده این رشته بعبدالله بن موسی (ع) متصل است (خواه درست یا نادرست) ماهم آنرا درذیل عبدالله وارد کرده‌ایم واینجا بهمین یادآوری قناعت نمودیم . شاید بعدها نتیجهٔ درستی بدست آید ؛ والله الموفق .

(۱۵۸) أبوالحسن بالری : « کشص ».

(۱۵۹) (٭) قال علی بن محمد الصوفی العلوی : اختلف النساب فی الحسن بن القاسم بن عبیدالله (ع) ، فقال ابن المنذر درج . کذلک وجدته بخط ابن المنذر ، و لم یرو ذلک عنه أحد . و قال الأشنانی و ابن أبی جعفر شیخنا : الحسن بن القاسم بالمراغة . وقال أبوعبد الله بن طبا طبا النسابة : أولد الحسن بن القاسم بالمراغة . ابراهیم . فلما کان منذ سنین أحسبها سنة سبع وثلثین وأربعمأة قدم من جزیرة عمر (ابن عمر : عمد . کشا) علی ابن الشریف (علی الشریف : عمد) النقیب بالموصل أبی عبدالله (أبی عبیدالله : عل . عم) الملقب بالتقی (بالنقی : عل . عم) عمید الشرف ، و اسمه : محمد بن الحسین (الحسن : عمد . کشا) المحمدی

(٭) متن این توضیح از « مجد » نقل‌شده ، وچون اختلافاتی درعباراتش باکتابهای دیگر که آنها هم از « مجد » نقل کرده اند موجود بود ، لذا همچنانکه در سراسر کتاب کمال دقت را در تصحیح وتطبیق عبارات نموده‌ام ؛ اختلاف نسخ این توضیح را نیز یاد داشت کردیم ، مگر مواضعیکه غلط روشن بود ونقل آن نتیجهٔ جز اتلاف وقت دربرنداشت . نسخه بدلها نیز داخل دو ابرو نهاده شده ومشخص گردیده است .

(المجدی : عل . عم) رجل شاب علی أحد خدیه خال ، ملیح الوجه ، واضح الجبهة ، مکشی الشعر أسوده (در عمد و کشا نیست) ، ربع القامة ، عامی الألفاظ (در عمد و کشا نیست) فذکر أنه : حمزة بن الحسین علی بن الحسن بن القاسم بن عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) ؛ و أظهر کتباً بصحة دعواه وشهادة القاضی عبدالرحمن (أبی عبد الرحمن : عمد. کشا) الطالقانی ، قاضی الجزیرة بامضاء الشهادات وثبوتها عنده فأحضرنی فی النقیب (النقیب : عمد . الشریف النقیب : کشا) مع مجمع من (بمحضر : عمد . کشا) الأشراف ، کثیر (در عمد و کشا نیست) ؛ وسئلنی عن قصة (قضیة . کشا) الرجل . فقلت : هذا أمر شرعی ، حکمی (در عمد و کشا نیست) یتعین (ینبغی : عل . عم) علیک العمل به (بما یتحقق فیه : عن . کشا . بما تحقق فیه : عل.عم) ، وأکتب أنا ما (بما) تفعله فقال (لی : عمد . کشا) : بل تکتب حتی أمضیه . فکتبت خطاً متأولاً ؛ اذا سئلت عنه أجبت عن صحته عن سقمه (وسقمه : عمد. کشا) فأمضاه الشریف عمید الشرف (النقیب : کشا) المحمدی (المجدی ؛ عل عم) . وعدت الی النقیب فاطلعته علی ما فی نفسی (بقی : عل. عم . کشا) ، وأن أبا المنذر النسابة زعم أن : الحسن بن القاسم درج ، و أن : خطی فیه تأول (فیه تأولاً : عم . کشا) . واندرج أمر حمزة بن الحسین علی التعلیل . ثم انی قدمت الجزیرة (لحاجة لی . عمد) . فجاءنی الشریف أبوتراب ، الموسوی (در عل و عم و کشا نیست) الأحول و أخوه فی جماعة من العامة ، نظاره (در عمد و کشا نیست) ، یکبرون دخول حمزة فی النسب ، وقال : أدخل (دخل عمد. کشا) فی ولد أبی الأدنی ؛ ، وهذا ما لا أصبر علیه (ممالایصبرعنه : عمد . مالاأصبرعنه : کشا) فأنفذت (الیه : عمد. کشا) ، فجاء ، وسئلته عن شهوده . فذکر انهم یستحون (یحیون : کذا (خ ل) . یحبون . کشا یحیئون : عن یجیبون . عل.عم) . فقمت و الجماعة الی القاضی أبی عبدالله (أبی عبدالرحمن : خ ل . عمد . کشا) فاستحضر شیخین (شخصین عدلین : عن . شیخین عدلین : عل. عم . کشا) عدلهما عندی القاضی (عندالقاضی . عل . عم . عدلهما عند القاضی : کشا) فشهدا بصحة النسب ، و أن أباه الحسین بن علی شهد جماعة بصحة نسبه عند قوم علویین ، فادعوه (نازعوه : عمد کشا) فثبت (نسبه : عمد) بالشهادة القاطعة ، وأن : هذا حمزة و أخاه وأخته أولاد الحسین (بن علی ولدوا : عمد. کشا) علی فراشه ، و أن : رجلاً یقال له : شریف بن علی أخوالحسین لأبیه . فلما رأیت ذلک أمضیت نسبه وأطلقت خطی بصحته و کاتبت الشریف النقیب ، التقی (النقی : عل . عم) عمیدالشرف ، المحمدی (المجدی : عل . عم).(فأتته . عمد. کشا)، وصح نسبه(من: عل عم)غیر منازع فیه: «مجد» «عمد» «کشا» .

(۱۶۰) توضيح (۱۵۹) ديده شود .

(۱۶۱) ومنهم : أبوطالب زيد ، نقيب عمان ، ابن الحسين بن محمد بن أحمدبن محمد ابن القاسم بن عبيدالله بن موسى . رأيت (رأيته : عمد. كشا) بعمان عند كوني بها سنة أربع وعشرين و أربعمائة . يعرف بابن الخباز (بابن المختار : كشا) (٠) . له اخوة وأولاد ، يتظاهر بالتحرم ، و في داره مغنية مصطفاة ، وكانت آمنة بنت زيد (أبي زيد : عمد. كشا) الحسين . تزوجها أحمد جد أبيه على قاعدةما أعرفها ، فأولدها : محمد ، ودفع النساب أن يكون لمحمد بن القاسم بن عبيدالله بن موسى الكاظم (ع) ولد اسمه : أحمد فمن (فممن : عمد) دفع نسبه عند قرائتي عليه : والدى أبوالغنائم والشريف أبوعبدالله بن طباطبا ، ورأيت عليه خط شيخنا (شيخ الشرف العبيدلي النسابة : عمد . شيخ الشرف : كشا) في (كتـابه : عمد . كشا) المبسوط : كاذب مبطل . فعلى هذا يبطل نسب ابن الخباز (ابن المختار : كشا) نقيب عمان و ولده واخوته : « مجد » « عمد » « كشا » .

(۱۶۲) كان ينزل الري : « كنص» .

(۱۶۳) كان (على) ينزل الري ، وله ولد منتشرون . ادعى اليه رجل اسمه : أحمد بالعراق ، وقويت دعواه ، حتى كشفه أبوالمنذر النسابة الجزاز (الجزار : عمد كشا) الكوفي و أبطل نسبه . وكان أحمد هذا أحد رجال الزمان في الختل والحيل (الحيلة : عمد . كشا) والتلبيس ، فلم يغنه ذلك مع معرفة أبي المنذر وتبصره شيئاً ، وكان مقيماً على الدعوى ، وربما لقى فيها مكروهاً : « مجد » « عمد » « كشا » .

(۱۶۴) توضيح (۱۶۲) ديده شود .

(۱۶۵) و أما موسى فانتشر له عقب ، ثم وجدت عليه أنه منـقرض : « مجد » نظير « عمد » . ٭ نام فرزند ابن موسى (على) فقط در « كنص» موجود است و در زير نـامش نگاشته : منقرض .

(۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) فأما أحمد والحسن والحسين فلم يعقب أحد منهم : «مجد» .

(۱۶۹) وأما على (يعني على بن عبيدالله) فهو لأم ولد . ومن ولده اشـ الله : أبوالمختار حمزة الفقيه المقرى بشيراز ، ابن الربيع بن .... الخ وهذا المختار ورد وأبوه ورجلان معهما يقال لهما : الحسنان وشبيب (الحسين و شبيب : كشا . الحسين وشيث : عمد) . لا أعلم كانوا أحوى

(٠) در « كنص» نيز أبوالمختار است .

حمزة أو عميه ، وثبتوا في جريدة شيراز ، و أخذوا من وقف العلويين بها و دفعوا (و قاسموا الطالبيين بها ودفعهم كثير من العلويين : عمد . كشا) ، لأن في المشجرات لم يثبت لمحمد بن علي بن عبيدالله بن الكاظم (ع) سوى ولد درج بسمى (يقال له : عمد . كشا) : ابرهيم ؛ وبنات ولم يعرف لمحمد ولد يقال له : حمزة والله أعلم بنسب حمزة : «مجد» «عمد» «كشا» . ✡ فعقب عبيدالله بن موسى في ثلاثة : محمد والقاسم وجعفر : «كشا» .

(۱۷۰) توضیح (۱۶۹) دیده شود .

توضیحات راجع بامامزاده (جعفر) ابن موسی بن جعفر علیهما السلام و أعقابش (ص۲۱و۲۲) ازشماره ۱۷۱ تا ۲۰۹

(۱۷۱) قال العمری في « المجدی » : ولد جعفر بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق عليه السلم ، يقال له الخوارى ، وهو لأم ولد : ثماني نسوة . وهي : حسنة وعباسة وعايشة وفاطمة الكبرى و فاطمة وزينب و أم جعفر ومن الرجال : ستة لم نذكر لهم ولداً ، وهم : الحسن و الحسين الأكبر و موسى . . : «هامش عن » . ✡ و أما جعفر الملقب بالحوارى ابن موسى الكاظم ، فانه أعقب من رجلين : موسى و الحسن . و يقال لبنيه : الشجريون ؛ لأن أكثرهم بادية حول المدينة يرعون الشجر ، و لهم جماعة بالحلة والخابور : «صحا» . ✡ در « صحا » و « كشا » وبعض نسخ خطی « عمد » حواری و حواریین بحاء مهمله است ، ودرنسخ متداولهٔ « عمد » بخاء منقوطه ✡ يقال : ان بالفرع وادياً ، يقال له : خوار . و ربما كان نسبة جعفر الحوارى ابن موسى الكاظم (ع) الى هناك . كذا بخط ابن عبدالحميد : « هامش عن » .

(۱۷۲) قيل له ذلك (يعني اللحق) لأنه ألحق بأبيه وهو صحيح الولادة . وهو جد آل المليط بالحلة والحائر : «عمد» «كشا» .

(۱۷۳) ابن جعفر در مشجر ارسالی آقای امام اهوازی بین موسی وعلی یاد شده ودرزیر نام پدرش (علی بن جعفر) نوشته اند : أبوالحسن بالکوفة .

(۱۷۴) صاحب فرورا : «كشا كنص» . ✡ درکتب موجودهٔ نسب ، أعقاب این شخص (محمد بن مسلم) دیده نشد ، لکن آقای امام اهوازی در(ع ۱ ــ ۱۳۷۵) رشتهٔ نسبی را از سادات موسوی کاظمین فرستاده اند که باین شخص می پیوندد ، و چنین توضیح داده اند این شجره را نزد آقای سید مهدی ورد یافتم وبنظر ایشان درست است . ✡ فروع (محمد بن مسلم) ارسالی آقای امام أهوازی عیناً درج گردیده است .

(۱۷۵) قال عنه ابن شدقم : كان عالماً فاضلاً نسابة ، ثار على المعتضد العباسي في المدينة وغلب عليها ثم قتل باليمامة : « مشجر صافي » .

(۱۷۶) وقتل محمد بن الحسن بن جعفر بن موسى بن جعفر ثمانية نفر من الجعفريين وجدهم في موضع فقتلهم ، رضي الله عنهم أجمعين : «منا : ۴۲۸» . ✡ قال شيخ الشرف العبيدلي : هو المليط الثائر بالمدينة وقال أبوالحسن العمري . قتل ثمانية من بني جعفر الطيار : «عمد» « كشا » . ✡ پس از اين عبارت ، هردو از كتاب « نشوار المحاضرة (٭) » در حكايت كه حالات محمد مليط وچگونگي غارت كردن حجاج ، وسپس توبهٔ اوبدست أبوعبدالله بن الداعي ، وأمير الحاج شدنش را شرح ميدهد ، نقل كرده اند أما درهردو كتاب شرحي دنبالهٔ كلام تنوخي مذكوراست ، و آن حكايات را راجع بنوادهٔ ابن محمد مليط دانسته كه درتوضيح (۱۷۷) ذكر كرده‌ايم . ✡ . در « كشاكش » حسن بن جعفر خواري را نوشته . ألثائر بالمدينة .

(۱۷۷) وعندي أن الحكاية التي حكاها التنوخي عن هذا أبي جعفر محمد المليط بن محمد بن محمد المليط الكبير . فان الأول كان متقدما على زمن ابن الداعي وكان بالمدينة وثار بها وقتل جماعة من بني جعفر أيام الفتنة وكانوا في عزله عنها والثاني قبره في بغداد قال ابن طباطبا : والملطة لهم عدد وانتشار وفيهم فرسان ولهم جمرة (در « كشا » چنين است ودر « عمد » اينچنين : ومنهم فرسان حمزة) ، ومنهم بالبصرة طائفة ، لهم قوة وشوكة شديدة ، و أكثر الملطة اليوم بالحجاز ومنهم بالعراق قوم : « عمد » « كشا » .

(۱۷۸) حوار الفزع (كذا) : أعقب اثني عشر رجلاً ما بين مقل ومكثر « كشا » . ✡ در نسخ مطبوعهٔ « عمد » علي را خواري ، بخاء معجمه نوشته اند ، ودر بعض نسخ « عمد » و « كشا » و « منا » : حواري ، بحاء مهمله است . «منا» گويد : و انما قيل له : الحواري ، لشدة بياضه و حوار ؛ بالضم والتشديد : الأبيض . ومنه : الخبز الحواري .

(۱۷۹) درنسخ « عمد » و « منا » نسب ابن موسى معروف بصيم را چنين نوشته اند ، لكن بطن قوي در اينجا اشتباهي رخ داده است ، تفصيل آنكه : در « عمد » گويد والثاني من ولد الحسن بن جعفر بن الكاظم . علي الخواري . وأعقب من اثنى عشر رجلاً ؛ ما بين مقل

(٭) كتاب « جامع التواريخ » موسوم به « نشوار المحاضرة وأخبار المذاكرة » تأليف قاضي تنوخي أبوعلي محسن بن أبي القاسم علي بن محمد متوفاى ۳۸٤ جلد أول آن بتصحيح مركليوث D. S. Margoliouth مستشرق انگليسي درمطبعهٔ هنديه بچاپ رسيده است .

ومكثر . منهم : موسى المعروف بالعصيم ابن علي بن الحسين بن علي الخواري . له عقب وذيل طويل . منهم : آل فاتك بن علي بن سالم بن علي بن صبرة بن موسى المذكور . يقال لهم : الفواتك . منهم : علي (نزار : خ ل) (٠) ابن فاتك . انقرض عقبه . و منهم : عرادة ومنصورابنا خلف بن رائق . كانا من وجوه السادات الحجازيين . ومن بني موسى بن علي الخواري : سلطان ابن (٠٠) أحمد بن محمد بن علي بن صبرة بن موسى بن علي (٠٠٠) الخواري . له : خليفة ، من أم ولد ، قيل انه لغير رشدة . ومنهم : بنوعزيز بن خليفة . وبنوسلطان بن خليفة و بنو فتية ابن شهوات بن محمد بن خليفة بالحلة ، والله أعلم . ومنهم : عباس بن موسى بن علي الخواري ؛ له ذيل وغيرهم «عمد» . ٭ چنانكه ديده ميشود يكجاموسى رابسرعلى بن حسين بن على خوارى نوشته ، ودو سه سطر بعد موسى را پسر على خوارى . و « منا » هم كه ظاهراً در اين مورد مأخذش همين « عمد » ميباشد ؛ در هر دوموضع باحتمال اينكه على و حسين در موضع ثانى ساقط شده (گرچه باين احتمال تصريح نكـرده) ، موسى را پسر على بن حسين بن على خوارى ضبط نموده است ، لكن احتمال زياد بودن على وحسين درموضع أول از« عمد » بيشتر است تااحتمال نقصان آندو اسم درموضع ثانى . زيرا ، أولاً ، «كشا » صبره (صبيره) را پسر موسى بن على خوارى نوشته وبا اينكه براى حسين بن على خوارى پسرى بنام (على) ذكر كرده ؛ فرزندى براى او ننوشته وفقط همان يكرشته را درذيل موسى بن على خوارى ضبط كرده است . وثانياً ؛ اگر موضع أول « عمد » صحيح بود ، در چند سطر بعد كه ميگويد : ومنهم : أبوالحسين يحيى بن الحسين بن علي الخواري ، له ذيل و بقية ؛ ديگر نبايد بلافاصله بگويد : و للحسين بن علي الخواري عقب من غيره أيضاً ، چون عقب پسر ديگرحسين بن على خوارى را نيز (بنا برفرض) گفته بود و ديگر اين جمله توضيح بيهوده ميبود . واگر گفته شود : شايد پسر ديگرى غير از على مقصودش بوده است . گوييم : پس بايد بگويد : وللحسين بن علي الخواري عقب من غيرهما . بهرصورت ؛ با اينكه ممكنست هر دو موضع مذكور در « عمد » مستقلاً صحيح بوده ومربوط بيكديگر نباشد ، معذلك نظر باتحاد چند اسم در أعقاب دوموسى

---

(٠) در نسخ أربعهٔ « عمد » نزار را نسخه بدل علي نوشته اند ، لكن در « كشا » نزار را پسر علي نوشته است .

(٠٠) در « عل » و « عم » ونسخهٔ خطي « عمد » سلطان أحمد است .

(٠٠٠) در «عل» و «عم» ونسخهٔ خطي «عمد» علي الخواري را علي بن علي الخواري نوشته‌اند .

وسطر به «کشا» وغیره که دو رشته نیاورده اند، بطن قوی اتحاد دو موسی و انطباق کاملاً موجه ومعقول است واحتمال تعدد بسیار ضعیف مردود. وسطر بدلیل سابق الذکر هم، ابن موسی باید پسر علی خواری باشد، همچنانکه «کشکش» ضبط نموده، نه پسر علی بن حسن بن علی خواری چنانکه «منا» ضبط کرده است. صرف نظر ازاینها سلسلهٔ نسب سادات صفی نجفی که در «یمه» وغیره آمده، بموسی بن علی بن حسن بن جعفر خواری متصل میشود، چنانکه آنرا هم نقل کرده ایم. مع التأسف، در أسامی أعقاب موسی بین «کشا» و «عمد» و «منا» و «یمه» اختلاف هست وهر یک رشتهٔ راکه وارد کرده اند أسامی را بنحوی نوشته اند. لکن واضح است که درهمهٔ آنها تحریف بی رخ داده و چون حقیقت آن أسامی وکیفیت اتصال صحیح آنها فعلاً درست روشن نیست همه را بحال خود وارد کردیم. یعنی رشته های مذکور در «یمه» و «کشا» وموضع دوم «عمد» را نقل کردیم، ورشته های مذکور در «منا» و موضع أول «عمد» را هم نقل نمودیم تا اختلافات روشن شود وتوضیحات هر یک ازکتب را نیز درجای خود وارد نمودیم؛ فتدبر.

(۱۸۰) أعقب ثم انقرض: «منا».

(۱۸۱) ومنهم: سهوان (شهوان: خ ا) ابن محمد بن خليفة المذكور له ذيل منتشر من ابنه محمد بن شهوان. وأولد محمد هذا من رجلين، وهما: فتنة، و له عقب بالحلة، يقال (لهم ظ): بنوفتية وفضل، وله ذيل طويل، ومن ذريته علي بن مصطفى بن ... الخ، انتشر نسله من ثلثة رجال، وهم: سري، الخ: «منا».

(۱۸۲) و له عقب في خوزستان، و كان له حصن حصين هدمه بنو المشعشع في بعض حروبهم: «منا».

(۱۸۳) هوالذي احتفر نهراً من شط الكرخ، وهويعرف بالهرموشي الى الآن: «منا».

(۱۸۴) له عقب بخوزستان: «منا».

(۱۸۵) كان الحسن هذا سيداً غيوراً سخياً جواداً، وكان كاتب العربية و التركية عند والي لرستان صدرم السلطنة حسينعلي خان السردار الأشرف. و بعد وفاته صار كاتباً عند ولده والي لرستان غلام رضا خان أمير تومان. ثم ولاه نقابة مشهد علي الصالح أبي الحسن بن عبيد الله الأعرج فاستمر بها سنتين. ثم عزله عن النقابة بالسيد فتح الله بن. (*) القمي. وطلبه لأجل

(*) چنین است درنسخه أصل «منا».

ماکان علیه من الکتابة . فامتنع من ذلك ، و ارتحل الی قریة زرباطیة . وذلك فی سنة ۱۳۳۰ . وهو الآن فی زرباطیة من توابع بدره . و له عدة ولد : « منا » . * غلام رضا خان مذکور ظاهراً برادر (یاخود) رضا قلی خان سردار أشرف مؤلف « أنیس المسافر » مشتمل برتاریخ ولاة فیلی وفتح لرستان و آداب تربیت حیوانات است . این کتاب بسال ۱۳۲۹ در بوشهر چاپ شده . « یمه ۲ : ۴۶۵ » دیده شود .

(۱۸۶) له ذیل وبقیة . وللحسین بن علی الخواری عقب من غیره أیضاً : «عمد» «کشا» .

(۱۸۷) له ذیل : « عمد » « کشا » .

(۱۸۸) له ذیل . قال الشیخ العمری : و بقریة من الجفار (المصار : « کشا ») ، یقال لها العریش ، قوم یدعون نسب الخواریین . وما أعرف صدق دعواهم : « عمد » : * این توضیح را « کشا » زیر اسم حسین بن موسی بن علی حواری نوشته . لکن در « عمد » بعد ازاینکه گوید : ومنهم : الحسن بن علی الحواری ؛ این توضیح را داده ، وأصلاً درجزو أولاد موسی بن علی بن حسن نامی ازحسین نبرده است . گویا اشتباه ازنسخهٔ « کشا » باشد که حسین نوشته بجای حسن وخطش را هم اشتباهاً بموسی متصل کرده است .

(۱۸۹) أعقاب ابن سالم را تماماً از « کشا کشس » نقل کردیم ودرذیل موضع ثانی «عمد» مذکور نیستند . لکن چنانکه گذشت درموضع أول آن تا عراده ومنصور پسران خلف بن راتق نامبرده شده اند . کما اینکه تمام أعقاب محمد پسردوم علی بن صرة بن موسی عصیم از «منا» نقل شده اند ، طابق النعل بالنعل .

(۱۹۰) درکتب موجودهٔ نسب برای فاتك بن علی بن سالم فرزندی بنام عمر دیده نشد . لکن این رشته را تا أولاد سید عبدالمقصود خضر « تد » وارد کرده که عیناً نقل نمودیم و ثبت « تد » از فاتك بن علی تا جعفر خواری عین ثبت کتب نسب است . کتاب مذکور این توضیح را راجع بسید عبدالمقصود خضر داده است : السید عبد المقصود خضر وکیل نقابة الأشراف بمدیریة الجیزة : « تد » . * السید عبد المقصود خضر ، صدر له القرار بتعینه وکیلاً لعموم السادة الأشراف بعموم مدیریة الجیزة . بتاریخ ۲۵ ربیع الأول سنة ۱۳۵۰ هجریة ۹ أغسطس سنة ۱۹۳۱ میلادیة وسجل بالسجل العام تحت نمرة ۴۱ سجل ونمرة ۸۲ مسلسلة . و تحرر من النقابة العامة خطاباً لوزارة الداخلیة باعتماده بهذه الصفة الموضحة أعلاه کما کتب الی السید المذکور خطاباً یعلم بذلك : « تد » .

(۱۹۱) ابن عبدالله و پدرش محمد را فقط «كشا كشص» ذكر كرده وسيد زبيدى در زير نام آنها نوشته است : قد ادعى الى اثبات هذا النسب قوم فيحتاج في اثباته الى بينة عادلة محمد مرتضى : «كشص» .

(۱۹۲) در مشجر ارسالى آقاى سيد محمد جزائرى منقول از «الوجيز» آقاى سيد محمد أمين آل صافى ، سلسلهٔ نسب آل سيد عبدالعزيز باين شخص ميرسد (هاشم بن فاتك الخ) لكن چنين نامى دركتب موجود نسب جزو أولاد فاتك بن على بنظر نرسيد .

(۱۹۳) صورت نسب **آل مقرم** تماماً ومنحصراً از روى مشجرارسالى علامهٔ أجل آقاى سيد عبدالرزاق موسوى‌مقرم كه بوسيلهٔ آقاى سيد محمد جزائرى ارسال‌داشته‌اند ، نگاشته‌شد .

چند توضيح : ۱ـ براى‌على‌بن‌سالم‌دركتب‌موجودهٔ نسب فرزندى بجزفاتك‌ديده‌نشد .

۲ـ مشجر ارسالى آقاى مقرم ، اين توضيح را زير نام علامهٔ نسابه سيد قاسم‌بن سيد حسون نگاشته است : يعرف بالسعيدى ؛ نسبة الى جده الرابع ، كما رأيت ذلك فى توقيعاته على «نسب الشيخ الفتونى» و «عمدة الطالب» وبعد ذلك عرفت ذريته الذين هم فى النجف بآل المقرم ؛ نسبة الى بعض أرحامهم السيد جواد ، كان مقعداً ؛ وهو أول من سكن النجف وقبله كان فى قرية يقال لها : **الحسكة** من أعمال الديوانية . وله «تعليقات» بخطه على «حديقة النسب» للشيخ الفتونى ، وعلى «عمدة الطالب» وكان حياً فى سنة ۱۲٤۲ هـ .

۳ـ حجة‌الاسلام آقاى‌سيد عبدالرزاق مقرم‌عالميست جليل‌و نويسندهٔ است مبرز درزادگاه خود نجف أشرف تحصيل علم و كمال نموده و تقريرات دروس أساتيد فقه و أصول خود را برشتهٔ‌تحرير كشيده ، علاوه از آثار قلمى بسيار ممتازايشان كه بطبع‌رسيده مانند : ۱ـ «مقتل الحسين» ۲ـ «العباس ، قمربنى‌هاشم» ۳ـ «على‌الأكبر» ٤ـ «سكينة» ٥ـ «زيدالشهيد» ٦ـ «المختار» ۷ـ «مسلم بن عقيل» ، كتب‌ديگرى نيز كه يكى از ديگرى بهتر و همه در راه اعلاء كلمهٔ حق وترفيع لواء تشيع است تأليف نموده ، زاد الله فى‌توفيقه شرح حال ايشان در «روزنامهٔ نداى حق» شمارهٔ ٤۳ مورخ رمضان ۱۳۷۰ چاپ شده است .

(۱۹٤) ظهر بالحلة ، والله أعلم : «كشا كشص» .

(۱۹٥) حسين أكبر وهشت برادرش را «مجد» يادكرده وپنج نفر پسرانش نيز درهمان كتاب مذكورند .

(۱۹٦) قال‌شيخنا أبوالحسن : دخل‌محمد وعلى‌ابنا الحسين بن‌جعفربن موسى‌الكاظم(ع)

الی المدینة سنة سبعین ومائتین فنهباها وقتلا جماعة من أهلها : «مجد» در هامش «عن».

(۱۹۷) درهیچیك ازکتب موجودهٔ نسب فرزندی بنام اسحق برای جعفر خواری ذکر نکرده اند ـ لکن یك‌رشته ازنسل اسحق بن جعفر بن‌موسی بن جعفر علیهما السلم در «سح» مذکور است که عیناً نقل کردیم وعنوانش چنین‌است : نسب شریف سادات شمیران ری : عزیزالله ابن نورالله بن .... الخ . * چنانکه دیده میشود این‌رشته را « سح » بمحمد بن‌موسی بن‌علی حواری ابن اسحق بن‌جعفر میرساند . احتمال میرود این نسب بموسی‌بن‌علی حواری‌ابن‌حسن ابن جعفر باید متصل شود واسحق تصحیف شدهٔ حسن باشد ، والله العالم .

(۱۹۸) له عقب فی‌المدینة المنورة : « مشجرصافی » .

(۱۹۹) وهو أول من هاجر من المدینة المنورة : «مشجرصافی» .

(۲۰۰) له عقب فی هجر : « مشجرصافی » .

(۲۰۱) ینسب الیه (یعنی علی بن محفوظ) السادة الزوامل بواسطة صالح بن جعفر بن علی المذکور ، و هم کثیرون فی الفرات الأوسط و فی الفراق و کثیر من جهات العراق : « مشجر صافی » .

(۲۰۲) له عقب بالموصل : « مشجرصافی » .

(۲۰۳) ینسب الیه (یعنی موسی بن عبد الله) السادة البخات بواسطة یوسف بن محمد ابن علی حفید موسی المذکور ، وهذه القبیلة کثیرة العدد ومنتشرة فی العمارة وفی پشت‌کوه و خوزستان: « مشجرصافی » .

(۲۰۴) ینتهی الیه (یعنی حسان بن موسی) نسب آل‌أبوالدنین بواسطة دامة بن غزال ابن حسان ، وینسب‌الیه أیضاً السادة آل‌موزان بواسطة موزان بن جابربن حردان بن حسان . وهاتان القبیلتان فی‌لواء العمارة وهم‌کثیرون : « مشجرصافی » .

(۲۰۵) عالم‌جلیل‌راوی ازشیخ یوسف‌بحرینی باجازهٔ مورخ (۲۰ حج۱۱۶۷) وشیخ‌أحمد ابن‌اسمعیل جزائری‌وغیره . در« یمه ۱ : ۳۶۵ » بعدازآنکه نسب اورا ذکر کرده (*) فرماید :

(*) صورت نسب سید عبدالعزیز را در « یمه » چنین نقل فرموده است : عبدالعزیز بن أحمد ابن عبدالحسین بن حردان ابن حسان ابن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن محفوظ بن ثابت بن موسی بن محطم‌بن منیع بن‌سالم بن‌فاتك بن‌علی‌بن‌سالم‌بن صبرة بن‌خلف بن موسی بن علی بن‌حسن ابن جعفر بن موسی بن جعفر علیهما السلم . * وچنانکه در متن دیده‌میشود نسب را باینصورت از ـ

كذا سرد نسبه في بعض كتبه الموقوفة بخطه . وهو جد السيد صافي و أحفاده الأفاضل الأجلآء المعاصرين . * و در « **ماضي النجف وحاضرها : ۱۰۴** » گويد : هو السيد عبد العزيز بن السيد أحمد . كان كاملاً أديباً من أفاضل عصره ، وكان في بدء أمره رجلاً معدماً مملقاً ، و في أخريات أيامه حسنت أحواله حتى صار من أهل الجاه والثروة . قال في « نهج الصواب » : حدثني بعض الثقاة من أحفاده أن السيد سافر الى الهند و كانت يومئذ عامرة كثيرة الخيرات و الاعتناء بالعلماء وخصوصاً السادة . فحصل له من هداياهم ما يقرب من ثمانين ألف ربية . فاشترى بأكثرها كتباً من الهند وترقت أحواله . وهو جد الأسرة العلوية الشريفة : آل السيد صافي . وخلف في النجف عدة دور واسعة معروفة باسمه . وله ترجمة ضافية في الجزء الثاني من كتابنا هذا . * و نيز مينويسد كه آنهمه كتب نفيسهٔ سيد عبدالعزيز در أثر جهل أولادش بكلي ازبين رفت . * كان من علماء النجف و مشايخ الاجازة في عصره ، فقد رأيت اجازات مشايخه له في (۱۱٦٧) بخطوطهم ، وهم : الشيخ أحمد الجزائري والشيخ يوسف البحراني والشيخ حسين بن محمد بن عبدالنبي البحراني . و رأيت اجازته المبسوطة للشيخ محمد رضا بن عبدالمطلب التبريزي في (۱۱۷۸) على ظهر كتابه « الشفاء » . وممن يروي عن السيد عبدالعزيز : الشيخ حسين بن محمد ابن عبد النبي بن سليمن بن حمد البادباري السنبسي البحراني ؛ كما صرح في اجازته لتلميذه الشيخ حسين بن عبدالله الحوري في (۱۱۷۹) . وقد كتب الفاضل المعاصر السيد محمد أمين

ـ خط خود سيد عبدالعزيز نقل كرده و آقاى سيد محمد جزائرى هم در نامهٔ مورخ (۲۰ ع۲ ـ ۱۳۷۵) بهمين نحو از صاحب « يمه » نقل وارسال داشته‌اند . لكن آقاى سيد محمد أمين آل‌صافي نسب خود را بنحويكه در ص ۲۲ ديده ميشود در تاريخ (۲٤ ج۱ ـ ۱۳۷۵) بوسيلهٔ آقاى سيد محمد جزائرى ارسال داشتند كه ما را عيناً درج كرديم ، **وأهل البيت أدرى بما في البيت** .

اطلاع جديد : براى تكميل تحقيق در أطراف نسب سادات صافي و كشف حقيقت حال از نجف أشرف جويا شديم . آقاى سيد محمد جزائرى طي نامه (۱۲ ج۲ ـ ۷۵) مرقوم داشتند كه آقاى سيد محمد ـ أمين گويند اينكه در « يمه » ادعاى رؤيت نسب بر نحو مرقوم بخط سيد عبدالعزيز كرده اند ، درست نيست و آنچه ديده‌اند خط سيد عبدالعزيز نبوده وخط ديگرى بوده كه نسب را بغلط نوشته است . و أما نسبيكه آقاى سيد محمد أمين فعلاً معتبر ميدانند مأخذ آن مشجرى بي‌تاريخ است كه شايد درحدود يكصد و پنجاه سال قبل نوشته شده باشد و بس ازمراجعه بكتب نسب مانند « تحفة الأزهار » وغيره ؛ آنرا اصلاح وتصحيح كرده بصورت فعلي درآورده‌اند .

ابن السيد على بن السيد صافي النجفي كتاباً في ترجمة جده الأدنى السيد صافي بن السيدجاسم ابن السيد محمد بن السيد أحمد بن السيد عبد العزيز هذا و ذكر سائر أهل بيته . و نسب « الحدائق » اليه السيد النسابة المعاصر السيد رضا البحراني الصائغ النجفي في بعض مشجراته (أقول) : الذى رأيته بخط السيد عبدالعزيز مجلد في مشجر نسبه خاصة مع التعرض لأحوال بعض أجداده المذكورين في سلسلة نسبه ، ولعل السيد رضا سماه بهذا الاسم أو أنه كتاب آخر غير ما رأيناه : « يعه ٦ : ٢٩٠ » .

(٢٠٦) سيد محمد بن صافي موسوى نجفي متوفاى حدود (١٣٣٠) مؤلف « الدر النضيد في المختار من غرر المرتضى ومجالس المفيد وبعض كلمات ابن أبي الحديد » كه در آن استطراداً شرح حال جد أعلايش سيد عبدالعزيز وأولاد اورا ذكر كرده و چنانكه در « يعه ٨ : ٨٢ » فرموده نسخهٔ أصل آنرا نزد برادر زاده‌اش سيدمحمد أمين (توضيح ٢٠٧) ديده است .

(٢٠٧) عالم أديب ... ولد في النجف ونشأ بها على أفاضل أسرته وأعلامها فأخذ المقدمات وحضر على العلماء في الفقه و الأصول . وله آثار في العلم و الأدب ، منها : « الوجيز في ذكر آل السيدعبدالعزيز » و « وحي الأمين » وله الرواية عن جماعة منهم المؤلف عفي عنه : « نقبا ١ : ٤٦٣ »

(٢٠٨) من كبار شعراء العرب . **آل الصافي** · أسرة نجفية علوية شريفة ، خرج منها علماء وأدباء ، منهم المترجم . ولد في النجف (١٣١٤) وبها نشأ و قرأ مقدمات العلوم و اتجه بكله الى الأدب وقرض الشعر فنجح وتفوق على كثير من زملائه . طبع له . «تعريب رباعيات الخيام» وأربعة دواوين ، هي : « أشعة ملونة » و « التيار » و « الهواجس » و « الأمواج » . وله « هزل وجد » . وهو اليوم يقيم في سوريا . ويأتي ذكر أخويه السيد محمد أمين مؤلف « وحي الأمين » و السيد محمد رضا . « نقبا ١ : ١١٠ » ☆ مجلهٔ أدبى « العرفان » سال ٤٣ شماره ٤ مورخ (ح٢ ـ ١٣٧٥) كه در صيدا (لبنان) چاپ ميشود از أديب معروف سيد أحمد صراف نقل ميكند كه گفته است : « ترجمهٔ رباعيات خيام » نظم سيد أحمد صافي بعلت تسلط او بر لغت عربى وفارسى دربين جميع ترجمه هاى رباعيات خيام نيكوتر وأعلاتر ازهمه است . ونيز درمجلهٔ نامبرده شرحى راجع بكتاب جديد الطبع صافى « ايمان الصافي » نگاشته كه عيناً نقل ميكنيم : ان شاعرنا الكبير الأستاذ الصافي لايحتاج الى تعريف فقد عرفه القراء من درره النفيسة التى ينشرها بين حين و آخر في العرفان ، و من دواوينه التى تعد ثروة ضخمة للفكر العربي . و « ايمان الصافي » هو ديوان صغير في الالهيات ، تضمن شعر الصافي في الله و النبي و القرآن و رمضان .

وكل بيت شعر من الديوان يحوی فكرة فلسفية فی ما وراء الطبيعة والقضاء و القدر و الايمان الدينی . فتأمل فی هذه الحكم من شعره عن الاله :

اذا ادعى عقلك انكاره	فأنكر العقل و دعواه
معظمی كونی من قبضه	مصغری فهمی ایاه
یأخذ مصنوع علی صانع	ما أحقر العقل و أغباه
ما نحن الا فكرة لم تزل	ترقی الی ما قدر الله

(۳۰۹) عالم فقيه كان من تلاميذ المجدد الشيرازی و الشيخ محمد حسين الكاظمی و الشيخ محمد طه نجف وغيرهم . توفی (۱۳۱۱) . وله شعر جيد ذكرته فی « هدية الرازی » : « نقبا ۱ - ٤۳۳ » . * نام ونسب این شخص بنحو مذکور (درص۲۲) در« نقبا » آمده لکن در مشجر سید محمد أمین برای سید عبود فقط دو پسر بنام سیدفاخر وسید حسن نامبرده است .

توضیحات راجع بامامزاده (محمد) ابن موسی بن جعفر علیهما السلام وأعقابش (ص۳۳ تا۳۸) ازشماره ۲۱۰ تا ۳۵۰

(۲۱۰) محمدبن موسی علیه السلم برادر أبیانی أحمد ؛ نیز مردی جلیل القدر وصاحب فضل وصلاح بوده وپیوسته با وضو وطهارت وصلوة بوده وشبها مشغول وضو و نماز میگشت و چون از نماز ها فارغ میشد ساعتی استراحت میکرد و دیگر باره از خواب برمیخاست و مشغول طهارت وصلوة میگشت ، باز لختی استراحت میکرد باز برمیخاست ووضومیگرفت و مشغول نماز میگشت واین بود عادت او تاصبح طلوع میکرد چنانچه هاشمیه کنیز رقیه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلم نقل کرده و گفته که : هیچگاهی من محمد را دیدارنکردم مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد میکردم « **كانوا قليلاً من الليل ما يهجعون** » . صاحب « روضات الجنات » درباب أحمدین از « أنوار » سیدجزائری نقلکرده که گفته : أحمد ابن موسی (ع)کریم بود و امام موسی علیه السلم اورا دوست میداشت ، و محمد بن موسی صالح و ورع بود ، وهردومدفونند درشیراز وشیعیان تبرك میجویند بقبرهای ایشان و بسیار زیارت میکنند ایشانرا و من زیارت کرده ام ایشان را بسیار . مؤلف گوید که : محمدبن موسی علیه السلم را بجهت کثرت عبادتش محمد عابد میگفتند ، وعقب اوازپسرش سید ابرهیم است که اورا ابراهیم مجاب میگفتند وسبب تسمیهٔ او بمجاب ، چنانچه سیدتاج الدین بن زهره گفته اینست که درحرم حضرت سیدالشهداء علیه السلم داخل شد وعرض کرد السلام علیك یا أبا ،

شنیده شد صوتی در جواب او : « علیك السلم یا ولدی ! قبر شریفش در حایر مقدس است : « من۳ : ۱۵۵ » . ٭ محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلم : قد مر فی ترجمة ابن ابنه (٭) عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلم أن محمداً هذا من رواة أحادیث أهل البیت علیهم السلم . وعن « اعلام الوری » أنه کان ورعاً صالحاً . و فی « الوجیزة » أنه ممدوح ... : « تنقیح المقال۳ : ۱۹۲ » . ٭ وولد محمد بن الکاظم (ع) وهو لأم ولد : سبعة أولاد . منهم : أربع بنات ؛ هن : حکیمة وکلثم وبریهة وفاطمة ، و الرجال : جعفر ، أولد و انقرض . ومحمد النسابة ؛ مقل . وابرهیم الضریرالکوفی ، منه عقبه : «مجد» . ٭ و العقب من محمد العابد بن موسی الکاظم (ع) فی ابراهیم المجاب وحده : « عمد » . ٭ عقبه من ابنه ابرهیم المجاب وحده ، و من انتسب الیه من غیره مبطل لامحالة : «منا» . ٭ کان من أهل الفضل والصلاح ، وعقبه من ابرهیم الضریر وحده : «کشا کنص» .

مدفن محمد بن موسی (ع) : مزار این امامزاده اینك درمحلهٔ بازار مرغ شهر شیراز معروف ومشهور میباشد ودر کتب متأخرین ، یعنی از زمان أتابکان فارس (چنانکه در ذیل أحوال أحمد بن موسی « توضیح ۹۵ » هم گفته شد) متعرض شده اند و عبارت صاحب « نزهة القلوب » نیز در همان توضیح نقل شد ، أما در کتب نسب مثل : « مجد » « عمد » «کشا» « صحا » ذکری ازمدفن محمد ننموده اند .

جنید شیرازی در « شد الأزار : ۲۹۲ » که وصفش در (ص۷۵) گذشت گوید : ۳۰۹ـ السید محمد بن موسی : یقال انه أخوه (یعنی أخو أحمد بن موسی «ع») وهو مزار متبرك یسکن فیه السادة الأخیار والصلحاء الأبرار ، یعقد علیه النذور وفیه لرجال الغیب حضور وحبور .

(٭) سراپای این مطلب اشتباهست . زیرا علاوه براینکه چنین شخصی در کتب رجال و « تنقیح المقال » ذکر نشده ، أصلاً وجود خارجی نیز نداشته است . مقصود علامهٔ مامقانی ایست که درترجمهٔ عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دوریستی که ازمشایخ امامیه بوده چنین نوشته است : روی عن جده محمد بن موسی بن جعفر ، عن جده أبی عبدالله جعفر بن محمد الدوریستی عن المفید (ره) : « تنقیح المقال ۲ : ۱۷۴ » . ٭ سپس هنگام نوشتن ترجمهٔ محمد بن موسی ابن جعفر (ع) در أثر عجلة که درتألیف داشته این أمر براواشتباه شده و محمد بن موسی بن جعفر دوریستی مرقوم را محمد عابد فرزند حضرت کاظم (ع) پنداشته است ؛ وازاین قبیل اشتباهات در « تنقیح المقال » فراوانست ، فتدبر .

وتاریخه یعلم من تاریخ أخیه من یتتبعه ویبتغیه ، رحمة الله علیهم ٭ فرصت گوید : ... در عهد خلفا بشیراز آمده ودر آنجا منزوی شده ، گویند که ازحق الکتابهٔ کلام الله مجید بسیاری از بندگان آزاد فرموده . چند سال قبل شبی آن بزرگوار را در خواب دیدم در حالتی که قرآن مجید کتابت مینمود ، فقیر را فرمود : تمثال مرا بکش ، واشاره کرده بپردهٔ که برای تصویر مهیا داشتم . چون بیدار گردیدم چراغ افروخته تا هنوزشبیه مبارکش ازنظرم نرفته بود بر آن پردهٔ مذکور طرحی ریختم وتا دو روز باتمام رسانیدم وبر آن بقعه ونقش ساختم . دراینکه آن حضرت را شهید کرده اند یا وفات یافته مختلف نوشته اند . بهرحال بقعهٔ منوره اش مطاف و زیارتگاه ومحل فیض است . بسیاری ازسادات و أخیار وصلحا و أبرار در جوارش مدفونند - « آثارعجم : ۴۴۸ » . ٭ وکیف کان ؛ فمرقده فی شیراز معروف بعد أن کان مختفیاً الی زمان أتابك بن سعد بن زنکی ، فبنی له قبة فی محلة باغ قتلغ . وقد جدد بنائه مرات عدیدة ، منها فی زمان السلطان نادرخان ، وفی سنة ۱۲۹٦ رممه النواب أویس میرزا ابن النواب الأعظم العالم الفاضل الشاهزاده فرهاد میرزا القاجاری : « تحفة العالم ۲ : ۳۱ » . ٭ علامهٔ مامقانی درذیل ترجمهٔ محمد بن موسی (ع) گوید : وفی «التکملة (٭) » : أنه لعله المدفون بنواحی یزد ، وهو مشهور بالکرامات (انتهی) لکن عن المستوفی فی « نزهة القلوب » أنه المدفون کأخیه شاه چراغ بشیراز (انتهی) : « تنقیح المقال ۳ : ۱۹۴ » . ٭ در مقدمهٔ « دیوان سرخوش تفرشی : ۱۰ ط بمبی ۱۳۲٤ » گوید : امامزادههای حوالی قم : **امامزاده محمد** : فرزند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قریهٔ مشهد واقعست ٭ محمد المعروف بالعابد دفین قمشة بمقربة من اصفهان ، ابن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام : « مشهد : ۳٦۴ »

(۳۱۱) عقبه (یعنی ابراهیم مجاب) من أربعة رجال : محمد القصر بلوقان وکان بأرجان و علی أبوالحسن الکرمانی بأرجان ثم بالسیرجان . و موسی الأرجانی بالیرماث . و أحمد بالسرجان وعقبه ببغداد والکوفة ، و لهم أعقاب کثیرة ، منهم ابرهیم المجاب : « کشا » . ٭ ومنه (یعنی ابرهیم مجاب) فی ثلاثة رجال : محمد الحائری و أحمد بقصر ابن هبیرة و علی بالسیرجان من کرمان . والبقیة لمحمد الحائری بن ابرهیم المجاب . کذا قال الشیخ تاج الدین « عمد » . ٭ درکتاب « مدینة الحسین (ع) : ۲٤ » از «جنات ثمانیه » تألیف سید محمد باقر ابن مرتضی نقل کرده است که : بعد از استیلاء منتصر بر خلافت پس از قتل پدرش متوکل

(٭) مقصود « تکملة أمل الآمل » تألیف شیخ عبدالنبی کاظمی (حدود ۱۱۹۸-۱۲۵٦)است .

درسال ۲٤۷ ، چون بنای ملاطفت‌را با آل علی (ع) گذارد وفدك را بآنان بازگردانید و دستور منع تعقیب اززوار حسین(ع)‌راصادر نمود ، جماعتی ازسادات وأشراف بکربلا مهاجرت نمودند که در رأس آنها حضرت ابرهیم مجاب ابن محمد عابد و دریـهٔ محمد أفطس وأولاد عیسی بن زید بودند (٭) . توضیح (۲۱۰) نیز دیده شود .

مدفن ابرهیم بن محمد بن موسی (ع) : درطرف‌دست‌چپ آن بزرگوار (یعنی‌محمد عابد در شیراز) مرقدکوچکی‌است ودر آن‌لوحی‌که برروی‌آن نقش است : ابرهیم بن محمد ابن موسی . ومیگویند فرزند آن حضرت‌است ، وفقیردربعض ازکتب‌دیده ام‌که حضرت سید أمیرمحمدرا فرزندی‌است‌معروف بابرهیم‌مجاب ودرعتبات عالیات نیزمزاری‌است معروف‌بابرهیم مجاب‌ومیگویندآن ولدیگرحضرت‌سید میرمحمداست ، الله أعلم . «**آثارعجم : ٤٤۹**» . ٭ ابرهیم المجاب دفین الحائر المقدس الحسینی : «**شهد : ۲٦٤**» .

(**۲۱۲**) أبوالحسن الکرمانی بالسیرجان من کرمان : «**کشا کنص**» .

(**۲۱۳**) النقیب بسیرجان : «**کشاکنص**» . ٭ ذیل اسم أبوطاهر ، «کشا» چنین‌اضافه کرده : وفی‌هذا البیت‌کثرة وانتمی الیهم الحنحنیون بمرو ، ولایصح نسبهم أصلاً . ٭ در«قل» چند نفر ازخاندان این شخص را یادکرده ، مع الأسف دراثر مغلوط بودن نسخه چیزی‌مفهوم نشد واعتمادی بر ظاهر عبارات نکردیم .

(**۲۱٤**) بالسیرجان و عقبه ببغداد و الکوفة و غیرها : «**کشا**» . ٭ بقصر ابن هبیرة : «**عمد**» . ٭ ومنهم : الشریف النقیب الدین بالحایر . کان قبض علیه معتمد الدولة الأمیر أبو المنیع قرواش بن المقلد . فرأی فی معناه مناماً ؛ أظنه عن بعض سادتنا (ع) ، فخلاه و لم یتعرض بعد ذلك علی ما بلغنی لعلوی الا بخیر ودلیل ذلك‌قد شاهدته فی‌رجلین من العلویین ، جنیاکبیراً ، فاغتفره ، وأخذهماسعی‌فی دولته ؛ وهوالمعروف‌بنورالشرف‌أبی‌جعفر نقیب‌الموصل‌ابن الرقی فی شرکة النقیب المحمدی بها . فطلبه وزیره أبوالحسن بن مرة . فنهاه عن طلبته وخلا سبیله . ثم عاود فتنصل فقبله ، و کانت قصته شهیرة . و الآخر : أبوالحسین العمری المخل . وکان امره صدق یحفظ القرآن ، صادقاً ، قاضیاً ؛ وجده : أبوالحسن العمری النقیب ببغداد صنع رجلاً شاعراً من شعرآء معتمد الدولة بشمشکة . وکان أصل هذا أنه خاصم رجلاً من‌أعلام

(٭) دو گروه أخیر از أعقاب حضرت سجادند . شرح سیرهٔ منتصر خلیفهٔ عباسی ومشی او با آل علی (ع) در «**مر ٤ : ٢٨٤**» مذکور است .

الشيعة بالموصل ، فأنشد الشاعر الأمير قصيداً ، من جملته :

أ في كل يوم لا أزال مروعاً يهز على رأسي شمشاك ومنصل

فأكثر الأمير هذا ، و أمر بتفريق الفاعل . فلما عرف صورة أبي‌الحسين الى محمد بن العباس كف عنه وأعلم أنه لوفعل شاعره غير علوى لم يقنع بدون دمه و هو : أبوجعفر أحمد ابن ابرهيم بن محمد بن الكاظم . وكان أبوجعفر النقيب وجيهاً خيراً ومات عن ولد : «مجد» . (٠) ☆ توضیح ۲۳۲ دیده شود .

(۲۱۵) نام این حسین وهمهٔ فروعش از مشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقولست . توضیح بعد دیده شود .

(۲۱۶) من آل قارون فی البحرین . این رشته را سید حسین براقی در کتاب « بحر ـ الأنساب » خطی (موجود درکتابخانهٔ آقای سید علی صدر درکاظمین) وارد کرده است .

(۲۱۷) فمن ولده (یعنی ابرهیم ضریر) : بنوحمزة بالحائر . منهم : علی الدلال الأعمی ابن یحیی بن أحمد بن .. الخ . کان له ولد ، من جملتهم : أحمد أبوالفضل ، و ربما سمی مطهراً . أنكره أبوه ثم اعترف به وثبت نسبه : « مجد » . (٠٠).

(۲۱۸) توضیح (۲۱۷) دیده شود .

(۲۱۹) نام وأعقاب محمد بن أحمد بن ابرهیم مجاب تماماً ازمشجرات ارسالی آقای امام أهوازیست .

(۲۲۰) محمد مبرقع مؤسس عشیرهٔ (سادات **آل هاشم**) در عماره است و هاشم پسر اسمعیل پسرمحمد مبرقع میباشد . شاخهای‌دیگر بنامهای . **آل سید نور** و**آل سید مشکور** و**آل سید یوسف** و **آل سید شریف** و **آل سید محمد** ، شناخته شده‌اند : «**مشجر ارسالی آقای امام اهوازی**» در (ج۱ ـ ۱۳۷۵) منقول از « موجز تاریخ عشائر العمارة » بقلم‌سید محمد باقر جلالی .

(۲۲۱) کنیتش در « شهد » : **أبوالحسن** ، و در اجازهٔ « ابن أبي‌الرضا » : **أبوجعفر** آمده ، ودر «عمد» و «کشاه»اورا : **حایری** ، ودر «صحاح» : **خابوری‌رقي** وصف‌نموده‌اند . ☆ محمد الخابوری ، دفن دیرالخابور من أعمال الرقة ، أعقب من ثلاثة : الحسین واحمدوالحسن ،

---

(٠) این شرح منقول از « مجد » است و باید بانسخه مصححی تطبیق شود .

(٠٠) این شرح درمصادر دیگر دیده نشد .



ولهم ذيل في الخابور وباديته وبحران حلب . ومنهم ببادية دمشق ، ويقال لهم : آل عابد . ومنهم بقية بالحلة ، يقال لهم : بنو قتادة . ولقيتهم أعقاب وذيل مبارك : «صحاح» . * أبوالحسن محمد الحايري ، دفين حي واسط ، ويعرف اليوم بالعقار وتلهج العامة : عكار (قد يقال : انه مدفون بدير الخابور في عمان بمقربة من مسقط وله هناك مزار معروف) : « شهد » . * در «مشجر سادات ميرعلى أكبرى » اوراچنين وصف كرده است : أبوالفائز محمد الصالح . * و على عهد المنتصر العباسي أخذت جموع العلويين تترى للسكنى بجوار جدهم الحسين (ع) ، حيث تولوا ادارة شؤون سدانة الروضة الحسينية والعباسية المقدستين حتى القرن الرابع الهجرى ، حيث تكاثرت على عهد عضد الدولة البويهي وفود العلويين من ذرية الامام موسى بن جعفر خاصة ؛ و على رأسهم : محمد الحائرى بن السيد ابرهيم المجاب بن محمد العابد بن الامام موسى بن جعفر (ع) ، الجد الأعلى لسادات آل فائز الذين يعرفون اليوم بآل طعمة ، فتولوا سدانة الروضة الحسينية . وبقي الحال حتى أوائل القرن الخامس الهجرى حيث هاجر من بغداد الى كربلاء أبو- محمد عبدالله الحائرى من سلالة الأمير الحاج ابرهيم المرتضى الأصغر بن الامام موسى بن جعفر (ع) الجد الأعلى لسادات آل زحيك الذين يعرفون اليوم بآل ثابت ، وتولى سدانة الروضة العباسية ... الخ : « مدينة الحسين : ٦٥ » .

تذييل : چنانكه درآخر (توضيح ١٢٦) گذشت ، دركتب رجال بنقل از «كتاب الرجال» شيخ طوسى ؛ شخصى را باين نام ونسب يادكرده‌اند : جعفر بن محمد بن ابرهيم بن محمد بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبي طالب (ع) . لكن دركتب نسب فرزندى براى محمد حايرى بنام جعفر ديده نميشود . شيخ طوسى در وصف اين شخص چنين فرموده : روى عنه التلعكبرى وسمع منه سنة ستين وثلثمائة وله منه اجازة ، روى عن حميد : « تنقيح المقال ١ : ٢٢٢ » ديده شود .

(٢٢٢) أما أبوالغنائم محمد بن الحسين شيتى فله ذيل منتشر . ومن نسله : **آل شيتى** و **آل فخار** وهما بطنان متسعان . ومنهم : الشيخ الجليل النبيه القدوة شمس الدين فخار بن معد بن ... الخ « منا : ٥٦٢ » .

(٢٢٣) بين اين أحمد وجدأعلايش حسين ، « كشاكشس » سه محمد واسطه نهاده ، لكن در «سج» يك واسطه بنام أبوالغنائم محمد ، وظاهراً اشتباهست . «سج» أحمد مذكور را أبوالبركات كنيه داده است .

(۲۲۴) شمس الدين النسابة : « كشا كشص » .

(۲۲۵) ومنهم : آل نزار و هم ذرية نزار بن علي بن فخـار بن أحمد بن محمد بن أبي الغنائم المذكور ، وهم بطن منتشر : « منا : ۵۹۳» .

(۲۲۶) فقيه جليل سيد شمس الدين فخار مؤلف « الحجة على الذاهب الى تكفير أبي-طالب » از مشايخ اجازه است . وفاتش ۱۷ رمضان ۶۳۰ . چنانكه در«يمه ۶ : ۲۶۱ » فرموده ؛ وى شاگرد ابن ادريس حلى وأستاد محقق حلى بوده و كتابش بسال(۱۳۵۱) بطبع رسيده است . شيخ شمس الدين محمد بن أحمد بن صالح سيبى قسينى ازاوروايت ميكند .

(۲۲۷) براى أبوالغنائم بن حسين شيتى فرزندى بنام أحمد در كتب موجودهٔ نسب بنظر نرسيد ، لكن «مج» نسب محمود نام معروف بمحتسب را باو رسانده ودرمفتتح آن گويد : نسب شريف سيد محمود محتسب : محمود بن محمد بن ... الخ .

(۲۲۸) ومنهم ، رحل غاب خبره ، فما نعلم له ولد أم لا ؟ وهو : أبوالحسين محمد بن ميمون بن الحسين شيتي بن ... الخ : « مجد » .

(۲۲۹) وهو المشهور بالشيخ على بن وهب . مات بالبذرية ببلد العراق . وذكره متمماً في كتاب « حضيرة القدس » . وله عقب : منهم من شد الى مصر : « كشا » . ٭ در هـامش «كشا» مقابل شرح مذكور ؛ اين جمله نوشته شده : قفـت على نسب سيدى مسلم بن على بن مسلم العراقى المدفون بالزاوية الحمراء من البحيرة . كتبه محمدمرتضى عفى عنه . ٭ قسمتى ازاين حاشيه در «كشص» آمده لكن تمام نيست وامضاء محمد مرتضى را هم ندارد . از اين حاشيه كه در نسخهٔ عكسى «كشا» موجود است معلوم ميشود سيد اين نسخه را هم ديده و شرح مرقوم را بخط خود درآن نوشته است . ٭ بنووهيب : أولاد وهيب بن باقى بوده‌اند . ٭ چنانكه مينويسند قبرمحمود بن وهيب مزارى بوده درخوزستان .

(۲۳۰) له عقب ، وقيل : ان على الصول هو ابن مسلم بن وهيب ،كما ذكرنا أيضاً .

(۲۳۱) هو جد بني الضرير ، والضرير هو : محمد بن محمد المذكور : « عمد » .

(۲۳۲) وتفرب من بني الحائرى بالشام · أبوالحسن محمد بن محمد بن الحسن بن ... الخ وله ولد بالحائر ، أمهم بنت عمه : خديجة بنت على بن أحمد : « مجد » .

(۲۳۳) وأما على الضخم بن أبي على الحسن ، وكان سيداً جليلاً عابداً ، رحل الى خراسان لزيارة ثامن الأئمة و ضامن الجنة لمن زاره من الأمة ، وتوفى في رجوعه بالنهروان . وله عقب

بالحائر الشريف : «مما» ☆ در بعضی مشجرات سادات بهبهانی بجای **ضخم** ، **فخم** است .

(**۲۳۴**) في ولده العدد : «عمد» .

(**۲۳۵**) يقال لولده · بنوأحمدالحايری . «كشا كشص» . ☆ این أحمد رادر «مشجر کلیددار» **أبو الطيب** وپسرش علی مجدور را : **أبوفويزة المحدث** ملقب وموصوف نموده وهر دو اشتباهست در «مشجر ارسالی آقای ورد» أحمدمذکور را . **أبوعاتقة** وپسرش را : **أبو الحسن** کنیه داده است . والله أعلم .

(**۲۳۶**) دانشمند نسابه و مورخ شهیر أبوالحسن علی بن زید بیهقی (ابن فندق) صاحب «لبا» متوفی بسال ۵٦۵ در کتاب نفیس «تاریخ بیهق : ۲۸۵» طی فصل (ذکر ساداتی که درخسروجرد وغیرآن مدفونند) گوید : وبعد از آن (٭) السید ابرهیم بن عبیدالله بن ابرهیم ابن محمد بن موسى الكاظم (ع) درديه آبادی بیمار شد از اسهال ، و او را فرمان حق تعالی دریافت وأجل بروی تاختن آورد . اورا درجوار آن سید شهید دفن کردند .

باید دانست : در کتب موجودهٔ سب شخصی باین نام ونسب (ابراهیم بن عبیدالله) دیده نشد و أصلاً در بین فرزندان ابرهیم بن محمد بن موسی بن جعفر (ع) نامی از ~~ابرهیم~~ عبیدالله نبرده اند . چنانچه نسخهٔ «تاریخ بیهق» چندان قابل اعتماد نباشد ، توان گفت اشتباهی درنسب سید نامبرده راه یافته ، والله أعلم . درمشجریکه آقای **أمین میرهادی** چاپ کرده نسب سید ابرهیم مدفون درخسروگرد را چنین یاد نموده است که در (ص ۲۳) نیز ازاو نقل کرده‌ایم : ابرهیم بن عبدالله بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن موسى بن جعفر (ع) .

(**۲۳۷**) این ابرهیم در «کشاکشص» و «مدينة الحسين : ۹۳» مذکور و «کشص» در زیر نامش نوشته : **المجاب** . و در وصف جدش ابرهيم بن محمد العابد هم فقط نوشته است : **الضرير** .

(**۲۳۸**) وفي أواخر القرن الثالث الهجري وأوائل القرن الرابع الهجري كان يقطن كربلاء كثير من السادات العلويين الأمر الذی استوجب أن يتولى شأنهم نقيب منهم . فكان أول نقيب

(٭) یعنی بعد ازشهادت سید حسین بن محمد بن حسین که ازأعقاب زید شهید بوده ودرخسروگرد اورا کشته اند . أحمد بن عبیدالله رءگوید پهلوی این سید دفن کردند .

خسروجرد : دیهی است دریك فرسنگی سبزوار در راه طهران ... : ازتعلیقات مرحوم بهمیار بر «تاریخ بیهق : ۲۳۳» .

للطالبیین فی کربلاء : أبوجعفر أحمد بن أبرهیم بن محمد الحائری ابن ابرهیم المجاب حفیدالامام موسی بن جعفر(ع) ؛ وکان وجیهاً متدیناً ، قبض علیه معتمد الدولة أبوالمنیع قرواش بن مقلد وسجنه فرأی أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب (ع) فی الرؤیا غاضباً علیه ، فأفرج عن النقیب وآلی علی نفسه بأن لایتعرض لأی علوی بعد ذلک . وقد مات النقیب المذکور عن ولد واحد ، فتولی بعده نقابة الحائر أبوفویرة علی المجدور حفید ابرهیم المجاب ، الوجیه الممول الذی صاهر أباالقاسم ابن نعیم رئیس سقی الفرات : « **مدینة الحسین : ٩٣** » . ٭ توضیحاً ، نام این شخص (أبوجعفر أحمد ابن ابرهیم) با این نسب فقط در « مدینة الحسین » آمده وپدرش ابرهیم بن محمد حایری نیز جز در « کشا کشص » نامش دیده نشد و شرحیکه « مدینة الحسین » راجع باین أبوجعفر أحمد ابن ابرهیم ومعتمد الدوله مرقوم داشته ؛ « مجد » بأحمد بن ابرهیم مجاب نسبت داده که در (توضیح ٢١٤) نگاشته شده است . چون مأخذ دیگری فعلاً در دست نیست تعیین واقع میسر نگردید وعلی أی حال یکی ازدو نسب مذکور در « مجد » یا «مدینة الحسین » اشتباهست . در نسخهٔ موجود « قل » جزو ساداتی که بحائر وارد شده اند نام این شخص هم دیده میشود : أبوجعفر أحمد بن ابرهیم بن محمد بن حمزة بن أحمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی الکاظم .

(**٢٣٩**) الأرجانی : « **کشا** » .

(**٢٤٠**) ولم یذکرا (یعنی الشیخ جمال الدین والشیخ تاج الدین) فی أولاد ابرهیم المجاب جعفراً ولا حسیناً ، لا معقبین ولا غیر معقبین . وفی بغداد وسوادها قوم ینسبون الی عرف البیت الطویل بن علی بن الحسین بن ابرهیم المجاب . منهم ٠ــ : « **منا** » . ٭ سید أعرجی در « **منا** » قومیکه در حوالی بغداد منسوب بعرف البیت الطویلند معرفی نکرده ونسب آنها را هم ذکر ننموده لکن درکتاب دیگرش که بصورت مشجر و فعلاً نزد سید مهدی بن سید محیی الدین أعرجی است مشجر وفروعشانرا ضبط کرده است . آقای سید مهدی ورد آنها را ازروی کتاب مشجر مرقوم وهم از روی شجره نامهٔ خود سادات نامبرده ، استنساخ و با توضیحاتی توسط آقای امام أهوازی فرستاده‌اند . دراین نوشتهٔ أعرجی و مشجر خود سادات اختلافاتیست که بشرح زیر توضیح داده میشود :

١ــ أعرجی در دوکتابش مینویسد : عرف البیت الطویل بن علی بن الحسین بن ابرهیم المجاب بن محمد العابد بن موسی بن جعفر(ع) (در « بلح » نیز بهمین کیفیت موجوداست) . لکن در شجره نامه چنین است : عرق البیت الطویل بن علی بن حسین بن محمد العابد بن

ابرهيم المجاب بن موسى بن‌جعفر (ع) . آقای سید مهدی ورد که این اختلاف را دیده‌اند عقیده دارند که هر دو جا اشتباهست و بنظرشان چنین صحیح است : عرق البيت الطويل بن علی بن الحسين شيتی بن محمد الحائری بن ابرهيم المجاب بن محمد العابد بن موسى بن جعفر (ع) . لکن **أولاً** : نام چنین شخصی در کتب نسب معتبر بنظر نرسیده که بتوانیم او را بنحوی متصل کنیم . **وثانياً** :کتب نسب درأولاد حسین شیتی شخصی بنام علی ننوشته‌اند .

۲ـ أعرجی درکتبش **عرف البيت الطويل** ضبط کرده وچنانکه آقای ورد نوشته‌اند در شجره نامه **عرق البيت الطويل** است .

۳ـ در شجره نامه آنجاکه سلسلهٔ نسب بمحمد بن ناصر میرسد ناصر را فرزند یوسف ابن علی بن محمد مینویسد ، لکن أعرجی ناصر را فرزند یوسف بن علی بن یوسف بن علی ابن محمد ، یعنی دو نفر زاید برشجره نامه ضبط میکند .

٤ ـ از فروع این طایفه عده یی را أعرجی درکتابش نامبرده که در شجره نامه نیست ، وبالعکس عده‌یی درشجره نامه مذکورندکه درکتاب أعرجی نامبرده نشده اند .

(**۲۴۱**) توضیح (٢٤٠) دیده شود .

(**۲۴۲** ، و (**۲۴۳**) توضیح (۲۱۰) دیده شود .

(**۲۴۴**) قطع نظر از آنچه در (توضیح ٢٤٥) نگاشته شده ، درکتب موجودهٔ نسب برای أحمد بن ابرهیم مجاب فرزندی بنام موسی ذکرنکرده‌اند .

(**۲۴۵**) این‌رشته را در« ضا : ١٣ » ذیل‌أحوال شاهچراغ از« ریاض العلما » از« فهرسهٔ منتجب الدين » نقل‌کرده ، لکن ازمراجعهٔ بفهرسه معلوم شد چندین نفر از آن ساقط شده و أصولاً از أولاد موسی مبرقع بن امام محمد تقی علیه السلم هستند نه از أولاد موسی بن جعفر (ع) . این اشتباه برای « أمل الآمل » نیز رخ داده و او و « ریاض العلما » نسب نامبرده را بأحمد بن موسی (ع) رسانیده اند ، چنانکه در(توضیح ١٠١ ص٨١) هم ذکر کرده‌ایم .

(**۲۴۶**) در کتب موجودهٔ نسب‌فرزندی‌برای محمد عابد بنام صدر الدين دیده نمیشود .

(**۲۴۷**) وقدوجدت في‌المشرق قوماً يزعمون أنهم من‌نسل الأشرف بن محمود بن حسن ابن علاء الدين بن ركن الدين بن ابرهيم بن يوسف بن صدر الدين بن محمد العابد . منهم : محمد بن‌عبدالله‌بن أشرف المذكور . وهم كذابون مفترون لا حظ لهم في‌النسب : « مبا » . ☆

این رشته‌که مرحوم سید جعفر أعرجی بمحمد عابد متصل نموده در« بش٢ : ١٦١» و«مشجر-

سادات شجاع همدانی» به (صالح بن موسی بن جعفر(ع) رسانیده شده است . برای مزید اطلاع بأعقاب سید صالح وتوضیحات آن رجوع شود .

(۲۴۸) نام این شخص (عبدالله) فقط در «مشجر تاج الدین خویی» آمده است . توضیح (۲٤۹) دیده شود .

(۲۴۹) آقای سید علی أکبر (تاج الدین خویی) ازمشتغلین حوزهٔ قم که سلسلهٔ نسب خود را بنحو مرقوم فرستاده ، و آقای نجفی بالای شجره نامه چنین نوشته اند : (شهد بذلك جمع ، فلاریب فیها ، بارك الله فی أغصانها) . * آقای سید علی أکبر نامبرده در ذیل مشجرشان نوشته اند : قریه‌یی که ما در آن زندگی میکنیم در حدود سیصد خانوادهٔ سید که همه بـا هم بنی أعمام هستند درحدود سه فرسخی شاهپور یعنی سلماس دو فرسخ و نیمی شهرستـان خوی زیر گردنه خرسة که بترکی آنرا خرسة گدوکی میگویند وجد أعلای ما قبرش در دو ـ کیلو متری همان قریه که مشهور بقریهٔ سید تاج الدین است میباشد) .

(۲۵۰) در کتب نسب برای محمد عابد فرزندی بنام موسی دیده نشد لکن «سح» زنجیرهٔ نسب قاسم نامی را باین موسی رسانده است . توضیح ۲۵۱ دیده شود .

(۲۵۱) تمامی این رشته منقول از « سح » است و در مفتتح آن گوید : نسب شریف سادات عظام ارعند ترشیز . از قرار تقریر أمیر زین العابدین : قاسم بن علی بیك اختیار .. الخ .

(۲۵۲) آقای میرزا محمد جواد آیة الهی شیرازی در نامهٔ مورخ « ۲۵حج ۱۳۷٤ » مینویسند : بعد از زحمت زیاد سوادی از خط مرحوم حاج سید محمد صدر دارابی بدست آوردم که او از پدرش مرحوم حاج سید عبدالحمید نقل میکند که پدرم فرمودند : « چنین اتفاق افتاده در سلسلهٔ نسب ما که چند عبدالحمید بن محمد واقع شده که من عبدالحمیدبن محمدپنجم میباشم» . وأبوالفضل محمد بن أبوالمعالی محمد ، محمد ششم است نسبت بمحمد تزیل داراب . ولهذا حقیر مشجر مرقوم را تمام کردم بنحویکه می بینید ، وملاحظه میفرمائید نسب را بعلی مجنون بترتیب فوق میرسانند . وازعلی مجنون ، از نسابه نجفی گرفته اند . دیگر آنکه ازخط مرقوم بالاچنین استفاده میشود که ازأولاد أبوالفضل محمد دراصطهبانات وأرسنجان هم میباشند ، لکن حقیر هنوز أسامی موجودین بدستم نیامده است که خطی بآنها بنویسم ، انتهی .

(۲۵۴) سید جعفر کشفی رحمة الله علیه ، از أعاظم علمای عرفانی وداری آراء خاصی بوده است . تألیفاتش : ۱ـ کتاب نفیس « تحفة الملوك » در سیر وسلوك و عقل وجهل ۲ـ «اجابة ـ

المصطرین » در أصول الدین که بطبع رسیده ۳- « البلدالأمین فی أصول الدین » که نظم « اجابة المضطرین » است ومحقق اصطهباناتی ، سبط ناظم ، آنرا شرح کرده و « الحصین الحصین » نام گذارده است . ۴- « میران الملوك » در عدالت سلطان بر رعیت ۵- « کفایة الأیتام » سه مجلد درفقه ۶- « برق وشرق » ۷- « سنا برق » ۸- « منظومهٔ کلامیه » ۹- « أرجوزهٔ نحو » ۱۰- « أرجوزهٔ منطق » . شرح حالش در « مکا » « ریحانة الأدب » « آثار عجم » « مآثر و آثار » « کر ۱ : ۲۴۱ » وجاهای دیگر مفصل ذکر شده و در « کر » ضمن توصیف بسیار زیادی که از سید جعفر نموده تاریخ تولدش را با بروجهی ۱۱۸۹ مرقوم فرموده است .

(۲۵۴) فاضل معاصر سیدموسی بن سیدجعفر که با نوشته « کر » بر أحوال جمیع أعقاب سید جعفر کشفی اطلاع کامل دارد ومطالبی را درشرح حال آنان ازاو نقل فرموده است

(۲۵۵) مرحوم سید محمدمدیرمدرسهٔ حقایق دراصفهان بوده وبنگارش « یمه ۹ : ۲۵۷ » برادر زاده‌اش سید موسی (توضیح ۲۵٤) قریب یکهزار بیت از أشعار حقایق راکه در مدایح معصومین (ع) است جمع وتدوین نموده .

(۲۵٦) « بصائرالایمان فی تفسیر القرآن » ویسمی أیضاً « درةالصفا فی تفسیرأئمةالهدی » للسید صبغة الله بن السید جعفر بن أبی‌اسحق الموسوی الدارابی البروجردی النجفی المولد الحائری المدفن المعروف والده بالسید جعفرالکشفی ، وکان هو من تلامید صاحب‌الجواهر والعلامة الأنصاری ، وتفسیره هذا مزجی کبیر یقرب من تفسیر الصافی .. الخ : دیعه۳ : ۱۲۳ » .

(۲۵۷) از علمای بنام طهران که در مسجد سراج الملك اقامهٔ جماعت می‌نموده . سید ریحان الله کوچکترین فرزندان سید جعفر و با سید موسی و سید روح‌الله از یك مادر که بروجردیه بوده متولد شده اند . مادر سید اسحق وسید صبغةالله و سید یعقوب زنی نجفیه و مادر سید مصطفی اصطهباناتیه ومادر سید عیسی وسید سینا اصفهانیه بوده‌اند .

(۲۵۸) حجة الاسلام حاج سید محمد باقر بروجردی که فعلاً از علما و مدرسین بنام طهران میباشند. سلمه‌الله تعالی .

(۲۵۹) شخصی فاسدالعقل والمذهب بوده ودرفتنهٔ بابیه درتبریز کشته شده است . مادر سید یحیی وسید علی وسید حسن زنی یزدیه بوده ودوفرزند ازسیدیحیی‌مانده است که ازآنها نام ونشانی در دست نداریم .

(۲٦۰) « أرجوزة فی‌المنطق » للسید یعقوب‌بن السید جعفرالموسوی الدارابی‌الکشفی،

ذکرها حفیده الفاضل للسید اسمعیل امام الجماعة بمشهد الرضا علیه السلم ابن السید مهدی ابن للسید یعقوب المذکور : « یعه ۱ : ۵۰۰ » .

(۲۶۱) « اجازة السید النسابة جلال الدین عبد الحمید » ابن فخار بن معد الموسوی الحائری السید أبی‌المظفر غیاث الدین عبد الکریم بن أبی الفضائل أحمد بن موسی بن طاوس الحلی، المتوفی‌سنة ۶۹۳ ، ولولده‌رضی‌الدین أبی‌القاسم‌علی‌بن عبدالکریم . قال فی« الریاض» : رأیتها بخط المجیز فی تبریز علی‌ظهر کتاب « المجدی » و هی مختصرة ، یروی فیها عن والده فخار بن معد . و قال السید عبد الکریم بن طاوس : ان شیخه السید عبد الحمید هذا یروی أیضاً عن مجد الدین علی بن العریضی وعن یحیی بن محمد بن الفرج السوراوی ؛ کلاهما عن الشیخ رشید الدین ابن شهرآشوب : یعه ۱ : ۴۰۰».

(۲۶۲) در « مشجر میر علی‌أکبری » چنین است . علی المرتضی بن صدر الدین بن عبد‌الحمید بن . الخ . * ظاهراً واسطه زاید است ، چنانکه آقای نجفی هم احتمال داده اند ، یا علی المرتضی مذکور دراین‌مشجر ، مقصود سید علم الدین بن عبد الحمید نباشد ؛ بلکه علی‌المرتضی بن صدر الدین بن عبد الحمید باشد لکن درکتب موجودهٔ نسب برای سید جلال ـ الدین عبدالحمید فرزندی غیراز علم الدین علی نامبرده نشده است ، والله العالم .

علم‌الدین المرتضی النسابة : له‌عقب ، مات بهراة خراسان ، وکان مقیماً بمشهده علی‌مدة عمره : « کشا » . * توفی سنة ۶۱۹ ، وهو من مشایخ أبی‌العلاء العرضی (محمد مرتضی) : «هامش کشص» . * کنیهٔ علم‌الدین علی‌را «سج» أبوالقاسم نوشته است ، و اینکه « کشص » وفاتش را ۶۱۹ نوشته ظاهراً اشتباه‌کتابتی وشاید درأصل ۶۹۱ بوده است .

از جملهٔ تألیفات سید علم الدین « الأنوار المضیئة) است‌که در « یعه۲ : ۴۴۲ » چنین یاد شده : « الأنوار المضیئة » فی أحوال الغائب المنتظرعلیه‌السلم للسید علم الدین المرتضی علی بن جلال الدین عبدالحمید النسابة بن شمس الدین أبی علی شیخ الشرف فخار بن معد ابن فخار بن أحمد الموسوی الحائری توفی جده فخار بن معد سنة ۶۳۰ . و والده السید جلال الدین عبدالحمید من مشایخ الحموینی صاحب « فرائد السمطین » الراوی عن‌جملة من مشایخه حدود سنة ۶۷۲ . ذکر الحموینی فی‌کتابه المذکور أنه یروی عن السید جلال‌الدین نسابة عصره عن والده شیخ الشرف فخاربن معد عن شاذان بن جبریل‌القمی .

والسید علم‌الدین علی‌کان من مشایخ السید تاج الدین محمد بن القاسم بن معیة‌المتوفی

سنة ٧٧٦ ، فهو من أوائل القرن الثامن ومقدم على شيخ ابن فهد الذى هو المؤلف للأنوار المضيئة الآتي ؛ لأنه أدرك أوائل القرن التاسع . فما في أول البحار ... الخ .

(۲۶۳) حاج میر علی أکبر از اصفهان بحوزهٔ ملایر آمده است : « نامهٔ آقای سید حسین میرعلی أکبری » .

(۲۶۴) سید اسمعیل در علم وعمل وزهد وتقوی مشهور ومشغول امامت جماعت وترویج دین بوده . تحصیلاتش دربروجرد وقم ودرملایر اقامت داشته و همانجا بسن ۸۳ وفات نموده مزارش معروف است : « نامهٔ آقای میرعلی أکبری » .

(۲۶۵) فاضل محترم آقای سید محمد میر علی أکبری سیدی جلیل و کریم است . مدتی تحصیل علوم قدیم و جدید نموده اینك درملایر صاحب محضر میباشند وشروح وفروع متعلق بخاندان میرعلی أکبری باهتمام معظم له وآقای سید حسین میرعلی أکبری جمع آوری وارسال شده است ، أیدهم الله .

(۲۶۶) حاج سید حسن از مشاهیر عصر خود بوده و دریکی ازقراء ملایر موقوفهٔ دارد که بمصرف تعزیه‌داری حضرت سیدالشهدا علیه السلام میرسد : « نامهٔ آقای میرعلی أکبری » .

(۲۶۷) سید محمد از مشاهیر رجالست که در خوزستان ادعای مهدویت نمود و چون میگفت کتابی در علوم غریبه از أستادش ابن فهد نزد اواست وهر که آنرا میخواند تشعشعی در بدنش پدید میآمد ، از این جهت خودرا ملقب بمشعشعی نمود . این نام درأولادوأعقاب اوبازماند وچندین سال أعقابش درآن ولایت بهمین کلمه معروف وآنجا سلطنت داشته اند آخرالأمر در (٤ شنبه ۸۷۰) کشته شد وپس ازوی برخی ازأعقاب او ازطریقهٔ تشعشعی که کفر وغلو بود برگشته وچندتن عالم نیزازآنها برخاست : مأخوذ از « مکا » . ☆ وکان ظهوره (یعنی المشعشعین) سنة أربع و أربعین وثمانمائة ۸٤٤ « منا » .

تفصیل این اجمال : برای روشن شدن تاریخ « خاندان مشعشی » که نویسندهٔ مالیخولیائی أحمدکسروی تبریزی (٭) شروحی دربارهٔ آنها جمع آوری نموده ابتدادر « تاریخ

(٭) چون دیده میشود گروهی ازنویسندگان ، نظر بآثار کسروی پلید ؛ بر او أرج مینهند ، شایسته است درجملهٔ کوتاهی اورا بشناسند : این بیخرد که همهٔ نوشته هایش پر از کفر وفساداست ، درجزوهٔ منحوس « دولت بما پاسخ دهد - ص ۱۰ ط طهران ۱۳۲۳ ش » در بارهٔ مذهب مقدس شیعه گوید : این کیش با خرد ناسازگار است ، با دانش ناسازگار است ، با تاریخ ناسازگار است ، -

پانصد سالهٔ خوزستان ط ۱ : ۱۳۱۲ ش . ط ۲ : ۱۳۳۳ ش « منتشر ساخته وسپس قدری مفصل تر بصورت کتابی بنام « مشعشعیان یا بخشی ازتاریخ خوزستان ط ۱۳۲٤ ش» در آورده . اینك باندازهٔ که از پیرامون موضوع « جامع الأنساب » خارج نشود ، با مراجعهٔ بمآخذ معتبر توضیحاتی مینگاریم :

۱ـ خاندان سید فلاح (پدر محمد مشعشع) درقرن هشتم و نهم هجری در شهر واسط عراق میزیسته وبسیادت مشهور بوده اند . چنانکه در « یمه ۳ : ۲۷۱ » گوید مؤلف « تاریخ غیاثی » (٠) بصحت نسب این خاندان اعتراف نموده است ، أما « مجالس المؤمنین » کلامی از سیدابرهیم نام ، یکی ازدانشمندان این خاندان آورده که درپایان این توضیح دیده خواهدشد .

ـ با خود اسلام ناسازگار است ، با زندگانی ناسازگار است ... (پس از چند صفحه در ص ۱۹ کاملاً پرده از اندیشه های پلیدش برداشته یکسره دشمنی خودرا با همهٔ مذاهب آشکار کرده ، گوید :) این کوششها که ما پاك دینان (!) آغاز کرده ایم و این نبردی که با کیش شیعه و دیگر کیش‌ها میکنیم بهترین کوشش وورجاوندترین نبرد است ...

با این وصف آیا یکنفر خدا پرست (پیرو هردین ومسلك که باشد) تواند دیده برهم‌نهاده و ز کسروی پلید بپاس نوشته هایش قدردانی کند ؟ آیا کسی که دارای این اندیشه است و باتمام أدیان ومذاهب سرنبرد دارد دارای أرجی تواند بود ؟ یقیناً نوشته های چنین شخصی درنظرخدا شناس هیچ ارزشی نخواهد داشت . وانگهی در خصوص تاریخ مشروطه یا سایر نوشته های تاریخی او دیگران آنقدر کتاب ومقاله نوشته اند که هیچ نیازی بآثار پلید او نیست . جای بسی افسوس است که این گمراه دون جمعی ازجوانان ساده لوح رهمه جا بیخبر را دردام انداخت که هنوز پارهٔ ازآنان در پی اندیشه‌های شیطانیش رهسپارند ! تأسف دیگر ازآنست که هنوز درطهران کتابفروشان سود جو دست ازآثارزشت او که صرف نظر ازجنبهٔ دینی مایهٔ ننگ ایران ومعرف ایرانیست برنمیدارند وراضی میشوند لکه های ننگی که بدست این شخص برداماں فرهنگ ایرانی نشست خودبخودمضمحل ونابود گردد .

(٠) نویسندهٔ « تاریخ غیاثی » شخصی است بنام عبدالله بن فتح‌الله بغدادی ملقب بغیاث . نسخه این کتاب دردست نیست لکن قاضی نورالله در « مجالس المؤمنین ـ مجلس نهم » وسید شبر بن محمد ابن ثنوان (توضیح ۲٦۹) در « رسالهٔ نسب نامه » وسید علی بن سید عبدالله (توضیح ۲۷٤) در « تاریخ مشعشیان » ازآن نقل کرده اند . « تاریخ غیاثی » شرح مبسوطی درأحوال سیدمحمدمشعشع وکارهایش نگاشته وقدیمی ترین مأخذی است که دراین باره میتوان نشان داد .

۲ـ چنانکه در (ص ۱۹ مشجرات) دیده میشود رشتهٔ نسب این خاندان را صاحب « ریاض العلما » بغیاث بن أحمد بن موسی بن جعفر (ع) رسانده وصاحب « مستدرك‌الوسائل ۳ : ٤٠٦ » نیز از او پیروی کرده ، لکن در (ص ۸۰ توضیح ۹٦) گذشت که هر دو خطا نوشته اند و نسب مشعشیان چنانکه بسیاری از نویسندگان همین خاندان ودیگران نوشته‌اند بمحمد بن موسی بن جعفر (ع) می پیوندد که چگونگی آن در (ص ٢٦ مشجرات) دیده‌میشود.

۳ـ چنانکه گذشت مؤلف « تاریخ غیاثی » أحوال‌محمد مشعشع وابتدای ظهور مشعشیان را بیان کرده ، بعد از او سید علیخان بن خلف (توضیح ۲۷۱) رسالهٔ مفصلی در احوال و آثار پدرش با شروح دیگری راجع بخاندانش نگاشته وبرای شیخ علی سبط شهید ثانی فرستاده و صاحب « ریاض‌العلما » از آن استفاده کرده است . بعد از او نواده اش سید علی خان بن سید عبد الله بن سید علیخان رسالهٔ در « تاریخ مشعشیان » نگاشته که نسخهٔ آن اینك درکتابخانه مدرسهٔ سپهسالار طهران موجود است . سیدشبر بن ثنوان (توضیح ۲٦۹) نیز دو رساله ، یکی درشرح حال و نسب محمد مشعشع ، ودیگری درشرح حال‌سید علیخان بن خلف سابق‌الذکر نگاشته که نسخه های أصل هر دو درکتابخانهٔ مرحوم آقا سید حسن صدر الدین درکاظمین موجود است . مؤلفین کتب تراجم ، مانند « مجالس المؤمنین » « ریاض العلما » « أمل‌الآمل » « روضات الجنات » « أعیان الشیعه » « طبقات أعلام الشیعه » « ریحانة الأدب » و غیر اینها نیزهریك شروحی راجع بمشعشیان و أفراد این خاندان نگاشته اندکه جمع آوری تمام این نوشته ها درخور یك مجلد بزرگست .

٤ ـ کثرت أفراد این خاندان بحدی بوده‌که « صاحب » ریاض العلما » گوید : أماکثرة أولاده و برکة نسله فهی‌علی حد قد بلغ فی عصرنا هذا أنه اذا رکب الوالی یرکب معه أزید من خمسمائة من أقربائه و عشائره ، مع أنه‌قتل‌منهم جم غفیر فی‌عصرنا هذا دفعةواحدة فی‌وقعة ومع‌ما قتل منهم فی‌المعارك سابقا : « **مستدرك الوسائل ۳ : ٤٠٧** » « **نش ۳۰ : ۳۷** » . »
چون أسامی فروع این خاندان بطور تفصیل درجایی دیده نشد ، لذا تا حدیکه ممکن بود جمع آوری کرده در (ص ٢٦ مشجرات) ثبت نمودیم .

٥ ـ «نش۳۰ : ۲۱» شرحی در معرفی مشعشیان نگاشته‌که قسمتی از آن چنین است :
طائفة المشعشعیین : هی طائفة شریفة موسویة حسینیة علویة ملکت الحویزة و تلك الأصقاع مدة طویلة بالاقطاع من الدولة الایرانیة و بهذه المناسبة یطلق علیهم اسم خان ، ثم

انقرضت دولتهم ویسمی الحکام منهم أو طائفة منهم بالموالی ویسمون أیضاً بالمشعشعین . خرج منهم علماء شعراء مؤلفون أمثال المترجم (خلف بن عبدالمطلب) و ولده السید علی خان و ذکرناهم جمیعاً فی مطاوی کتابنا هذا کلّ فی بابه ، کما أن من أوائلهم من کانوا غلاة أصحاب سحر ومخرقة وخروج عن الاسلام ، فهداهم الله تعالی علی ید السید عبدالمطلب والد المترجم . فی « الریاض » : اشتهر أن طائفة من المشعشعیة من الغالین یبتلعون السیف و قد جاء أحدهم فی عصرنا هذا الی حضرة السلطان وفعل ذلك بحضرته (اه) ، أی أنه سحر أعین الناس فرأوا أنه ابتلع السیف .

بالجمله ؛ سید محمد مشعشع که ذیلاً شرح حالش دیده میشود ، در أثر کارهای عجیبی که میکرده جماعتی باو گرویده اند و کم کم بعلت ضعف قوای دولت وقت بر **حویزه** و نواحی آن تسلط یافته حکومتی استوار نمود که بعد از او نیز أعقابش بر آن نواحی استیلای کامل داشتند وگرچه پیشینیانشان درراه کفر وضلال قدم میزدند وغالباً از جنایت و خونریزی باك نداشته طریقهٔ سخیفهٔ **علی اللهی** را نیز اختراع نمودند ، لکن أعقاب آنان بدین مبین اسلام بازگشت نموده مروج مذهب ودانش پرور شدند وحکومت آنها تا این أواخر ادامه داشت .

سید محمد مشعشع : مؤلف « تاریخ غیاثی » بنقل « تاریخ مشعشعیان » گوید که سید محمد درهفده سالگی بأمر پدر ازواسط بشهر حله که در آن أیام مهد دانش ومحط دانشمندان بود رهسپار گردیده درسلك شاگردان شیخ جلیل القدر **أحمد بن فهد حلی** (۷۵۶یا۷۵۷- ۸۴۱) داخل گردیده در مدرسهٔ که از آن شیخ بود اقامت گزید و سالهایی از عمر او باین ترتیب گذشت .

دربارهٔ ادعاهای گزاف وکارهای ناپسندی که از سید محمد مشهور است مطالب مختلفی نوشته اند . صاحب « ریاض العلما » که گویا برای موافقت با سید علیخان بن خلف تا حدی جانب او داشته ، گوید : واعلم أن جده الأعلی و هو السید محمد بن فلاح قد کان من تلامذة الشیخ أحمد بن فهد الحلی وقد ألف ابن فهد له رسالة وذکر فیها وصایا له ، ومن جملةذلك أنه ذکر فیه أنه سیظهر شاه اسمعیل الماضی ؛ حیث أخبر أمیرالمؤمنین علیه السلم یوم حرب صفین بعد ما قتل عمار بن یاسر ببعض الملاحم ؛ من ظهور چنگیزخان و ظهور شاه اسمعیل الماضی ، ولذلك قد وصی ابن فهد فی تلك الرسالة بلزوم اطاعة ولاة حویزة ممن أدرك زمان شاه اسمعیل المذکور لذلك السلطان لظهور حقیته و ببور غلبته . و نحن قد أوردنـا شرح

تلك الرواية و هذه الوصية فی كتاب « ترجمة جاماسنامه » بالفارسية . فمن رام تفصيل ذلك فليرجع اليه : « **مستدرك الوسائل ۳ : ۴۰۸** » . ٭ از این گفتار صاحب « ریاض » مستفاد میشود که سید محمد تا أواخر حیات ابن فهد با او بوده وابن فهد رسالهٔ مشتمل بر وصایای چندی برای او نگاشته وهم درآنجا خبر حکومت وولایت حویزه را بسید داده است .

بعضی گویند که چون ابن فهد را أجل موعود رسید پیش ازمرك ، کتابی کهدرعلوم غریبه داشت بیکی ازنزدیکان خود دادکه درفرات اندازد تا بدست کسی نیفتد سید محمد خود را باین شخص رسانیده بحیله کتابرا از دست او خارج کرده و همین کتاب منشأ کارهای عجیب و قیام او شد . « نش ۱۱ : ۹۰ » بهنگام شمار شاگردان أحمد بن محمد بن فهد حلی گوید : والسید محمد بن فلاح الموسوی الحویزی الواسطی أول سلاطین بنی المشعشع ببلاد خوزستان . والسید محمد هذا ظهر منه تخلیط کثیر فطرده ابن فهد من عنده وأمر بقتله ، ویقال : انه وصل الی ید ابن فهد کتاب فی العلوم الغریبة ؛ أو الکتاب من تصنیفه کما یأتی (٭) فلما مرض أعطی الکتاب لأحد خواصه وأمره بالقائه فی الفرات ، فلحقه السید محمد وتوسل الی أخذ الکتاب منه واستعمل ما فیه من السحر ، فطرده ابن فهد و تبرأ منه وأمر بقتل ، وذهب الی خوزستان وظهر منه کفریات واختلال فی العقیدة حتی قیل انه ادعی الألوهیة کما ذکرنا فی ترجمته ، نعوذ بالله من سوء العاقبة . ٭ در این تفصیل این اشکالست که چگونه پس از آنکه ابن فهد بوجوب قتل سید محمد حکم داده ، سید بحله آمده و بچه جرأتی بدستگاه او نزدیك شده و حتی کتاب چنانیرا ازدست یکی ازخواص ابن فهد درآورده است ؛ شاید بعداً حکم قتل اورا داده .

أما آنچه بحقیقت نزدیکتراست وقاضی نورالله ودیگران نیز نوشته اند ، اینکه سید محمد هنگام شاگردی ابن فهد گاهی سخنانی میگفته مشعر باینکه او مهدی موعود است و قریباً خروج خواهدکرد و گویا این ادعاها دراثر اندکی اختلال حواس بوده ، چنانکه همان ایام بمسجد جامع کوفه رفته یکسال اعتکاف نشسته پیوسته گریه وزاری مینمود و بقول خودش

(٭) یعنی بهنگام شمار تألیفات ابن فهد (درص ۹۱ و ۹۲ همانجلد) که رسالهٔ « استخراج الحوادث وبعض الوقایع المستقبلة من کلام أمیرالمؤمنین علیه السلم فیما أنشأه بصفین بعد شهادة عمار بن یاسر » را عنوان نموده ، درآنجا شرح مبسوطی راجع باین کتاب و ابن فهد و ابن فلاح نگاشته است . « یعه ۲ : ۲۱ » نیز ذیل عنوان همین رساله شرحی دارد ، دیده شود . معنی نیست که این رساله همانست که صاحب « ریاض » گوید ابن فهد آنرا برای سید تألیف کرده .

بر آن اشخاصی میگریسته که میخواسته درآینده آنهارا بقتل رساند ؛ هویدا است این کارها ازشخص عاقل سرنمیزند . بهرحال حرکات ناشایسته وگفتارهای ناپسند وادعا های أحمقانهٔ سید بگوش استادش رسیده اورا توبیخ وسرزنش نمود أما بهیچ وجه درسید تأثیر نکرده مرتباً بدعاوی خود ادامه میداد و پس از مدتی بواسطه بازگشته عشیره ودوستانش را بسوی خود میخواند وبآنان نوید میدادکه بزودی خروج نموده جهانرا خواهدگرفت وبین ایشان تقسیم خواهدکرد این بار که ابن فهد از کارهای سید محمد آگاه شد بأمیر واسط نامه ئی مبنی بر وجوب قتل سید نوشته از اوخواست که سید را گرفته بقتل رساند . أما سید باحیله وخدعه خود را از این مهلکه نجات داده از واسط خارج گردید .

این بار بااحتیاط بیشتری بدعوی مهدویت برخاسته گروهی ازعوام عرب را بدام انداخته چون بوسیله سحر کارهای عجیبی مینمود و بیروانش نیز تعلیم کرده بود روز بروز کارش بالا میگرفت وبرهوادارانش افزوده میگشت از کیفیت زد وخوردها وجنك وجدالهای سید شروح فراوانی در دست میباشد ، أما نگارش بیش ازاین مقدارموجب اتلاف وقت و خروج از موضوع کتابست . خواستاران میتوانند بکتابهایی که مدارك و مآخذ شروح راجع باین خاندانست و همه را نامبرده ایم مراجعه نموده تاریخ مفصل آنانرا بدست آورند .

مجملاً ، سید محمد پس از آنکه هوادارانی برای خود گردکرده درأثر قتل وغارتها نیز ثروتهایی بدست آورده بود ، در سال ۸٤٥ بدستیاری فرزندش مولی علی که بسیار بی باك و دلیر بود آهنك حویزه نموده وپس از یکی دوماه فرصتی یافته ضمن جنك سختی که با والی آنجا نمود پیروز شده زمامدار أمورحویزه گردید . مدتها براین منوال گذشت تاآنکه درسال ۸۵۸ مولی علی که در أمور پدر نیز مداخلاتی میداشت فرصتی بدست آورده بواسط لشگرکشیده آنجا راهم بتصرف درآورد . سپس آنشهر را بدست دیگری سپردوخود عازم نجف گردید . مظالم مولی علی درنجف أشرف بسیار است وعمدهٔ آن در(توضیح ۲۷۷) یادشده .

پس از آنکه مولی علی کشته شد ، مجدداً سید محمد اقتدار سابق خود را بدست آورده با اینکه گاه جنك وجدالهایی میداشت ، درکمال قدرت وفراغت بالمیزیست . دراین مدت (بین کشته شدن مولی علی ومردن سید محمد) است که سید آثار پلید قلمی خود را نگاشت از جملهٔ نوشته ها ش « کلام المهدی » است که مملو ازأباطیل وکفریاتست ودر« یعه ٥ : ۱۹٤ » نیز فرماید : حکی مؤلف « رسالة ترجمة السید شبر الحویزی » عن السعید الشهید السید

نصر الله المدرس الحائری أنه قال: انی رأیت فی ساری من بلاد مازندران رسالة للسید محمد بن فلاح المشعشعی فی جواب من أنکر علیه خروجه بالسیف. ثم قال مؤلف الترجمة: ان رسالة السید محمد المذکور موجودة عند السید شبر حرسه الله فی هذا التاریخ (۱۱۷۳). والظاهر أنه غیر کتابه «کلام المهدی» المشحون بالأباطیل.

سید محمد شعر هم میسروده و قصاید زیادی دارد که از جمله، چنانکه در «مجالس ـ المؤمنین» گوید قصیدهٔ طویلیست درسر گذشت خودش.

مرگ سید محمد مشعشع: در ابتدای این توضیح گذشت که «مکاء گوید: آخر الأمر در (چهار شنبه ۸۷۰) کشته شد.» «مجالس المؤمنین» نیز همین تاریخ را آورده وچنین گوید: «وسید محمد در چهار شنبه سال هشتصد وهفتاد وفات یافت.» أما کشته شدن او درجایی بنظر نرسید. سال تاریخ نیز ظاهراً اشتباه، وصحیح چنانکه سید شبر در رسالهٔ خود از «تاریخ غیاثی» نقل کرده (چهارشنبه هفتم شعبان ۸٦٦) میباشد. «یمه ٤ : ١٦٥» دیده شود.

این نیز ناگفته نماند که در ابتدای همین توضیح از «منا» چنین نقل کردیم که ظهور مشعشعیان درسال ۸٤٤ بود لکن باید دانست که ۸٤٤ بگفته «تاریخ غیاثی» سال خروج و ابتدای جنگ وخونریزی آنانست. أما آغاز دعوی سید محمد چندی قبل ازسال ۸٤۰ بوده.

یادداشت راجع بچند نفر از مشعشعیان که رشته نسبشان بدست نیامد

۱ـ السید ابرهیم الموسوی المشعشعی: شمشمهٔ علم و سیادت از جبین مبینش لامع و آثار فضل وسعادت از ناصیهٔ متینش لایح. درعنفوان جوانی بعزم تحصیل علوم دینی ومعارف یقینی از خوزستان دار الملك سلاطین موسویهٔ مشعشعیه بیرون آمده باستر آباد رفت واز آنجا بهراة آمده ازأهل مجلس سلطان حسین میرزا وازرمرهٔ مصاحبان میرعلی شیر بود. روایتست که در أیامی که سید قاسم نوربخش بهرات رفت روزی سید ابرهیم مذکور در مجلس یکی از أکابر نشسته بود که سید قاسم درآمد وخواست که بر سید ابرهیم تقدیم نماید، دست قاسم را گرفته نگاهداشت وبا او گفت: سبب ارادهٔ تقدیم تو برمن چیست؟ اگر سبب سیادتست درما هر دومشکوك فیه است! واگر باعث، دعویهای بیمعنی است بدر تودعوی مهدویت کرد وبدر من دعوی خدایی نمود! واگر فضیلتست بگو تا بشنوم! سید قاسم خجل شده بطرفی دیگر نشست. و مبنای سخن سید ابرهیم آنست که یکی از پدران او که سید علی نام داشت درأیام حکومت خود بدعوی خدایی متهم شده بود، ودعوی مهدویت سید محمد نور بخش خود

مشهور است : « مجالس المؤمنين ـ مجلس پنجم » . ☆ نام این شخص در این موضع سید ابرهیم آمده ، أما درجای دیگر همین کتاب (مجلس هشتم) بنام سید ادریس یادشده است .

۲ـ السید أحمدالقاضی ابن محمد بن فلاح الموسوی الحویزی ، من الموالی أمراء الحویزة : کان قاضیاً فی الدورق . ذکره السید ضامن بن شدقم بن علی الحسینی المدنی فی کتابه فی الأنساب (٠) الذی رأینا منه نسخة بخط مؤلفه فی مکتبة الشیخ ضیاء الدین بن الشیخ فضل الله النوری فی طهران . قال فیه : یقول جامعه الفقیر الی الله الغنی ضامن بن شدقم بن علی الحسینی المدنی : وصلت الی الدورق فی العشر الأول من جمادی الثانیة سنة ۱۰٦۸ فوصل الی أحمد القاضی بن محمد بن فلاح .. الی آخر ما ذکره : « نش ۱۱ : ۸۵ » .

(۲٦۸) سید محسن بن محمد مشعشع بعد از پدرش بفرمانروایی رسیده حدود چهل سال با کمال قدرت بر سراسر جزایر و خوزستان وبصره وبهبهان و کوه کیلویه وخلیج فارس و بختیاری ولرستان وپشتکوه وکرمانشاهان حکومت کرد . وفاتش بسال ۹۰۵ واقع شده ، بعد از او فرزندانش علی و أیوب بفرمانروایی رسیدند : ماخوذ از « تاریخ مشعشعیان » سید علی بن عبدالله . ☆ در « مجالس المؤمنین ـ مجلس هشتم » گوید : سلطان محسن بن سید محمد ، بعد ازپدر وبرادر سلطنت کرده کار آن طبقه بالا گرفت وولایت جزایر وأکثر نواحی بغداد در تصرف او درآمد وأمرای أحشام کرد بختیاری وفیلی در مقام متابعت او درآمدند و چون او کریم وفضیلت دوست بود علمای شیعه کتب ورسائل بنام او نوشته ازأطراف فرستادند . مولانا شمس الدین محمد استرآبادی که معاصر میرصدر الدین محمد شیرازی و مولانا جلال دوانی بوده چون دید که میر حاشیهٔ جدید خودرا بنام ایلدرم با یزید رومی کرد و ملا حاشیهٔ قدیم خودرا بنام سلطان یعقوب بایندری نمود ، حاشیهٔ خودرا که متضمن دفع سخنان ملاست بنام سلطان محسن کرده ، سلطان مبالغی کلی برسم هدیه جهت ملا شمس الدین محمد فرستاد . وأیضاً ازآثار کرم او منقولست . الخ . ☆ وکان محسن بن محمد جلیل القدر ، عظیم الشأن ، صاحب کرامات ظاهرة ومقامات باهرة ، وقیل هو المشعشع ، وأولد خمسة رجال وهم : المهدی وعلی ومحمد (ج) وأیوب وفلاح . ملکوا خوزستان وبقی الملك فی أعقابهم الی أن غلبوا علی أکثر بلاد خوزستان ولم یبق فی أیدیهم سوی الحویزة وسوادها ، و فی هذه الأیام فوض أمرها الی الشیخ الجلیل ، عدیم القرین و المثیل ، معز السلطنة ، السردار الأرفع خزعل خان ابن

---

(٠) مقصود کتاب « تحفة الأزهار وزلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار » است .

نصرة الملك الحاج جابرخان الكعبي العامري صاحب المحمرة والأهواز ، فلم ينتزعها منهم و جعلهم توابه فيها على ماكانوا في غابر الزمان : «منا» . * مسج» گوید : نسب سادات مشعشعی که دربلاد حویزه می‌باشند : سلطان‌محسن بن محمد المهدی بن فلاح بن ... الخ ، بنحویکه در (ص ۲۳ مشجرات) نیز وارد شده است .

علی و أیوب پسران محسن بن محمد : « منا » دنبالهٔ شرح فوق گوید : و بالجملة ؛ لما تغلب علی بن المحسن علی خوزاستان وانقادت له البلاد و أذعنت له الأعراب انحرف عنه ابن أخيه بدران بن فلاح بن المحسن ، فجمع بني‌تميم وقاسم ما عنده من الأموال وزحف بهم نحو عمه فانتصر عمه عليهم و قتل منهم مقتلة عظيمة ، ففر بدران الى الفلاحية و جمع جموعه من الأعراب وزحف نحو عمه فاقتتلوا بالقرب من الشوش فانتصر علی بن المحسن عليهم و انهزم بدران الی بهبهان فتبعه علی بن المحسن ولم يظفر به الا فی بادية بهبهان ، فكانت بينهما وقعة عظيمة لم ير مثلها ، وانكشف الحرب عن قتل علی بن المحسن ، فدفن فی‌بادية بهبهان . وكان قتله في سنة احدى وستين و ثمانمائة . وصار بدران الى الشوش فملكه واستقرت‌له المملكة . ولما مات ملك ابنه سجاد . وملك منهم محسن بن بدران و مات سنة ست و تسعمائة . و من نسل سجاد هذا : حيدر و عبدالله ابنا علی بن المولی مبارك بن مطلب بن حيدر بن داود بن سجاد المذكور ، وكانت وفات مطلب بن حيدر سنة تسع عشر بعدالألف : « منا : ۵۶۳ » .

چنانکه دیده میشود این کتاب کشته شدن علی بن محسن را در جنك با برادر زاده اش بدران بسال ۸٦۱ یاد نموده ، لکن درکتب تواریخ آورده اند که علی بن محسن و برادرش أیوب بسال ۹۱٤ که شاه اسمعیل أول (۸۹۲ ـ ۹۳۰) بغداد را فتح کرد کشته شدند (*) أما

(*) فتح بغداد بتصریح « عالم‌آرای عباسی» بسال‌مرقوم (۹۱٤) بوده ، لکن شرحیکه‌این کتاب و « حبیب السیر » مینویسند بالمره با آنچه در « منا » و « نش » آمده ناسازگار است . گوید : مشعشیان بسر کردگی **سلطان فیاض** پسر سلطان محسن‌حاکم حویزه که قائل بألوهیتش بودند درمقابل شاه اسمعیل صف‌آرایی کرده وبا او بجنك پرداختند (در ظاهرحویزه حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه ازخون مشعشی حکم لعل ربانی گرفت ، فیاض بد سگال با بسیاری ازأهل ضلال بتیغ تیز غازیان ظفرمآل براه عدم استعجال نمودند : « عالم‌آرا : ۳٦ ط ۱ ») .

برای شناختن اختلافاتی که در بارهٔ کشته‌شدن‌علی‌وأیوب وفیاض ذکرشده بکتابهای : «مجالس‌المؤمنین» ، «تاریخ‌شوشتر» سیدعبدالله ، «تکملة‌الأخبار» علی بن‌عبدالمؤمن وجاهای‌دیگررجوع‌شود .

در کیفیت کشته شدن آنها هم اختلافاتیست . « نش » نیز تاریخ قتل آندو را (۹۲٤) نوشته و ظاهراً غلط چاپیست ، در ترجمهٔ أیوب بن محسن بن محمد گوید : قتل سنة ۹۲٤ هـ هو و أخوه السید علی فی کتاب «صفوة الصفویة» :کان هوواخوه السید علی رئیسین فی حیاة والدهما وتولیا الملك بعده فی عصرالقاضی نورالله الشوشتری ، و کان وزیرهما القاضی عبدالله الشوشتری هو وأخوه الشیخ محمد ، و کان أخوهما الأصغر الشیخ حسن الیه قیادة الجیش ، فوشی بهما المغرضون الی السلطان الصفوی بأنهم غالون کفمهم . فلما رجع من فتح بغداد توجه الیجهة الحویزة ؛ فلما علما السیدان بذلك استقبلاه بجنودهما و أرسلا الیه کتاباً یتضمن التنصل مما نسب الیهما ، فقبل ذلك منهما و أرسل الیهما هدیة سنیة ، فأرسلا الیه مثلها ؛ ثم قتلا فی السنة المتقدمة ـ وکان سبب قتلهما أنهما کانا فی قلعة الشوش ، فأرسل الیهما حاکم شوشتر ـ من قبل الصفویة بنوع الخدیعة ـ أن یلاقیاه لأجل الصید والقنص فحضرا الی مکان یعرف الآن بعلی و أیوب من أرض الزویة ، فقبض علیهما وقتلهما ودفنهما هناك واستولی علی القلعة و تلك النواحی ، وانقضت الدولة المشعشعیة . الخ : « نش ۱٤ : ۱۷۳» .

. . **فلاح بن محسن بن محمد** : پس از کشته شدن علی و أیوب و تصرف بلاد مشعشعیان از طرف شاه اسمعیل ، فلاح که تا آنزمان در جزایر میزیست بحویزه آمده مجدداً آنجا رابتصرف آورد وبتدبیر فرمان حکومت آنجا را از شاه گرفت . وی پس از مدتی فرمانروایی بسال ۹۲۰ مرد وپسرش **بدران** بجای او نشست . بدران نیز پس از بیست وهشت سال حکمرانی ،که ده سال آن در زمان شاه اسمعیل أول و هیجده سال در زمان شاه طهماسب أول (۹۱۹ ـ ۹۸٤) بوده ، در ۹٤۸ وفات یافت .

این آگاهیها که آوردیم از «تاریخ مشعشعیان» است ودر آنجا حکایاتی راجع ببدران آورده که شایستهٔ نقل نیست . در « مجالس المؤمنین » گوید : سید بدران بن سید فلاح درشجاعت و کرم یگانهٔ روزگار بود ... الخ . ** « نش ۱٤ : ۳۷۸ » نیز شرح حال بدران را از« تاریخ ـ مشعشعیان » نقل کرده است .

سجاد بن بدران بن فلاح : پس ازپدربحکمرانی رسید وسیرهٔ او همچون پدرانش میبود ، شروح مفصلی در أحوال و وقایع زمان وی در « نش ۳۳ : ٤۲۲ » بنقل از « تحفة الأزهار » و « تاریخ مشعشعیان » مذکور است . عاقبت سجاد بسال ۹۹۲ درگذشت و نوبت فرمانروایی بپسرش زنبور رسید . وی نیز تا ۹۹۸ حکومت کرد و درایسنال سید مبارك بن مطلب بر او

تاخته از حویزه بیرونش راند.

سید مطلب یا عبد المطلب پدر سید مبارك : در کیفیت اتصال نسب سید مطلب بمحمد مشعشع اختلافاتیست. «ریاض العلما» و «ضا : ۲٦٤» و «مستدرك الوسائل ۳ : ٤۰٦» و «نش ۳۰ : ۲۰» هرسه بنقل از «ریاض» چنین یادش کرده اند : عبد المطلب بن حیدر بن محسن بن محمد مشعشع. «یعه ٦ : ۲٥۸» نیز همانطور آورده. «أمل الآمل : ٤۳ و ٥۲ ط ۱» دردوجا و «سلافة العصر : قسم ٤ فصل ۲» تنها بنام پدر سید مطلب یعنی حیدرا کتفا نموده اند. «منا» و «بلح» باین شکل ضبط کرده اند : مطلب بن حیدر بن داود بن سجاد ابن بدران بن فلاح بن محسن بن محمد مشعشع. أما ظاهراً صحیح آنستکه سید علی بن عبدالله در «تاریخ مشعشیان» آورده وچنانکه در (ص ۲٦ مشجرات) دیده میشود، سید مطلب را فرزند سید بدران بن فلاح بن محسن بن محمد مشعشع معرفی کرده، گوید سید مطلب هنگام حکومت سجاد (برادرش) ازاو رنجیده خاطر شده بدورق رفت و در آنجا زنی ازبنی‌تمیم اختیار کرد که خلف‌بن مطلب ازاو بوجود آمد.

پسر این‌خلف بن مطلب، سید علیخان که‌در(توضیح ۲۷۱) بیایدشرحی درکتاب «الفوز المبین» راجع بکیفیت رجوع‌جدش سید مطلب ازطریقهٔ عقیدهٔ مشعشیان‌که تا زمان‌او معمول بوده آورده وصاحب «ریاض» آنرا نقل کرده، وعبارتش اینست : أحمد الله وأشكره لنظمی فی‌سلك ماكان علیه‌والدی‌وجدی من‌الطاعات واحرازه‌بحب أهل‌البیت علیهم السلم من‌الخدمات فمن جدی السید عبدالمطلب‌بن حیدر بن المحسن بن محمد الملقب بالمهدی ،کان من‌خدمته لهم علیهم السلام أن كان بین جماعة من قومه وعشائره وكانوا علی طریق ضلالة ومذهب جهالة فأنكر علیهم و خامره الشك فی سوء عقائدهم وهو اذ ذاك شاب لم یبلغ الحلم فی‌طرف الاثنتی عشرة سنة ونقم علی‌مذهبهم فی‌الباطن وقال:كیف یعبد من‌قتل ودفن اشارة الی‌علی‌علیه‌السلم.

أتانی هواها قبل‌أن‌أعرف الهوی فصادف قلباً خالیاً فتمكنا

فخرج یوماً لبعض مآربه واذاً برجل یصلی وكان الرجل من أهل العلم ولیس من أهل بلادهم بل وردها لبعض‌شأنه، فسأله‌ماذا تصنع من‌قیامك وقعودك ؟ فانی لم أر أهل هذه‌البلاد یفعلون مثلما تفعل. فقال له : ما علیك منی أمض لشأنك. فأقسم علیه أن یخبره فقال : انی أصلی لله رب العالمین الصلوة المفروضة التی افترضها الله ورسوله علی‌العباد. وأما أهل بلادك هؤلاء، فهم‌علی ضلالة، وأن الرب‌هوالله، ومحمد صلی الله علیه وآله وسلم رسوله، وعلی خلیفته



من بعده وهوالامام المفترض الطاعة بأمرالله ورسوله ، وانما هو عبد اصطفاه الله وأكرمه وقتل في سبيله ، قتله ابن ملجم . فشكرته وقلت : قدابنت لي ماكنت أطلب بيانه . فقال لي : أين مقرك ؟ فقلت بموضع كذا . ثم اني رجعت الى أبي السيد حيدروسألته أن يرخصني بأن أصلي ، فرخصني وقال : أنت وشأنك ولا أمنعك من ذلك ، ورأيت في وجهه البشر والاستحسان لفعلي . فتجاسرت عليه وقلت يا والدي : اذا رضيت لي بذلك لم لاتفعله أنت ؟ فقال : لا عليك مني و ما ذا تريد بهذا السؤال ؟ فسكت عنه احتشاماً و رعاية لحقه ، و لعله كان في الباطن مسلماً يخفي اسلامه للمصلحة ، كماكان أبوطالب يخفي اسلامه للمصلحة في نفع رسول‌الله (ص) وأظن ذلك منه و لم أتحققه لأن الباعث على اخفائه اسلامه كونه أكبرالقوم ولم يكن في زمانه من أولاد المحسن من هو حي ، فهم يرجعون اليه في أمورهم وان كان الحاكم غيره . فرجعت الى الشيخ المذكور فرحاً بما رخصني به أبي وأخبرته بما سارلي معه من الكلام ، فسر بذلك ، فصرت أتردد عليه حتى تعلمت منه معرفة الله تعالى ومعرفة واجبات الطهارة والصلوة والصوم ، فتبعني اخوتي على اسلامي وأسلم أهل بيتنا والأتباع والخدام وصرنا معروفين بين قبائل المشعشعين بهذا الدين . فلما وفق الله تعالى لاستيلائنا على هذا الأمر (يعني الامارة) و انتزاعه من بني عمنا أعني آل سجاد و آل فلاح لم يكن لي هم الا رجوع الناس و الأقوام من الكفر الى الاسلام بالسيف واللسان وبذل المال . فصرت أدعو قبيلة قبيلة الى الاسلام . فمن أطاع أنعمت عليه و من أبى قتلته حتى وفق الله في أيام قليلة لأن رجع الناس الى الاسلام وحسن اسلامهم وزال الكفر وأهله .

سپس سيد عليخان خود گويد : ثم انه شرع ببناء المساجد والمدارس وهرعت اليه العلماء وطلبة العلم من البلدان وجاوروه وانتفعوا به وبنفعهم ، فجزاه الله عنا وعن المسلمين كل خير و جمعنا واياه في مستقر رحمته انه كريم رحيم . ومآثره و مناقبه لا تعد و لا تحصى ، فكانت له الأسوة بجده ابرهيم لتبصره بالدين كتبصر ابرهيم و بجده رسول الله (ص) لقتاله المشركين حتى أتوه طائعين مذعنين .

سيد علي در « تاريخ مشعشعيان » و « نش ۳۰ : ۲٤۰ » وديگران نوشته اندكه عالم محقق شيخ كمال الدين حسن بن محمد بن حسن استرآبادی نجفی كتاب « شرح فصول خواجه نصير- الدين طوسی» را بنام سيد مطلب نوشته باواهدا كرده است . أما «مستدرك الوسائل ۳ : ٤۰۵» گويد كه تاريخ تأليف « شرح فصول » سنهٔ ۸۷۰ است . بنا براين جمع بين اين دو كلام نشايد ، زيرا چنانكه گذشت « مما » وفات سيد مطلب را بسال ۱۰۱۹ ضبط كرده است . گويا اشتباه

از « مستدرك » باشد واو « شرح فصول » أمیرعبدالوهاب حسینی استرآبادی راکه « یمه ٦ : ۱۲۷ » گوید در (۸۷٥) تألیف شده ، دیده و گمان برده که شرح شیخ کمال الدین حسن است ، والله العالم (٠) .

سید مبارك بن مطلب : مینویسند سید مطلب ازاین فرزند ناراضی بود و همیشه از او دوری میجست ، أما مبارك که درشجاعت و بی‌باکی میان مشعشعیان شهرت داشت دراثر پیش‌آمد هایی که ذکر آن طولانی خواهد شد بر زنبوربن سجاد بن بدران که آن هنگام والی حویزه بود شوریده وخود ولایت یافت دورق را نیز از دست افشاریان خارج کرده بپدرش مطلب واگذارد از آن پس پیوسته درجنك وجدال بود و بشهرها وولایات أطراف میتاخت . درهمه جا برادر او خلف بن مطلب همراهش بوده یاوریها میکرد . أما مبارك ازاو خائف بود ویکبار فرصتی بدست آورده ببهانه‌یی چشمان اوراکور کرد . خلف از آن پس عائله‌خودرا برداشته بکوهکیلویه رفته جایی را بنام خلف‌آباد برگزید وتا آخرعمر بعبادت وتألیف مشغول شد ، چنانکه در (توضیح ۲۷۰) یاد خواهیم کرد .

کار مهم سید مبارك ، طاهراً بدستور پدر ، برانداختن آثارمذهب‌مشعشعیان‌بودکه دراثر نفوذ وقدرت زاید الوصفی که داشت بکلی ریشهٔ این مسلك زشت را کند و داشمندانی‌مثل شیخ عبد اللطیف جامعی دیگر بار توانستند مذهب مقدس شیعه را بین آنان رواج دهند . مبارك بسال ۱۰۲٥ یا ۱۰۲٦ درگذشت وورزندش سید ناصر بجای او نشست .

برکة بن مطلب برادر دیگر مبارك است که در « نش ١٤ : ٤٢٠ » چنین یاد شده : کان جامعاً للخصال الحميدة من العقل والرأي والصلاح والسداد والعفة والسخاء والشجاعة . و فيه يقول ابن مقرب زحلاً : ... (تا آنکه گوید) وله كثير شعر باللغة العامية ، منه قوله يخاطب أباه : ... **الخ** .

فرزندان مبارك بن مطلب :

۱ـ سیدبرکه ، بسال ۱۰۲٤ در حیات پدر درگذشت .

---

(٠) تعجب دراینست که جای دیگر «مستدرك ۳ : ٤٠٨» گوید : وأما جده السيد عبدالمطلب فهو أيضاً من أكابر الفضلاء وقد كتب أفضل أهل عصره الشيخ حسن بن محمد الاسترآبادي شرحه على « فصول نصير الدين » الذي هو أحسن الشروح بأمره و اسمه ، قال في أوله : ... **الخ** . ٭ داینکه شرح‌فوق صحیح ومطابق واقعست أما خود متوجه این نشده که در ص ٤٠٥ تاریخ تألیف « شرح فصول » را ۸۷٠ نوشته وسید مطلب دریکقرن بعد میزیسته وبسال ۱۰۱۹ درگذشته‌است .

۲ـ سید علی ، جد والیان أخیر حویزه .

۳ـ سید بدر بن مبارک . « نش ۱۴ : ۳۷۴ » گوید :کان حاکماً فی أوائل المائة الحادیة عشرة ... وکان فارساً شجاعاً سخیاً ، أرسله والده بهدایا الی الشاه عباس الأول الصفوی و بعد مدة أرسل الی الشاه أن یحبسه فحبسه ثلاث سنوات بمرو و بعدها أرسل الی الشاه باطلاقه فأطلقه . وللشیخ جعفر الخطی فیه مدیح عن لسان بعض أقربائه ، ففی دیوان الخطی ما صورته : وقال علی لسان الشریف العلوی أبی عبد الرؤوف الحسین بن قاضی القضاة عبد الرؤوف بن حسین الحسینی الموسوی ، وقد اقترحها علیه وبعث بها الی الأمیر الشریف السید بدر بن السید مبارک خان ، وهو یومئذ یلی عمل الدورق ، وکان بینه و بین السید المشار الیه من روابط المحبة و أواصر الصحبة مایوجب ذلك ، وذلك فی سنة ۱۰۰۸ ... الخ .

۴ـ سید ناصر بن مبارک . خواهر شاه عباس را بزنی داشته و در دربار او میزیسته است . اندکی قبل ازمرگ پدر بحویزه رفته وپس ازاو والی آنجا گردیده أما دیری نگذشت که اونیز وفات کرده پسرعمش سیدراشد بن‌سالم بن‌مطلب بفرمان شاه عباس ولایت حویزه یافت . اونیز بسال ۱۰۲۹ بقتل رسید وسید منصور بن‌سید مطلب برادردیگرمبارک بأمرشاه‌والی‌حویزه‌شد .

۵ـ سید محمد بن سیدمبارک : درخلال حکومت سید منصور چند بار سید محمد بر عمش سید منصور شورید ومغلوب شد . أما بپای تخت آمده فرمان ولایت حویزه را گرفته بآنجا رفت وتا سال۱۰۴۴ برقرار بود . دراین سال سید منصور بنزد شاه صفی (متوفی۱۰۵۲) رفته فرمان ولایت حویزه را برای خودگرفته رهسپار شد و سید محمد را دستگیر ساخته او را نابینا کرده . سید منصور تا سال ۱۰۵۳ بدین سمت باقی بود تادراین سال‌که سلطنت شاه عباس ثانی (۱۰۴۳ ـ ۱۰۷۷) رسیده بود اورا معزول وفرزندش برکة بن منصورراولایت‌داد .

سید برکة بن منصور بن مطلب شش سال فرمانروایی کرد أما دراثر عدم لیاقت مردم بجان آمدند ، چنانکه شرح داستانش در « تاریخ مشعشعیان » سید علی و« نش ۱۴ : ۴۲۱» مذکور است در سال ۱۰۶۰ بدستور شاه عباس سید برکة معزول وبجایش سید علیخان بن خلف (توضیح ۲۷۱) والی حویزه‌گردید . دنبالهٔ این‌قسمت درهمان توضیح آورده شده‌است .

(۲۶۹) « حجة الخصام فی الخروج والقیام للمهدی من أولاد الامام » للأمر بالمعروف والنهی عن‌المنکر والجهاد . تألیف السید شبر بن محمد بن ثنوان‌بن عبدالواحد بن أحمد بن علی بن حسان بن عبدالله بن علی‌بن‌الحسن بن السلطان محسن بن السلطان السید محمد بن

فلاح المتمهدی الموسوی المشعشعی الحویزی . نقلت نسبه عن خطه کذلک فی رسالة عملها هو لترجمة جده محمد بن فلاح (المذکور فی ج ٤ ص ١٦٥) . و یظهر من بعض خطوطه علی هوامش « أصول الکافی » الموجود عندنا أنه توفی بعد (١١٨٦) . و نسخة « حجة الخصام » أیضاً بخطه موجودة عند الشیخ عز الدین الجزائری فی النجف .... و فرغ من التألیف فی(٤ح١- ١١٧٨) و علیه حواش کثیرة منه بخطه تاریخ بعضها (١١٧٩) : « یعه ٦ : ۳٦٠ » . * سید شبر چنانکه در « یعه ١ : ١٩٢ » فرماید از سید رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر موسوی عاملی مکی در تاریخ ١١٥٥ اجازهٔ روایت دارد و سید نصرالله شهید (توضیح ٢٣٤) نیز در این اجازه با او شرکت کرده است .

آثار دیگر سید شبر : ۱- « الأطعمة والأشربة » که أحوال و أحکام و خواص شرعی و طبی مأکولات ومشروبات را نظماً و نثراً بیان کرده : « یعه ٢ : ٢١٨ » . **۲-** « حواشی ج ١٨ بحار الأنوار » : « یعه٣ : ٢٤ » . **۳-** « رسالة فی نسب السید علیخان بن خلف والی الحویزة » : « یعه ٤ : ٦٢ و١٦٥ » **۴-** « رسالة فی نسب السید محمد بن فلاح المشعشعی » و « ترجمة السید محمد بن فلاح » : « یعه ٤ : ١٦٥ » **۵-** « تنبیه الکرام فی ترجیح القصر علی التمام فی المواطن الأربعة » : « یعه ٤ : ٤٤٨ » ودر اینموضع « یعه » ولادت شبر را در حویزه (١ع١- ١١٢٢) ضبط فرموده و وفاتش را در نجف حدود (١١٩٠) **۶-** « الجمع بین الفاطمیتین » : « یعه ٥ . ١٣٧ » . **۷-** « الجزیرة الخضراء » در بارهٔ قصهٔ مشهور آن : « یعه ٥ : ١٠٥ » . **۸-** « جنة البریة فی أحکام التقیة » : « یعه ٥ : ١٥٧ » . **۹-** « حواشی أصول الکافی » : « یعه ٦ : ١٨٢ » . **۱۰-** « حرمة الأذان الثالث فی یوم الجمعة » : « یعه ٦ : ٣٩٥ » . **۱۱-** « حرمة التمتع بالفاطمیات » : « یعه ٦ : ٣٩٥ » . **۱۲-** « حواشی من لایحضره الامام » « یعه ٧ : ١١١ » . **۱۳-** « رسالة الخمس » : « یعه ٧ : ٢٥٥ » **۱۴-** « خوابنامه » : « یعه٧ . ٢٦٧ » .

چنانکه در « یعه ٤ : ١٥٨ » ذیل عنوان « ترجمة السید شبر » و نیز در ص ٤٤٨ همانجلد فرموده یکی از أدباء عصر سید شبر رساله‌یی درشرح حال وی تألیف کرده که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ کاشف الغطا در نجف أشرف موجود و نام بیش از سی کتاب از آثار سید شبر در آن رساله آمده است .

(۲۷۰) سید خلف بن عبد المطلب که در توضیحات سابق نیز از او یاد شد ، شرح حالش در بسیاری ازکتب تراجم آمده ودر « أمل الآمل : ٤٣ ط ١ _ ٤٧٥ (٥٥) ط ٢» گوید :

السید الجلیل خلف بن مطلب بن حیدر الموسوی المشعشعی الحویزی ، حاکم الحویزة : کان عالماً ، فاضلاً ، محققاً ، جلیل القدر ، شاعراً ، أدیباً ؛ له کتب ، منها : « سیف الشیعة » فی الحدیث و . الخ » « مس » گوید : وقد قبض علیه ثم قلعت عیناه و کان المباشر لقلعها سویدان دفرح ، وذلک فی الحویزة سنة ثلث عشر بعد الألف . » کان والیاً فی الحویزة الی أن تمالب علیه أخوه السید منصور فی ۱۰۳۲(۰) وأزال بصره ، فصار جلیس داره مشغولاً بالتصنیف والتألیف الی أن توفی (۱۰۷٤) : « یعه ۹ : ۳۰۰ » . » توفی (۱۰۷٤) کما أرخه السید شهاب الدین المعاصر له فی قصیدته فی رثائه المدرجة فی دیوانه المطبوع کراراً : «یعه۷ : ۳۸». » « ریاض العلما » گوید . السید الجلیل المولی خلف بن السید عبدالمطلب بن حیدر بن المحسن ابن محمد الملقب بالمهدی (۰۰) الموسوی الحسینی المشعشعی الحویزی ؛ الحاکم بالحویزة ، الفاضل العالم الشاعر المعروف بالمولی خلف ، و کان له میل الی التصوف ، و هو جد ولاة الحویزة المعروفین بالموالی ، کان فاضلاً وصنف کتباً مفیدة ، وکان أدیباً شاعراً و اجتمع بالشیخ البهائی فی درس و بالمیرزا محمد الاسترآبادی (صاحب کتاب الرجال) فی الحجاز و أسر فی آخر عمره . « الطلیعة فی شعراء الشیعة » تألیف علامهٔ فقید مرحوم شیخ محمد سماوی نجفی (۱۲۹۲ ــ ۱۳۷۰) .

« بش ۳۰ . ۲۵ » گوید : وقال ولده السید علی خان فی رسالته المتقدم الیها الاشارة : کان زاهداً مرتاضاً ، یأکل الجشب ویلبس الخشن (مع أنه کان والیاً) اقتداء بسیرة آبائه علیهم السلام ، وکانت عادته یضرب بها المثل حتی انه لما کان بصره سالماً کان أکثر لیالی الجمع یختم بها القرآن ولاتفوته النوافل ، وکان کثیر الصیام لم یفته ذلک فی سنة من السنین الا أنه کان تارة یصوم رجب ویفطر فی شعبان أیاماً ، ومع ما کان علیه من الزهد والتقوی کانت شجاعته تضرب بها الأمثال وأیامه فیها مشهورة ومواقفه معلومة ، ولولا خوف الاطالة لعددناها . وکان ذا عزم و شدة علی هجوم النوائب و نزول الحوادث و یتلقاها بالعزم الشدید الذی تمید له الجبال و لایمید ؛ و لو عددت مناقبه و مفاخره و مآثره لکانت کتاباً مفرداً و لکنا اقتصرنا علی ما أوردناه هاهنا .

---

(۰) این تاریخ ظاهراً اشتباهست وصحیح چنانکه از سایر کتب مستفاد میشود (۱۰۱۳) میباشد .

(۰۰) چنانکه در ص ۱۳۰ گذشت اختلافاتی در کیفیت اتصال نسب سید خلف بمحمد مشعشع موجود است ، مراجعه شود .

أولئك آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا يا جرير المجامع

و فی مسودة الكتاب ، ولا أدری الآن من ابن نقلته ؛ ما صورته : السيد خلف بن مطلب المشعشعی : ولد و نشأ عند أخواله بنی تميم حتی بلغ خمس عشرة سنة وطلبه أبوه الی الدورق فاقرأه العلوم علی الشيخ عبداللطيف بن أبی جامع العاملی، فبلغ فی المدة القليلة ما لم يبلغه غيره فی المدة الطويلة ، ومصنفاته وتفاسيره تدل علی ذلك ، مع أنه كان متصلاً بخدمة أخيه السيد مبارك وحضر جملة من مواقعه ومغازيه و أبلی فی بعضها بلاء حسناً وظهرت منه شجاعة عظيمة ، و كان ذلك من أقوی الأسباب لقلع عينيه ، فعمد هذا بمدة بعد رجوع أخيه مبارك الی ولاية الحويزة قلع عينی أخيه خلف فی سنة ۱۰۱۳ ، وتوفی السيد مطلب و لم تطل أيام السيدمبارك فانتقل السيد خلف بعياله الی خلف آباد فعمرها و حفر نهرها و سميت باسمه بعد أن طلب من امام قليخان أن يستأذن الشاه فی ذلك فأذن له .

تأليفات سيد خلف : سيد عليخان فرزند وی در رساله يی كه برای شيخ علی فرستاده گويد : و كان يصرف عمره فی طاعة الله وعبادته وقسم عمله علی قسمين : قسم بالتصنيف والتأليف ، فصنف كتباً كثيرة و رسائل فمنها الستة التی صنفها قبل وقوع هذه المصيبة عليه ولم أدرك زمان تأليفها .... و منها السبعة التوالی ، و هی مما وقفت عليها و كنت أخدمه بتسويد أكثرها أيام التأليف .... الخ . »

تأليفاتی كه در « يمه » تا جلد نهم ياد شده است : ۱- « الاثنا عشرية » در نماز : يمه ۱۸ : ۱۱۶ ۲- « الاثنا عشرية » در طهارت و نماز : ۱ : ۱۱۷ ۳- « البلاغ المبين » در أحاديث قدسيه : ۳ : ۱۴۱ ۴- « برهان الشيعة » در اثبات امامت أمير المؤمنين : ۳ ۹۷ ۵- « الحجة البالغة » در اثبات امامت أمير المؤمنين (ع) بآيات و نصوص ۶۰ . ۲۵۸ ۶- « الحق اليقين فی علم الطريقة والسلوك والأخلاق . ۷ ۴۰۰ ۷- « خير الكلام فی المنطق والكلام واثبات امامة كل واحد من أئمة الأنام » : ۷ : ۲۸۵ ۸- « الدروع الواقية فی الأذكار والأدعية » : ۸ : ۱۴۶ ۹- « كتاب الدعاء » : ۸ : ۱۸۲ ۱۰- « دليل النجاح » در أدعيه و أذكار : ۸ : ۲۶۲ ۱۱- « سفينة النجاة فی فضائل الأئمة الهداة » : ۶ : ۲۶۱ .

تأليفات ديگر كه در « أمل الآمل » و « رياض العلما » و « نش ۳۰ : ۳۴ » آمده است : ۱۲- « الحق المبين » در منطق و كلام ۱۳- « سبيل الرشاد » در صرف و نحو و أصول و فروع ۱۴- « مظهر الغرائب » در شرح دعاء عرفه كه بخواهش ميرزا محمد استرآبادی صاحب رجال

نگاشته ۱۵- «النهج القویم من کلام أمیرالمؤمنین» که مستدرک «نهج البلاغه» است ۱۶- «فخر الشیعة» درفضائل و کرامات أمیرالمؤمنین(ع) ۱۷- «المودة فی القربی» درفضائل و کرامات و تواریخ چهارده معصوم ۱۸- «رسالة فی النحو» ۱۹- «أرجوزة فی النحو» ۲۰- «دیوان شعر عربی» ۲۱- «دیوان شعر فارسی».

تولد و وفات سید خلف: «یمه: ۸ ۱٤٦» در تاریخ تولد و وفات سید اظهار تردید نموده فرماید: المولود (۹۸۱) أو (۹۸۰) والمتوفی (۱۰۷۰) أو (۱۰۷٤).

(**۲۷۱**) درآخر توضیح (۲٦۸) گذشت که درسال ۱۰٦۰ بدستور شاه عباس ثانی، سید برکة بن منصور ازولایت حویزه معزول و سید علیخان بن خلف بجای او زمامدارشد. سید علیخان ازدانشمندان شیعه‌وصاحب‌تألیفات فراوان ومفیدیست (*) وخود با آنکه دارای

(*) در «أمل الآمل: ۵۲ ط ۱» گوید: **السید الجلیل علی بن خلف بن مطلب بن حیدر الموسوی المشعشعی الحویزی** حاکم الحویزة، کان فاضلاً، عالماً، شاعراً، أدیباً، جلیل القدر. له مؤلفات فی الأصول والامامة و غیرها. منها: ۱- «النور المبین» فی الحدیث أربع مجلدات و۲- «تفسیر القرآن» أربع مجلدات و۳- «خیرالمقال» شرح قصیدته المقصورة أربع مجلدات فی لأدب و لنبوة والامامة و ٤- «نکت البیان» مجلد و ۵- «دیوان شعر» جیدة و ٦- «شعر بالفارسیة» جید، وغیرذلک. وهو من المعاصرین. وذکره صاحب «السلافة» وأثنی علیه وأورد له أشعاراً، وقد مدحه شعراء عصره من أهل بلاده وغیرهم.. **الخ**. ✡ دیوان عربی او بنام «خیر جلیس ونعم أنیس» است وشیخ عبد لقاهر عبادی حویزی قصیده‌یی در مدح آن سروده که قسمتی از آن در «أمل الآمل: ٤۸ ط ۱» مذکور است. دیگر از آثار سید علیخان رسالهٔ است که بعنوان «جواب اعتراضات السید الشریف الجرجانی علی حدیث المدبر» از کتاب «النور المبین» خود استخراج و بشیخ علی صاحب «الدر المنثور» اهدا کرده است. نام تفسیرش نیز «منتخب التفسیر» است که بسال ۱۰۸۷ از تألیف آن فارغ شده. چنانکه در «مستدرک الوسائل ۳: ٤۰۸» فرماید سید علیخان ازشیخ علی شهیدی‌مذکورروایت‌میکند، وشیخ حسین‌بن محیی‌الدین‌بن عبداللطیف بن أبی‌جامع عاملی ازسید علیخان. در «یمه ۹: ۲۹» فرماید که سید معتوق بن شهاب الدین أحمد بن ناصر بن معتوق موسوی حویزی «دیوان أشعار» سید شهاب الدین (متوفی ١٤ شوال ۱۰۸۷) پدر خودرا پس ازفوتش جمع‌آوری و مرتب نموده و باسم سید علیخان بن‌خلف مصدر کرده است. برای اطلاع بیشتر ازأحوال سید بکتابهای «ریاض العلما» -

أخلاق نیکو و روش متشرعانه بوده ، چون زمامداری ناحیهٔ عظیم حویزه وسامان دادن کارهای أعراب جنابی بسی مشکل و دشوار بود دراندك زمان بر او شوریدند و برادرش مولی جود الله با او بجنك وستیز برخاست . سید علیخان بدستور پدر بقصد دفع او از حویزه خارج گردیده دراین میان جنگی بپا شد و مولی جوداللّٰه هدف تیری واقع و بقتل رسید . پس ازخوابیدن این فتنه دیری نگذشت که مجدداً أعراب آشوب کرده این بار ولایت را ازدست او خارج وبپسرش سید حسین سپردند ازطرف دیگرشاه عباس برای خواباندن این فتنه ها منوچهرخان والی لرستان را فرمانداد تا سید علیخان را باصفهان فرستد و خود زمام أمور حویزه را در دست کرد . سید باصفهان آمد وچند سالی بر آن منوال گذشت تا آنکه مجدداً فرمان حویزه بنام او صادر وبحویزه مراجعت نمود و براین سمت باقی بود تا بسال ۱۰۸۸ وفات کرد (۰) .

پس از درگذشت سید علیخان ، فرزندش سید حیدرخان باصفهان رفت وفرمان ولایت حویزه‌را ازشاه گرفته مراجعت کرد . این برسایر فرزندان سید علیخان گران تمام شده،عموماً با برادر ازدر مخالفت برآمدند ، چنانکه سید عبداللّٰه (توضیح ۲۷٤) بدربار شاه شتافته برای سید حیدر کارشکنی مینمود أما والی ازشاه خواست که اورا دراصفهان دستگیرنموده محبوسش سازند . با اینحال‌دیگر برادرانش ازمزاحمت‌وی دست نمیکشند و عاقبت در سال ۱۰۹۰ بر او شوریده جنگی بر پا نمودند ودرآن پسرعموی والی ، مولی محفوظ بن مولی جوداللّٰه که در دستگاه او میزیست ، و عموی دیگر والی مولی عبد الحی و جماعتی بقتل رسیدند . دوسال‌بعد ازاین واقعه یعنی‌سال۱۰۹۲ سید حیدر وفات‌کرد و برسرولایت حویزه اختلاف شدیدی در برادران وفرزندان او افتادکه مدت پنج سال طول کشید و عاقبت سید عبداللّٰه برادر دیگر سید حیدر را بولایت انتخاب نمودند که شرح آن در (توضیح ۲۷٤) آورده خواهد شد .

(**۲۷۳**) نام چنین شخصی در « تاریخ مشعشعیان » وجزووالیان حویزه نیامده ، أماسید

ـ و« ضا : ۲٦٤ ط ۲ » وخصوصاً « مستدرك ۳ : ٤۰٦ بعد » و« تاریخ مشعشعیان » سید علی بن عبداللّٰه مراجعه شود .

(۰) در«بعه۷ : ۲۸۱ » ذیل عنوان «خیرجلیس» گوید : ... والمتوفی(۱۰۸۸)قیل‌فی‌تاریخه :

چون رفت (علی) مادهٔ تاریخ بگو : (ان الأعراب أشد کفراً و نفاق)

عبدالله بن نورالدين جزائرى در « اجازه كبيره » مورخ (۲ ح۲ ـ ۱۱۶۸) هنگام ذكر تصانيف خودگويد : و رسالة موسومة بـ « كاشفة الحال فى معرفة القبلة و الزوال » ألفتها فى الحويزة بأمر واليها المرحوم السيد عليخان بن السيد مطلب الموسوى رحمة الله عليه . و بقيت نسخة الأصل عنده ولم أفترص استنساخها .✡كيفيت اتصال نسب اين سيد عليخان در « يعه ۲ : ۷٦ » آمده وعبارتش در (توضيح ۲۷۳) مذكور است .

(**۲۷۳**) سيد عبدالله در « اجازه كبيره » كه در توضيح قبل نامبرديم ، جزو تصانيف خود گويد : ورسالة « الذخيرة الأبدية فى جوابات المسائل الأحمدية » وهى أربعون مسئلة للمولى المقدس التقى السيد أحمد بن السيد مطلب الحويزى رحمه الله ؛ أخى السيد عليخان المتقدم ذكره وكان السيد أحمد هذا عالماً ، ورعاً ، أديباً ، له « ديوان شعر » حسن ، محترزاً عن الشبهات ، مكتفياً بغلة زرعه . و كان لا يدخل فى شىء من أمر اخوته و عصبته و يتعفف عن جوائزهم ، وهم ولاة الحويزة وما يليها كابراً عن كابر . ثم ارتحل الى المشاهد المشرفة وجاور بها الى أن قبضه الله الى رحمته ، رضى الله عنه . ✡ « الأسئلة الأحمدية » للسيد أحمد بن السيد مطلب بن السيد على خان بن السيد خلف المشعشى الحويزى المتوفى قبل سنة ۱۱٦۸ التى ألف فيها السيد عبدالله الجزائرى اجازته الكبيرة ، لأنه ذكر وفاته فيها ، وهو أخو السيدعليخان الصغير كما صرح به فى الاجازة المذكورة و قد أرسل الأسئلة الى السيد عبدالله بن نور الدين الجزائرى فكتب فى جواباتها « الذخيرة الأبدية فى جوابات المسائل الأحمدية » ويقال للجوابات « الرسالة الأحمدية » أيضاً كما عبر به السيد عبداللطيف فى « تحفة العالم » : « يعه۲ : ۷٦ » .

(**۲۷۴**) چنانكه در (توضيح ۲۷۱) گذشت سيدعبدالله خان براى بر كنار كردن برادرش سيد حيدرخان باصفهان رفت ، أما موفق نشده بلكه اورا بخواهش سيد مدتى در اصفهان محبوس نموده سپس بمشهد فرستادند . پس ازفوت سيد حيدرمدت پنج سال ميان برادران وفرزندانش اختلاف بود ، تا آنكه بالأخره سيد عبدالله را براى حكومت حويزه انتخاب و شاه معرفى نمودند . سيد عبدالله پس از أخذ فرمان بحويزه بازگشت ، أما طولى نكشيد كه بسال ۱۰۹۷ وفات كرد (*) و يكى ديگر از برادران او سيد فرج‌الله عازم اصفهان شده فرمان ولايت حويزه را گرفت .

(*) درزمان واليگرى سيد عبدالله خان است كه سيد محمدبن‌حيدر عاملى بأمراو كتاب « بغية الطالب فى أحوال أبى‌طالب واثبات ايمانه » را تأليف كرده ودر (٤ صفر۱۰۹٦) ازآن‌فراغت ـ

سید فرج الله چندین سال والی حویزه بود و در دوره خود بصره را فتح کرد و گویا او أول شخصی است که در حویزه سکه زده . سید علی بن عبدالله ، برادر زاده سید فرج الله و نویسندهٔ « تاریخ مشعشعیان » که بیشتر مطالب این توضیحات از کتاب اواست ، مدتها از جانب عم نامبرده‌اش بعنوان نمایندگی در اصفهان میزیسته ، أما بعداً هوای والیگری درسرش آمده با فرج‌الله بنای مخالفت را گذارد ودر أثر این اختلاف شورشهایی در حویزه پدید آمد که شاه فرمان عزل والی ونصیب عمش سیدهبةالله بن خلف را صادروهبةالله را روانهٔ حویزه نمود . والی جدید مدتی باکمال سختی درحویزه ماند وسید فرج الله نیز درخارج مشغول تهیهٔ قوا و نبرد با وی گردیده عاقبت جنگ بزرگی میان آندو واقع شد وهبةالله شکست خورده فرار کرد

این خبر که باصفهان رسید شاه فرمان حکومت را در سال ۱۱۱۲ بنام سید علی بن عبدالله صادر کرد واو که تا این‌تاریخ دربصره توقف داشت‌بحویزه رفت ومدت هشت ماه فرمانروایی نمود ، أما دو باره سید فرج‌الله که مشمول عفو شاه شده بود طی فـرمان دیگری حکومت حویزه باو مفوض وسید علی برکنار بلکه محبوس گردید و تا هشت سال گرفتاری او ادامه یافت سید فرج الله که اینك حاکم حویزه شده بود ازشاه خواست که فرزندش سید عبد الله را بجای اوبگمارد وخودکناره گیری کند اتفاقاًشاه اجابت کرده فرمان حکومت را بنام‌سید عبدالله صادرکرد . أما سید فرج‌الله بزودی منصرف شده از تحویل حویزه بپسرش خود داری نمود تا عاقبت‌کار آنـان بجنگ کشیده فرج الله شکست خورد وعبدالله حویزه را گرفت و بحکمرانی پرداخت ، لکن حویزه آرامش‌نداشت وفتنه های متوالی درآن رخ میداد .

این آشوبها تا سال ۱۱۲۰ ادامه داشت . دراینسال‌سید علی بن‌عبدالله بزحمت زیاد آزادی یافته بحجاز رفته وپس اززیارت مکه معظمه ببصره بازگشت ودامنه انقلابات حویزه نیز بالا گرفت . در۱۱۲٤ جنك سختی شده سید عبدالله بن فرج‌الله درآن میان گرفتارگردید وسید علی بن عبدالله زمام أمور حویزه را بدست گرفت . طولی نکشید از طرف شاه مجدداً سید عبدالله برکارگماشته وسید علی برکنار شد .

متأسفانه گرفتاریهای داخلی شاه سلطانحسین هیچگاه مجال تصفیهٔ أمورحویزه را نمیداد این بود که گاه این و گاه آنرا برکار والیگری میگمارد . چنانکه پس از دو سه سال یعنی

ــ یافته است . « یه ۳ : ۱۳۵ » گوید که نسخهٔ این کتاب منضم بنسخهٔ سیار نفیس « عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب » در کتابخانهٔ مأسوف علیهای مرحوم شیخ محمد سماوی بوده است .

در ۱۱۲۷ باز سید عبدالله بن فرج الله معزول ودوباره سید علی بن عبد الله را فرمان ولایت داد واو تا هنگام فتنهٔ عظیم أفغان بر قرار بود. درهمین زمانهاست که سید علیخان نامبرده مجموعهٔ خودرا در « تاریخ مشعشعیان » نگاشته که اینك نسخهٔ آن در کتابخانهٔ سپهسالار طهرانست وما برای نوشتن توصیحات مربوط باین خاندان استفادههای فراوانی از آن کتاب نمودهایم.

(۳۷۵) سید عبد الرضا در حدود سال هزار و بیست واندی از حویزه بشیراز آمده بدامادی نواب صفوی قلیخان فرزند امام قلیخان بیگلربیگی مملکت فارس سرافراز آمد و آنجا متوطن شده ضیاع وعقاری بهم رسانید وتاکنون أولاد او دراین شهر باقی وبرقرارند: « فارسنامهٔ ناصری ۲: ۵۷ » . ☆

ازأعقاب اواست: سید نورالدین متخلص بشمشمیابن سید علیأکبرمولیمولوی شیرازی که از علما وشعرای شیراز وامام مسجد سهراب بیك درمحلهٔ بازارمرغ بوده وپدرش متخلص بمولوی عالمی فاضل وفقیهی عابد وشاعری لغوی بوده درعلم قرائت بأعلی درجهٔ کمال رسیده ودر سال ۱۳۰۷ وفات کرد و در تکیهٔ حافظیه در جوار حاج شیخ مهدیکجوری دفن شد: « آثار عجم: ۴۳۶ » . ☆

وأمانسبسادات‌مشهور بمولوی درشیراز: أصل‌این‌سلسله‌ازناحیهٔ خوزستان و شوشتراند. جد أعلای ایشان سید عبد الرضا بن سید محمد بن سید مبارك بن سید مطلب بن مولی سجاد بن سید بدران بن سید فلاح بن سید محسن بن سید حیدر بن سید علی بن سلطان محسن بن سید محمد مشعشع ابن‌سید فلاح بن هبةالله بن حسن بن علی بن سید عبدالحمید نسابه ابن أبوعلی فخار بن أبوالصایم بن أبوعبدالله بن محمد بن ابرهیم المجاب بن محمد بن زید بن محمد صالح بن امام موسی کاظم علیه السلم(*) درسال ۱۰۲۰ هجری ازحویزه‌بشیراز آمده بدامادی صفی قلیخان‌ولد امام قلیخان حکمران‌فارس برقرار گشته توطن نمود وصاحب ضیاع و عقار و أملاك گردید و أولادش تاکنون درشیراز باقی‌اند. وازآن سلسله آنچه در حویزه توقف دارند بامامت وریاست آن نواحی برقرارند وچون خواهند نامیازآنهابگویند لفظ **مولی** را دراول نام او آورند مانند: مولی عبدالله و مولیجعفر و غیره، وآنچه از این سلسله درشیراز توطن دارند چون خواهند نام آنها را برند لفظ **مولی** را در آخر نام او آورند چون: محمد جعفر مولی و سید علی أکبر مولی. واین سلسله سادات مولی همیشه

(*) این نسب با آنچه ما درمشجرات کتاب ثبت کردهایم تفاوت دارد و بی گمان ضبط «پس» غلط است.

بمناصب عاليه برقرار بوده‌اند : « يص ۳ : ۴۳۹ » . ☆ شرح نسبة مفصلی نیز درهمین کتاب ۲۰ ۱٦۲ سعد ، راجع بمحمد متمهدی وفرزندانش مذکور است .

(۴۷٦) پس از سید علی بن سید عبدالله صاحب « تاریخ مشعشعیان » که ذکر والیگری او در (توضیح ۲۷٤) گذشت حکومت حویزه در این خاندان بر قرار بود و در زمنهای افغان و افشار و زند وقاجار پدران مولی مطلب خان بن مولی نصرالله والیان حویزه بودند و شروح مختصری از آنان درخلال تواریخ دیده میشود اما دربین آنها مرد فاضلی که آثاری داشته باشد سراغ نداریم .

« مما ۰ ٥٦۳ » شرحی راجع بابن مولی مطلب خان نگاشته که عیناً نقل میشود : و اليه انتهت ولاية الحويزة في أيامه ، وكان ممسكاً مقتراً ، فقل شاكروه و كثر شاكوه ، وكانت الولاية تدخل خوزستان و تصرح فلم ترمن هدايا والي الحويزة درهماً واحداً ، فخلعوه عن ولاية الحويزه وفوض أمرها الى السردار الأرفع كما ذكرناه آنفاً فوفد المولى مطلب خان المذكور ومعه ابنه طعمة على والي لرستان صارم السلطنة السردار الأشرف حسينقلي خان بن حيدر خان بن حسن خان مستشفعاً به عند السلطان ناصر الدين شاه ، ورأيته يومئذ هناك وقد أناف على السبعين ، وكان حسينقلي خان كثير العطاء سخياً جواداً مقصداً للناس من جميع الأطراف و الأكناف . فأكرم المولى المذكور وبالغ في اكرامه والاحسان اليه ، ولما اجتمع به كان جملة كلامه مع المولى المذكور : لم يبلغك سجايا آبائك الكرام ، وأنهم كانوا مقصداً للأنام ، وقد كان للوفود على أبوابهم قعود وقيام ، وكانوا مأوى الشعراء والأدباء ؟ وأنت قد سددت أبوابهم التي فتحوها ، وكأنك لم تسمع بقول الشاعر :

اذا ملك لم يكن ذا هبة فدعه فدولته ذاهبة

هذا أنت مصداقه و قد ذهب دولتك فكان من جواب المولى أن هؤلاء الملوك ان كان بذلهم من الحلال فهدرهم ، خسروا الدنيا والآخرة ، وان كان من أموال الناس التي اغتصبوها ففي أعناقهم وبالها فما أحراهم بقول الشاعر :

تصدقت الزنا من كد فرجها فيا ليت لم تزن ولم تتصدق !

وأنا لا ينبغي على أن آخذ لنفسي من أحد دجاجة غصباً فكيف تسمح نفسي أن أغتصبها من أهلها و أدفعها للناس بدون أمر أهله ، فقال حسينقلي خان : سألتك بالله من كان هذا حاله ويروم ولاية يقع من الأصقاع مع جوده الطماع ليس بأهله ؟ ثم التفت الى المولى وقال : ياسيدي أنت مخير بين اثنين

لانالثلهن : اماأن تختارالجنة فتعتزل‌الولاية وتترك‌العمل، واما أن‌تختارالولاية وهي‌النار . لأنك انأخذت درهماً واحداً من مسلم ودفعته الى عامل السلطان كن عليك وباله . فقال: نحن‌حتناك لتشفع لنا عند سلطانك في رد ولايتنا ، وما عليك ان جدتنا او بخلنا . فكتب له الى السلطان فأعيد الى ولايته و بقي بها سنة واحدة ، ثم عـزل فانحاز الى آل‌كثير فكان في جوار الشيخ فرحان بن الشيخ أسد وزوجه بأخته بنت أسد ، فولدت له غلاماً ومات عندهم ، ورأيت الغلام عند أخواله بني أسد .

مؤلف « منا » در کتاب‌دیگرش « بلج : ۱۴ » زیر نام مولی مطلب خان چنین نوشته است : مطلب بن نصرالله هذا آخر الموالي ولاة الحويزة ، و لمـا توفي ولي ابنه طعمة فقتل قبل أن يستولي ، ثم فوض عمل الحويزة الى الشيخ الجليل معز السلطنة السردار الأرفع خزعل‌خان بن نصرة الملك حاج جابر خان الكعبي العامري .

توضیحاً : رشتهٔ نسب مولی‌مطلب از«منا» و«بلج» نقل شده ودرجای دیگر بنظر نرسید .

(**۲۷۷**) در (ص ۱۲۵ - توضیح ۲۶۷) مختصری در بارهٔ کارهای مولی علی بن سید محمد مشعشع متمهدی نگاشته شد . اینك گزارش کاملتری از زندگانی او آورده میشود . « مجالس المؤمنین - أواخر مجلس ۸ » گوید : **مولی علی** درأواخر أيام پدربراواستیلایافته زمام اختیار از دست او بیرون برده سرور آنقوم شد وایشان را بر آن عقیده داشت‌که روح مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دراو حلول‌کرده آنحضرت درحیاتست و لهذا تـاخت بعراق عرب برده مشاهد مقدسه را غارت‌کرد ودرآن عتبات عالیات نهایت بی‌أدبی بجاآورده پدر دراصلاح او عاجز بود و مورد عتاب وخطاب سلاطین أطراف‌گردید واو در جواب ایشان اظهار عجز نمود . کتاباتی‌که میان او وحکام عراق درین باب قلمی شده دربعضی از مؤلفات اوکه درمیان آنقوم بـ « کلام المهدی » موسوم گشته مذکور است . و این نیز منقولست‌که مولی‌علی‌مذکور بآن‌دعوی اکتفا ننموده دعوی خدایی‌نیز کرد ومطایبه‌که میان سیدادریس(*) مشعشعی وسید قاسم نوربخش در مجلس سلطان حسین میرزا در هراة واقع شده و سابقاً در أواخر مجلس پنجم مذکور شده یاد از آن میدهد . آخر درحوالی‌کوه‌کیلویه در مقابل پیر-بوداغ جهانشاه پادشاه‌لشکر کشید وپیربوداغ چون‌صرفه درجنك اونمیدید یکی ازتیراندازان کوه‌کیلویه را رعایت نموده بر آن داشت تـا در وقتی‌که مولی علی بطریقهٔ معهود خود در

(*) درمجلس پنجم این شخص بنام **سید ابرهیم** یاد شده وعبارتش‌رادرص۱۲۶ نقل کرده‌ایم .

رودخانهٔ کردستان درآمده غسل نماید اورا تیر زنند اتفاقاً تیر آن تدبیر صائب آمده در آن موضع بقتل رسید وپدر پیر او ازتعبیر وسرزنش مردم خلاص گردید »

در « ماضی النجف وحاضرها . ۲۳۳ » شرحی از « تحفة الأزهار » نقل کرده که عیناً آورده میشود : فی « تحفة الأزهار » للسید ضامن بن شدقم الحسینی ما نصه ان علی بن محمد المهدی المولود سنة ۸۴۱ حکم بعد أبیه واستولی علی جمیع الأهواز مع شاطیء الفرات الی الحلة الفیحاء ، وکانت جنوده خمسمائة نفر لا یعمل بهم السلاح و لا غیره لاستعمالهم بعض الأسماء ، وکان مغالیاً فی المذهب . سافر الی العراق وأحرق المحجر الذی علی قبة أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب (ع) وجعل القبة المعظمة مطبخاً للطعام الی مضی ستة أشهر ، لقوله : انه الرب والرب لا یموت ، » دامنهٔ ستمهای مولی علی درنجف أشرف بکربلای معلی نیز رسیده درآنجا هم مثل نجف تا توانسته ظلم و ویرانی نمود وپس از راهزنیها وجنایات بیشمار تا حدود بغداد آمده أما از پیشروی ترسیده بحویزه مراجعت وپس از چندی بکوه گیلویه رفت و درآنحدود چنانکه گذشت بدستور پیربوداغ مقتول شد کشته شدن مولی علی را بسال ۸۶۱ نوشته اند .

در کتب موجوده نام ونشانی ازأعقاب مولی علی دیده نمیشود وصاحب « منا » نیز یادی از آنها نکرده فقط گوید . وأولاد محمد هذا (یعنی محمد مشعشع) رجلین وهما علی ومحسن . وکان محسن بن محمد .. الخ » أما همین مؤلف در کتاب دیگرش « بلح » رشتهٔ نسب جماعتی را باو رسانده که عیناً (در ص ۲۶ مشجرات) نقل کرده‌ایم .

(**۳۷۸**) آقای نجفی درنامهٔ مورخ (۱۵ج۲ ـ ۷٤) مرقوم داشته اند : سید هاشم حطاب نجفی از زهاد وشرحی بر « کافی » دارد بسیار خوب نوشته ، قطعهٔ از آن نزد حقیر است . و او معاصر نادرشاه بوده وصورت مشجرهٔ اورا ازروی خط مرحوم أستاد علامه آقا سید رضا بحرانی صائغ نوشته‌ام وأولادش خامل الذکر هستند(*) » در کتاب « ماضی النجف وحاضرها : ۸۱ » یکی از مساجد محلهٔ حویش نجف را مسجد آل سلمان نامبرده گوید : هومن المساجد القدیمة وینسب الی السید هاشم الحطاب جد الأسرة العلویة الشریفة . عمره هذه العمارة الحاضرة الزعیم السید مهدی بن السید سلمان فی حدود سنة ۱۳۴۰ . »

آل سید سلمان ازمشاهیر سادات نجف أشرف و درمحلهٔ حویش سکنی دارند . صورت

(*) چنانکه در ص ۲۶ مشجرات و هم در اینجا دیده میشود سید هاشم دارای أولاد وأعقاب است وخامل الذکرهم نیستند .

نسب سید سلمان جد أعلای این طایفه را آقای سید محمد جزائری نجفی ازکتاب « الظليلة فی البیوتات الجلیلة » استنساخ ودر (رجب ۱۳۷۵) ارسال داشته اند ، أما فروع سید سلمان را ننوشته اند . صورت نسب که ایشان ارسال کرده‌اند با مشجر آقای نجفی هیچ اختلافی ندارد مگر درنام **عواد** که آقای جزائری **عوید** نوشته اند .

(**۲۷۹**) این مشجر اکنون درملایر نزد سادات محترم میرعلی أکبری است ، وبصوریکه آقای سیدحسین میرعلی أکبری درنامهٔ خود نوشته‌اند تاریخ ختم کتابت آن (جمعه ۲۸ ح ۲ - ۹۷۹) میباشد وبیك واسطه ازروی نسخهٔ مورخ (۷۷۳) نوشته شده که مسجل بوده تصدیق سید علی بن محمد بن حمزه حسینی نقیب الأشراف دمشق وشهادت جمعی از نسابه ها را نیز داشته وعیناً درنسخهٔ مذکور نقل شده است . خود این نسخه هم مصدق ومسجل وبطول شش متر ونیم وعرض سی سانتیمتر میباشد .

(**۲۸۰**) علامهٔ أدیب سید حسین غریفی (٥) . آقای أمینی در « شهد : ذیل ص ۲٦٤ » اورا همان شخص معنون در « سلافة العصر : ٥٠٤ » دانسته اند که مرحوم سید علیخان در فصل دوم قسم چهارم آنکتاب جزو علمای بحرین عنوانش نموده وشرحی در تعریف وتمجید او با قدری ازأشعارش آورده و وفاتش را سال ۱۰۰۱ نوشته است ، لکن درآنجا جد أعلای او را **سلیمن** نامیده وعبارتش چنین است : السید أبومحمد حسین بن حسن بن أحمد بن سلیمن الحسینی الغریفی البحرانی . « شیخ حر نیز شرح حال سید حسین مرقوم را در « أمل الآمل : ٤١ ط ۱ » از « سلافه » نقل نموده و از تألیفاتش کتاب « الغنية فی مهمات الدین عن تقلید المجتهدین » است که شیخ محمد بن علی بحرانی اصبعی شارح « باب حادیعشر » بر آن حاشیه نوشته ودر « یمه ٦ : ١٥١ » مذکور میباشد .

بنا بنگارش « یمه ۹ : ۲٤٧ » سید مهدی غریفی (توضیح ۲۹٤) حدود سیصد بیت از أشعار این سید حسین را مدون نموده که نسخهٔ آن نزد فرزندش سید عبد المطلب در نجف أشرف موجود میباشد .

(**۲۸۱**) فرزندانش درحله وحائر ند : «**مشجر آقای وردارسالی آقای امام أهوازی**» .

(**۲۸۲**) این دونفر وأغلب خانوادهٔ ایشان درکربلا میباشند ودر بحرین وسایر نقاط نیز متفرقند : « **مشجر سابق الذکر** » .

---

(٥) **غریفة** : بتصغیر ، قریهٔ است درجنب شاخورهٔ بحرین .

(۲۸۳) عالم متقی سید علوی (عتیق الحسین علیه السلام) مذکور در « أنوارالبدرین » .

(۲۸۴) سید موسی درمسقط پایتخت عمان أولاد زیادی دارد : « مشجر نامیرده » .

(۲۸۵) فاضل ورع سید عبدالله بلادی بحرینی که پس ازتصرف بحرین ازطرف خوارج، متوطن بهبهان وملازم درس شیخ عبدالله بن صالح بحرینی شده ؛ پس ازفوت او امام جمعه وجماعت بهبهان گردیده است . شیخ یوسف بحرینی بواسطهٔ او ازپدرخودش شیخ أحمد روایت میکند : ماخوذ از « لؤلؤة البحرین : ۷۴ » سید عبدالله نیز ازشیخ یوسف مذکور روایت میکند (این نوع اجازه را مدبجه گویند) .

« جوابات ثلاث وثلثین مسألة » : للشیخ عبدالله بن صالح السماهیجی ، ألفه فی بهبهان فی (۱۱۳۰) وفی آخره أذن للسائل فی التصرف فی الأمور الحسبیة وذکر له کیفیة انشاء خطبة النکاح ، ولم یصرح فی أوله باسم السائل لکن کتب فی آخره أنه کتبه بالتماس أخیه بل سیده و مولاه السید عبدالله بن السید علوی الملقب بعتیق الحسین (ع) رأیت النسخة ضمن مجموعة من رسائل السماهیجی بخط عبدالحسین بن عبد الرحمن البغدادی فی (۱۱۳۹) من موقوفة السید محمد الخامنئی فی مکتبة الحسینیة الشُشتریة فی النجف : « یعه ۵ : ۲۰۳ » . ٭ « الأسئلة البهبهانیة » . للسید عبدالله بن السید علوی الملقب بعتیق الحسین ابن الحسین بن الحسن بن عبدالله الموسوی المتوفی بعد سنة ۱۱۶۸ کما یظهر من اجازة السید عبد الله الجزائری فی التاریخ المذکور . أرسلها الی الشیخ یوسف البحرانی صاحب الحدائق والمتوفی سنة ۱۱۸۶ و جرت بینهما الاجازة المدبجة کما مرت ، و کتب الشیخ یوسف فی أجوبتها « جوابات المسائل البهبهانیة » کما فی « اللؤلؤة » وذکره الشیخ أبوعلی فی « منتهی المقال » : « یعه ۲ : ۷۷ » .

(۲۸۶) در بهبهان وشیراز أولاد کثیر دارند : « مشجر آقای ورد » .

(۲۸۷) علامهٔ کبیر مرحوم سید عبدالله بلادی مقیم بوشهر از أجلهٔ علما و محققین عصر حاضر ، مؤلف کتابهای : ۱- « آیات تکوینی » ۲- « الأنساب المشجرة » ۳- « ایقاظ العجیب فی مظالم الصلیب » در تاریخ اسلام بفارسی ۴- « البصر الحدید فی معرفة الهیئة علی الطرز الجدید » بعربی وفارسی ۵- « پنجاه سؤال » مشتمل بر جواب مسائل شرعیهٔ چندی که از او سؤال شده ۶- « تذکرة الألباب فی علم الأنساب » ۷- « الخطب الأربعة للعیدین » ۸- « الخلواتیة فی النوافل » ۹- الدعوات النوریات » ازانشاء خودش ۱۰- « راحلة الجنان فی أعمال الملوان » در أدعیه وصلوات ۱۱- « الزلال المعین فی الأحادیث الأربعین » ۱۲- « سحاب

اللئالی » کشکولی است درمطالب متفرقه ۱۳ـ « سدول الجلباب فی فوائد الحجاب » ۱۴ـ « ضیاء المستضیئین » ۱۵ـ « الغیث الزاید فی نسب عبدالله العابد ـ یا ـ فی ذریة محمدالعابد» ۱۶ـ « کشف الأسرار فی قدح جمع من الرجال » ۱۷ـ « وجوب با برهان درتحجب نسوان »

تاریخ تولد و وفات مرحوم آقا سید عبدالله بوشهری در (ص ۲۷ مشجرات) ذکر شده وشرح حالش درجلد سوم « نقبا » و « مکا » مذکور است.

(۲۸۸) أولادش دربهبهان وده بزرك ازشیرازودرشیراز ، وبرخی بشهرهای دیگررفته اند : « **مشجر آقای ورد** ».

(۲۸۹) سیدأحمدمقدس معروف بحمزهٔ **شرقی** که هنگام تشرف بعتبات درراه گرفتاردزدان شده ، او وزن وفرزندش منصور دراین حادثه بدست آنان مقتول ودر**لماوم** نزدیکی دبوابه مدفون شد. اینك مزارش بحمزهٔ شرقی معروفست : مأخوذاز « **شهد** : ۳٦۴ » وجاهای دیگر.

(۲۹۰) عالم فاضل سید شبرستری بحرینی که سید علی بن اسحق بلادی رساله یی در جواب مسائل او نگاشته و در « یعه ٥ : ۲۰۷ » و « ۲۰ : ۸۷ » بعنوان « جوابات السیدشبر» و « الأسئلة الشبرية » یاد شده است ، ودرموضع أول ؛ از « أنوار البدرین » نقل فرموده که چون جوابات مذکور بدست سید شبر رسید رساله یی درنقض آنها نگاشت و برای سید علی بلادی فرستاد . سید شبر را تألیفات دیگری نیز هست که نام آنها در « أنوار البدرین » وغیره آمده است . ولادت اورا در « یعه ٥ : ۲۰۷ » بسال ۱۲۸۸ دربصره ضبط کرده و نیز در « یعه ۲ : ۸۷ و ۸ : ۱۳۱ » ذیل عنوان « الأسئلة الشبرية » و « الدرر الفكرية » فرماید که سیدشبر چهار مسئله ازمسائل أصول فقه را ازشیخ صالح بن طمان ستری سؤال کرد وشیخ قبل ازدادن جواب فوت نموده فرزندش شیخ أحمد (متوفی ۱۳۱٥) جواب آن مسائل را درسه هزاربیت نگاشته « الدرر الفكرية » نام نهاد.

(۲۹۱) فاضل نسابه سید عدنان ، مؤلف « أنساب العرب » و «الدليل القطعي على انتظام القدر المرعي » در مقادیر وتطبیق أوزان که فرزندش سید حسن آنرا بنظم درآورده و هردو بسال ۱۳٦۰ در بروجرد چاپ شده است . سید عدنان را در «یعه ۲ : ۳۸۱ » چنین عنوان نموده : السید عدنان بن السید شبر بن السید علي بن السید مشعل بن السید محمد الغیاث بن أحمد ابن هاشم أخ عبدالله بن علوی الذی هوشیخ صاحب « اللؤلؤة » . « لکن ازمشجرات عدیده و بعض مواضع دیگر « یعه » مستفاد میشود که مشعل شهرت سید علی پدر سید شبر بوده و او

فرزند سید محمد مشهور بنیات است .

(۴۹۲) عالم فاضل سید علی بحرینی که در زمان شیخ عباس ستری از بحرین بنجف مهاجرت کرده وبسال ١٢٤٦ وفات یافته است : منقول از « کر ۱ : ۱۴۵ » . ☆ تاریخ فوت سید علی در « مشجر ارسالی آقای ورد» چنین است : درطاعون بتاریخ (مرغز ۱۲۴۷) درگذشت .

(۴۹۳) عالم أدیب سید علی غریفی متولد ١٢٦٤ ، أستاد سید عدنان نزیل بصره ، مؤلف کتابهای : ١ـ « أرجوزة فی الارث » ٢ـ « أرجوزة فی الفقه » ٣ـ « أرجوزة فی الکلام » ٤ ـ « أرجوزة فی الهیئة » که سید عدنان بحرینی متوفی ١٣٤١ دو شرح بر آن نگاشته است ٥ ـ « أرجوزة نتایج الأفکار » در أصول فقه ٦ـ «جنی الجنتین فی تحقیق المرفق والکعبین» . شرح حال سید علی در « الشجرة الطیبة » نگارش فرزندش سید رضا صائغ نسابه و جلد سوم « نقبا » مذکور است .

(۴۹۴) علامهٔ نسابه سید محمد مهدی بحرینی نجفی مقیم بصره ، تاریخ تولدش را آقای سید مهدی ورد در (رجب ١٢٩٩) ضبط کرده‌اند ؛ أما «یمه ۱۰ : ۱۵۳» گوید که درسال ١٣٠٠ متولد شده ومادهٔ تاریخش (قد أظهر المهدی) است . پس فرماید : له « شوارع الهدایة » و « الولایة الکبری » نظیر « مواقع النجوم » لشیخنا النوری و « الاجازة المبسوطة » للسید شهاب الدین ، وأخری أبسط منها للشیخ عیسی بن صالح الخاقانی الجزائری ؛ سماها « شوارع الهدایة » فی ثلاث مراحل وفی کل مرحلة شوارع ولکل شارع طرق وخاتمة فی طریق حدیث الغدیر خاصة ☆ **آثار دیگر** : ١ـ «أرجوزة فی الرحلة الی المشهدین الحائر الشریف والکاظمین وذکر ما رآه من عادات مجاوریهما » ٢ـ « أرجوزة فی فضائل الملح » ٣ـ «أنساب الهاشمیین» ٤ ـ « البیان فی علم المیزان » ٥ـ « التحفة » أرجوزه درمبدأ ومعاد بسال ١٣٤٣ نظم کرده و یکسال بعد درنجف چاپ شده است ٦ ـ « تهذیب النفس » مختصری درأخلاق ٧ـ «جمانة البحرین » أرجوزه درأصول فقه مورخ ١٣٢٦ ٨ـ «جمانة البحرین » أرجوزه مختصر دیگری است درفرق میان أصولی وأخباری ٩ـ « الحصون المنیعة فی بعض الصلوات والأدعیة» ١٠ـ قصیدهٔ مزدوجه « داعی البشر» دراثبات حجت منتظر(ع) وأحوال آنسرور وردمنکرین ، بسال (١٣٣٠) نظم کرده ١١ـ « الدرة النجفیة فی الرد علی الصوفیة والکشفیة » ١٢ـ « الدرة النضیدة فی شرح القصیدة» که بأمر أستادش شیخ محمد طه نجف ناظم قصیدهٔ مذکور ، آن قصیدهٔ علویه را شرح نموده ١٣ـ «الدرر » کلمات قصاریست درحکم و آداب ١٤ـ «الدوحة الغریفیة» .

در «یمه ۸ : ۱۰۴» فرماید که شیخ جلیل القدر آقا میرزا محمد علی أردوبادی غروی دامت برکاته وسید محمد مهدی بحرانی ازیکدیگر (مدبجاً) روایت میکنند.

(۲۹۵) سید محمد رضا نسابهٔ بحرینی معروف بصائغ مؤلف «الأنساب المشجرة» و «الشجرة الطیبة فی الأرض المخصبة».

(۲۹۶) عالم فاضل جلیل القدر سید شمس‌الدین محمد، أستاد وشیخ اجازهٔ شیخ رضی الدین علی بن محمد بن عبدالحمید نیلی وغیرهما، مجاز از سید شمس‌الدین محمد بن حسن ابن محمد بن أبی‌الرضا علوی و شیخ کمال الدین علی بن حسین بن حماد واسطی. سید ابن أبی‌الرضا خال صاحب ترجمه نیز بوده وچندین اجازهٔ مطول ومختصر برای‌او نگاشته که‌صورت آنها در «بحار الأنوار - ۲۵» موجود ودر «یمه ۱ : ۲۳۴» یاد شده است.

مجموعه‌یی محتوی چندین رساله در صرف و نحو بخط آنمرحوم در دست مؤلف است که مجملی ازخصوصیات آنرا مینگارد. مجموعهٔ نامبرده مشتمل بر این رساله ها است:

۱- «رساله در صرف» ناقص الأول، درجمعهٔ ۲۴ ع۱ - ۷۳۱ از استنساخش فارغ شده و نام خود را نوشته است. ۲- «نزهة الآمل فی معرفة العامل» تألیف زین الدین علی بن قران واسطی مورخ پنجشنبه ۲۰ رمضان ۷۳۱ مختوم بنام وشهرتش. ۳- «عقود الاعراب» عبدالرحمن بن الأنباری. مورخ یکشنبه ۱۹ ع۲ - ۷۳۲ با ذکر نام و شهرت. ۴- «عقود اللمع» درنحو از أبومحمد خزیمة بن محمد بن خزیمه نحوی حلی‌أسدی مورخ لیله ۲شنبه ۲۵ ع۲ - ۷۳۲ با نام وشهرت. ۵- «مسائل فی‌النحو». ۶- «جمل التصریف» مورخ شب ۲ شنبه ۱۱ صفر ۷۳۳ و نام و شهرت. ۷- «النحوالنونی». مورخ یکشنبه ۲۳ ع۱ - ۷۳۳. ۸- «ایجاز التعریف فی‌علم التصریف» تألیف جمال الدین أبوعبدالله محمد بن‌محمد نحوی مغربی. مورخ ۲ شنبه ۲۵ ذوالقعدهٔ ۷۳۳ با نام وشهرت. ۹- «محصول الأصول و تلخیص الفصول» از أبومحمد طاهر بن أحمد قزوینی. مورخ جمعه ۱۸ ذوالحجهٔ ۷۳۳ با ذکر نام وشهرت. ۱۰- «الملحة فی‌التصریف» ازعثم بن عبدالملک کرخی. درختام این رساله که آخرین رساله‌های مجموعه است نام‌ونسب خود را مفصل تر از جاهای دیگر نگاشته که عین عبارتش نقل میشود: تم الکتاب والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین. کتبه العبد الفقیر الی‌الله تعالی محمد بن أحمد بن أبی‌المعالی بن أبی‌القاسم العلوی الموسوی. حامداً لله تعالی. و ذلک فی یوم السبت ثالث عشری شهر ذی‌الحجة الحرام

سنة ثلث وسبع مائة . حامداً لله تعالی و مصلیاً علی رسوله محمد و آله الأخیار الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً برحمتك یا أرحم الراحمین . بلغ مقابلة وتصحیحاً بحمدالله ومنه .

کتاب دیگری که بخط مرحوم سید شمس الدین محمد در دست است نسخه یی است از «نهج البلاغة» در کتابخانهٔ مدرسهٔ صدر اصفهان (بشمارهٔ ۱۵۸) که تمام آن بخط سید نامبرده وازلحاظ صحت وضبط وحواشی بسیار مفیدش بی نظیر و بسی گرانبها است . در آخر نسخه چنین نوشته : تم الکتاب والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد النبی و آله الطاهرین . کتبه لنفسه محمد بن أحمد بن أبی المعالی بن أبی القاسم العلوی الموسوی . وفرغ من اتمامه یوم الأحد تاسع عشری شهر رمضان المبارك سنة ست وثلثین وسبع مائة . حامداً لله تعالی . توفی السید الرضی قدس الله روحه فی یوم الأحد السادس من المحرم سنة ست و أربع مائة و ولد سعداً فی سنة تسع و خمسین وثلثمائة . در حواشی کتاب آثار مقابله وتصحیح نیز موجود است .

(۲۹۷) عالم جلیل حاج سید اسمعیل بهبهانی ، ولادتش دربهبهان بسال ۱۲۱۸ چنانکه «نش ۱۳ : ۳۰۷» از «مجموعهٔ شمسی» نقل کرده ، یا بسال ۱۲۲۰ چنانکه از بعضی مجامیع نقل کرده ، یا بسال ۱۲۲۹ چنانکه «کر ۱ : ۱۴٦» از «الغیث الرابد» نقل نموده و «شهد : ۳۷۱» نیز همین سال‌را نگاشته است . وی از شاگردان شیخ علی بن جعفر نجفی وصاحب «جواهر» وشیخ أنصاری وصاحب «ضوابط» وصاحب «أنوار الفقاهة» ومقیم نجف أشرف بوده و بخواهش ناصرالدین شاه بطهران رفته تا هنگام موت در آنجا ریاست روحانی داشته است . شرح حالش در «مآثر و آثار : ۱۴۰» و «مرآت البلدان ـ حرف ب» و «تکملة أمل آمل» و «مکا» و «نش ۱۳ : ۳۰٦» و «شهد : ۳۷۱» و «کر ۱ : ۱۴٦» موجود است ودرکتب أخر گوید : ولد فی بهبهان فی (۱۲۲۹) ـ کما فی «الغیث الرابد» فی نسب عبدالله العابد ـ و نشأ بها فأخذ الأولیات ومقدمات العلوم ثم هاجر الی النجف الأشرف فمکث بها زمناً للتزود وعاد الی بهبهان فأقام مدة ثم رجع الی النجف و حضر بحث صاحب «الجواهر» و الشیخ مرتضی الأنصاری والشیخ حسن آل کاشف الغطاء و فی کربلاء علی السید ابرهیم القزوینی مؤلف «الضوابط» وغیره ، ولما بلغ رتبة سامیة فی العلم و أهلیة تامة أجیز فی الاجتهاد من أساتذته وعاد الی بهبهان فبقی ردحاً من الزمن اشتغل فیه بالتدریس والارشاد ، ثم بدا له أن یعود الی النجف فقصدها و کان فیها الی (۱۲۸۷) التی زارها السلطان

ناصرالدين شاه القاجاري العتبات ، و اتفق للسلطان لقاءه فطلب منه ان يعود الى طهران للاشتغال هناك بالارشاد ونشر تعاليم الدين . فأجابه الى ذلك وحل طهران فلاقى اقبالاً منقطع النظير ، وحاز ثقة الأهلين على اختلاف طبقاتهم الى أن توفى فى (٦ صفر ١٢٩٥) و حمل جثمانه الى النجف فدفن فى الحجرة المجاورة للباب الشرقى من الصحن الشريف ... الخ . « » مآثر و آثار » گوید : آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی ، ساکن دارالخلافهٔ طهران ، ازطرازأول فقها وأرباب حکم‌وفتوی معدود بود ، رسالهٔ عملیه‌اش مطبوعست ، جمعی تقلید وی‌میکردند ، درمعاشرت مردم مشیی متوسط داشت واز این جهت أحدیرا بروی طعن ودق نبود . . . وفات این بزرگوار درشب ششم صفر یکهزار و دویست ونود وپنج هجری بطهران اتفاق افتاد و در تشییع جنازه اش از مسلم ومعاهد وذمی ازدحام عظیمی روی داد . . .

(۳۹۸) آقاسید عبدالله بهبهانی از أعاظم مجتهدین وازبانیان أساس مشروطیت درایران که عاقبت خارجیان چنانکه شیوهٔ آنها است ، پس از قضای وطر ؛ او را بدست عمال پلید خود کشتند وفدای راه مشروطه شد ، رحمة الله علیه . وی داماد مرحوم سید صالح داماد است (که مصاهر صاحب « ریاض المسائل » بوده وشب دوم ع۲ ـ ۱۳۰۳ وفات یافته در رواق حسینی مدفون گردید) . شرح حالش در « شهد : ۳٦۸ » و « نش » و « مکا » و « نقبا » وجاهای دیگر موجود است .

(۳۹۹) آقای حاج میرسید محمد آیة الله بهبهانی ، عالم سیاسی ایرانست در پایتخت . شرح حالش در جلد سوم « نقبا » و« مکا » و«علمای معاصرین : ۲۲۸ » و « نش ۱۳ : ۳۰۷ » و « مجلهٔ آئین‌اسلام ـ شمارهٔ ۱۲٤ مورخ ۲۵ رجب ۱۳٦۵ » و « روزنامهٔ ندای حق ـ شماره ۱۹ مورخ دیماه ۱۳۲۹ ش » و « مجلهٔ اطلاعات هفتگی ـ شماره ٦۲۹ مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۳۲ ش » ومواضع دیگر موجود است .

(۴۰۰) میرسید أحمد بهبهانی ، چند دوره وکیل مجلس شورای ملی بود ، برادرش حاج میرزا مصطفی در طهران محضر أسناد رسمی داشت .

(۴۰۱) سیدکمال الدین بهبهانی درطهران امام مسجد سپهسالار بود .

(۴۰۲) السید حسین البهبهانی ... عالم فاضل حكى العلامة المولى باقر التسترى فى « التذكرة » ماكان ينقله المترجم عن الشيخ المرتضى الأنصارى : « كر ۱ : ۴۳٦» .

(۴۰۳) حسن برکه را در « مشجرآل‌خراسان» أبوالحسن بركة بن معصوم بن أحمد

ضبط کرده اند . تفصیل در (توضیح ۳۰۵) دیده شود .

(۳۰۴) از نام أبومحمد بن ابرهیم بن أبی‌الفتیان تا بامام در «عمد» وسایر کتب موجوداست .

(۳۰۵) از این شمس الدین محمد فقیه تا بامام در « عمد » « کشاکشس » « بلح » « منا » موجود است و عیناً نقل کرده‌ایم . « عمد » گوید : منهم الفقیه شمس الدین محمد ابن أحمد بن علی بن محمد بن أبی‌الفتح الأخرس وقومه ، وادعی الی أحمد بن علی بن‌محمد ابن الأخرس دعی بطل نسبه ؛ و رأیته بعده مصراً علی دعواه و ربما جازت علی من لا یعرف حاله . ✡ این عبارت در کتب دیگر هم نقل شده است . ✡ «منا» گوید : وقفت علی نسخة جلیلة مصححة بخط بعض النساب المتشتین کتب تحت أبی‌الفتح الأخرس : محمد و تحت أبی‌محمد : حسن وتحت أبی‌ابرهیم : محمد وتحت أبی‌الفتیان : محمد . ✡

پنج کتاب نسب نامبرده و همچنین « مشجر کتابچی » در مورد نسب سید شمس الدین محمد تا بامام هیچ اختلافی ندارند ، لکن صورت نسبی که فعلاً نزد سادات آل خرسان نجف موجود است با این کتب اختلاف فاحش دارد ، وعلاوه براختلافی که در نسب نامهٔ آنان بـا نسب نامهٔ سادات کتابچی (ازسید مسعود عیشی تا سید شمس‌الدین محمد فقیه) دیده میشود و در (توضیح ۳۰۶) ذکر کرده ایم ؛ نسب این سید شمس الدین محمد را تا بامام چنین ثبت کرده اند (۰) : .... محمد الملقب بشمس الدین الفقیه ابن أحمد بن علی بن أبی الفتح الأخرس ابن أبی‌محمد بن ابرهیم بن أبی‌الغنائم بن عبدالله بن أبی الحسن برکة بن أبی الحسن معصوم ابن أبی‌الطیب أحمد الأکبر ابن أبـی‌علی الحسن بن محمد الحائری بن ابرهیم المجاب بن محمد بن موسی بن جعفر (ع) . ✡ مأخذ «مشجر آل‌خرسان» کتاب « تحفة الأزهار » سید ضامن ابن‌شدقم مدنی که نسخهٔ آن در کتابخانهٔ کاشف‌الغطاء نجف و کتابخانهٔ دانشگاه طهران موجود است ، وهمچنین مشجرات دیگر که معرفی آنها را نکرده اند میباشد .

---

(۰) مقصود از « مشجر آل‌خرسان » : ۱ـ صورتی است که آقای سید محمد جزائری ازنسخهٔ أصل « الطلیعة فی البیوتات الجلیلة ۲ : ۷۴ ـ ۷۵ » تألیف آیة الله صاحب « یمه » نقل کرده اند وعلاوه برزنجیرهٔ نسب فروع آل‌خرسان را نیز دارد . ۲ـ شرحی است که آقای سید محمد مهدی خرسان (توضیح ۳۱۱) در (۱۲ ج۲ ـ ۱۳۷۵) ضمن نامه‌یی نگاشته و بوسیلهٔ آقای جزائری ارسال داشته اند . درآنجا زنجیرهٔ نسب سید مسعود عیشی را تا بامام نگاشته و در بارهٔ هر یك توضیحاتی داده اند که فوقاً دیده میشود .

مع الأسف فعلاً دسترسی بتحفه نداریم وبرای تکمیل مطلب ، عین نامهٔ آقای سید محمد مهدی خرسان را نقل میکنیم : و بعد ، فقد واجهنی فضیلة السید محمد الموسوی الجزائری وأفهمنی غرضکم فی کتابکم ، وسأعرض لکم أن ماجاء فی« عمدةالطالب ـ ط النجف » یظهرأن فیه وهماً . فراجعوا ما أثبته لکم فیما یلی ملخصاً عن کتابی « قلائد العقیان فی تراجم آل الخرسان» و قد بحثت فی هذا الموضع بحثاً وافیاً :

مسعود (کان فی عصر صاحب « التحفة » و صرح بملاقاته باصفهان فی منزله ، وکان ذلك فی القرن الحادی عشر) ابن ابرهیم بن حسن بن شرف الدین بن مرتضی بن زین العابدین بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد الملقب بشمس الدین الفقیه (وهو الذی أثبت له محمد قاسم المختاری السبزواری ـ النسابة ـ کتاب«زادالسبیل(*) » فی الفقه) ابن أحمد ابن علی بن أبی الفتح الأخرس (و هو الذی جاء منه اللقب : آل الأخرس ، ثم جری علیه التصحیف الی الخرسان) ابن أبی محمد بن ابرهیم بن أبی الغنائم (وهوالذی جاء فی«العمدة» بأنه أبوالفتیان ، و خالفه صاحب « التحفة » وکثیر من کتب الأنساب کابن عنبة فی « سبك ـ الذهب » والمشجرات) ابن عبدالله بن أبی الحسن برکة (وهو الذی صرح به فی « التحفة » أنه ابن معصوم ، ومثله فی مشجرتین قدیمتین وبعض کتب العراقی) ابن أبی الحسن معصوم (و هو الذی جرت له القصة مع الملك الصالح طلائع بن رزیك ، و صرح الکثیر ممن تعرض لذکره کـ « شهداء الفضیلة » و « ماضی النجف » بأنه جد الأسرة آل الخرسان) ابن أبی ـ الطیب أحمد الأکبر بن أبی علی الحسن بن محمد الحائری ... الخ . ٥

این بود عین مرقومهٔ ارسالی آقای سید محمد مهدی خرسان ، لکن در مورد توضیح أخیرشان که استشهاد به « شهد » و « ماضی النجف » کرده‌اند ، کافی بنظر نمیرسد وباید بمصادر قدیمی مراجعه شود . ونیز حسن برکه را أبوالحسن برکه وفرزند أبوالحسن معصوم داسته اند ، علاوه براشکالی که در أصل موضوع هست ، پدروپسر را کنیهٔ واحد بودن بعید بنظر میرسد ، فتدبر . درتوضیح دیگرشان نیز مطالبی که راجع بسید شمس الدین محمد فقیه وسید مسعود عیشی نگاشته اند بایکدیگر سازش ندارد . زیرا سید شمس الدین را گویند

(*) « زاد السبیل » فی الفقه ، لشمس الدین محمد بن أحمد بن علی بن محمد بن أبی الفتح الأخرس . کذا ذکره السید المیرقاسم المختاری السبزواری النسابة فی حاشیته علی «عمدة الطالب» النسخة التی کانت فی مکتبة السماوی ، ولاأدری الی من انتقلت : « به ـ حرف الزای » .

که سید محمد قاسم نسابه سبزواری کتاب « زاد السبیل » را باو نسبت داده (در « یمه » نیز چنین است) وهم گویند که سید مسعود را ابن شدقم در اصفهان ملاقات نموده . **گوییم :** سید محمد قاسم نسابه معاصر شاه طهماسب أول (۹۱۱ ـ ۹۸٤ هـ) بوده وکتاب « أسدیه » را بنام او پرداخته است ، وابن شدقم « تحفة الأزهار » را در (۱۰۸۸ هـ) مینگاشته . چگونه در فاصلهٔ بین این دوشخص (سید شمس الدین وسید مسعود) که حد أقل آن یکقرن وحد أکثر بیش از دوقرن نمتواند بود ، یازده نفر قرار گرفته ؟ ! این ناسازگاری بهیچ وجه درست نخواهد شد مگر آنکه گوییم صورت نسب بروجهیکه آقای سید محمد مهدی نگاشته اند نا درست است وصحیح همانستکه در « مشجر کتابچی » میباشد وازهمین لحاظ ما هم در (ص ۲۹ مشجرات) همانرا وارد کرده ایم ؛ بر این وجه : سید مسعود بن ابرهیم بن حسین بن شریف بن مرتضی ابن زین العابدین بن محمد بن أحمد بن سید شمس الدین محمد فقیه .. **الخ** و چنانکه دیده میشود واسطهٔ درایصورت مابین سید مسعود تاسید شمس الدین هفت نفرند واین بخوبی رفع تناقض بین دومطلب فوق الذکر را خواهد نمود ، والله العالم .

(**۳۰٦**) سید مسعود معروف بعیشی جد سادات کلاته در سبزوار و شیراز و طهران : « **مشجر کتابچی** » . « آقای نجفی درنامهٔ مورخ (۱۵ ج ۲ ـ ۱۳۷٤) راجع بنسب کتابچیها چنین مرقوم داشته اند : مشجر آقایان کتابچی ممهور بمهر جمع کثیری از علما و نقبا موجود است وحقیر ازروی آن نسخه نوشته ام . »

نسب سادات **آل خرسان** نجف نیز چنانکه دیده میشود بسید مسعود عیشی میرسد ، لکن در هیچیك از مشجرات این دو سلسله نسامی از سلسلهٔ دیگر برده نشده است ، بلکه آقای سید محمد جزائری درمرقومهٔ مورخ (۱۲ ج ۲ ـ ۱۳۷۵) چنین نوشته اند : آنچه در نزد حضرت آیة الله طهرانی (صاحب یعه) وسادات آل خرسان مسلم است اینکه سید مسعود عیشی را فرزندی بوده بنام **شکر** ، لکن آیا فرزندی هم داشته بنام سید علی که جد کتابچیها باشد این معلوم نیست ، بلکه درنزد آقایان خرسان معلوم العدم است ، وآنمشجره را که در جوف « طهارت حاج آقا رضا » چاپ شده أصلاً قبول ندارند ... »

این بود عین مرقومهٔ آقای جزائری ، لکن ما برحسب قانونی که از ابتدا برای « جامع الأنساب » وضع کرده ایم ؛ فروع سادات کتابچی را بنحویکه خود چاپ کرده اند و آقای نجفی هم تصدیق نموده اند وارد کردیم ودراین باره مسئولیت متوجه خود آنها است .

« یاد داشت »

نسب آیة الله عظیم الشأن آقای حاج سید جمال الدین بن سید حسین گلپایگانی مقیم نجف أشرف ، بنا بر آنچه فرزند ارجمند ایشان ؛ أدیب نحریر علامه آقای سید محمد هاشمی بنگارنده اطلاع دادند بهمین سید مسعود عیشی میرسد . شرح حال آیة الله گلپایگانی در « نقبا ۱ : ۳۰۹ » ومواضع بسیار دیگر موجود است .

(۳۰۷) سید شکر جد سادات آل خرسان نجف است . « ماضی النجف وحاضرها : ۱۹۸» تحت عنوان طوایف سادات وعلویان نجف گوید : آل الخرسان : وهم طائفة منتشرة فی النجف وخارجه وهی احدی الطوائف الموسوية وتقطن النجف من عهد قريب ، خرج منهم بعض العلماء و الأدباء . « آل الخرسان من الأسر النجفية الموسوية الشريفة من خدام الحرم المرتضوی الشريف . نبغ فيهم علماء وأدباء : « كر ۱ : ۲۷۸ » .

(۳۰۸) السيد حسن خرسان النجفی من أجلاء علماء عصره ولد فی النجف حدود (۱۲۰۰) علی سبيل التقريب ، فقد رأيت بخطه فی مكتبة السيد خليفة الأحسائی بعض كتب الدراسة الأولية « كالألفية » لابن معط ومتن « تهذيب المنطق » فرغ من كتابتهما فی (۱۲۱۹) ، فالظاهر أنه تاريخ أوان اشتغاله وأنه كتبهما للقراءة . نشأ المترجم فی النجف علی فضلاء عصره فتخرج علی العلماء الأعلام حتی علا قدره وسمت مرتبته وأصبح فی مصاف علماء عصره كصاحب « الجواهر » وغيره ذكره حفيد أخيه(۰) السيد جعفر بن السيد أحمد بن درويش بن محسن بن شكر ـ جد المترجم ـ فی مجموعته التی رأيتها بخطه فی مكتبة الشيخ محمد السماوی فی النجف وأطراه فی خمسة أسطر الی أن قال : سيد المحققين و سند المدققين ، الخ . التمس المترجم جمع من تجار بغداد الأكابر وصلحائها الأخيار كالحاج محمد صالح كبة وغيره فأجابهم وانتقل اليها فكثر اقبال سائر الطبقات عليه وأصاب زعامة ورياسة وانتهت اليه المرجعية مع تقدير و احترام وعزة واكرام الی أن توفی ليلة الخميس النصف من رجب (۱۲٦٥) فحمل جثمانه الی النجف الأشرف فدفن بها فی مقبرة أسرته فی احدی حجرات القبلة من الصحن الشريف كما ذكره السيد جعفر فی مجموعته المذكورة وأثبت مراثی العلماء و الشعراء له ، منهم : الشيخ ابرهيم قفطان والشيخ ابرهيم يحيی ؛ ومادة تاريخ وفاة المترجم منها : جنة الخلد للحسن ، والشيخ باقر بن الشيخ هادی والشيخ جابر الكاظمی والحاج جواد بدقت والشيخ محمد حسن محبوبة

(۰) صحيح حفيد عمه است .





والشیخ صالح حجی و الشیخ طالب البلاغی و الشیخ عباس بن ملاعلی و الشیخ قاسم حجی ، فتلك عشرة کاملة وکانت‌للمترجم مکتبة نفیسة فی‌النجف أوقفها بعد وفاته ولده السیدعباس علی‌أخویه العالمین السید موسی والسید محمد حسین‌ابنی‌حسن وابنه محمدبن عباس ودراریهم ما تعاقبوا وتناسلوا وبعدهم لعالم من علماء الاثنی عشریة فی النجف الأشرف وکتب الوقـفیة بخطه وتاریخها (۱۲۶۹) . وقد رأیت بقیة تلك الکتب وذکرتها فی مظانها من « الذریعة » وقد ذکرها ولدی علی‌نقی سلمه‌الله فی‌فهرس‌المکتبات المنقول عنها فی« الذریعة » الذی‌ألحقه بـ(ج ۸ ص ۲۹۸) : « کر ۱ : ۳۳۷» .

(**۳۰۹**) سید موسی‌بن سیدحسن خرسان ازعلمای طائفهٔ آل‌خرسان نجف بوده وچنانکه در« یعه ۸ : ۲۹۷ » و « کر ۱ : ۳۳۸ » فرماید برادرش سید عباس بعد از وفات پدرکتب نفیسهٔ اورا بربرادرانش سید موسی وسید محمد حسین وفرزند خود سید محمد وأولاد وأعقاب آنان وقف نمود ، لکن مع الأسف درزمان سید موسی بیشترکتب درحریقی سوخت و بقایـای آن بسید حسن بن عبدالهادی بن سید موسی منتقل گردید واینك درنزد فرزندش‌سید محمد مهدی (توضیح ۳۱۱) میباشد .

(**۳۱۰**) سید حسن بن عبد الهادی آل‌خرسان که نام او در توضیح قبل‌نیز آورده شد ، چنانکه آقای جزائری مینویسند ازفضلا وأخیار وأبرار این طایفهٔ جلیله است .

(**۳۱۱**) سید محمد مهدی آل‌خرسان از جوانان دانشمند وفاضل‌این طایفه است‌وکتابی بنام « قلائد العقیان فی تراجم آل‌الخرسان » نگاشته ودر احیاء نام و تجلید ذکر خاندان خود کوشش فراوان مبذول داشته است . سید محمد مهدی در (۱۲ ج۲ ـ ۱۳۷۵) طی نـامه یی شروحی راجع بنسب خود نگاشته وارسال نمودکه در توضیحات قبل‌مورد استفاده واقع شد . تاریخ تولد اورا در « یعه ۸ : ۲۹۷ » بسال ۱۳۴۰ یاد کرده أما آقای سید محمد جزائری در مرقومهٔ مورخ (۹ رجب ۱۳۷۵) نوشته اند : ولادت سید مهدی خرسان سنهٔ ۱۳۴۷ است و در « ذریعه » غلط نوشته شده .

(**۳۱۲**) هو جد آل معصوم بالحلة والحایر : « عمد » « کشا » « کشص» . ٭ درکتاب « ماضی النجف وحـاضرها : ۱۵۶ » همین شخص (سید معصوم) را مبـشر طلائع بن رزیك (توضیح ۳۳۹) دانسته وکنیهٔ اورا **أبوالحسن** نوشته واین توضیح را در بارهٔ وی داده است : **السیدمعصوم** هو جد الأسرة العلویة الموسویة **آل‌الخرسان** فی‌النجف ، ویظهر أن هذاالسید

کان له شأن عظیم فیها . ☆ آقای أمینی ضمن شرح حالیکه برای طلائع در « شهد : ۵۷ » نگاشته‌اند ؛ سیدأبوالحسن معصوم را مبشر طلائع دانسته واین‌توضیح را در باره اوداده‌اند : فی « تحفة الأزهار » ان أباالحسن المعصوم کان سیداً ، شریفاً ، جلیلاً ، عظیم الشأن ، رفیع ـ المنزلة ، کان فی المشهد الغروی کبیراً ، عظیماً ، ذا جاه و حشمة و رفعة وعز و احترام ، علیه سکینة ووقار ، انتهی . وهوجد الأسرة العلویة الکریمة فی النجف الأشرف المعروفة ببیت خرسان وسبق من رجالها من هو من أفذاذ العلم والأدب . ☆

درمطالب این دو کتاب دو اشکال بنظر میرسد : ۱ــ چنانکه هر دو مؤلف گویند شرح راجع بطلائع وبشارت سید باورا از « خطط مقریزی » نقل کرده اند ، لکن در توضیح (۳۳۹) خواهد آمدکه نام سید تنها ، درسه‌موضع « خطط » دیده میشود و در هر سه جا ابن معصوم است نه معصوم وواضحست‌که ابن معصوم خود سید معصوم نتواند بود و در أجداد سید معصوم هم شخص دیگری بنام معصوم دیده نمیشود که وجه صحتی برای اطلاق ابن معصوم برسید معصوم بتوانیم یافت .

۲ــ درهر دو کتاب سید معصوم را جد آل‌خرسان نجف دانسته اند ، در صورتیکه این مطلب نیز اشتباهست وحتی درمشجر موجود آل خرسان هم (چنانکه در توضیح۳۰۵ دیده میشود) این‌خطا واقع شده و سید معصوم پدر سیدحسن برکه معرفی گردیده ؛ درحالیکه « عمد » ودیگر کتب نسب آنها را دوبرادر نوشته اند وچون رشتهٔ نسب آل‌خرسان (سادات عیشی) بأبوالفتیان بن عبدالله بن حسن‌برکة که در«عمد » هم‌مذکورند ؛ متصل‌میشود ممکن نیست سید معصوم‌که برادر حسن برکهٔ مذکور وهردو وبرادر سومشان علی أبوفویره أولاد أبوالطیب أحمد بن أبوعلی حسن میباشند ؛ درعمود نسب آل‌خرسان قرار گیرد . عبارت «عمد» را برای اثبات صحت این مطلب نقل میکنیم : و أمـا أبوالطیب أحمد بن أبی علی حسن بن محمد الحائری ؛ فأعقب من‌ثلاثة ، وهم : علی أبوفویرة ومعصوم والحسن برکة . فمن ولد علی أبوفویرة : . (تا اینکه گوید) : و معصوم بن أبی‌الطیب هو جد آل معصوم بالحلة و الحائر والحسن برکة بن أبی‌الطیب هوجد آل الأخرس بالحلة . والأخرس هو أبوالفتح بن أبی‌محمد ابن ابرهیم بن أبی‌الفتیان بن عبدالله بن‌حسن برکة ، منهم : النقیب شمس‌الدین محمد بن‌أحمد ابن علی بن محمد بن أبی‌الفتح الأخرس وقومه .. الخ : « عن ۳۰۶ ـ ۳۰۷ » . ☆

آقای سید محمد حرائری دریکی ازنامه های خود مرقوم داشته اند که مؤلف « تحفه ـ

الأزهار » **حسن برکه** را فرزند **أبوالحسن معصوم** دانسته است ، لکن در (توضیح ۳۰۶) گذشت که در پنج کتاب نسب و مشجرات دیگر حسن برکه برادر سید معصوم معرفی شده و علیهذا سید معصوم در عمود نسب آل خرسان واقع نخواهد بود .

(**۳۱۳**) أبوالقاسم ، تاج الشرف ، نقیب المشهد العلوی و شیخه : « **کشص** » . ٭ ظاهراً ازحواشی وملحقات سید محمد مرتضی زبیدی است . توضیحات (۳۲۷ـ۳۳۸) دیده شود .

(**۳۱۴**) درزیر نام محمد قتاده « کشاکشص » این توضیح را نگاشته : لهم بقیة بالحلة ، یقال لهم : آل قتادة . ٭ و« کشا » در زیر نام عوانه این توضیحرا ثبت کرده‌است : یقال لولده آل‌عوانة ، انقرضوا الا من البنات بعد ذیل طویل .

(**۳۱۵**) نسب ابن حسین بن هبة الله را چنانکه « عمد » ضبط کرده است نوشتیم ، لکن در «کشاکشص » او را حسین بن هبة الله بن محمد أبی مضر بن هبة الله بن محمد أبی مضر ، معرفی نموده است .

(**۳۱۶**) قیل : هو جد آل مصارین بالحلة : «صا» . ٭ در « کشا » نام بشیر بن سعدالله ابن حسن بن هبة الله را متصل کرده باین أبومضر محمد ، یعنی هبة الله را پسر سوم أبومضر دانسته است .

(**۳۱۷**) زنجیرهٔ نسب عالم جلیل حاج سید اسمعیل را تماماً ازنامهٔ آقای‌حاج سلطان‌ـ الواعظین (توضیح ۳۲۱) وآقای أدیب واعظ مجابی نقل‌کردیم . نسب نامبرده در کتابهای « مدائن العلوم» و « شرح الرضوی » و « دررالل‌آلی » بأنحاء دیگریست که نادرست است . آقای سلطان الواعظین در مشجر ارسالی مورخ (جمادی‌الأولی۱۳۷۵) چنین مرقوم‌داشته‌اند: ازمیان متجاوز ازچهل نفر فرزندان مرحوم علامهٔ فقیه حاج سیداسمعیل شیرازی قدس سره کسانیکه مهاجرت بطهران وقزوین نمودند وتاریخشان در دست است : ۱ـ مرحوم آقا سید حسن واعظ (أول مهاجر) ومؤسس أساس منبر وعظ وتبلیغ درطهران (٭) ۲ـ آقاسیدجعفر

(٭) درأواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار ، مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی فرزند مرحوم علامهٔ کبیر آیة الله حاج سید اسمعیل مجتهد مجابی ، بعد ازمراجعت از مشهد مقدس بأمر شاه وقت درطهران متوقف ، چون درطهران منابر تبلیغی معمول‌نبود وفقط درتکایا تعزیه خوانی‌مینمودند ، لذا بأمر ودستور مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی وتأیید شاه ؛ أوقات تعزیه خوانی‌تکایامبدل بمجالس وعظ وخطابه وتبلیغ شد . ایشان هم نوشتند بشیرازازمیان‌چهل نفر اخوان خود هشت نفرـ

۳ـ حاج سید رضا مجتهد صاحب کتاب فقه « شرح الرضوی » ٤ ـ حاج سید عباس ٥ـ آقا سید فتح الله ٦ـ آقا سید جواد ۷ـ آقا سید حسین ۸ـ آقا سید قاسم (أصغر) ۹ـ آقا سید مهدی ۱۰ـ آقا سید کاظم ۱۱ـ آقا سید مسلم .*

آقای سلطان الواعظین درنامهٔ دیگر چنین نوشته اند : جمیع شعب سادات شیرازی در طهران وقزوین وکرمانشاهان ومشهد وسایر بلاد ، از : شیرازی ، أشرفی شیرازی ، رضوی ، هاشمی شیرازی ، فتح‌الهی، جمالی، سادات شیرازی ، محققی، معتمدی ، مجابی، عابدی ، نقابت ، مستجابی ، حشمتی ، عدلیبی وغیره منتهی میشوند بمرحوم علامهٔ کبیر آیة الله حاج سید اسمعیل مجتهد شیرازی که فی الحقیقه درأدوار أخیره آن مرحوم شیخ الطائفه وأبو القبیله بوده‌اند

(۳۸۱) عالم واعظ فقیه جلیل سید محمد رضا موسوی شیرازی ، مؤلف کتابهای بسیار: ۱ـ « الأنوار الرضویة ـ شرح الرضوی » مورخ (۱۲٥٦) ۲ـ « جامع الدعوات المنجی من الهلکات » کتاب دعای فدسی مطبوع متداول مشهور ۳ـ « درراللئالی » درأصول فقه ، مورخ (۱۲٤٦) ٤ـ « رساله درکیفیت نماز شب » مطبوع بسال (۱۲۷٤) در هامش « درر » ٥ـ « مدائن العلوم » چاپ (۱۲۷٦) ٦ـ « وجیزة الرجال » مختصر « خلاصهٔ علامه » در هامش « مدائن » چاپ شده است ، الی غیرذلك .

(۳۱۹) السید أحمد الموسوی هو السید أحمد بن الحسن بن اسمعیل بن ... الخ ، من أحفاد المیرأحمد بن الامام موسی الکاظم علیه السلم عالم جلیل . رأیت من آثاره العلمیة « یقین الرجعة » فارسی ، فرغ منه فی الأربعاء (۱٥ ع۲ ـ ۱۲۷۷) رأیته فی مکتبة السیدجلال الدین المحدث فی طهران ، ولعل تاریخ التألیف مقدم علی الکتابة : « کر ۱ : ۸۳ » .

(۳۲۰) واعظ فاضل جلیل ، ثقة الاسلام آقای حاج سید محمد سلطان الواعظین شیرازی ،

ـ بطهران آمده سه نفر از آنها جنابان آقا سید مهدی وآقا سید مسلم وآقا سید کاظم بقزوین رفتند و منبر وتبلیغات را مرتب نمودند والی الآن سادات محابی درآن شهرمعروفند .

بعد ازمرحوم آقا سید حسن فرزند أرشد ایشان ، مرحوم آقا سید قاسم بحرالعلوم که ازنوابغ علم وعمل وجامع معقول ومنقول بودند بریاست خانواده مشغول خدمات بودند ودرسال ۱۳۰۸ قمری که آن بزرگوار برحمت ایزدی پیوست ریاست آن خاندان جلیل بمرحوم آقا سید علی أکبر أشرف الواعظین قدس سره که ازنوادر روزگاربود منتقل شد تا آنکه بسال ۱۳٥۱ در کرمانشاهان وفات کرد : « نامه آقای سلطان الواعظین مورخ ج۲ ـ ۱۳۷۴ » .

مقیم طهران وچشم وچراغ این دودمان است. بیشتر شروحیکه در این کتاب راجع بسلسلهٔ نسب وأسامی فروع وتواریخ أعقاب مرحوم حاج سید اسمعیل شیرازی (توضیح ۳۱۷) نگاشته شده بحسن مساعدت واهتمام ومعاضدت ایشان بوده است، أیده الله تعالی. آقای سلطان الواعظین دریکی ازمرقوماتشان راجع بآثار خود چنین نوشته اند: سلطان الواعظین شیرازی صاحب ۳۲ جلد تألیفات درفنون عدیده که کتاب «شبهای پیشاور» در دفاع ازحریم تشیع چاپ شده و «صد مقالهٔ سلطانی» در رد «توریة وانجیل» «عقلی واثبات» «قرآن مجید» زیر چاپ است.

(۴۲۱) عالم واعظ جلیل القدر، سید الفضل آقای حاج سید جعفر أدیب مجابی، مقیم قزوین دامت افاضاته که برای تهیهٔ مطالب راجع بخاندان خود مساعدتهای فراوان نموده اند، وشرح حال ایشان بنحویکه ازقزوین نوشته اند باینقرار است: آقای حاج سید جعفر أدیب مجابی متولد (۱۲۷۳ ش) در قزوین، فرزند مرحوم آقای حاج سید رحمة الله واعظ مجابی، فرزند مرحوم آقای حاج سید علامحسین واعظ، فرزند مرحوم آقای حاج سید مهدی، فرزند مرحوم مغفور علامه العلما آقای حاج سید اسمعیل (سر سلسله سادات شیرازی). شغل شاغل ایشان وعظ وخطابه واز متکلمین درجهٔ أول آنشهرستان میباشند. تحصیلات سطحی ایشان در قزوین نزد أساتید بزرگ فقه وأصول بوده وعلم کلام را هم از محضر مرحوم أستاد الأساتید آقای حاج سید یحیی واعظ یزدی (درموقع توقف آنمرحوم درقزوین) فرا گرفته اند، و از (۱۳۴۰ قمری) تاکنون مشغول ارشاد وهدایت أهالی ومبارزه بافساد میباشند، وفقه الله تعالی.

(۴۲۲) السید جعفر الخرسان النجفي: آل (الخرسان) من الأسر النجفية الموسوية الشريفة من خدام الحرم المرتضوي الشريف، نبغ فيهم علماء و أدباء، منهم المترجم. كان من فضلاء هذه الأسرة ومشاهيرها. ولد في النجف (۱۷ ذي الحجة ۱۲۱٦) كما كتبه بخطه في احدى مجاميعه، ونشأ بها فأخذ الأوليات ومقدمات العلوم عن الفضلاء ثم درس الفقه والأصول و مالت نفسه الى الأدب فقرض الشعر ونبغ فيه. وله مراسلات و مطارحات مع أفاضل أدباء عصره، و كان قليل النظم متينه، شأن كثير من الشعراء المقلين. توفي في النجف يوم الأربعاء (۲ رجب ۱۳۰۳) وخلف آثاراً أدبية رأيت منها مجموعتين، احداهما بمكتبة كاشف الغطاء والأخرى في مكتبة السماوي، كتب في احديهما تواريخ كثيرة جداً لأقربائه وسائر أرحامه من ولادة و وفاة وذكر تواريخ الوقائع والحوادث السابقة على عصره وأثبت فيهما شعر بعض الأدباء و ترجم بعض العلماء، وله شعر كثير. ترجمه الشيخ علي كاشف الغطاء في «الحصون المنيعة» و الشيخ محمد

السماوی فی « الطليعة » وغيرهما : : « نقبا ۱ : ۲۷۷ » .

« ديوان السيد جعفر خرسان » : وهو ابن السيد أحمد بن السيد درويش بن السيد محسن بن السيد شكر بن مسعود الملقب بعبشي ، المعروف بالسيد جعفر خرسان لانتمائه الى أبي الفتح الأخرس المنتهي نسبه الى محمد العابد ابن الامام موسى بن جعفر (ع) ، النجفي المولود بها (۱۷ ذى الحجة ۱۲۱٦) والمتوفى (۲ رجب ۱۳۰۳) و توفى أبوه السيد أحمد (۹ ع۱ ـ ۱۲٤٦) وتوفى جده درويش (۲۵ ع۱ ـ ۱۲۲۷) . هو و أبوه و جده علماء فضلاء شعراء أدباء . وقد كتب السيد جعفر بخطه مجموعتين ، احديهما فى مكتبة السماوى و الأخرى بمكتبة حسينية كاشف الغطاء ، وأورد فيهما كثيراً من أشعار نفسه قصيدة و رباعية ، تهنية ورثاء ، من غير ان يرتبها . وقد استخرج السيد حسن بن السيد عبد الهادى بن السيد موسى بن السيد حسن بن السيد على بن السيد شكر الذى هو الجد الأعلى للسيد جعفر ، كثيراً من الفوائد التاريخية والأشعار المدرجة فى مجموعة السيد جعفر الموجودة بمكتبة السماوى : « يعه۹ : ۱۹۵ » .

پدر سيد جعفر : السيد أحمد الخرسان النجفي : عالم فاضل .كان كاتباً و محرراً للعلامة الشيخ موسى بن الشيخ جعفر كاشف الغطاء وسافر معه الى ايران أيضاً ،كما ذكره الشيخ على فى « الحصون المنيعة » توفى فى النجف ليلة الأحد (۹ ـ ع۲ ـ ۱۲٤٦) و دفن مع أبيه فى مقبرتهم ، كما ذكره ولده السيد جعفر .. فى مجموعته عند تاريخ وفاته ، و قد رثاه أيضاً بقصيدة أثبتها فى مجموعته المذكورة : « كر ۱ : ۸۷ » .

(۲۲۳) این شخص را در « کشاکشی » چنین وصف کرده است : المجاور أبو الحسن . لکن « عمد » بدون ذکر کنیه اورا على مجدور نوشته است ☆ وأعقب أحمد بن محمد الحائرى ، ويقال لولده بنو أحمد ، من على المجدور وحده . وعقب على المجدور من رجلين . هبة الله و أبى جعفر محمد خير العمال . « عمد » ☆ ومنهم : الشريف الوجيه المومول أبو الحسن على بن أحمد بن محمد بن . الخ ، وله ولد منتشرون يعرفون فى الحائر بنى أحمد . وصاهر بعض ولده أبو القاسم ابن نعيم رئيس سقى الفرات ، و انتقل من الحائر الى عكبرا صهر أبى نعيم وحده دون أهله : « مجد » . ☆ توضيح ۲۳۲ ديده شود .

(۲۲٤) كان بالمشهد الرضوى مقيماً . رأيته موارأ فيها سنة ۸۲۷ : « كشا » .

(۲۲۵) أمهما : بنت السيد على بن حسن بن محمد ... (٠) حسنية . و هم بالمشهد

---

(٠) در اینجا كلمة لایقرء بیست .

المقدس الرضوي الى سنة ۸۸۸ : « كشا ».

(**۴۲۶**) از اين أبوجعفر بن علي بن محمد تا أولاد أربعة أحمد بن يحيى : (مصطفى . جواد . درويش . محمد) عيناً از مشجر كليد دار نقل شد ، و أولاد چهارنفر مذكور تماماً از روى « منا » و « بلج » نوشته شده و بوسيلهٔ « مشجر ارسالي آقاى ورد » تكميل گرديد . معين الأشراف در « منا » و « بلج » بنحو ديگرى زنجيرهٔ اين نسب را نگاشته كه عبارت او را از « منا : ۵۶۵ » دراينجا مياوريم ومن ذريه السيد محمد بن أبي الفائز محمد المذكور : السيد الجليل الدين يحيى بن خليفة بن نعمة الله بن طعمة بن علم الدين بن طعمة بن شرف الدين ابن طعمة بن أبي جعفر بن يحيى بن محمد بن أحمد بن السيد محمد بن أبي الفائز محمد المذكور . ٭ ظاهراً مشجر كليد دار أصح ومستنداتش أقرب بحقيقت است . وأما « كشا كشص » فقط چند نفرى ازاين رشته را ذكر كرده است ، بااين نحو : محمد بن محمد بن علي بن محمد بن علي المجاور ابن أحمد بن محمد الحائري بن . الخ . ٭ در « مشجر ارسالي آقاى ورد » زنجيرهٔ نسب چنين است : يحيى بن خليفة بن نعمة الله بن طعمة الثالث بن علم الدين بن طعمة الثاني بن شرف الدين بن طعمة الأول بن أحمد أبوجعفر بن يحيى ضياء الدين بن محمد أبوجعفر بن أحمد الناظر لرأس العين المشهور : أبوضراس ابن محمد بن محمد أبوالفائز بن محمد أبوجعفر ابن علي الغريق بن محمد الخير العمال أبوجعفر بن علي المجدور أبوالحسن بن أحمد أبوعاتقة ابن محمد الحائري بن ... الخ .

(**۴۲۷**) محمد شمس الدين الناظر بعين التمر (شفاثا) (٭) : « مشجر كليددار » .

(**۴۲۸**) ناظر عين التمر المدعون في شفاثـا و يعرف بأحمد بن هاشم و قد عينه الأمير تيمور كوركان (لنك) ناظراً عند غزوة شفاثـا معقباً السلطان أحمد الجلائري عام ۸۲۶ هـ : « مشجر كليددار » .

(**۴۲۹**) نام ونسب اين سيد حسين دبسرش سيد مصطفى در « مدينة الحسين : ۸۹ » آمده واو سيزدهمين خازن روضهٔ منورهٔ حضرت عباس عليه السلم بوده است . كتاب مذكور در بارهٔ او گويد : وتولى السدانة عام ۱۲۸۶ هـ كما ذكره آنفاً ، وتوفي عام ۱۲۸۸ هـ ، وكان رحمه الله ورعاً تقياً عفيفاً جليل القدر .

(**۴۳۰**) چهاردهمين خازن روضهٔ عباسيه بوده . ٭ وتولى السدانة بعد وفاة والده في أوائل

(٭) عين التمر ، قرية تقع في غربي كربلا . « مدينة الحسين : ۱۳ » .

عام ١٢٨٩ هـ وبقي خازناً الى أن وافاه الأجل في عام ١٢٩٧ هـ : «مدينة الحسين : ٨٩» .

(٤٣١) شانزدهمين خازن روضهٔ عباسيه (ع) . « وكان عند وفاة والده صغير السن فتولى السدانة السيد محمد مهدي المذكور (٠) حتى وشي به لدى الوالي في بغداد ، فزار كربلاء لاختبار مقدرة السيد مرتضى آل ضوى ومعرفة ما اذا كان الجائز توليته في سنه آنذاك وبعد الاختبار حصلت لدى الوالي القناعة بمقدرته ، فعزل السيد محمد مهدي آل طعمة وأولى السدانة الى السيد مرتضى آل ضوى الذي أصدر البلاط العثماني في عام ١٢٩٨ هـ فرماناً له بالتولية ، و كان عمره آنذاك اثنتى عشرة سنة ، وقد تولى الاشراف والسهر على شؤون السدانة نيابة عنه عمه السيد عباس آل ضوى لمدة عشر سنوات الى أن بلغ السيد مرتضى آل ضوى سن الرشد فتولى زمام أمور السدانة بنفسه وسار بها سيراً حسناً ، وتوفي عام ١٣٥٧ هـ . وكان يحبذ مجالسة العلماء والفضلاء وحاول انشاء مكتبة عامة في الروضة العباسية غير أنه لم ينجح في ذلك ... الخ : « مدينة الحسين : ٨٩ » .

(٤٣٢) الخازن السابع عشر : هو السيد محمد حسن نجل الخازن السابق ؛ وتولى السدانة بعد وفاة والده في عام ١٣٥٧ هـ وهو كريم ، دمث الخلق ، عالي الهمة ، محبوب ؛ و بوفاة والده آل مشروع اسالة الماء في كربلاء اليه حفظه الله «مدينة الحسين : ٩١ » .

(٤٣٣) اسم ابن أحمد در « منا » و « بلح » بيامده ودر هردو ، أولاد أربعهٔ او را براى يحيى (بدر أحمد) نوشته ومسلماً اشتباه كرده است . زيراهم صاحب « يمه » بخط مبارك خود أحمد را درهامش « منا » ثبت فرموده و هم در « مشجر كليد دار » با چهار پسر نامبرده اش ذكر شده است .

توضيح : چنانكه در بالا نيز اشاره شد ، « مشجر كليد دار » بذكر أصول پرداخته و فروع را تا زمان طبع كتابش (١٣٦٧) ضبط نكرده ، يعنى فقط بذكر أسامي ٤ نفر پسران سيد أحمد بن يحيى اكتفا نموده است وما أولاد نامبردگانرا از « منا » نقل كرديم كه آنهم تا زمان حاضر نميرسد

(٤٣٤) سيد نصرالله مدرس حائرى كه درسن پنجاه وأندى سال ١١٥٨ درآستانه شهيد شده ، از تأليفاتش : ١ـ « كتاب الاجازات » ٢ـ « آداب تلاوة القرآن » ٣ـ « الروضات الزاهرات » ٤ ـ « سلاسل الذهب » و غيرها است . شرح حالش مفصلاً در « شهد : ٢٥١ »

(٠) يعنى سيد محمد مهدى بن كاظم بن حسين بن درويش بن أحمد آل طعمة .

موجود و آنجا گوید : ذکر فی غیرواحد من المعاجم نسبه المتصل الی الامام موسی بن جعفر علیه السلم ولوقوع الاشتباه فیه ضربنا عنه صفحاً . * وفات سید نصرالله را در « یمه » حدود ۱۱٦۸ ذکر کرده ، وآقای نجفی در « مشجر سادات کتابچی » شهادتش را ۱۱٥٦ و نسبش را چنین نوشته اند : السید نصر الله بن حسین بن یونس بن جمیل بن علم الدین بن طعمة بن شرف الدین بن طعمة بن نعمة الله بن أبی جعفر أحمد بن یحیی بن أبی جعفر محمد بن أحمد الناظر بن محمد بن أبی جعفر محمد بن محمد بن محمد بن علی الغریق بن أبی جعفر محمد العمال بن ... الخ . * ونیز نوشته اند : سادات مشهور بآل أبونصرالله خدام حرم حسینی هستند وایشان ازطرف مادر منسوبند . *

وفات نامبرده را ما از مشجر «مدینة الحسین» نقل کردیم . در آنجا گوید : نصرالله الشاعر ، مدرس الطف ، الفائزی ، قتل فی الآستانه عام ۱۱٥۸ هـ . * و آقای نجفی در بارهٔ نسب سید نصرالله مسطور در «مشجر کتابچی» ؛ درنامهٔ (مورخ ۱٥ ج۲ ـ ۱۳۷٤) چنین مینویسند : علامهٔ بزرگوار سید نصرالله حائری اسم شریفش درشجرهٔ خودشان که نزد حقیراست موجودمیباشد *

أخیراً یعنی بسال ۱۳۷۳ « دیوان سید نصرالله حائری » که مجموعهٔ أشعار أدبی وتاریخی ومذهبی آنمرحوم است درنجف أشرف بطبع رسیده (*) ؛ فاضل مهذب آقای عباس کرمانی ضمن شرح حال سید نصرالله که در طی هفت صفحه نگشته ، نسب او را چنین مینویسد : هو : أبوالفتح عزالدین نصرالله بن الحسین بن علی بن یونس بن جمیل بن علم الدین بن طعمة ابن شرف الدین بن نعمة الله بن أبی جعفر أحمد بن ضیاء الدین یحیی بن أبی جعفر محمد بن شرف الدین أحمد (قبره فی شفاثة ـ عین التمر ـ و یعرف فی ذلك الصقع بأحمد بن ـ هاشم) ابن أبی الفائزمحمد بن محمدبن أبی الحسن علی بن أبی جعفر محمد خیر العمال ابن .. الخ . أوقفنا علی هذه السلسلة الذهبیة الشریف الجلیل سید هذه الأسرة الکریمة فی کربلا السید حسن بن السید محمد آل نصرالله . ولابد أن الأسرة أعرف بنسبها من غیرها ؛ خصوصاً اذاکانت مرکزة فی الشرف ، عریقة فی البلاد . فمن البعید اغفال السلسلة لدی أفرادها و لو أمکن فاطلاع الغیر علیها ، بدونها أبعد . اذاً : فما ذکره العلامة الأمینی فی « شهداء الفضیلة ص ۲۱٥ » من عد اسمعیل بدل یونس من أجداد المترجم له ؛ محل نظر . * این شرحی است

(*) جامع دیوان سید نصرالله ، شاگرد او سید حسین رضوی هندی نجفی متوفی (۱۱۷۰) هـ میباشد که خود نیز دیوان کبیری بنام « ذخرالمآل فی مدح النبی والآل » دارد .

كه آقاى عباس كرمانى در بارهٔ نسب سيد نصرالله ذكر كرده ، ومعلوم ميشود مأخذ قديمى براى نسب سيد (بنحو مرقوم) نيافته ، زيرا فقط استناد به « أهل البيت أدرى بما فى البيت » كرده واگر نسخهٔ معتبرى از مشجراو در دست داشتند ياد ميكردند . راجع بشرح حال سيد نصرالله واختلافى كه راجع بتاريخ فوتش موجود است بهمان مقدمه مراجعه شود .

« تضمين الألفية النحوية لابن مالك » أرجوزة مبسوطة فى مديح السيد أبى الفتح نصرالله ابن الحسين الموسوى الفائزى الحائرى المدرس بها والشهيد فى قرب القسطنطينية (فى حدود ١١٦٨) نظمه الشيخ أبوالرضا أحمد بن الشيخ حسن الخياط النجفى الحلى الشهير بالشيخ أحمد النحوى (المتوفى فى ١١٧٠) وقدضمن الأرجوزة كثيراً من أشطار ألفية ابن مالك وهى ضمن مجموعة بخط السيد جعفر بن أحمد الموسوى الخرسانى النجفى المتوفى بعد ١٢٧٢ ، عند الشيخ محمد السماوى فى النجف وفيها فوائدكثيرة منها ترجمة الشيخ أحمدالنحوى مفصلاً نقلاً عن خط السيد نصرالله المدرس المذكور : « يعه ۴ : ۴۰۰» . ☆ « كتاب الاجازات » للعلامة أبى الفتح السيد نصرالله بن الحسين بن على بن اسمعيل الموسوى الفائزى الحائرى المدرس بها الشهيد قريباً من قسطنطينية فى حدود سنة ١١٦٨ . وفيه نيف وعشرون اجازة من اجازات مشايخ مشايخه لهم واجازات مشايخه له ، وتواريخ اجازات مشايخه له من سنة ١١٢٥ الى سنة ١١٥٥ ؛ وهم : المولى أبوالحسن الشريف العاملى والشيخ أحمد بن اسمعيل الجزائرى والمولى محمد حسين بن أبى محمد القمجى والشيخ محمد باقر بن المولى محمد حسين النيسابورى المكى والمولى محمد صالح الهروى والمولى أحمد بن محمد مهدى الشريف الخواتون آبادى ومير محمد حسين الخواتون آبادى والشيخ عبدالله بن على بن أحمد البلادى والشيخ ياسين بن صلاح والسيد رضى الدين بن محمد حيدر المكى العاملى وميرزا ابرهيم بن غياث الدين القاضى وغيرهم . رأيته مجلداً متوسطاً فى خزانة كتب العلامة السيد محمد باقر بن ميرزا أبى القاسم الحجة الطباطبائى الحائرى ، وهوناقص الأول والآخر . والمظنون أنه الذى جمعه السيدنصرالله وسماه « سلاسل الذهب المربوطة بقناديل العصمة الشامخة الرتب » كما ذكره السيد عبد الله الجزائرى فى اجازته الكبيرة ، و قال : ان مهمات طرقه و اجازاته موجودة فى هذا الكتاب : « يعه ۱ : ۱۳۰ » . ☆ ديگر از مشايخ روايت سيد نصرالله : سيد نور الدين بن نعمةالله جزائرى و شيخ على بن جعفر قدمى بحرانى وسيد منصور بن محمدطالقانى نجفى ، ميباشندكه در « يعه : ۱ » ياد شده اند .

شرح شایان توجهی راجع بسید نصرالله در « طبقات الاجازات بالروایات » (*) موجود است که نقل آن موجب تطویل کلام خواهد شد . خواستاران بآن کتاب رجوع نمایند .

(**۳۳۵**) عقیل الجد الأعلی لسادات آل عقیل الفائزین والیوم سکنوا اصفهان ومنهم فی کربلاء : «**مشجر کلیددار**» .

(**۳۳۶**) این رشته (أعقاب سید محمد زاهد کبیر) را آقای سید محمد رضا شفیعی در (۲۲ صفر و ۱۱ صیام ۱۳۷٤) ارسال نموده اند ، لکن نام **سید محمد زاهد** کبیر در کتب نسب بنظر نرسید و « منا » چنین گوید : و أما أحمد بن محمد الحائری ، وله عقب کثیر ، یقال لهم **بنو أحمد** وکلهم انقرضوا ، من ابنه علی المجدور وحده ؛ لا عقب له من غیره . و أعقب علی المجدور هذا من رجلین : هبةالله و أبی جعفر محمد العمال : « **منا : ٥٦۴** » .

(**۳۳۷**) آقای شفیعی درمشجر ارسالی (۱۱صیام ۱۳۷٤) این سید محمد را نوشته‌اند : برادر سید عبدالله معروف بکوشه ، ودر مشجر نامبرده نام **أحمد** بن حسین بن محمد زاهد نوشته نشده. توضیح ۳۳۶ دیده شود .

(**۳۳۸**) قلت : هو جد بنی المعصوم ، منهم جماعة بمکة ، سادات أخیار : «**کشص**» . ظاهراً این توضیح از سید محمد مرتضی زبیدی است ورشته نسب سید معصوم را نیز بنحو مرقوم خود اواز « تاریخ مقریزی» نقل کرده ، زیرا این رشته أصلاً در « **کشا** » ودیگرمصادر موجود نیست وزبیدی هم آنرا صحیح نمیداند توضیح (۳۱۲ و ۳۳۹) دیده شود .

(**۳۳۹**) وهوالذی بشرطلائع بن‌رزیك بولایة مصر ، ذکره المقریزی (**محمدمرتضی**): « **هامش کشص** » . * هکذا نسب السید معصوم کما تراه فی « تاریخ المقریزی» أنه : ابن أحمد بن محمد بن ابراهیم ، و الأول هو المعتمد ، منهم جماعة سادات بمکة (**محمد ـ مرتضی**) : « **هامش کشص** » . * مقصود سید از(والأول هو المعتمد) رشتهٔ نسبی است که برای سادات بنی معصوم در « کشا » و همچنین در « عمد » ضبط شده است . در(ص۲۹ مشجرات) فروع معصوم بن أحمد دیده شود . * سید محمد مرتضی زبیدی نویسندهٔ حاشیهٔ فوق ، در کتاب «تاج‌العروس فی‌شرح القاموس ۸ : ٤۰۰» ذیل‌مادهٔ **عصم** گوید . **وبنو المعصوم**

(*) اجازهٔ بسیار مفصلی است که علامهٔ بزرگ ، آیة الله آقا سید حسن صدرالدین عاملی کاظمینی (۱۲۷۲ ـ ۱۳۵٤) برای دو نفر ازأجلاء معاصرین مرقوم داشته و مکرر بدینه تشحیص ر روی أصل آن برداشته است .

بطن من العلويين بالحائر . منهم شرذمة بمكة و شرذمة بالهند . ٭ أما مطلبی که سید از « تاریخ مقریزی » نقل کرده ، ظاهراً مرادش کتاب « الخبر عن البشر » مقریزی یا یکی دیگر ازکتابهای اوست زیرا مؤلف نامبرده ضمن شرحیکه در « خطط » راجع بسید ابن معصوم و بشارت طلائع مینویسد نام و نسب اورا ضبط نکرده وفقط او را بعنوان السید ابن معصوم یاد نموده است (٭).

(٭) محصل واقعه ، چنانکه از « خطط ۲ : ۲۹۳ ط بولاق - ٤ : ٨١ ط ٢ » مستفاد میشود اینست : طلائع بن رزیك مردی بوده از شیعیان امامی عراق وبا جماعتی بزیارت نجف میرود . در آنوقت پیشوای نجف سید ابن معصوم بوده و در خواب می بیند که حضرت أمیرالمؤمنین علی علیه السلم باو میفرمایند : شخصی بزیارت ما آمده بنام طلائع و او بسامارت مصر خواهد رسید . سید فردای آنشب بجستجوی طلائع پرداخته و بشارت ولایت مصر را باو میدهد . وی از آنجا عازم مصر میشودو تدریجاً بوزارت وامارت‌مصر ترقی میکند . طلائع برای ترویج تشیع‌درمصر کوششهایی کرده وتاریخ آندیار مشحون از فضائل وکارهای نیکوی او است . ابن خلکان و دیگران ولادت طلائع را در٤٩٥ وابتدای وزارتشرا ازطرف خلیفه الفائز بنصرالله فاطمی در٥٤٦ وشهادتش را در روز دو شنبه ۱۹ رمضان ٥٥٦ ضبط کرده اند و شرح حالش در « وفيات الأعيان » ، « خطط مقریزی » ، « نسمة السحر » ، « شذرات الذهب» ، « مرآت‌الجنان » ، « الأعلام » ، « دائرة المعارف » ، «شهد»، «نش» وبسیاری از کتب دیگرموجود است . صاحب « شذرات » دروصفش گوید : **كان في نصر التشيع كالسكة المحماة !**

در ظرف چند سالی که خلفای فاطمی وشیعیان برمصرفرمانروایی میکردند خدمات ارجداری بآندیار و دین مقدس اسلام نموده اند که از جمله بنای جامع **أزهر** و جامع **صالح** و مدارس و مساجد دیگر میباشد . وهمینکه صلاح الدین أیوبی دست این گروه را ازمصر کوتاه کرد درمحو آثارتشیع ازهیچ جنایتی کوتاهی ننمود . ازجمله ، کتابخانهٔ سلطنتی آنانرا که بنقل «حسن‌المحاضره» وغیره بالغ بردوملیون کتاب (**ألفي ألف مجلد**) که یکصد هزارآنهانسخ أصلیه بود ، بجرم اینکه ازآثارشیعیانست بیکی ازقصانش بخشید وخسارت جبران ناپذیری بعالم دین ودانش وارد آورد !

طلائع را تألیفاتی نیز بوده ؛ ازجمله : « الاعتماد فی الرد علی أهل العناد » و قصیدهٔ « الجوهرية في الرد على القدرية » ودو جلد « دیوان أشعار » که در « یمه » وجاهای دیگر یاد شده است .

فعلاً راجع بابن معصوم مشر طالع که « خطط » او را امام مشهد علی معرفی میکند اطلاع بیشتری نیافتیم ، و باید دانست همچنانکه اشاره شد صورت صحیح نسب ابن معصوم چنین است : نفیس بن أحمد بن هبة الله بن معصوم بن أبي الطيب أحمد بن أبي علي حسن بن محمد بن ابرهيم مجاب ابن محمد عابد ، ودر (ص ۲۹) مشجرات هم ضبط شده است

(۳۴۰) **السيد مصطفى بن أحمد بن يحيى** واليه ينتمي آل السيد مصطفى من آل طعمة .كان حياً عام (۱۱۸۲ـ۱۲۱۰ هـ) . « **مشجر مدينة الحسين كايد دار** ».

(۳۴۱) **السيد درويش بن أحمد** واليه ينتمي بيت درويش من آل طعمة .كان حياً عام (۱۱۸۲ـ ۱۲۲٥) : « **مشجرمذكور** » .

(۳۴۲) قام خازن الروضة الحسينية السيد محمد جواد بن السيد حسن آل طعمة علم الدين في عام ۱۲۹۷ هـ بفتح شبابيك في قاعدة القبة على نفقته الخاصة بغية تهوية الروضة .. وتوفي الخازن السيد محمد جواد آل طعمة في عام ۱۳۰۹ هـ ودفن بالقرب من ضريح حبيب بن مظاهر الأسدي في المحل الذي يعرف بكشكخانه : « **مدينة الحسين ۴۲** » وبقي السيد محمد جواد خازناً للروضة الحسينية حتى وافاه الأجل عام ۱۳۰۹ هـ و روى لنا كل من السيد محمد علي عميد أسرة آل ثابت في كربلا والحاج حيدر عميد أسرة آل حيدر في كربلاء ، وقد عاصرا الخازن المذكور ووقفا على حياته الاجتماعية و طباعه أن المرحوم كان عفيفاً ورعاً ، تقياً نقي السريرة ، عظيم الجاه ، مهاباً باسم الوجه ، دمث الخلق ، سمحاً ، شجاعاً ،كريماً ، لايهاب الكوارث ، ورد كيد منازعيه الى نحورهم حتى انهم لم ينوزعوا عن اقامة الدعوى عليه : « **مدينة الحسين : ۸۳** » .

(۳۴۳) الخازن السادس عشر : هو السيد علي بن الخازن السابق وقد تولى السدانة بعد وفاة والده عام ۱۳۰۹ هـ وتوفي عام ۱۳۱۸ هـ ودفن في مقبرة شيدت له ولأسرته من بعده في الروضة العباسية وكان المرحوم مثالاً للتقوى والورع ، سمحاً ، كريماً ، واشتهر باطعام الفقراء من العلويين وغيرهم في الخفاء والعلانية ، وبنى بعض القناطر على نهر الحسينية وكان يقضي معظم أوقاته في الصلاة والعبادة داخل الروضة الحسينية : « **مدينة الحسين ۸۴** » .

(۳۴۴) فاضل جليل اديب ثقه سيد عبدالحسين خازن حائر مقدس و مؤلف «تاريخ كربلا » وجامع أنساب أسرة خود . * الخازن السابع عشر : هو السيد عبد الحسين بن الخازن السابق وقد تولى سدانة الروضة الحسينية بعد وفاة والده عام ۱۳۱۸هـ وقد سعى عام ۱۳۴۳هـ

رغبة منه في الاعتكاف والعبادة والدراسات الخاصة الى نقل السدانة الى ولده السيد محمد صالح الخازن الحالي، وهو عالم فاضل ورع تقي ، وكان يملك مكتبة عدت في طليعة المكتبات العراقية (٠) كما نوه عن ذلك الأستاذ جرجي زيدان في « مجلة الهلال » وقد نقل كثير من أعلام التاريخ عن السيد المذكور روايات تاريخية قيمة نخص بالذكر منهم المرحوم الحجة السيد حسن الصدر في كتابه المخطوط « نزهة الحرمين في عمارة المشهدين » : « مدينة الحسين : ۸۵ » .

الخازن الثامن عشر: هو السيد محمد صالح نجل السيد عبد الحسين آل طعمة و تولى سدانة الروضة الحسينية بعد تنازل والده عنها . وهو شاب يتقن عدا العربية عدة لغات أخرى كالانكليزية والفارسية قراءة وكتابة ويسير على نهج أبيه في متابعة مختلف العلوم ، حفظه الله : « مدينة الحسين : ۸۵ » .

(۴۴۵) باز هم همین خازن روضهٔ منورهٔ عباسیه بوده از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ که معزول شده است .

(۴۴۶) السيد جواد بن أحمد واليه ينتمي آل السيد جواد من آل طعمة . كان حياً عام (۱۲۱۰ـ ۱۲۲۵هـ) : « مشجر کلید دار » .

(۴۴۷) السيد محمد بن أحمد واليه ينتمي آل شروفي من آل طعمة . كان حياً عام (۱۲۱۰ـ۱۲۲۵هـ) : « مشجر مذکور » .

(۴۴۸) سید جعفر حقی ساکن کراده و از معاصرین « کذا » بوده . مرد دانشمند جلیل القدر ودیوان و غیره دارد . و کراده از نواحی بغداد است : « نامهٔ آقای نجفی مورخ ۱۵ ج ۲ ـ ۱۳۷٤ » .

(۴۴۹) نام این سید محمد فقط در«مدینة الحسین: ۸۸»آمده واورا نهمین خازن روضهٔ منورهٔ حضرت عباس علیه السلام نوشته وگوید . وكان خازنا للروضة العباسية في عام ۱۲٥۰ هـ ولفترة قصيرة لم يحدد أمدها .

(۴۵۰) توضیح ۲٤۰ دیده شود .

« یاد داشت »

بطوریکه آقای سید رضی حلمی رشتی (ابن سید علی بن حاج سید أحمد رشتی) درنامه

(٠) مع الاسف این کتابخانه را (چنانکه در« مدینة الحسین »گوید) سوزانده وازبین برده اند.

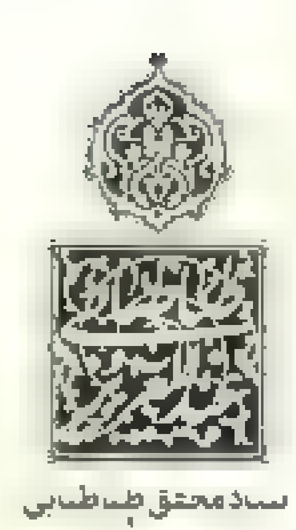
های خود از طهران مینویسند ، نسب مرحوم حاج سید أحمد نامبرده صاحب حکایت معروف مذکور در « مفاتیح الجنان » وغیره ، فرزند مرحوم عالم فاضل سید هاشم هاشمی نجفی ابن حاج سید حسن آملی ، بامامزاده محمد عابد می پیوندد ، لکن شجره نامهٔ مضبوط در دست ندارند ولذا شروح راجع باین خاندان ومشجرات آن انشاءالله درجلد سوم مذکورخواهد شد .

« پایان توضیحات »

فصل دوم از جلد أول کتاب

« جامع الانساب »

والحمد لله أولا وآخراً اصفهان - ۱۰ شوال ۱۳۷۵





اضافات ، ملحقات ، استدراکات

(صفحهٔ ۲۴ : شمارهٔ ۱/۲/۲/۴)

صورت نسب عالم فاضل آقا سیّد باقر (شخص) بحرینی ، مقیم نجف ؛ ارسالی آقای سیّد محمّد جزائری نجفی در (رمضان ۱۳۷۵) :

سید باقر بن علی بن احمد بن ابرهیم الشّخص ابن رضی بن ابرهیم بن علی بن أحمد بن علی ابن عبدالله بن أحمد بن عبدالله بن محمد بن أحمد بن جعفر بن موسی بن أحمد المدّنی ابن محمد بن موسی بن محمد بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن محمد بن جعفر بن أحمد بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله بن أحمد بن موسی بن حسین بن ابرهیم بن حسن بن **أحمد** بن محمد بن أحمد الأهدا بن ابرهیم المُجاب ابن محمد العابد ابن الامام موسی بن جعفر علیهما السّلم .

(صفحهٔ ۲۴ : شمارهٔ ۴/۰/۱/۰/۲/۲/۱/۲/۱)

صورت نسب ثقة الاسلام آقا سیّد حسین دزفولی ازخانوادهٔ سادات **موزِّئیّ** ، که آقای سیّد محمّد علی امام أهوازي در تاریخ (ذوالقعدهٔ ۱۳۷۵) از دزفول فرستاده اند :

سید حسین بن حاج سید محمد رضا بن حاج سید حسن بن حاج سید أسدالله بن سید حسین بن سید محبّ بن سید شبر علی بن سید معصوم بن میر سیدعلی بن سید معصوم بن **سید محمود** (رضیّ العوام) ابن وهّب (وهّیب) ابن باقی بن مُسلم بن باقی بن میمون الشّخیّ القصیر ابن حسین شیتی ابن محمد الحائری ابن ابرهیم المُجاب ابن محمد العابد ابن الامام موسی بن جعفر علیهما السّلم .

آقای امام در نامهٔ مورّخ (محرّم ۱۳۷۶) نگاشته اند که از این طایفه است جناب آقا سیدقاسم حائری (سیّدالعراقین) که خود نسّابه ومقیم عیلام ـ مهران ـ حسینیه ، میباشد .

(صفحهٔ ۲۴ : شمارهٔ ۱/۵)

صورت نسب سادات زنجاني؛ ارسالی آقای سید محمّد جزائري نجفی در (رمضان ۱۳۷۵) :

سید ابراهیم بن مهرامعلی بن المیرالله ویردی بن مُراد علی بن أمین بن محمد بن علی أکبر بن محمد بن عبدالله بن **قاسم** بن تاج الدّین بن علی بن محمد بن أحمد بن حسین بن علی بن محمد بن حسن بن موسی بن عبدالله بن محمد بن أحمد بن محمود بن أحمد بن حسین بن عبدالله بن محمد بن الامام موسی الکاظم علیه السّلم .

ابرهیم بن بهرامعلی

۱ سید باقر (ف مفقود ۱۳۶۵) — ۲ سید میرزا — ۳ [سید یعقوب]

(فرزندان سید باقر:) ۱ سیدساجدین (ف ۱۳۶۹) — ۲ سید فتاح

(فرزندان سید میرزا:) ۱ خالص — ۲ سجاد — ۳ یحیی

(فرزندان سیدساجدین:) ۱ سید ابرهیم (٭) — ۲ سید اسمعیل — ۳ سید محمد — ۴ سید مرتضی

(صفحهٔ ۲۹ : چهارمین فرزند أبوالطّیّب أحمد)

نسب سادات آل أبوعیسی و آل النّبلیّ الثّقافی که در بغداد و مُسیّب و جاهای دیگر عراق عَرب و غیره متوطّنند و صورت آنرا آقای سید محمد علی امام أهوازی از دفتر آقای سید مهدی وَرد استخراج نموده و در (ذوالقعدهٔ ۱۳۷۵) ارسال داشته اند :

سید عیسی بن حمزة الثّقافی بن عبد الله بن جعفر أبوالقاسم بن محمد بن ابرهیم الضّریر بن محمد بن عبدالله (بن) جعفر بن الحسن بن موسی بن اسمعیل بن الحسن بن بَرَکات بن أحمد بن حسن بن محمد بن ابرهیم المُجاب بن محمد بن الامام موسی بن جعفر علیهما السّلم

سلسلهٔ نسب سیّد عیسی بنحو مرقوم ، مطابق شجره نامه یی است که آقای وَرد آنرا دیده اند ودر أواسط نسب بین نام عبدالله وجعفر کلمهٔ ابن افتاده بوده ، وبایددانست : چنانکه در (ص۲۹) دیده میشود کتب نسب برای أبوالطّیّب أحمد بیش از سه فرزند نام نبرده اند وبَرَکات در آنها نیست . «عمد» گوید :

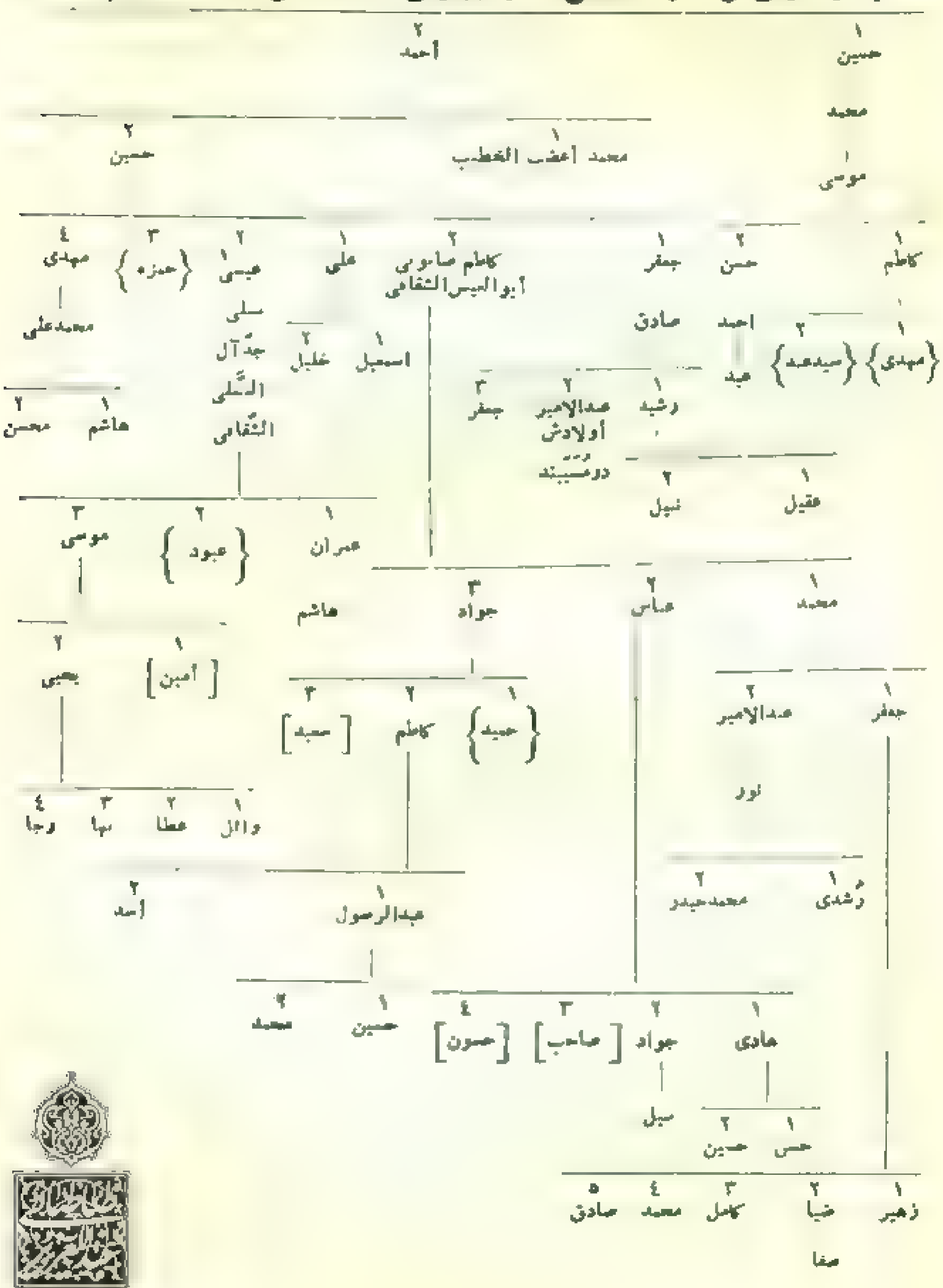
و أمّا أبوالطّیّب أحمد بن أبی علی الحسن بن محمد الحائری ، فأعقب من ثلاثة ، و هم علی أبوفُوَیرة ، ومعصوم ، والحسن بَرَکة . ٭

آقای وَرد احتمال داده اند که (حسن بن برکات) شاید غلط بوده و صحیح آن (حسن برکة) باشد ؛ أمّا برای حسن برکة نیز فرزندی بنام اسمعیل یاد نشده ، والله العالم .

أسامی فروع سیّد عیسی را که در مشجّر صفحهٔ ۱۷۳ دیده میشود ، زنی از خاندان آل أبوعیسی برای آقای وَرد بیان کرده است .

(٭) فاضل محترم آقای سید ابرهیم زنجانی ، درقم ونجف تحصیل کرده واکنون درطهران اقامت دارد .

أعقاب سيد عيسى بن حمزة الثقافي : آل أبوعيسى وآل النسلي (بغداد ، مسيب ، قفقاز)



(صفحهٔ ۳۵ تکمیل مشجّر آل حاج سید غلامعلی : سادات لوینه)

آقای سید محمد علی امام أهوازی در (أواخر محرم ۱۳۷٦) مشجّر زیر را از بغداد فرستاده و چنین مرقوم داشته اند :

شجرهٔ سادات لوینه (آسیابان) دزفول : أصل شجره بوسیلهٔ آقای سید محمدأمین صدر درتاریخ (۵ شهریور ۱۳۳۳) در دزفول باینجانب نشانداده شد ، و درتاریخ (۳۱ تیرماه و ۱٤ مرداد ماه سال جاری ۱۳۳۵) وسیلهٔ جناب آقای سید مهدی أبوترابی تکمیل گردید . ٭

توضیحاً : بیشتر أفراد این طایفه در دزفول بوده و یك رشته از آنها نیز مقیم طهرانند .

بقیه از ص ۳۵ . أعقاب سیدمحمد (۳۳۷) ابن سید کلبعلی : سادات لوینه ـ آسیابان (دزفول)

۱ سید رحیم — ۲ سید أبوطالب — ۳ سید نورعلی (ف حدود ۱۱۹۳) — ٤ سید عنایة الله — ۵ سید علی

سید اولاد [illegible]

سید [illegible]

۱ حاج سید غلامعلی — ۲ سید أبوالقاسم

۱ سیدمحمدتقی — ۲ سیدمحمدرضا — ۳ سیدمحمدحسن (آقا جان) — ٤ میرأبوالحسن (٭) — ۵ حاج سیدأبوتراب

۱ آقا سید [illegible] — ۲ سیدمحمدباقر

سیدمحمدعلی (رضازاده) (ف حدود ۱۳٦٤)

۱ سیدمصطفی (ل حدود ۱۳۳۵) — ۲ سیدحسین (ل حدود ۱۳۳۷)

سیدهدایة الله

۱ سیدعبدالسلام — ۲ سیدمحمدجواد (ل حدود ۱۲٦۷) (ف حدود ۱۳۲۰)

سرتیپ سیدمحمد (کمال)

سید مصطفی معتمد

۱ سیدمهدی (ل ۱۲۹۸) — ۲ سید عبدالله (ل حدود ۱۲۸۸) (ف ۱۳٤۸) در مشهد

۱ سیدعبدالمجید (ل ۱۳۲۷) — ۲ سیدمحمدباقر (ل ۱۳۳۲)

۱ عنایة الله — ۲ مرتضی

۱ سیدعبدالکریم — ۲ سیدعبده (ل حدود ۱۲۸۰) (ف حدود ۱۳۳۵)

سیدعبدالله

۱ سیدمحمد (ل حدود ۱۳۳٦) (ف حدود ۱۳٦۹) — ۲ سید علی (ل حدود ۱۳۲۵) — ۳ سید حسن

سیدأحمد — سید باقر — سیدحسن

سید حسین (ل حدود ۱۲۹۵) (ف حدود ۱۳۳۵)

۱ محمد — ۲ عبدالکریم — ۳ عبدالرحمن — ٤ عبدالرحیم — ۵ عبدالمجید — ٦ أبوالقاسم

سیدحسن صدر (ل حدود ۱۲۸۸) (ف حدود ۱۳٦٦)

۱ أحمد — ۲ محمود — ۳ هدایة الله — ٤ أبوالقاسم

۱ دکتر سیدجلال — ۲ سید أمیر — ۳ سیدعلی

(صدرالسادات (حدود ۱۲۵۲ ف حدود ۱۳۳۷))

(أعقابش در ص ۳۵)

(٭) معروف سیددرویش متولد دزفول متوفی در امامزاده کاظم درکوههای بختیاری نزدیك چم سنگر .

از مشجّر مذکور مستفاد میشود که سید خَلَف بن سید طاهر بن حسین ؛ مذکور در عمود نسب (ص ۳۵) را غیر از سید جمال ، فرزندی بوده بنام سید فخرالدین که او را نیز فرزندی بوده بنام سید حسن . و همچنین سید کابعلی بن سید جمال بن سید خلف را ، غیر از سید محمد فرزندی بوده بنام سید عبدالله . وأیضاً ، آقا سید محمد بن حاج سید حسن صدر السادات دارای سه فرزند بنام سید محمد رضا و سید محمد جواد و سید محمد باقر است . و برادر ایشان آقا سید محمد أمین ، غیر از آقا سید مرتضی سه فرزند دیگر بنامهای سیدمصطفی وسید أحمد و سیدکاظم دارند .

(صفحة ۴۳ سطر ۳)

(۵) صاحب « مجد » در بارهٔ حسین بن موسی الکاظم (ع) گوید :

والحسينُ لأمِّ ولدٍ ، أولد بنين وبناتٍ ؛ انقرضوا .

(صفحة ۴۴ سطر ۱۵)

و نیز شیخ طوسی در « کتاب الأمالی : ۲۲۷ » روایتی از زید بن عبد الغفّار طیالسی از حسین بن موسی الکاظم (ع) از عمّش علی بن جعفر (ع) نقل کرده است .

(صفحه ۴۶ سطر ۱)

تتمّهٔ شرح حال موسی بن اسمعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلم .

« بحار الأنوار ۱۶ : ۲۴ و ۲۵ » چند حدیث از « کتاب الامامة والتبصرة » تألیف علی بن بابویه نقل نموده که آنها را محمد بن محمد بن أشعث از موسی بن اسمعیل روایت کرده ، و موسی ازپدرش اسمعیل واسمعیل از پدر بزرگوارش حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام ، و چنانکه در ص ۴۴ گذشت ابن أشعث کتاب « جعفریّات » را نیز از موسی اسمعیل ازپدرش اسمعیل روایت میکند . مخفی نماند که این موسی همان شخصی است که ترجمهٔ اودر کتاب « رجال نجاشی ۲۹۲ » و « فهرست شیخ طوسی : ۱۶۳ » و « معالم العلماء : ۱۰۷ » آمده و از آثارش « کتاب الصلاة » ، « کتاب الوضوء » ، « کتاب جوامع التفسیر » را نام برده وگویند که اینها را محمد بن محمد بن أشعث از او روایت کرده است ، أما چون نام و نسب اورا فقط بعنوان موسی ابن اسمعیل یاد کرده اند ، گویا أرباب رجال وی را نشناخته و « منتهی المقال : ۳۱۲ » پس از نقل عبارت «جش» و «ست» گوید : أقول ويظهر ممّا ذكراه كونه من العلماء الاماميّة فتأمّل . « تنقیح المقال ۳ : ۲۵۲ » احتیاط بیشتری کرده و پس از نقل استظهار أبوعلی ، گوید : وفی كفاية هذا

المقدار فی إدراجه فی‌الحسان تأمّلا • برای اطلاع بیشتر بر أحوال و آثار موسی و پدرش ، مقدمهٔ مبسوط « جعفریات – ط طهران ۱۳۷۰ » مراجعه شود .

(صفحه ۵۷ سطر ۱۴)

آقای میر سید عزیزالله حسینی (امامت کاشانی) ، راجع بمزار **پنجه شاه** ، **در تاریخ (۱۹ محرّم ۱۳۷۶) از کاشان چنین مرقوم داشته اند :**

راجع بسؤالاتیکه درخصوص مزار حضرت هرون بن موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده بودید ، اولاً مقبره درجانب شرقی خیابان جدید الاحداث **بابا أفضل** کاشان واقع است . **ثانیاً** این مقبره معروفست به زیارت **پنجه شاه** . **ثالثاً** بطوریکه در کاشان شهرت دارد مقبرهٔ هرون بن موسی است . **رابعاً** دلیل بر وجود جنس امامزاده شهرت أهالی و زیارتنامهٔ آنست . **خامساً:** بطوریکه نقلست بنای ساختمان آن ازرمان شاه عباس صفوي است . تاسنگی در بالای یکی از درب های آن منصوبست وتاریخ آن ۱۱۳۸ میباشد . **سادساً** قبر دیگری واقع درضریح هرون ابن موسی است ومعروفست به امامزاده **محمد** فرزند آنجناب و جدش قبر دیگر در این مقبرهٔ مبارکه است کهیکی از آنها معروفست به **قبر صفیه**دختر مالك اشتر ، وقبر دیگر ، بست معروف به **رؤوس هفت تن از شهدا** ، وجمعی از علماء مانند مرحوم آقای ملا عبدالرسول مدنی ووالد و هم جدشان ، وأمثال ایشان نیز در آن موضع مقدس مدفونند . **سابعاً** . که فرموده بودید از وضعیت وچگونگی زیارت بنویسم ، این مقبرهٔ مقدسه دارای دو صحن ، یکی کهنه ودیگری نو و دارای گنبد وبارگاه ومنارهٔ عالی وضریح ومعجر . در داخل زیارت سنگی منصوبست که علامت فرو رفتگی یك پنجهٔ دست تمامی است،معروفست که این جای پنجهٔ دست مولای متقیان أمیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام است وشاید که وجه تسمیهٔ آن به پنجه شاه باین لحاظ بوده باشد ، وشبها و روزهای جمعه ولیالی متبرّکه أهالی در آن موضع اجتماع نموده مشغول زیارت وعزا داری هستند وکرامات و خوارق عادات از آن نقل میکنند . مرحوم آقای ملا عبدالرسول درکتاب « علائم الحقیقه و آثار الطریقه : فصل ششم صفحه ۵۵ » بعضی از آنها را ذکرفرموده اند، مراجعه فرمایید . ودر کتاب «تاریخ کاشان» تألیف عبدالرحیم ضرّابی (سهیل کاشانی) در خصوص این امامزاده مسطور است :

از جملهٔ امامزادگان واجب‌التعظیم یکی زیارت‌حضرت سلطان هرون‌بن موسی‌بن‌جعفر (ع) است ، علی مرورها آلاف التحیّة و الثناء ، که در محلّهٔ **پنجه شاه** میباشد ، و درتحت

قبهٔ آن چندتن دیگر از امامزادگان نیز مدفون میباشند ، و در آن مقام نیز گویند زمانی که در کربلا حضرت أبا عبدالله الحسین را شهید نمودند ودست های مبارك حضرت عباس بن علی بن أبیطالب سلام‌الله علیه را ازتن‌جدا کردند ، یکی ازسرکردگان یك دست آنحضرت را باخویش داشت که در نزد یکی از ولات عراق عجم که ازجانب یزیدبن معاویة بن‌أبی‌سفیان حکومت داشت آورده منزلت وجایزه یابد . چون بنواحی کاشان رسید جمعی ازشیعیان (۳۱۵ ب) متّفق‌شده بجهاد بر خواستند وجمعی‌از أشرار را عرصهٔ تیغ دمار ساختند ، آن دست مبارك راگرفته در آن موضع بخاك سپرده به **پنجه شاه** موسوم گشت ومزور مردم بود تا زمانی که حضرت سلطان هرون بن موسی‌بن جعفر علیه السلام را شهادت رسانده در آن موضع شریف مدفون ساختند وبالفعل به زیارت **پنجه شاه** موسوم است .

تمام شد کلام‌ایشان درخصوص زیارت‌هرون بن موسی ، ونام ونشان بعضی‌ازامامزادگان و بزرگان را نیز در این‌کتاب مذکور ساخته است .

(صفحه ۹۵ سطر ۱۰)

« کشا » زیر نام سیّد مطهّر بن أبوالحسن علی زکیّ (نقیب ری) ابن أبوالفضل محمد ابن أبوالقاسم علی (نقیب قم) ابن محمدبن حمزة القمی بن أحمد الدُخ بن محمد بن اسمعیل ابن أبوعبدالله محمد أرقط ابن عبدالله باهر ابن الامام زین‌العابدین علی‌بن الحسین علیهما السلم این شرح را نوشته است :

أبوالحسن الزکی، المرتضی ، ذی الفخرین ، نقیب النقباء بالرّی . أمّه سکینة بنت الحسن ابن محمد بن علی بن القاسم بن موسی بن القاسم بن عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام .

(صفحه ۸۰ سطر ۱۸)

قول پنجم : زین العابدین‌بن حاج میرزا محمد رضاحکیم الهی شیرازی درمقدمه یی که بر « دیوان میرزا یحیی‌خان سرخوش‌تفرشی ـ ط بمبی ۱۳۱۶ » نگاشته ؛ ذیل عنوان (امام زاده‌ های حوالی طرخوران) گوید :

شاهزاده أحمد : فرزند امام موسی کاظم علیه السلام واقعهٔ در قریهٔ کوتین .

(صفحه ۸۷ سطر ۲۱)

ونیزمحدّث نوری درصفحه ۷۸۸همان جلد ، درباب استدراك فائدهٔ أخیر «وسائل» گوید:
جعفربن محمد بن ابرهیم بن‌محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلم ، العلوی

الموسوی المقری ، من مشایخ جعفربن قولویه فی «کامل الزیارة» .

(صفحه ۱۰۹ سطر ۱۱)

مقصود صاحب «تحفة العالم» از (السلطان نادر خان) نادرشاه أفشار است أما در جای دیگر بنظر نرسیده که اورا نادرخان نامیده باشند .

(صفحه ۱۱۴ سطر ۱۴)

قوله : (و هوالمشهور بالشیخ علی بن وهب) یعنی‌علی‌صول (۲۲۹) ابن مسلم‌بن وهیب مذکور در (ص۲۳) .

(صفحة ۱۵۴ توضیح ۳۰۵ بعد)

آقای سید محمد مهدی آل خرسان نجفی (**توضیح ۳۱۱**) پس‌ازمطالعهٔ شروحی که دراین کتاب راجع بسادات عیشی و نسب ایشان (ص ۱۵۲ ببعد) نگاشته شده ، مرقومه یی‌درتاریخ (۳ ذوالقعده ۱۳۷۵) از نجف أشرف ارسال نموده اند که عبارات استدراکی و مربوط آن ذیلا نقل میشود :

... و بعد ، فقد أطلعنی الأخ الفاضل‌السید محمد الجزائری علی‌بعض کتابکم « جامع الأنساب » و ذلك فیما یخص آل الخرسان ، وألفیتکم فی هذا الباب ـ و هوالذی طالعته من الکتاب ـ تتحکمون علی ما جاءکم منا . . . . و انی أحببت أن ألفت نظرکم الی أمور تکلمون بها موضوعکم ، خدمة للعلم و اصحاراً بالحقیقة : . . .

(ص ۱۵۴ سطر ۲۰) : ذکرتم تصدیق ماورد فی مشجرة (من یدعی الوصل بلیلی) عن « عمد » «کشاء «کشص» «بلح» «منا» .

فأقول هذه الرموز لم تعرف منها سوی الأول والأخیر . والأول‌هو « العمدة » والأخیر هو« مناهل الضرب»تألیف‌السید جعفر الأعرجی المتوفی سنة ۱۳۳٤، وهذا الرحل سامحه الله لم یکن بالبحاثة الثبت . . ولعل قوله · (ووقفت‌علی‌نسخة جلیلة . . . الخ) اشارة الی‌نسخة من « العمدة » وان لم یصرح بذلك ، لکن نقله عن صاحب « العمدة» بعد ذلك ربما یشعربأن مراده « العمدة» . فاذن الکلام یقع عن «العمدة» .

و«العمدة» لمن تتبعها یجد فیها هفوات یحمل تبعة بعضها علی‌النساخ ، ویترك‌تبعة الاشتباهات البینة علی عاتق المؤلف ، و کم له من قبیل ذلك‌کتوهمه فی نسب آل طعمة و قد نبه فی الهامش علیه ، الی غیر ذلك مما لایسع المقام ذکره ولسنا بصدده ،

و ما هو في المقام فانّه من توهم النسّاخ وسهو القلم، كما سيأتي بيان ذلك فيما يأتي . وليس عيباً على صاحب «العمدة» لو قلنا انّه فاته في المقام هذا الأمر، واشتبه في ذلك المقام أيضاً ؛ و كان منه في مقام ثالث وهم ظاهر . وواحدُ الناس مَن عدّت نقائصه ـ و هو ليس بمعصوم ـ و كم تركَ الأوائل للأواخر.

سبق أن قلنا انّه من سهو القلم و توهم النسّاخ ، والذي يدلّنا على ذلك ما جاء في « تحفة الأزهار» من مطابقة «التحفة» للعمدة في هذا المقام؛ فقد قال عن السيد مسعود الملقب بعيشي :

(قال جامعه : قد توصّل ـ أي السيد مسعود ـ الى منزلي في اصفهان وبيده محضر عليه خطوط جمّ غفير من السادة الأشراف و غير هم من أهل العراقين عرب و عجم ، قائلين بصحّة نسبه كما ذكر في المسطور ؛ فطلب منّي أن أضع له خطّي عليه ، فتوقفت عنه لعدم ثبوته عندي بالبيّنة الشرعيه ، فكتبته عندي لمراجعة ما هو عندي فوجدته مطابقاً للعمدة) الخ .

فظهر من هذا أنّ ما في « التحفة » مطابق لما في « العمدة » و يؤيّده المحضر الذي امضاه جم غفير من السادة الأشراف و غيرهم ، وقد كتب السيد صاحب « التحفة » عنده نسب مسعود فطابق ما عنده وهو مطابق للعمدة .

بقي علينا البحث عن منشأ وهم النسّاخ ـ و الذي أراه وأعتقده هو أنّهم خلطوا في ذكر عقب أبي الطيّب أحمد الأكبر وعلي الأصح بين أولاده وأحفاده ، فان في «التحفة» قال :

(الفن الثاني ـ عقب أبي الطيّب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسن ، ويقال لولده: آل أبي الطيب . فأبو الطيّب أحمد الأكبر خلف ثلاثة بنين : أبا الحسن معصوم ، و أبا علي الحسن ، وأبا فورة علي المحدّث ، وعقبهم ثلاثة فروع) الخ .

ثمّ ذكر الفرع الأول عقب أبي الحسن معصوم ، و ذكر أنه خلف أبا الحسن بركة ـ كما سيأتي نصّ عبارته فلا حظوا ، نجد أن في « العمدة » المطبوعة : ان أبا الطيّب أحمد بن أبي علي الحسن بن محمد الحائري أعقب أيضاً من ثلاثة ، وهم :علي أبو فويرة ، و معصوم ، و الحسن بركة . فخلط النسّاخ بين (أبا علي الحسن) بن أبي الطيّب أحمد ـ كما في «التحفة» والذي هو أخ لأبي الحسن معصوم ـ و بين ابنه أبا الحسن بركة كما في «التحفة» و ظنوا انّه اسمه الحسن بركة ، فاشتبه عليهم العمّ بابن الأخ ، لوقوع الحسن في اسم العم كما في « التحفة» وفي اسم ابن الأخ كما في «العمدة » فخلطوا الحابل بالنابل ، ولم يلتفتوا الى ذلك وجرى عليه من بعدهم ، وخفي على الطابعين ذلك ـ كما هو شأنهم في كثير من الامور ـ و بقي الامر

كما هو في كلّ من الكتابين ، لكن الجمع بينهما كما قدّمنا هو وجه كلام سيدنا صاحب «التحفة» و منه يعلم فضله و تحقيقه .

(ص ١٥٣ سطر ٢٠) : قلتم : الاستشهاد بـ «ماضي النجف» و «شهداء الفضيلة» غير كاف .

فانّا لم نذكرهما لانحصار الأمر بهما ، اذ انّ السيد ضامن بن السيد شدقم صرّح في «تحفة الأزهار» بأنّ أبا الحسن معصوم جدّ لآل الخرسان . ١ ـ قال ما نصّه :

(قال السيد (٠) في الشجرة : فالسيد أبوالحسن معصوم بن أبي الطيّب أحمد الأكبر ابن أبي علي الحسن بن أبي الحسن محمد الحائري خلف أباالحسن بركة ، ثمّ أبوالحسن بركة خلف عبدالله ، ثمّ عبدالله خلف أبا الغنائم ، ثمّ أبوالغنائم خلف ابرهيم ، ثم ابرهيم خلف أبامحمد ، ثم أبو محمد خلف أباالفتح الأخرس) الخ .

٢ ـ وقال السيد النسّابة السيد رضا الغريفي البحراني في مشجّرته الخاصة بأنساب السادة الخرسان وهي بخط يده (٠٠) ما نصّه :

(فالسيد معصوم خلف أبا الحسن بركة ، وبركة خلف عبدالله ، وعبدالله خلف أبا الغنائم ؛ وقال في «العمدة» . أبا الفتيان ، وأبوالغنائم خلف ابرهيم ، وقال في «العمدة» : أبوابرهيم ، وابرهيم خلف أبا محمد ، وأبومحمد خلف أبا الفتح وهو الأخرس) الخ .

٣ ـ وقال السيد حسون البراقي في تعليقه على «بحر الانساب» في هذا المقام ـ و نسخته بخطّ يده في مكتبة كاشف الغطاء ـ :

(مسعود بن حسن بن شرف الدّين بن مرتضى بن زين العابدين بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن علي بن أبي الفتح الأخرس بن أبي محمد بن ابرهيم بن أبي الغنائم بن عبدالله بن أبي الحسن بركة بن أبي الحسن معصوم بن أبي الطيب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسن) الخ .

٤ ـ و ذكر المرحوم السيد جعفر الخرسان في مجموعه بخطّ يده (٠٠٠) النّسب المذكور كما هو في «التحفة» وغيرها و لم يذكر مستنده في ذلك ولعلّه من كتاب أومصدر لم تصل يدنا اليه .

٥ ذكر السيد الحجّة الوالد سلمه الله في «مجموعة يتيمة الزمان» (٠٠٠٠) النّسب كما

(٠) المراد هو عمه الحسن صاحب المشجرة الاولى . (٠٠) موجودة عندنا .

(٠٠٠) موجود مع مجموع آخر في مكاتباته و مراسلاته ، وثالث بخط والده السيد أحمد كلها بمكتبة السيد الوالد دام ظله . (٠٠٠٠) مخطوط بخط يده و موجودة بمكتبته .

سبق مستنداً الى «التحفة» ومشجرة خطية قديمة كانت عند بعض أرحامنا (رحمه الله) لم نعلم أمرها بعد وفاته .

(صفحه ١٥٣ سطر٢٣) : استبعدتم اتحاد كنية الابن مع كنية الاب . و من راجع التاريخ يجد وقوع ذلك ، و نضرب لكم مثلا بمن اشترك بنفس الكنية المذكورة ؛ فدونكم لاحظوا أشهر كنى الامام الكاظم ﷺ وابنه علي بن موسى الرضا ﷺ ؛ فكل منهما يكنى أباالحسن وفي مقام التعيين يضاف اليهما يميزها مثل الماضي والاول وموسى و الكاظم لتعيين الامام موسى بن جعفر ﷺ ، و مثل الثاني والرضا لتعيين الامام علي بن موسى (ع) . و في المقام كذلك نجد تعيين الاول باضافة اسمه معصوم وتعيين الثاني باضافه اسمه بركة .

(صفحه ١٥٤ سطر ٣) استشكلتم في وقوع عشرة أشخاص بين السيد مسعود و بين الفقيه شمس الدين محمد .

ان من الغريب ذلك ؛ فانّالم نذكر أن محمد قاسم المختاري السبزواري كان معاصراً للفقيه شمس الدين محمد ، ولاقلنا انه ممن قارب عصره . و كلما كان منا أنا ذكرنا أن المختاري السبزواري ذكر في حاشيته على « العمدة » منهم الفقيه شمس الدين ... الخ ، أن له تآليف منها : كتاب « زاد السبيل » في الفقه ... الخ .

فبعد هذا أيّ اشكال في وقوع عشرة أشخاص في مدة لاتقل عن ٣٣٤ سنة ، و هي مدة الزمن بين وفاة الفقيه شمس الدين محمد و بين أيام صاحب « التحفة » سنة ١٠٨٨ ، بل ربما كانت أكثر من ذلك اذا قلنا بما يكتبه السيد رضا القريفي الحراني في مشجرته عن السيد مسعود ، حيث يقول : وهذا في سنة الالف والمائة ، فيكون المدة ثلاثة قرون ونصف تقريباً (لاقرناً واحداً ، و ان تفضلت فقرنين) .

(صفحه ١٥٧ سطر ٧) ما أشكلتم به أولاً من استناد صاحب « شهداء الفضيلة » و «ماضي النجف » الى « خطط المقريزي » فانه ليس استناده هما اليها وحدها ؛ بل الى « التحفة» أيضاً ، وانما ذكرا « الخطط » وحدها لانها مطبوعة منتشرة ـ فيما أعتقد ـ وكون معصوم غير ابن معصوم المذكور في « الخطط » فهو وهم ؛ فان من لاحظ التحفة عند ذكر الرؤيا التي رآها السيد في شأن طلائع بن رزيك يقطع بأن اسمه معصوم . واليكم نص ما في «التحفة » لتظهر جلية الأمر ؛ قال :

الفرع الأول ـ عقب أبي الحسن معصوم و يقال لولده آل معصوم . قال جدي الحسن

المؤلف طاب ثراه : ان أبا الحسن معصوماً كان سيداً، شريفاً ، جليلا ، عظيم الشأن ، رفيع المنزلة ؛ كان في المشهد الغروى كبيراً ، عظيماً ، ذاجاه وحشمة ورفعة وعزّ واحترام ؛ عليه سكينة ووقار ورأى ذات ليلة فى المنام أمير المؤمنين على بن أبى طالب(ع) يقول له : يامعصوم ، قد وردعليك هذه الليلة وفدٌ فقراء من شيعتنا و فيهم رجلٌ يقال له طلائع بن رُزّيك من أكرم محبّينا ، قل له : اذهب فانّا قد وليناك مصر فلمّا أصبح الصّباح أمرَ السيد معصوم أن ينادى فى القمل أينَ أبو الغارات طلائعُ بن رُزيك ـ الملكُ الصالح ـ فان السيدمعصوم يطلبه :فاجتمع به وقصّ عليه الرّؤيا . . الخ .

ثمّ ذكر كيفيةَ رقى حال طلائع ، الى أن قال ·

و أوقف ناحيةبلقيس نحلتها على السادة الأشراف سبع قراريطمختصّة بالسادة الأشراف بنى حسين أهل المدينة المنورة و قيراطاً على بنى السيد معصوم . . . الخ .

فظهرَ منها أن السيد الذى جرتْ له القصّةمع طلائع (معصوم) وقد تكرر اسمه صريحاً فى خمسة مواضع من قصّة الرؤيا وبعد انتهاء كلامه عن وقف الملك الصالح طلائع ؛ قال :

فالسيد أبوالحسن معصوم بن أبى الطيب أحمد الأكبربن أبى على الحسين بن أبى الحسن محمّد الحائرى خلف أبا الحسن بركة ، ثم أبوالحسن بركة خلف عبدالله . . . الى آخرماسبق نقلهُ فى استدراك ص ۱۵۳ .

فظهرَ من هذا أيضاً أنه جدّ آل الخرسان وأبا لأبى الحسن بركة لا أخاً له كما توهمتموه أنه فى «العمدة» وتوهمه غيركم ممن ذكرتم ، وقد سبق سبب الاشتباه والتوهم فى استدراك ص۵۲ .

فاندفع بهذا أيضاً اشكالكم الثانى ، وهو اشتباه وقوع معصوم فى أجداد آل الخرسان .

ويؤيده تطابق المشجرات الموجودة المذكورة كمشجرة السيد البحرانى و مافى مجموع السيد جعفر الخرسان و مـا كتبه السيد الحجة الوالد سلمه الله فى مجموعه « يتيمة الزّمان » و قد ذكرنا ذلك فى استدراك ص ۱۵۳ سطر ۲۰ . « خاتمة ملحقات »

پايان

جلد أول كتاب مستطاب

« جامع الأنساب »

اصفهان ۹ صفر ۱۳۷۶

« فهرس مطالب کتاب »

صفحه	عنوان
۲۷	أعقاب أبوالحسن علي بن أبوعلي حسن : سادات بهبهانی، بلادی، بوشهری، بحرینی
۲۸	أعقاب سید أبوالحسن حسین بن عبدالله بن علوی : سادات بهبهانی (طهران)
۲۹	اعقاب ابوالطیب احمد بن ابوعلی حسن : سادات آل خرسان (نجف) ، عیثی ، سادات کتابچی (طهران)
۳۰	اعقاب حاج سیداسمعیل بن ابرهیم : سادات شیرازی ، محققی ، افتخاری ، فتح اللهی شیرازی وغیرهم
۳۱	اعقاب آقا سید حسن بن اسمعیل : سادات شیرازی ، اشرفی شیرازی ، سید اصغرشاه شیرازی . عندلیبی ، معتمد شیرازی
۳۲	اعقاب آقاسید جوادبن حاج سید اسمعیل : سادات شیرازی ، نقابت ، اولیائی،آخرتی شیرازی
۳۳	اعقاب سید مهدی و سید کاظم وسید مسلم فرزندان حاج سیداسمعیل : سادات مجابی (قزوین)
۳٤	اعقاب سید محسن بن شکر بن مسعود : سادات آل خرسان (نجف)
۳۵	اعقاب احمدبن محمد بن ابرهیم مجاب:سادات لوینه (دزفول) . آل تاجر ، آل طعمه ، آل طویل ، آل ضیاء الدین ،آل جلوخان ، آل عوج ، آل وهاب ، آل شرف الدین ، آل معصوم (کربلا)
۳٦	اعقاب سید احمدبن یحیی بن خلیفه : سادات آل طعمه ، آل کلید دار ، آل سیدجواد ، آل درویش ، آل بوخیمکه (کربلا)
۳۷	اعقاب سید مصطفی بن احمد بن یحیی : آل سید مصطفی
۳۸	اعقاب حسین بن ابرهیم مجاب : سادات وعاظ وخطباء کاظمین
۳۹	**فصل دوم کتاب ـ توضیحات وتراجم**
٤۰	توضیحات راجع بحسن بن موسی بن جعفر (ع) واعقابش
٤۲	توضیحات راجع بحسین بن موسی بن جعفر(ع) و اعقابش
٤۳	توضیحات راجع باسمعیل بن موسی بن جعفر (ع) واعقابش
٤۷	توضیحات راجع باسحق بن موسی بن جعفر (ع) و اولادش
۵۵	توضیحات راجع بهرون بن موسی بن جعفر (ع) و اولادش
٦٤	توضیحات راجع بزید بن موسی بن جعفر(ع) و اعقابش
۷۰	توضیحات راجع بعباس بن موسی بن جعفر(ع) واعقابش
۷۲	توضیحات راجع بأحمد بن موسی بن جعفر(ع) واعقابش
۸۲	توضیحات راجع بعبیدالله بن موسی بن جعفر (ع) واعقابش
۹۸	توضیحات راجع بجعفر بن موسی بن جعفر(ع) واعقابش
۱۰۷	توضیحات راجع بمحمد بن موسی بن جعفر(ع) و اعقابش
۱۷۱	اضافات ، ملحقات ، استدراکات

فهارس مبسوط (أعلام ، أماکن ، کتب)
از این جلد وجلددوم وسوم،
آخرجلد سوم چاپ میشود

« غلط نامه »

قبل از مطالعه ، کتابرا تصحیح نمایید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۱۱	انسابکم	انسابکم
	۱۲	منسأة	منسأة
۱۳	۵	تنهوا	انتهوا
۱۸	۱۵	«۱۵ :	«۱۵۰ :
۱۹	۹	علی بن محمد بن علی العلوی	علی العلوی
۵٤	۷	اضطرارهم	اضطرارهم
۵۵	۱	اضطروا	اضطرو
۵۷	۱	بی	بن
٦۵	۱٦	معفور	مغفور
۹	۲	نیاوره اند	نیاورده اند
	۸	حسن زید	حسن بن زید
٤۸	۱۹	آورده	آورده
۵۰	۲۲	ثلثمأة	ثلثمائة
۵۳	۱۲	«	»
۵٤	آخر	«ض	«یض
٦۰	۱۸	خمسمأة	خمسمائة
٦۱	۱۱	«ض	«یض
٦۷	۱٦	اربعمأة	اربعمائة
	۱۸	شرافها	أشرافها
٦۹	۳	یغلضونه	یغلطونه (ظ)
۷۰	۳	ایشانر	ایشانرا
۷۱	۱٤	جلال	جلال الدین
۷۲	۱۸	کتای	کتابی
۷۷	۱	سبعمأة	سبعمائة
۸۱	۱۲	وتیز	ونزدیك
	۱۸	منتخب	منتجب
۸٤	٦	أجاب	جاب
۸٤	۲۵	ثلثمأة	ثلثمائة
۸۵	۵	وثاقته	وثاقته
	۲۲	نامهای	بنامهای
۸۹	۱۰	ثلاثة	ثلاثة

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۵	۱۹	اربعمأة	اربعمائة
۹٦	۲۲	هد	عمد
۹۷	٤	اربعمأة	اربعمائة
	۱۸	(۱٦۲)	(۱٦۳)
۱۰۲	۲۳	اغطسطس	اغسطس
۱۰٤	۱	مأتین	مائتین
	۱۸	دانة	دنانة
۱۱۱	۱٤	ترضیح	توضیح
	۲۵	« معد »	« مجد »
۱۱٦	۲۵	داری	دارای
۱۱۹	۱و۲	للسید	السید
	۱۹	»	»
۱۲۱	۲۳	نهم	هشتم
۱۲٤	۱۳	بقتل	بقتله
۱۲۵	۵	بواسطه	بواسط
۱۲۸	۲۳	ربانی	رمانی (ظ)
۱۳٦	۲۰	الطریة	الطریقة
۱۳۷	۵	۱٤٦ ۸ :	۱٤٦ : ۸
۱٤۲	۳۳	الزنا	الزنام
۱٤۵	۹	است است	است
۱٤۹	۵	اجازة	اجازة شهید اول وشیخ اجازة
۱۵۱	۲٤	البهبهای	البهبهانی
۱۵٤	۱۱	لدین	الدین
۱۵۵	۸	قریب	غیر قریب
۱۵۸	۱۰	حسین	حسن
۱۵۹	۹	(۳۸۱)	(۳۱۸)
۱٦۲	۲۳	کما	کما هو
۱٦۷	۲٤	ازه	از
۱۷۵	۱۹	موسی اسمعیل	موسی بن اسمعیل
	۲۵	فتأمل	فتأمل



✿ بعضی از آثار دیگر مؤلف این کتاب ✿

۱ـ حواشی وتعلیقات وفهارس « روضات الجنات » ـ ط طهران ۱۳۶۷ .

۲ـ « زندگانی آیة الله چهارسوقی » واحوال بسیاری از رجال ـ ط اصفهان ۱۳۷۲ .

۳ـ « ریاض الابرار فی اجازات علمائنا الاخیار » سه مجلد ـ مخطوط

٤ـ « تذکرة النسابین » مخطوط .

۵ـ « حدیث السفینة » در اثبات تواتر آن از طرق اهل سنت بخواهش یکنفر از علماء مدینهٔ طیبه نگاشته شده است.

٦ـ « رسالهٔ معزیه » در احوال چند تن از دانشمندان عهد صفوی که بنام معزالدین بوده‌اند بخواهش یکنفر از دانشمندان تألیف شده .

✿ کتب تحت طبع ✿

۱ـ کتاب « مکارم الاثار دراحوال رجال دورهٔ قاجار» جلد اول . جامعترین کتابی است که در اینموضوع تألیف شده .

۲ـ کتاب « معتقد الامامیة » از آثار نفیسهٔ فارسی قرن ششم که شامل مباحث اعتقادات وفقه و اصول امامیه است بنحو اختصار .

۳ـ کتاب « العمدة فی عیون صحاح الاخبار » با تصحیحات ومقدمه وحواشی وفهارس .

٤ـ کتاب « المجدی فی انساب الطالبیین » و کتاب «منتقلة الطالبیة» و کتاب « سرالسلسلة العلویة » با تصحیحات ومقدمه وحواشی وفهارس .

✿ آگهی شایان توجه ✿

سادات محترمی که میخواهند نام و نسبشان در (جامع الانساب) وارد شود ، باید مدارك نامبرده زیر را بنشانی مؤلف بفرستند تا برای در آن اقدام گردد :

۱ـ سلسلهٔ نسب (شجره نامه) . برای اطمینان وعدم وقوع اشتباه ، اصل شجره نامهٔ قدیمی را بفرستند که ضمنا تمام خصوصیات آن نیز نگاشته وسپس مسترد شود .

۲ـ اسم وشهرت تمام خویشان وبستگان پدری ازقبیل اعمام دور ونزدیك (عموهای اجداد عموهای پدر . عموهای خود) وعموزاده‌ها (بهمان ترتیب) وبرادران وبرادرزادگان وفرزندان .

۳ـ تاریخ ومحل تولدخود وبستگان مذکور دربالا ، وتاریخ وفات ومدفن گذشتگان آنها ، بتاریخ هجری قمری با قید روز وماه .

٤ـ شرح حال وتاریخچهٔ مفصل زندگانی رجال وبرجستگان طایفه .